

آگ برن و نیم کوف

قصینہ  
جامعہ  
تشیسی

ا.ح. آریان پور



# زمينه جامعه شناسی

تألیف:  
آگ برن ونیم کوف

اقتباس:  
ا.ح. آریان پور



۱۳۸۸

آگ برن، ویلیام فیلدینگ، ۱۸۸۶ - Ogburn, William Fielding  
زمینه جامعه‌شناسی / تألیف آگ برن و نیم کوف؛ اقتباس ا.ح. آریان‌پور. - تهران: نشر  
گستره، ۱۳۸۰.

خ، ۵۴۰ ص. ISBN 978-964-6595-19-4

فهرست‌نویسی براساس اطلاعات فیبا.  
عنوان اصلی: Sociology.

کتابخانه به صورت زیرنویس.

۱. جامعه‌شناسی. الف. نیم کوف، مایر فرانسیس، ۱۹۰۴ - Nimkoff, Meyer  
Francis

ب. آریان‌پور، امیرحسین، ۱۳۰۳ - ۱۳۸۰. ج. عنوان.

HM/۵۱۷۳۸ ۳۰۱

۱۳۸۰



آگ برن و نیم کوف  
Ogburn, Nimkoff  
زمینه جامعه‌شناسی

ا.ح. آریان‌پور

نشر اول: ۱۳۴۴

نشر چهاردهم (اول نشر گستره) بازنگریسته ۱۳۸۰ تهران

چاپ دوم: ۱۳۸۸

تیراژ: ۲۲۰۰

صفحه آرا: مژگان زمانی پور

لیتوگرافی: باختر

چاپ و صحافی: دالاهو

کلیه حقوق چاپ محفوظ و متعلق است به:

انتشارات گستره

تهران، خیابان انقلاب، خیابان شهدای زاندارمیری، شماره ۶۹

تلفن و نمابر: ۶۶۴۶۰۳۸۸

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۶۵۹۵-۱۹-۴

## فهرست

۱	نقدهایی بر زمینه جامعه‌شناسی
۲۶	چند اظهار نظر دربارهٔ زمینهٔ جامعه‌شناسی
۳۱	چند اظهار نظر دیگر در سال‌های اخیر
۳۶	توضیح
۳۸	توضیح نشر ششم

### مقدمه

۳۹	۱. شناخت
۵۱	۲. روش‌های شناخت
۵۹	۳. اصطلاحات و مفاهیم اصلی جامعه‌شناسی
۷۵	۴. جامعه‌شناسی در ایالات متحد آمریکا

### بخش اول. جامعه‌شناسی علمی

۸۹	فصل اول. پایگاه علمی جامعه‌شناسی
۸۹	I. در تاریکخانه قرون وسطی
۹۰	II. آغاز علوم اجتماعی
۹۱	III. علم چیست
۹۵	IV. مختصات علم
۹۶	V. اعتبار علمی جامعه‌شناسی
۱۰۱	فصل دوم. مختصات جامعه‌شناسی
۱۰۱	I. دامنهٔ جامعه‌شناسی
۱۰۵	II. تحقیق در جامعه‌شناسی

### بخش دوم. بنیاد جامعه

۱۱۵	فصل سوم. روابط اورگانیزم انسانی و جامعه
۱۱۵	I. تأثیر اورگانیزم در رفتار انسانی
۱۱۶	II. نژادگرایی

۱۲۵	III. تسلط جامعه بر اورگانیزم
۱۲۷	فصل چهارم. روابط محیط طبیعی و جامعه
۱۲۷	I. تأثیر محیط طبیعی در جامعه
۱۳۰	II. نادرستی جغرافیاگرایی
۱۳۱	III. تسلط جامعه بر محیط طبیعی
۱۳۵	فصل پنجم. جامعه و فرهنگ آن
۱۳۵	I. ظهور انسان ابزارساز و سخنور
۱۳۷	II. فرهنگ جامعه
۱۴۰	III. فرهنگ‌شناسی
۱۴۶	IV. فرهنگ اسکیموها

### بخش سوم. رفتار گروهی

۱۵۳	فصل ششم. گروه اجتماعی
۱۵۳	I. مفهوم و انواع گروه
۱۵۵	II. یگانگی گروهی
۱۶۱	III. پویایی گروهی
۱۶۷	فصل هفتم. همنوایی گروهی
۱۶۷	I. جامعه‌پذیری
۱۷۰	II. فرهنگ‌پذیری
۱۷۴	III. تسلط اجتماعی
۱۷۷	IV. مدارای اجتماعی
۱۸۱	فصل هشتم. رفتار جمعی
۱۸۱	I. چگونگی و انواع رفتار جمعی
۱۸۳	II. جمع
۱۸۴	III. جماعت
۱۸۷	IV. عامه و عقیده عمومی
۱۹۰	V. آوازه‌گری

- ۱۹۴ .VI. تأثیر فرهنگ در رفتار جمعی
- ۲۱۵ .VII. تحرک طبقه‌ای

### بخش چهارم. شخصیت

- ۲۱۹ فصل دهم. زمینه اجتماعی شخصیت
- ۲۲۱ I. تبیین تفاوت‌های شخصیت‌ها
- ۲۲۳ II. نیازهای جامعه - زاد انسان
- ۲۲۴ III. قوام گرفتن شخصیت
- ۲۲۸ IV. انعکاس فرهنگ در شخصیت
- ۲۳۳ فصل یازدهم. تنوع شخصیت
- ۲۳۳ I. سنخ‌های شخصیت
- ۲۳۵ II. عوامل سازنده شخصیت
- ۲۴۲ III. بستگی تحول شخصیت به تحول فرهنگ
- ۲۴۵ فصل دوازدهم. انحراف شخصیت
- ۲۴۵ I. کج‌روی اجتماعی
- ۲۴۹ II. بستگی کج‌روی‌ها به جامعه
- ۲۵۲ III. بنیادهای اجتماعی کج‌روی‌ها
- ۲۵۶ IV. مبارزه با کج‌روی‌های اجتماعی

### بخش پنجم. بوم‌شناسی و جمعیت‌شناسی

- ۲۶۳ فصل سیزدهم. اجتماعات انسانی
- ۲۶۳ I. مفاهیم اصلی بوم‌شناسی انسانی
- ۲۶۵ II. تطور اجتماع
- ۲۶۷ III. شهرنشینی
- ۲۷۱ IV. ساخت شهر
- ۲۷۳ V. دشواری‌های شهرنشینی در عصر حاضر
- ۲۷۹ فصل چهاردهم. توزیع جمعیت
- ۲۷۹ I. مفاهیم اصلی جمعیت‌شناسی

۲۸۰	II. کوچ در صد سال اخیر
۲۸۴	III. انبوهی جمعیت در عصر حاضر
۲۸۶	IV. تبیین انبوهی جمعیت
۲۹۳	فصل پانزدهم. حرکت طبیعی جمعیت
۲۹۴	I. افزایش زایش
۲۹۵	II. کاهش مرگ
۲۹۷	III. دراز شدن عمر
۲۹۸	IV. افزایش جمعیت
۳۰۱	V. دشواری‌های ناشی از افزایش جمعیت
	<b>بخش ششم. سازمان‌های اجتماعی</b>
۳۰۷	فصل شانزدهم. سازمان‌بندی جامعه
۳۰۹	I. مفهوم سازمان اجتماعی
۳۱۱	II. رده‌بندی سازمان‌های اجتماعی
۳۱۵	III. نهاد اجتماعی
۳۱۵	IV. مؤسسه اجتماعی
۳۱۸	V. جنبه طبقه‌ای سازمان‌های اجتماعی
۳۲۱	فصل هفدهم. سازمان اقتصادی
۳۲۱	I. دوره گردآوری خوراک
۳۲۴	II. دوره تولید خوراک
۳۲۶	III. دوره تولید ماشینی
۳۴۱	فصل هیجدهم. سازمان‌های حکومتی
۳۴۱	I. نبودن حکومت در جامعه ابتدائی
۳۴۳	II. عناصر حکومت در جامعه ابتدائی
۳۴۴	III. حکومت در جامعه متمدن
۳۴۵	IV. مختصات حکومت در عصر حاضر
۳۴۸	V. کارکردهای جدید سازمان‌های حکومتی

۳۴۹	VI. طبقه حاکم
۳۵۳	فصل نوزدهم. جنگ
۳۵۳	I. بنیاد ستیزه‌گرایی
۳۵۵	II. ستیزه‌گرایی در جامعه انسانی
۳۵۶	III. بستگی جنگ به صنعت
۳۵۸	IV. تأثیر جنگ در جامعه
۳۵۹	V. جنگ در عصر حاضر
۳۶۴	VI. لزوم حیاتی صلح
۳۶۷	فصل بیستم. خانواده
۳۶۷	I. انواع خانواده
۳۷۰	II. زناشویی
۳۷۲	III. خانواده در دوره تولید خوراک
۳۷۵	IV. خانواده در دوره تولید ماشینی
۳۷۷	V. مختصات خانواده جدید
۳۷۷	VI. ناستواری زناشویی در عصر حاضر
۳۷۹	VII. خانواده سالم
۳۸۲	VII. آینده خانواده
۳۸۵	فصل بیست و یکم. دین
۳۸۵	I. جادو
۳۸۶	II. کیش‌های ابتدائی
۳۸۹	III. دین‌های تمدنی
۳۹۱	IV. عقب‌نشینی دین در عصر حاضر
۳۹۵	V. آینده دین
۳۹۷	فصل بیست و دوم. روابط متقابل سازمان‌های اجتماعی
۳۹۷	I. مفهوم روابط متقابل
۴۰۰	II. نتایج روابط متقابل اجتماعی

۴۰۳	III. تغییر کارکردهای سازمان‌ها در عصر جدید
	<b>بخش هفتم. پویایی اجتماعی</b>
۴۱۱	فصل بیست و سوم. نوآوری اجتماعی
۴۱۱	I. بستگی نوآوری به فرهنگ
۴۱۴	II. پخش فرهنگی
۴۱۷	III. چگونگی تأثیر نوآوری در جامعه
۴۲۰	IV. دور اجتماعی
۴۲۲	V. اهمیت نوآوری مادی
۴۲۷	فصل بیست و چهارم. ناسازگاری اجتماعی
۴۲۷	I. پویایی فرهنگی
۴۲۸	II. جامعه پویا و جامعه ایستا
۴۳۰	III. ایست‌گرایی
۴۳۳	IV. پس‌افتادگی فرهنگی
۴۳۶	V. بی‌سازمانی اجتماعی
۴۴۳	فصل بیست و پنجم. بازسازی جامعه
۴۴۳	I. لزوم بازسازی
۴۴۴	II. جنبش‌های اصلاحی
۴۴۸	III. جنبش‌های انقلابی
۴۵۱	IV. نظام‌های تاریخی
۴۵۵	فصل بیست و ششم. تکامل اجتماعی
۴۵۵	I. نادرستی رأی منکران تکامل اجتماعی
۴۶۱	II. تبیین تکامل اجتماعی
۴۶۹	III. رهبری تکامل اجتماعی
۴۷۵	واژه نامه
۵۲۵	موضوع نامه
۵۳۵	نام نامه

## چند اظهار نظر دیگر در سال‌های اخیر

«کتاب عجیب: در سال گذشته کتاب زمینه جامعه‌شناسی، ترجمه امیرحسین آریان‌پور که تاکنون بارها چاپ و منتشر شده است، دوبار دیگر تجدید چاپ گردید، و تجدید چاپ یک اثر قطور، دوبار در یک سال، تاکنون در عالم نشر ایران به ندرت اتفاق افتاده است.»

اطلاعات، ۲۸ اسفند ۱۳۵۳، ص ۱۶.

زمینه جامعه‌شناسی: ۱۲ بار تجدید چاپ در ۶۰۰۰۰ نسخه!»

کیهان، ۲۴ آبان ۲۵۳۶، ص ۵.

«این کتاب را باید موفق‌ترین دانست، زیرا در چاپ هفتم با تیراژ ۱۵۰۰۰ نسخه، و در چاپ هشتم با تیراژ ۸۰۰۰ نسخه انتشار یافته و پرتیراژترین و پرفروش‌ترین کتاب سال ۵۳ می‌باشد.»

اطلاعات، ۱۶ شهریور ۱۳۵۴، ص ۲۰.

«...مابقی نیز با آزادی به دست آمده برای چپ معتدل، اجاق خاموش علوم اجتماعی مارکسیست مآب را بار دیگر برافروختند. کتاب زمینه جامعه‌شناسی نوشته دو آمریکایی، با رنگ و لعاب رقیق شبه مارکسیستی مترجمش، آریان‌پور، ملقمه عجیبی بود که به بازار آمد و انجیل روشن فکران متعهد شد.»

کیهان، ۵ آذر ۱۳۵۸، ص ۱۰.

«از پنجاه سال تاکنون دو نوع جامعه‌شناسی «در ایران ترویج و تبلیغ شده که یکی را می‌توان بورژوازی، و دیگری را شبه مارکسیستی نامید. برجسته‌ترین نمایندگان این دو نحله را می‌توان به ترتیب آقای دکتر غلامحسین صدیقی و آقای دکتر امیرحسین آریان‌پور دانست.»

کیهان هوائی، ۱۲ دی ۱۳۶۹، ص ۲۶.

«در علوم اجتماعی هیچ کتابی انتشار نیافت که از دامنه تأثیر زمینه جامعه‌شناسی در دهه ۴۰

برخوردار نشده باشد.» مشیت علائی: گردون، ۱۵ بهمن ۱۳۶۹.

«در ایران و در زبان فارسی، بعد از کتاب زمینه جامعه‌شناسی (اقتباس امیرحسین آریان‌پور) که بیش از دو دهه پیش ظاهر گشت و استقبال و توزیعی وسیع یافت، کتاب جامع، ارزنده دیگری در جامعه‌شناسی که قابل استفاده عموم و خواص، هر دو، باشد، بیرون نیامد.»

محمد توکل: نامه علوم اجتماعی، زمستان ۱۳۷۳، ص ۶.

«زمینه جامعه‌شناسی، اقتباس امیرحسین آریان‌پور، کتاب درسی پیشاهنگ دیگری است که به علت زبان ساده و روان و دید تکاملی آن، مورد استقبال عده زیادی از دانشجویان بوده است.»

دکتر مجید تهرانیان: طرح مشترک پایه در علوم اجتماعی، ۱۳۵۴، ص ۱.

«...التزام اساس طرز تفکر دکتر آریان‌پور در برداشت او از جامعه‌شناسی بود. زمینه جامعه‌شناسی بزرگترین و دقیق‌ترین کتابی است که در جامعه ما نوشته شده، و همین فکر التزام است که سبب شده این کتاب در همان دهه قبل پنج بار چاپ شود.»

«نویسنده عطش مخاطبش را باید فرو بنشانند و در او عطش‌هایی از نوع جدید - فکری و عاطفی و عملی - به وجود آورد. این عطش هرگز تنها در شکل نمی‌تواند باشد، چرا که شکل ادامه‌ای است از محتوا، تابعی است از محتوا، مثلاً اگر زبان آریان‌پور تحسین‌آمیز است. به دلیل این است که نه زبانش خدشه‌پذیر است و نه استمرار در شفافیتش را از دست می‌دهد و نه منطقش دچار دلنگی می‌شود.»

دکتر رضا براهنی: نگین، ۳۰ بهمن ۱۳۵۲، ص ۹.

«این کتاب به سبب نکات مثبتی که دارد - حُسن شهرت آقای آریان‌پور و بیان و نگارش ساده و دلنشین آن و استفاده از معادل‌های زیبا و درست برای بسیاری از مفاهیم جامعه‌شناسی آمریکایی و اروپایی - از استقبال بی‌نظیری برخوردار شده است.» و «در واقع [زمینه جامعه‌شناسی] فضائی است که از آن به وساطت، اقتباس‌گر، دید لیبرالی آگبرن و نیم‌کوف و دیدگاه فونکسیونالیستی جامعه‌شناسی آمریکایی درهم می‌آمیزد و همراه با نظرات خود اقتباس‌گر، به صورت کتابی درمی‌آید که در نهایت، ارائه‌گر نظراتی هم‌تراز با نظرات سوسیال دموکراسی اصلاح طلب اروپایی است.»

خسرو آموزگاران، نقدی بر زمینه جامعه‌شناسی از دیدگاه جامعه‌شناسی علمی، تهران ۱۳۵۸، ص ۵ و ۱۲.

«تنها کتابی که در فاصله سال‌های ۱۳۱۴ و ۱۳۴۲ درباره جامعه‌شناسی به فارسی وجود

داشت، به قلم یحیی مهدوی، استاد فلسفه در دانشگاه تهران بود که در سال ۱۳۲۱ به وسیله دانشگاه تهران با عنوان «جامعه‌شناسی - مقدمات و اصول به چاپ رسید. این کتاب تا بیست سال بعد که محقق غیر جامعه‌شناس دیگری، امیرحسین آریان‌پور، کتاب بسیار مشهور خود را منتشر کرد، کتاب درسی به شمار می‌رفت. کتاب اخیر، اقتباس است از جامعه‌شناسی آگ‌برن و نیم‌کوف و نام آن زمینه جامعه‌شناسی است.» و در رشته جامعه‌شناسی ایران، «هیچ منبع اساسی وجود ندارد، مگر تألیفات امیرحسین آریان‌پور و یحیی مهدوی.»

Hamid Enayat: *Middle East Studies Association Bulletin*, Oct. 1, 1974, pp. 136, 139.

«بحران‌های اجتماعی - سیاسی که در دهه ۱۹۷۰ گریبانگیر جامعه ایرانی شد، مطالعه علوم اجتماعی مخصوصاً جامعه‌شناسی را جاذبه بخشید. قدرت تبیین جامعه‌شناسی و نظریه‌های گوناگون مربوط به رشد و توسعه و جامعه‌های کم‌توسعه برای دانشجویان جوان دانشکده‌ها بسیار جالب بود. از این گذشته، بسیاری از روشن‌فکران صاحب نفوذ ایران - چه از جناح راست و چه از جناح چپ (احسان نراقی، امیرحسین آریان‌پور، علی شریعتی، غلام حسین صدیقی و جلال‌آل احمد) برای فهم وضع نامساعد جامعه ایرانی از تبیینات جامعه‌شناختی بهره می‌جستند. این امر هم بر رونق علوم اجتماعی افزود.»

و «بسیاری از جامعه‌شناسان رادیکال در دانشگاه تهران و دانشگاه تبریز فعالیت می‌کردند. برجسته‌ترین و معروف‌ترین جامعه‌شناس این اردو، امیرحسین آریان‌پور بود، و کتاب او، زمینه جامعه‌شناسی (۱۹۷۳) اثر آکادمیک عمده‌ای است که در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰، دانشجویان جامعه‌شناسی را زیر نفوذ خود گرفت. این کتاب ترکیبی بود از آثار نیم‌کوف، دانشمند اجتماعی روسی [صحیح «آمریکایی» است] ویلیام آگ‌برن، جامعه‌شناس آمریکایی و نگرش‌های آریان‌پور در جامعه‌شناسی.»

A.A.Mahdi & A.Lahsaesyadeh, *Sociology in Iran*, Jahan Book Co, USA, 1992, pp.14, 66.

«کتاب زمینه جامعه‌شناسی دکتر امیرحسین آریان‌پور که به تازگی نشر ششم آن با تجدیدنظر در متن و برخی از مفاهیم و اصطلاحات توسط شرکت سهامی کتابهای جیبی و کتابفروشی دهخدا انتشار یافته، در شمار کتابهایی است که گرچه متن و زمینه اصلی محتوای آن مقوله‌ای جدا و کاملاً متفاوت از ادبیات است، لکن به واسطه تأثیر گسترده و عمیقی که در گسترش ابعاد زبان فارسی و احیاء تواناییهای بالفعل آن دارد، می‌تواند از لحاظ ادبی عیارسنجی و ارزیابی گردد. در این ارزیابی اهمیت کتاب زمینه جامعه‌شناسی آریان‌پور تنها به اعتبار در برداشتن

فصل‌های پرارزش و دقیقی در زمینه توجیه اصول جامعه‌شناسی جدید مطرح نیست، بلکه شعاع این اهمیت را باید با کوشش ارزشمندی که آریان‌پور در بهره‌گیری از امکانات زبان فارسی در ترجمه واژه‌ها و اصطلاحات و تعریف‌های جامعه‌شناسی و ساختن معادل‌های آن‌ها به زبان فارسی انجام داده، سنجید...

دکتر آریان‌پور که خود در بسیاری از مسائل جامعه‌شناسی صاحب‌نظر است در این تألیف، با بهره‌گیری از پژوهش‌ها و اکتشافات علوم اجتماعی و تلفیق آن‌ها با عقاید خود و داوریه‌های مشخصی به شکلی جالب و جذاب به شرح زمینه جامعه‌شناسی پرداخته است، بنابراین نقد و بررسی متن و محتوای کتاب نیازمند آگاهی عمیق و دقیقی از مسائل جامعه‌شناسی جدید و آراء و عقاید دانشمندان این رشته است و به همین جهت، در نقد ما آن بخش از قلمرو و گسترده این کتاب در زاویه دید و داوریه ما قرار می‌گیرد که کمابیش با مقوله ادبیات و در مفهوم گسترده‌تر آن، زبان فارسی مربوط باشد. در حقیقت، بحث ما حاوی نگرش دوباره بر واژه‌های تازه و مفاهیم و معانی جدیدی است که آریان‌پور در ترجمه واژه‌ها و اصطلاحات جدید جامعه‌شناسی، انتخاب یا ابداع کرده و به کار برده است.

ارزش این کوشش گرانبه‌تر هنگامی بیشتر آشکار می‌شود که بدانیم، ساختن و پرداختن و یا تفویض ظرفیت کارآئی به واژه و یا متداول کردن و هریت علمی بخشیدن بدانها در زبان رسمی، کاری نیست که هر نوپای جویای نام و کام به صرف داشتن دانشنامه دانشگاهی بدان دست یازد، گام نهادن در این راه نه فقط به پستوانه‌ای از آگاهی گسترده حاصل از پژوهش‌ها و آزمایش‌های دشوار زبانشناسی، بلکه به مایه و استعدادی فطری و ادراکی وسیع نیاز دارد. و دکتر آریان‌پور که به اعتبار سواد و تخصص خود، بخش عظیمی از حیات علمی خویش را یکسره وقف گردآوری و ساختن و پیراستن و انتخاب واژه‌ها و معادل‌های فارسی و اصطلاحات و تعبیرات علمی جدید نموده و در این کوشش ستایش‌انگیز کامیاب شده است.

کتاب زمینه جامعه‌شناسی از کتابهای علمی معدودی است که از سال ۱۳۴۴ که نخستین چاپ آن توسط دانشگاه تهران انتشار یافته، پیوسته با اقبال جامعه کتابخوان ایران روبه‌رو بوده و به همین سبب نیز در طول مدتی چنین کوتاه پنج بار تجدید چاپ یافته است. نشر ششم این کتاب و کتابهای مشابه آن، در واقع پاسخی است بر نادرستی داوریه مفروضانه‌ای که درباره بی‌تفاوتی جامعه کتابخوان ایران نسبت به کتابهای مستند و علمی، رواج دارد، چه به موجب داوریه این گروه عناصر اصلی جاذبه کتاب در جامعه کتابخوان ایرانی شعر و قصه و نوشته

غیر علمی است و کتابهای علمی و مستندی چون زمینه جامعه‌شناسی که به مقتضای موضوع پر از عقاید و پیشنهادات و نظرات پیچیده و سنگین و آمار و ارقام خشک است، با بی تفاوتی و بی توجهی جامعه کتابخوان روبه‌رو می‌شود.

اما ویژگی نشر ششم کتاب زمینه جامعه‌شناسی از دو جهت است اول از لحاظ تجدید نظری است که آریان‌پور بر پاره‌ای از قسمت‌های متن و برخی واژه‌ها و اصطلاحات فارسی کتاب به عمل آورده، دوم اینکه گروهی از دانشجویان علوم اجتماعی به سرپرستی دکتر منوچهر خدایار محبی، دانشیار دانشگاه نقدها و نکته‌گیری‌های مهمی را که از هنگام انتشار این کتاب از طرف دانشمندان و صاحب‌نظران بر صورت و معنای کتاب شده است، گردآوری نموده و همراه پاسخ‌های دکتر آریان‌پور و بر آن انتقادات و عیارسنجی صحت و اصالت آن نقدها، به صورت جزوه‌ای در پنجاه و چهار صفحه تنظیم کرده‌اند که به پیوست کتاب انتشار یافته است.

آریان‌پور با این کار در خور ستایش به خواننده جستجوگر، امکان وقوف بر عقاید و نظرات منتقدان و حتی مخالفان عقاید خود را بخشیده و کار داوری درباره صحت و سقم آن‌ها را به خواننده سپرده است و این کاریست که در ایران کم‌سابقه بوده است.

کتاب زمینه جامعه‌شناسی نیز مانند هر اثر معتبر و مهم علمی دیگر از نقص و نارسائی و لغزش خالی نیست و اشاره به این کاستی‌ها نیز بی‌شک نمی‌تواند از اعتبار علمی آن بکاهد. اما چون بیشتر انتقاداتی که بر لغزش‌ها و کاستی‌های صورت و معنای این کتاب به عمل آمده و یا نقدهایی که نه به قصد تنقید بلکه برای توجیه و توضیح همراه با تحلیل و سنجش صحت و سقم آن انتقادات صورت پذیرفته، در جزوه پیوست کتاب درج شده است، تکرار آن‌ها در اینجا ضرورتی ندارد و خواننده به آسانی می‌تواند بدانها دست یابد. در اینجا فقط نخست مروری گذرا و اجمالی بر متن و محتوای کتاب می‌شود و سپس نمونه‌هایی از کوشش ارجمندی که مترجم یا اقتباس‌گر (عنوانی که دکتر آریان‌پور در نشر ششم برای خود برگزیده) کتاب زمینه جامعه‌شناسی، با چیره دستی و هوشیاری و آگاهی در ساختن و پیراستن واژه‌ها و اصطلاحات و معادل‌های فارسی لغات علمی انجام داده ارائه می‌گردد.»

## توضیح

از زمانی که مفهوم و کلمه «جامعه‌شناسی» به وسیله استاد گرانمایه، آقای دکتر غلامحسین صدیقی به ایران آورده شد و نخستین کتاب منظم جامعه‌شناسی به قلم شیوای آقای دکتر یحیی مهدوی انتشار یافت، بیش از بیست سال می‌گذرد. ولی گفتنی است که هنوز در این زمینه کتابی جامع به فارسی نوشته نشده است.

در ۱۳۲۸ برای تنظیم چنین کتابی آغاز پژوهش کردم. به برکت این پژوهش، در ۱۳۳۱ در آستانه رستاخیز: رساله‌ای در باب دینامیسم تاریخ و از آن پس مقالات جامعه‌شناسی بسیار منتشر شدند و کتاب ناچیز حاضر که البته دستخوش محدودیت‌های فراوان است، فراهم آمد. در این گردآوری از تازه‌ترین اکتشافات علوم اجتماعی سود جسته و به کتاب‌های فراوان رجوع کرده‌ام. اما بسیاری از آمارها و پیکرها و مدرک‌ها را مستقیماً از آثار آگ برن (W.F.Ogburn) و نیم کوف (M.F.Nimkoff) مخصوصاً Sociology که اولین چاپ آمریکایی آن به سال ۱۹۴۰ و نخستین چاپ انگلیسی آن در ۱۹۴۷ با عنوان A Handbook of Sociology انتشار یافت، و نیز از آثار چایلد (V.G.Childe) و مک آیور (R.M.Mac Iver) و گورویچ (G.Gurvitch) و مور (W.E.Moore) و بکر (H.Becker) و بارنز (H.E.Barnes) و سوروکین (P.A.Sorokin) و دیگران گرفته‌ام.

الزاماً اصطلاحات فارسی نوی در این کتاب به کار رفته‌اند. برای آن که مفهوم هر یک از اصطلاحات نو درست روشن باشد، هر اصطلاحی به همراهی معادل انگلیسی آن ذکر شده است، و از این گذشته، همه اصطلاحات با ترتیبی الفبایی در پایان کتاب آمده و اصطلاحات مهم در «مقدمه» سوم مورد تعریف و تشریح قرار گرفته‌اند. بیشتر این اصطلاحات از فرهنگ فلسفه و علوم انسانی که در ظرف پانزده سال گذشته برای دانشگاه تهران فراهم کرده‌ام، نقل شده‌اند، و بخشی از این واژه‌ها مورد بحث و تصویب «کمیسیون اصطلاحات علمی» که به وسیله «مؤسسه تحقیق در ادبیات و زبان‌های ایرانی» وابسته به دانشکده ادبیات تهران تشکیل شد و مرکب از آقای دکتر علی اکبر سیاسی و آقای بدیع‌الزمان فروزان‌فر و آقای سعید نفیسی و آقای ابراهیم پورداود و آقای دکتر محمد معین و آقای دکتر حسین نصر و آقای دکتر جعفر سجادی و ا.ح. آریان‌پور بوده، واقع شده است.

بر ذمه دارم که از اعضای دانشمند «کمیسیون اصطلاحات علمی» و نیز از خانم دکتر سیمین رجالی و آقای عبدالله انوار و آقای دکتر احمد فردید و آقای دکتر ناصرالدین صاحب‌الزمانی و آقای دکتر شاپور راسخ و آقای دکتر احسان نراقی و آقای دکتر علی محمد کاردان و آقای دکتر جواد مشکور و آقای دکتر ابوالحسن جلیلی و آقای دکتر منوچهر خدایار محبی و آقای داریوش شایگان که با کمیسیون همکاری داشتند، سپاسگزاری کنم.

به اقتضای امانت، باید متذکر شوم که برخی از واژه‌های این کتاب و نیز فرهنگ فلسفه و علوم انسانی را از محققان و نویسندگان دیگر فراگرفته‌ام:

آقای احمد آرام با همکاری آقای مهندس صفی اصفیا و آقای دکتر حسین گل گلاب و آقای دکتر غلامحسین مصاحب و آقای دکتر مصطفی مقربی: «بوم» در برابر Habitat و «بوم‌شناسی» در برابر Ecology

آقای جلال آل احمد: «لایه اجتماعی» در برابر Social stratum

آقای دکتر منوچهر امیزی: «مادر سالاری» در برابر Matriarchy

مرحوم ملک‌الشعراى بهار: «بک» در برابر Style و «آوازه‌گری» در برابر Propaganda

آقای دکتر پرویز خانلری: «ایستا» در برابر Static

آقای نجف دریابندری: «ارتباط توده‌گیر» در برابر Mass communication

آقای دکتر شاپور راسخ و آقای دکتر جمشید بهنام: «تحرک» در برابر Mobility و «فرزندمداری» در برابر Filocentrism

آقای دکتر علی اکبر سیاسی: «احساس» در برابر Sensation و «ادراک» در برابر Perception و

«عاطفه» در برابر Emotion و «غریزه» در برابر Instinct و «هوش» در برابر Intelligence

آقای دکتر ناصرالدین صاحب‌الزمانی: «پیش‌داوری» در برابر Prejudice و «رأی جویی» در برابر Polling

آقای دکتر غلامحسین صدیقی: «جامعه‌شناسی» در برابر Sociology و «ساخت» در برابر Structure و «نهاد اجتماعی» در برابر Social institution

آقای دکتر محمود صناعی: «پرخاشگری» در برابر Aggression

آقای احسان طبری: «تاریک اندیشی» در برابر Obscurentism و «توده» در برابر Mass و «دنباله‌روی» در برابر Followism

آقای دکتر حمید عنایت: «شهروند» در برابر Citizen

مرحوم محمدعلی فروغی: «جز خود» در برابر Non-ego.

مرحوم احمد کسروی: «آرمان» در برابر Ideal.

آقای دکتر صادق کیا: «خانواده ستاکی» در برابر Stem family.

آقای دکتر یحیی مهدوی: «تبیین» در برابر Explanation و «مجرد» در برابر Immaterial.

آقای سعید نفیسی: «گروه به خواست» در برابر Voluntary group و «گروه راست برخورد» در برابر

Direct-contact group.

آقای دکتر محسن هشترودی: «ماهواره» در برابر Sputnik.

آقای ربیع مشفق همدانی: «گروه دومین» در برابر Secondary group و «گروه نخستین» در برابر

Primary group.

مرحوم دکتر محمدباقر هوشیار: «جهان بینی» در برابر Weltanschauung و «سائقه» در برابر Drive.

آقای دکتر محمود هومن: «شیدایی» در برابر Mania.

رواست که از آقای میرزاده اعتمادی و آقای هرمز وحید و آقای ملی اکبر تحویلدار و آقای

فیروز شیروانلو و آقای مصطفی اسلامی که زحمت تهیه پیکرها و چاپ مطالب کتاب را برعهده

داشته‌اند، تشکر کنم.

بی‌گمان تذکرات خوانندگان فرهنگ پژوه موجب بهبود نشرهای آینده این کتاب ناچیز

خواهد شد.

باشد که بر کنار از تصرفات زمانه و لغزش‌های چاپی، با بهایی ارزان در دسترس مردم قرار

گیرد.

ا.ح. آریان‌پور

تهران، مرداد ۱۳۴۲

### توضیح نشر ششم

ششمین نشر زمینه جامعه‌شناسی که متضمن تجدید نظر اندکی در برخی از مفاهیم و

اصطلاحات است، با نظارت صمیمانه آقای کریم امامی و آقای هرمز وحید صورت گرفته است.

بدین وسیله از ایشان و نیز از آقای آموزیان و آقای اصغر مهرپرور سپاسگزاری می‌کنم.

ا.ح. آریان‌پور

تهران، مرداد ۱۳۵۲

## مقدمه اول

### شناخت

انسان که جزئی از هستی بی‌کران است، به ناگزیر وابسته سایر اجزای هستی است و با آن‌ها ارتباط دائم دارد. اگر هستی بدون انسان را طبیعت بنامیم، می‌توانیم بگوییم که انسان و طبیعت تجانس دارند و همواره متقابلاً در یک دیگر نفوذ می‌کنند. در جریان زندگی هر انسان، روابط پیچیده فراوانی میان او و محیط (که شامل طبیعت و سایر انسان‌هاست) برقرار می‌شوند. این روابط که انسان را به طبیعت و انسان‌های دیگر پیوند می‌دهند، چون در اورگانیسم (بدن) انعکاس یابند، ذهن (mind) نام می‌گیرند.

اورگانیسم انسان در آغاز کار تنها قادر به فعالیت‌های ساده است. این فعالیت‌های ساده که همانا بازتاب‌های فطری (inborn reflexes) یا مسامحتاً کنش‌های غریزی‌اند، نسبت به دگرگونی‌های زندگی فرد انسان، ثابت می‌نمایند. با این همه در جریان زمان دراز، به اقتضای محیط، کمابیش دگرگونی می‌پذیرند.

تصادم اورگانیسم و محیط به تغییر هر دو می‌انجامد: محیط با کار انسانی تغییر می‌کند، و انسان با تحریک محیط، تکامل می‌یابد و بازتاب‌های فطری را به صورت بازتاب‌های شرطی (conditioned reflexes) یا کنش‌های غیر غریزی در می‌آورد. آگاهی (consciousness) یا شناخت (cognition) نتیجه این کنش‌هاست.

#### الف. مراحل شناخت

آگاهی یا شناخت دو مرحله دارد: مرحله شناخت حسی و مرحله شناخت منطقی. در مرحله شناخت حسی تحریک‌های محیط از طریق حواس بر اورگانیسم تأثیر

می‌گذارند: تحریک محیط نخست به صورتی مبهم در مغز انعکاس می‌یابد و احساس (sensation) نام می‌گیرد و سپس به صورتی مشخص در می‌آید و ادراک (perception) می‌گردد. انسان بر اثر ادراک، به وجوه یک نمود جزئی پی می‌برد. ادراک با قطع تحریک خارجی، از میان می‌رود، ولی اثر آن موجدنگار یا تصویر ذهنی (mental image) می‌شود. نگارهای ذهنی اگر به اقتضای تحریک‌های بعدی محیط، به صورت اصیل خود تجلی کنند، یادآوری (recollection) دست می‌دهد، و اگر با سیمایی دگرگون رخ نمایند، تخیل (imagination) پیش می‌آید.

اورگانیسم همواره در برابر ادراکات و نیز در برابر نگارهای ذهنی واکنش می‌کند و حالتی که در عرف روانشناسی عاطفه (emotion) نام دارد، به خود می‌گیرد. در مرحله شناخت منطقی ادراک‌ها یا نگارهای ذهنی که نماینده صریح نمودهای جزئی جهان بیرونی هستند، به سبب برخورد با ادراکات یا نگارهای ذهنی پیشین، مقایسه و سنجیده و رده‌بندی می‌شوند. پس عناصر خصوصی و استثنائی ادراک یا نگار به کنار می‌روند و عناصر اصلی و مهم آن تمرکز می‌یابند. در نتیجه، ادراک یا نگار جزئی و سطحی که متعلق به یک نمود معین و حاکی از ظواهر آن نمود است، به یاری نگارها یا ادراک‌های پیشین، تعمیم می‌پذیرد، تحت نامی عام در می‌آید و ذات یا ماهیت آن نمود و نظایر آن را نمایش می‌دهد. ادراک یا نگار ذهنی پس از طی این جریان، مفهوم (concept) نامیده می‌شود. از برخورد و گسترش مفهوم‌ها در وهله اول، حکم (judgement) و در وهله دوم، استنتاج (reasoning) فراهم می‌آید. حکم گویای روابط نسبتاً دور و ژرف واقعیت است، و استنتاج از جمع شدن حکم‌های متعدد و حصول حکمی وسیع‌تر به دست می‌آید (استقراء)؛ و این حکم وسیع‌تر به سبب شباهت‌هایی که به احکام سابق ذهن دارد، مشمول آن احکام می‌شود، و بدین وسیله دقت و صراحت یا روشنی بیشتری می‌یابد (قیاس). بنابراین استقراء (رسیدن از نمودهای جزئی به مفهوم کلی) و قیاس (شامل کردن مفهوم کلی بر مصادیق آن) در هر استنتاجی دخیل‌اند و از یک دیگر جدایی ندارند.

پس از استنتاج، اورگانیسم جهتی معین به خود می‌گیرد و به اصطلاح «اراده می‌کند»، و بر اثر آن، به فعالیت می‌پردازد. در این صورت می‌توان گفت که عمل آغاز و پایان شناخت است، و حیات ذهنی حد فاصل این دو است.

### ب. شناخت تدریجی و شناخت ناگهانی

مرحله اول شناخت - شناخت حسی - معمولاً به مرحله دوم - شناخت منطقی - می‌انجامد. ولی در زندگی روزانه در بسا موارد بین مرحله اول و مرحله دوم شناخت فاصله می‌افتد، یا اساساً شناخت از مرحله اول در نمی‌گذرد. از این گذشته جریان‌های هر مرحله با شدت و سرعت یکسانی طی نمی‌شوند. ادراک گاهی به تندی و گاهی به کندی دست می‌دهد. زمانی عاطفه شدت می‌گیرد و زمانی ادراک بر عاطفه چیرگی می‌ورزد. جریان‌های شناخت گاهی به طور منظم و متوالی طی می‌شوند و گاهی در یکی از آنها وقفه یا توقفی روی می‌دهد. ممکن است کسی پس از ادراک یک نمود، از استنتاج بازماند و دیر زمانی بعد ناگهان در خواب یا بیداری نتیجه‌گیری کند. بر همین شیوه ممکن است کسی در موردی به سرعت جریان‌های گوناگون شناخت مسئله‌ای غامض را درنوردد و به حل آن نائل آید، حال آن که در مواردی دیگر، از عهده چنین کاری برنیاید. تاریخ علم و هنر در این زمینه نمونه‌های بسیار عرضه داشته است: تارتینی (Tartini)، آهنگ‌ساز ایتالیایی قرن هیجدهم صورت نهائی آهنگ معروف خود، «سونات شیطان» را در خواب تنظیم کرد، و آرخی مه‌دس (Archimedes)، دانشمند یونانی سده سوم پیش از مسیح بفتناً در گرمابه به کشف قانون علمی بزرگی توفیق یافت.

شناخت ناگهانی - خواه معلول سرعت عمل استثنائی باشد، خواه نتیجه غائی تفکرات پیشین - به نظر کسانی که طبعی کرامت‌بین یا معجزه‌جو دارند، کاری خارق‌العاده است. این گونه مردم شناخت را دوگونه می‌دانند: یکی شناخت «عقلی»، دیگری شناخت «اشراقی» یا «شهودی». به گمان اینان، شناخت عقلی نتیجه احساس و ادراک و استنتاج است، و شناخت اشراقی یا شهودی شناختی دفعی و از عالم حس برکنار است و تنها به مدد عبادت یا ریاضت دست می‌دهد، غافل از آن که شناخت دفعی وجهی از شناخت تدریجی است، با این تفاوت که یا مراحل مقدماتی آن به سرعت روی می‌دهند یا بین مقدمات و نتیجه نهائی آن فاصله می‌افتد.

### پ. شناخت ادراکی و شناخت عاطفی

نکته‌ای که از لحاظ بحث کنونی ما اهمیت دارد، این است که هر شناختی دارای دو عنصر ادراکی و عاطفی است. شناخت چون معلول تصادم اورگانیزم و محیط است، به ناگزیر از هر دو نقشی برمی‌دارد: هم از نمودهای بیرونی خبر می‌دهد و هم نمودار حالاتی درونی است. ادراک انعکاس واقعیت خارجی است، و عاطفه از واکنش انسان در

مقابل ادراک پدید می‌آید و نشانه زنده بودن و فعال بودن اورگانیزم انسان است. عواطف می‌رسانند که ذهن منفعل نیست، و روابط ذهنی انسانی از تصاویری مرده و ماشینی فراهم نمی‌آیند. اورگانیزم در برابر هر ادراک، واکنشی می‌کند و با این واکنش، دستخوش عاطفه‌ای می‌شود.

عاطفه که مبین رابطه‌ی جدیدی بین اورگانیزم و محیط است، وابسته‌ی ادراک است. ادراک یعنی انعکاس تحریک خارجی پیوسته با عاطفه یعنی واکنش اورگانیزم در مقابل تحریک خارجی همراه است: آنچه ادراک می‌شود، الزاماً در اورگانیزم تغییری پدید می‌آورد و به عاطفه می‌انجامد. عاطفه‌ای که بر ما دست می‌یابد، ضرورتاً با ادراکی همراه است. پس شناخت، در هر حال هم ادراکی است، و هم عاطفی. تنها نسبت این دو در موارد متفاوت فرق می‌کند. گاهی عاطفه بر ادراک غالب می‌آید، و گاهی بر عکس. عاطفه صد در صد «عمیق» وجود ندارد، زیرا عاطفه‌ای که برکنار از عامل ادراکی باشد، قابل دریافت نیست. ادراک کاملاً «خالص» یا «خارجی» نیز هرگز میسر نمی‌شود، زیرا ادراک هنگامی رخ می‌نماید که محرکی خارجی با اورگانیزم برخورد کند و بر آن تأثیر گذارد و از آن متأثر شود.

بر روی هم، شناخت حسی به مراتب بیش از شناخت منطقی با عواطف آمیخته است. زیرا انسان در میان نمودهای محسوس جزئی محاط است و با آن‌ها بستگی دائم دارد و از این‌رو ادراکاتی که از نمودهای محسوس جزئی برمی‌گیرد، برای او پرمعنی و با ارزش و ملازم عواطف‌اند، حال آن‌که مفاهیم انتزاعی کلی به دشواری می‌توانند موضوع عواطف او قرار گیرند.

### ت. ملاک شناخت: حقیقت

چون شناخت ناشی از برخورد انسان و محیط است، چگونگی شناخت هر کس در هر موردی بسته به چگونگی برخورد او با محیط است. در این صورت هر کس به تناسب آزمایش‌های زندگانی خود یعنی برخوردهایی که با محیط می‌کند، به درجه‌ای از شناخت نایل می‌آید. شناخت یکی به درجه‌ای می‌رسد که عرفاً آن را «صحیح» می‌خوانند، و شناخت دیگری به درجه‌ای می‌رسد که به صفت «سقیم» متصف می‌شود. همچنین چه بسا که شناخت کسی نسبت به یک امر «درست‌تر» از شناخت دیگری است نسبت به همان امر.

از کلمات «صحیح» و «سقیم» و «درست‌تر» برمی‌آید که شناخت را می‌توان

سنجید. برای سنجش شناخت از دیرگاه میزان یا ملاکی به کار برده‌اند. این ملاک که حقیقت (truth) نام گرفته است، تطابق شناخت است با هستی یا واقعیت (reality). شناختی که موافق نظام هستی باشد، درخور صفت «حقیقی» است، و معرفتی که از واقعیت به دور باشد، شناخت «سقیم» یا دور از حقیقت است. بنابراین حقیقت یکی از صفات یا کیفیات شناخت است.

می‌دانیم که تمام هستی در تغییر و تکاپوی دایم است. انسان که شناسنده واقعیت است، همواره در تحول است، و محیط که موضوع شناخت انسان است، هر لحظه دگرگون می‌شود. چون فاعل شناخت (انسان) و موضوع شناخت (محیط) هر دو در تغییرند، رابطه آن دو که شناخت باشد، بر یک حال نمی‌ماند؛ و در نتیجه، حقیقت که صفت شناخت است، نمی‌تواند کیفیتی ثابت و معین باشد. همچنان که هستی جاودانه در کار دگرگونی است، حقیقت‌ها نیز دگرگون می‌شوند. در مورد هر نمود واحد، آنچه دیروز حقیقت بود، امروز جای خود را به حقیقتی دیگر می‌دهد، و آنچه امروز حقیقت است، فردا مبدل به حقیقتی بزرگ‌تر خواهد شد. پس حقیقت همراه با پویایی (دینامیسم) درنگ ناپذیر واقعیت، پیوسته در جریان آفرینش است، و این آفرینش البته در زمان واقع می‌شود. زمان دو وجه دارد: گذشته و آینده، و ما که همواره در مقطع این دو قرار داریم، نقطه جدایی گذشته و آینده را اکنون می‌خوانیم، و می‌کوشیم تا در زمان حال، به یاری حقایق گذشته، حقایق آینده را پیش‌بینی کنیم و پیش از گام برداشتن، راه خود را ببینیم و هموار سازیم. در این صورت، حقیقت زمان دارد. حقیقت بی‌زمان پوچ و موهوم است. حقیقت انعکاس هستی پویا و جریانی تکاملی است.

### ث. انواع شناخت

شناخت منظم در تاریخ انسان به دو صورت اصلی نمایان شده است: شناخت علمی و شناخت هنری. این دو شناخت به شناختی دیگر - شناخت فلسفی - می‌انجامند.

۱. **شناخت علمی:** هر کس در زندگی خود به مدد حواس، با محیط روبه‌رو می‌شود و با ادراکات پراکنده‌ای که از نمودهای پیرامون خود می‌گیرد، مرحله اول شناخت را طی می‌کند و تا اندازه‌ای به شناسایی هستی نائل می‌آید. چنین شناختی که وسیله لازم حیات عملی است، ساده و سطحی و جزئی است و جنبه عاطفی نیرومندی دارد. ولی انسان می‌تواند با طی مرحله دوم شناخت، ادراکات خود را به صورت مفهوم درآورد و شناخت خود را عمق و وسعت بخشد و به واقعیت نزدیک‌تر کند. چنین

شناختی که سخت مقرون به واقعیت است، علم (science) خوانده می‌شود. هدف علم مانند هدف سایر فعالیت‌های انسانی، غلبه بر واقعیت و تسهیل زندگی انسان است. علم یعنی شناخت قوانین واقعیت، انسان را قادر به پیش‌بینی و تنظیم نقشه می‌کند و بر واقعیت چیره می‌گردد. چون شناختن واقعیت فقط با تجربه یعنی مداخله در واقعیت میسر می‌شود، همه علوم - علوم ریاضی و فیزیکی و زیستی و اجتماعی - مبتنی بر تجربه دقیق‌اند. در این صورت، می‌توان گفت که علم شناخت واقعیت است از طریق تجربه.

در این شک نیست که تجربه علمی نیازمند تبیین (explanation) است، و بدین سبب، طرز تفکر یا فلسفه عالمان نیز در تجارب آنان دخالت می‌ورزد. بنابراین باید بگوییم که علم شناخت واقعیت است از طریق تجربه به اتکای یک فلسفه.

می‌دانیم که شناخت انسانی در هر مورد دو وجه جدایی ناپذیر دارد: وجه ادراکی و وجه عاطفی. وجه ادراکی خبر از محیط می‌دهد، و وجه عاطفی نمایشگر حالات درونی اورگانیزم است. شناخت علمی به ناگزیر شامل هر دو وجه است: ادراک محض نیست، بلکه جنبه عاطفی نیز دارد. با این وصف، شناخت علمی چون از شناخت حسی دور و بر مفاهیم انتزاعی استوار است، از لحاظ عاطفی قوی نیست. عالم می‌کوشد تا آن‌جا که می‌تواند، محیط را برکنار از کیفیات درونی اورگانیزم بسنجد و بشناسد. به عبارت دیگر، علم جنبه کمی واقعیت را مورد تأکید قرار می‌دهد. بنابراین می‌توان در تعریف علم چنین گفت: شناخت واقعیت از طریق تجربه به اتکای یک فلسفه با تأکید بر کمیت.

میان وجه ادراکی و وجه عاطفی شناخت نسبتی برقرار است، و این نسبت در مورد همه علوم یکسان نیست، چنان‌که جنبه ادراکی علوم ریاضی از دیگر علوم بیش‌تر است. ولی هیچ علمی نیست که سراسر برکنار از جنبه عاطفی یعنی مستقل از حالات اورگانیزم باشد. حتی علوم ریاضی که «ادراکی‌ترین» یا انتزاعی‌ترین علم‌ها به شمار می‌روند، فعالیت‌هایی انسانی هستند و البته به حیات درونی یا عاطفی ما نیز بستگی دارند.

علم مانند هر شناخت دیگر در جریان زمان، به تناسب نیازمندی‌های انسان دگرگون می‌شود و بر اثر افزایش تجارب نسل‌ها، پیوسته دقت و وسعت بیشتری می‌یابد. پس علم نوعی شناخت نسبی یا متغیر است. اما شناسایی علمی در عمل بر واقعیت منطبق می‌شود. پس در عین نسبی بودن، حقیقی و معتبر و مطلق است. به بیان دیگر، علم تا آن‌جا که در عمل با واقعیت تطبیق می‌کند، مطلق است.

علم و عمل لازم و ملزوم‌اند. مقتضیات عملی متغیر حیات همواره انسان را به

شناخت‌های جدید می‌کشانند، و شناخت‌های جدید سبب دگرگونی مقتضیات عملی می‌شوند.

۲. **شناخت هنری:** چنان‌که در بیان علم ذکر شد، اگر برای دریافت واقعیت با بر مرحله شناخت منطقی گذاریم و به لفظ دیگر، بر جنبه ادراکی شناخت تأکید ورزیم، بر شناخت علمی دست می‌یابیم و با کمیت سروکار پیدا می‌کنیم. حال اگر در مرحله اول شناخت یعنی شناخت حسی درنگ کنیم و جنبه عاطفی شناخت را مورد تأکید قرار دهیم، به شناخت هنری می‌رسیم. همچنان‌که دانشمند با تکیه بر مفاهیم کلی انتزاعی، واقعیت بیرونی را تا حد امکان از حالات اورگانیزم انتزاع می‌کند و به زبانی کمی باز می‌گوید، هنرمند، با تکیه بر نگارهای جزئی ذهنی، واقعیت درونی را تا اندازه‌ای از واقعیت بیرونی تجرید می‌کند و به زبان کیفی گزارش می‌دهد. بنابراین، در کار هنری نظام واقعیت درونی بیش از قوانین واقعیت بیرونی مورد توجه است و برعکس آن، در کار علمی واقعیت بیرونی بیش از واقعیت درونی مورد تأکید قرار می‌گیرد.

با این وصف، هنرمند مانند دانشمند، جوای شناخت منطبق بر واقعیت است، و همچنان هدفی جز تسخیر واقعیت ندارد. شناخت هنری مانند شناخت علمی مستلزم تجربه است، و تجارب هنرمند نیز از زمینه فلسفی اورنگ می‌گیرند. در نتیجه می‌توان هنر را چنین تعریف کرد: نوعی شناخت واقعیت است از طریق تجربه به اتکای یک فلسفه با تأکید بر کیفیت.

نسبت عاطفه به ادراک در همه هنرها یکسان نیست، چنان‌که جنبه عاطفی موسیقی از سایر هنرها بیشتر است. اما بی‌گمان هیچ هنری نیست که یک سره با واقعیت بیرونی بیگانه باشد، و نه علمی هست که از واقعیت درونی هیچ خبری ندهد. حتی موسیقی که «عاطفی‌ترین» هنرهاست، خود نسبت به اورگانیزم عاملی بیرونی است و ناچار به واقعیت خارجی بستگی دارد. هنر صد در صد عمیق یا درونی (subjective) - اگر اساساً یافت شود - فورمولی است از فعالیت بدنی که در اندرون اورگانیزم روی می‌دهد و هرگز بر ما معلوم نمی‌شود. علم صد در صد خالص یا بیرونی (objective) هم - اگر اصلاً ممکن باشد - معادله‌ای است از حرکاتی متشتت که به هیچ روی نمی‌تواند مورد گرایش ما قرار گیرد.

هنر مانند علم، موافق مقتضیات زندگی انسان، تحول می‌پذیرد و در هر زمانی شناخت جدیدی به دست می‌دهد. این شناخت جدید نیز به نوبه خود مقتضیات عملی جدیدی را ایجاب می‌کند و به تغییر زندگی اجتماعی می‌انجامد. هنرمند و دانشمند، هر

دو، واقعیت را تغییر می‌دهند. دانشمند در پرتو واقعیت درونی، واقعیت بیرونی را کشف می‌کند. هنرمند در سایه واقعیت بیرونی، واقعیت درونی را می‌شناسد. هر دو کاشف حقیقت‌اند: یکی حقیقت علمی را می‌جوید، دیگری حقیقت هنری یا زیبایی را خواستار است.

انسان در عمل با دگرگون کردن محیط، آن را می‌شناسد، و بر اثر شناسایی آن، خود دگرگون می‌شود. چون دگرگون شد، با نظری نو به پیشباز محیط می‌رود و در آن دگرگونی‌های جدیدی پدید می‌آورد و به شناخت‌های جدیدی نایل می‌آید، و بار دیگر خود دگرگون می‌شود. دانشمند به کشف چگونگی دگرگونی‌های جدیدی که بر اثر عمل انسانی در واقعیت‌ها پدیدار می‌شوند، همت می‌گمارد، و هنرمند به شناسایی امیدها و آرزوها یا امکانات تازه‌ای که دگرگونی‌های جدید در انسان برمی‌انگیزند، می‌پردازد. دانشمند با شناختن واقعیت بالفعل موجود - آنچه هست - انسان‌ها را برای برخورد با حوادث فردا آماده می‌کند. هنرمند با شناختن واقعیت بالقوه - آنچه باید باشد - مسیر فعالیت‌های امروز انسان‌ها و راه برآوردن امکانات و انتظارات انسانی را پیش‌بینی و تعیین می‌کند.

انسان برخلاف سایر جانوران، در طی زندگی عملی، واقعیت را تغییر می‌دهد، و با تغییر واقعیت، آن را می‌شناسد، و با شناسایی قوانین آن، راه غلبه بر آن را می‌یابد و از جبر قهار طبیعی می‌رهد. پس کار انسانی که مایه شناخت است، وسیله کسب حریت است. کار علمی انسان را بر جبر بیرونی مسلط می‌گرداند، و کار هنری او را با ضرورت درونی دمساز و در نتیجه بر آن چیره می‌کند. در این صورت، علم بیان آزادی انسان است در دنیای ادراکات، و هنر نغمه حریت انسان است در جهان عواطف. هنر در عالم نظر، شخصیت فاعل شناسایی (انسان) را از قوام یا نظامی فعال برخوردار می‌کند، و در عالم عمل، موضوع شناسایی (واقعیت خارجی) را سازمان یا نظم می‌بخشد. علم در عالم نظر، شخصیت فاعل عمل (انسان) را تحت نظامی ادراکی در می‌آورد و در عالم عمل، سازمانی ادراکی بر موضوع عمل (واقعیت خارجی) تحمیل می‌کند. همنوایی یا همزیستی علم و هنر از این جاست که فاعل عمل همان فاعل شناسایی است، و موضوع عمل همانا موضوع شناسایی. همین همنوایی یا همزیستی علم و هنر است که به فلسفه امکان وجود می‌دهد.

۳. شناخت فلسفی: همه ما در جریان زندگی بر اثر مجموع ادراکات و عواطفی که می‌یابیم، دارای بینشی کلی که شامل همه شناخت‌های ماست، می‌شویم. این بینش کلی

یا جهان بینی (weltanschauung) را می‌توان فلسفه خواند. واژه «فلسفه» تحریفی است از کلمه یونانی فیلسوفی یا (philosophia) به معنی «دانش دوستی». ولی در تاریخ علم، این کلمه را در معنای مجموع معارف یک فرد یا یک گروه یا یک جامعه یا یک دوره به کار برده‌اند.

هر انسانی - چه بخواهد، چه نخواهد - برای خود جهان‌بینی یا فلسفه‌ای دارد، و چگونگی فلسفه او بسته به چگونگی شناخت‌های او یا بر روی هم، بسته به مقتضیات زندگی اوست. چون هرگونه شناخت کمابیش از واقعیت خبر می‌دهد، فلسفه هر کس تا اندازه‌ای حقیقی یا درست است. با این همه، معمولاً درست‌ترین فلسفه‌ها از آن فیلسوفان‌اند. در تاریخ انسان کسانی که آگاهی‌های خود را به دقت سنجیده‌اند و جهان‌بینی خویشان را بر شناخت‌های بسیار درست استوار کرده‌اند، فیلسوف نام گرفته‌اند. کار فیلسوفان همواره تنظیم و تعمیم آگاهی‌های علمی و هنری موجود بوده است. با این تفاوت که در روزگاران پیشین، فلسفه نه تنها به تعمیم یافته‌های علوم و هنرها می‌پرداخت، بلکه عملاً وظیفه علوم و هنرها را عهده‌دار بود. فیلسوف هم در رشته‌های متفاوت علم و هنر کار می‌کرد و هم نتایج تحقیقات خود را تعمیم می‌داد و فلسفه می‌ساخت. اما پس از عصر رنسانس اروپا که دامنه شناخت گسترده شد و تخصص علمی پیش آمد، رفته رفته علوم استقلال یافتند، و از آن پس تنها وظیفه تعمیم علوم و هنرها برای فیلسوف به جا ماند، چنان که امروز برخلاف پیش، فلسفه نه جامع علوم و نه علم‌العلوم یا فوق علوم است. شناخت فلسفی کنونی آن شناختی است که از آمیختن و عمومیت دادن آگاهی‌های علمی و هنری زمان ما به دست می‌آید و برای دریافت طبیعت و مقام و مسیر جامعه انسانی ضرورت دارد.

به طوری که می‌دانیم، هیچ فردی نیست که فلسفه‌ای نداشته باشد. پس برخلاف پندار عموم، مسئله این نیست که آیا دارای فلسفه‌ای باشیم یا نباشیم؛ مسئله این است که تا چه پایه می‌توانیم فلسفه خود را درست بدانیم و بدان تکیه کنیم. فلسفه مطلوب فلسفه‌ای است که از آخرین اکتشافات علوم و هنرهای زمان ما ناشی شده باشد. فیلسوف این عصر کاری ندارد جز این که به یاری علوم و هنرهای گوناگون بینش کلی درستی فراهم آورد و مردم را به تصحیح جهان‌بینی‌های خود برانگیزد و بدین وسیله موجب بهبود زندگی اجتماعی شود.

شناخت فلسفی چون جامعیت دارد، هم واقعیت درونی و هم واقعیت بیرونی را در بر می‌گیرد. به لفظ دیگر، هم متضمن شناسایی علمی است و هم شامل شناسایی

هنری. وجوه کمی و کیفی واقعیت که در علم و هنر از یک دیگر جدا می‌شوند، در فلسفه وحدت می‌یابند. شناخت‌های نموده‌های واقعیت - فرد، جامعه، طبیعت - که به نیروی علم و هنر فراهم می‌آیند، متشکلت و نسبتاً کم دامنه هستند. چون این شناخت‌ها به کمک تخیل منطقی، مرتبط و منتظم شوند و تعمیم یابند، شناخت فلسفی دست می‌دهد.

شناخت فلسفی در زندگی انسان اهمیت فراوان دارد. زیرا از یک سو، راهنمای عمل انسانی است و از سوی دیگر، علم و هنر را رهبری می‌کند. هر کس موافق فلسفه خود، راه و رسم حیات خود را برمی‌گزیند و به فعالیت می‌پردازد، و هر هنرمند و دانشمندی به تناسب شناسایی فلسفی خود، به جهان می‌نگرد و کائنات را تبیین می‌کند. پس شناسایی فلسفی همچون روشی است که هم مسیر زندگی فرد متعارف را معین می‌کند و هم هنرمند و دانشمند را در جستجوی مجهولات و پر کردن فواصل معلومات مدد می‌دهد.

فلسفه در همان حال که خود زاده شناخت‌های علمی و هنری است، علم و هنر را به پیش می‌راند. همچنان که علوم و هنرها به پیش می‌روند و به اکتشافات جدیدی نائل می‌آیند، تعمیم‌های جدیدی لزوم می‌یابند و فلسفه‌های نوری فراهم می‌شوند، و فلسفه‌های جدید همچنان که قوام می‌گیرند، علوم و هنرها را به حوزه‌های ناشناخت تازه‌ای می‌کشانند و موجب اکتشافات نوری می‌شوند. پس، هر چه فلسفه خصوصی دانشمند یا هنرمند حقیقی‌تر باشد، شناخت علمی یا هنری او ژرف‌تر و بارورتر خواهد بود.

### ج. پیوندهای فلسفه و علم و هنر

فلسفه محصول علم و هنر است. علم شناختی است مبتنی بر مفاهیم کلی و دارای جنبه ادراکی قوی. هنر شناختی است مبتنی بر نگارهای جزئی و دارای جنبه عاطفی قوی. هنر برخلاف علم، واقعیت درونی را بیش از واقعیت بیرونی مورد توجه قرار می‌دهد. هنر مؤید علم است، زیرا شناخت عاطفی جدید محرک شناخت ادراکی جدید است. علم پشتیبان هنر است، زیرا شناخت علمی جدید، عواطف تازه‌ای به بار می‌آورد. این دو به یک دیگر پیوسته‌اند و با هم پیش می‌روند، زیرا هر دو به منظور نهائی واحدی، در آغوش جامعه پرورده می‌شوند.

شناخت‌ها گاه با یک دیگر گرد می‌آیند. مثنوی جلال‌الدین بلخی و کمدی‌الهی دانه شامل عناصری از علم و فلسفه‌اند، و داستان جنگ و صلح تالس توی و خوشه‌های

خشم استاین بک (Steinbeck) جامعه شناسی محسوب می شوند. ناصر خسرو قبادیانی شاعر و نویسنده و مورخ و فیلسوف است. لئوناردو داوینچی، نگارگر و پیکرتراش و معمار و مهندس و کالبدشناس و ریاضی دان است. بر روی هم در عصر او - عصر رونسانس اروپا - هنر از تخیل علمی سرشار است. در اعصار بعد نیز وضع کمابیش بر همین منوال است.

دانشمند و هنرمند، هر دو در جامعه به سر می برند و موافق مقتضیات آن، جهت یابی می کنند: نیازهای زمان خود را در می یابند و سپس هر یک در حوزه خود، در صدد کشف وسایل رفع آن نیازمندی ها بر می آیند.

دانشمند و هنرمند، هر دو بر میراث فرهنگی جامعه خود و احیاناً جامعه های دیگر تکیه دارند. این میراث شامل سنن علمی و هنری و فلسفی و دینی و فنی و جز این هاست. هر دو می کوشند که به مدد این میراث، راهی به منظور خود بگشایند.

همه عناصر سنن در اختیار دانشمند و هنرمندند. ولی هر یک به بعضی از آن عناصر حاجت و نظر دارند. مثلاً دانشمند می تواند بر عناصر دینی و هنری سنن تأکید نورزد، و هنرمند قادر است که عناصر علمی سنن را مورد تأکید قرار ندهد. بر روی هم، بیشتر عناصری که مورد نظر هنرمند قرار می گیرند، مربوط به زندگی عمومی هستند، ولی دانشمند بر عناصر تخصصی تکیه می کند.

بر اثر برخوردهایی که دانشمند و هنرمند با میراث فرهنگی می یابند، گشایشی دست می دهد، راهی برای حصول مقصود آنان پیدا می شود، اندیشه ای در ذهن آنان طلوع می کند.

با آن که کار دانشمند از لحاظ کلی به کار هنرمند می ماند، اندیشه هر یک در قالب هایی خاص می ریزد. دانشمند در قالب مفهوم می اندیشد، و هنرمند به وساطت نگار یا تصویر ذهنی فکر می کند - و این مهمترین تفاوت آن دو به شمار می رود. این تفاوت به تفاوت های دیگری منجر می شود. مفهوم، اندیشه ای فشرده است مشتمل بر وجوه مشترک افراد یک نمود، و از این رو کلی است. تصویر، اندیشه ای ساده است مشتمل بر یک فرد معین، و از این رو جزئی است. مفهوم، انتزاعی و خشک است و تصویر حسی و عاطفی است. مفهوم همواره کلی است و شامل افراد جزئی. تصویر همیشه جزئی است و مایه و زمینه مفهوم کلی ...

هنرمند و دانشمند، هر دو برای بیان اندیشه خود - تصویر جزئی و مفهوم کلی - از شیوه ها و وسایل صوری ای که در اختیار آنان هستند، سود می جویند. از میان شیوه ها و

وسایل پیشین جامعه خود، برخی را مناسب می‌یابند و موافق منظور خود، آن‌ها را دگرگون می‌کنند و به این ترتیب، شیوه‌ها و وسایل تازه‌ای بر موارث گذشتگان می‌افزایند.

دانشمند و هنرمند می‌کوشند تا با شیوه‌ها و وسایلی که فراهم می‌آورند، اندیشه خود را با روشن‌ترین و رساترین صورت نمایش دهند. دانشمند بزرگ طوری مفهوم کلی خود را طرح می‌کند که شامل همه موارد جزئی شود، و هنرمند بزرگ تصویر جزئی خود را چنان می‌پرورد که نماینده تام و تمام همه امثال آن باشد.

شناخت دانشمند شناخت منطقی است. از این رو بیان او هم منطقی است - انتزاعی است، تبیینی است. شناخت هنرمند شناختی حسی است. از این رو بیان او هم حسی است، مردم‌پسند است، تشریحی است.

## مقدمهٔ دوم

# روش‌های شناخت

علوم به تناسب گونه‌گونی نمودهای هستی، به دسته‌هایی تقسیم شده‌اند. اگر علوم ریاضی را زمینه یا بنیاد علوم دیگر بشماریم، طبقه‌بندی علوم چنین خواهد شد:

الف. علوم فیزیکی (physical sciences) یا علوم مادهٔ بی‌جان. از این جمله‌اند فیزیک شناسی و شیمی شناسی و زمین شناسی و اختر شناسی.

ب. علوم زیستی (biological sciences) یا علوم مادهٔ جان‌دار. از این جمله‌اند زیست شناسی و تن‌کارشناسی (فیزیولوژی) و گیاه شناسی و جانورشناسی.

پ. علوم اجتماعی (social sciences) یا علوم انسانی. از این جمله‌اند تاریخ‌شناسی و اقتصاد شناسی و روان شناسی و جامعه‌شناسی.

دستهٔ اول در پی قوانین حرکات گوناگون مادهٔ بی‌جان است، دستهٔ دوم جوای قوانین حرکات متنوع مادهٔ جان‌دار است، و دستهٔ سوم قوانین حرکات بخشی از مادهٔ جان‌دار را که انسان نام دارد و همواره به صورت اجتماعی زیست می‌کند، می‌جوید.

این هر سه دسته از آنجا که به جلوه‌های واقعی یگانه ناظرند، با یک دیگر ارتباط دارند، و از آنجا که علم هستند، با متودولوژی (methodology) کمابیش یکسانی هستی را می‌کاوند.

واژهٔ متودولوژی که مفهوم لغوی آن روش شناسی است، به دو معنی به کار می‌رود:

اول. بررسی روش (method)‌های تحقیق علمی.

دوم. مجموع روش‌های هر علم.

متودولوژی در معنی اول، وسیله‌ای است که محقق را از گمراهی و کج‌اندیشی باز می‌دارد و او را در رسیدن به حقیقت، یاری می‌کند. از این رو متودولوژی شاخه‌ای از منطق یعنی فن درست اندیشیدن محسوب می‌شود. متودولوژی در معنی دوم شامل تعدادی روش است.

مجموع فعالیت‌هایی که رسیدن به مقصدی را میسر می‌گرداند، روش نام می‌گیرد. در این صورت روش علمی مجموع فعالیت‌هایی است که محقق را به علم یعنی قوانین واقعیت رهبری می‌کند. روش‌های علمی مانند خود علوم متعددند، و هر روشی تا اندازه‌ای به کشف قوانین علمی مدد می‌دهد. محقق در هر موردی مناسب‌ترین روش را برمی‌گزیند. مناسب‌ترین روش آن است که دقیق‌تر از روش‌های دیگر، قوانین واقعیت را عرضه می‌دارد. با این همه، تمام روش‌های علمی از یک جهت به یک دیگر می‌مانند: همه بر تجربه استوارند. تجربه آغاز و انجام کار علمی و زمینه روش‌های علمی است. چون زمینه هر تجربه‌ای یک سلسله اعمال و احکام ذهنی است، افکار یا به لفظ دیگر، فلسفه محقق نیز درکار او مؤثر است. به این معنی که محقق با فلسفه شخصی خود به موادی که از تجربه می‌گیرد، نظام و شکل و معنی می‌دهد. کار محقق وقتی نتیجه‌بخش خواهد بود که نه تنها به تجربه‌هایی وسیع دست زند، بلکه افکار یا فلسفه خصوصی او نیز صحیح یعنی مبتنی بر اصول علمی باشد. روش درست از آن محقق است که بر تجربه‌هایی وسیع و فلسفه‌ای علمی دست داشته باشد.

### الف. مراحل تحقیق علمی

روش‌های علمی متضمن اعمال یا مراحل متعددی هستند. بر روی هم می‌توان مراحل را که محقق از آغاز کار تا کشف واقعیت می‌پیماید، چنین دانست:

۱. تشخیص مسئله.

۲. تجربه ابتدائی.

۳. طرح‌گمانه یا فرضیه.

۴. تجربه وسیع برای واریسی گمانه.

۵. کشف قانون.

۶. تنظیم نگرش یا نظریه.

۱. تشخیص مسئله: محقق در آغاز کار با مسئله‌ای مواجه می‌شود و حدود آن را

تعیین می‌کند.

۲. تجربه ابتدائی: محقق برای حل مسئله، دست به تجربه (experience) می‌زند یا به مطالعه تجربه‌هایی که از دیگران برای او مانده‌اند، می‌پردازد. تجربه مجموع مداخلات انسان است در واقعیت.

۳. طرح گمانه یا فرضیه: بر اثر مطالعه‌ها یا تجربه‌های مقدماتی، نمودهایی مورد توجه محقق قرار می‌گیرند. ولی این نمودها با یک دیگر ارتباطی ندارند، و راه حل مسئله را به دست نمی‌دهند. از این رو محقق به نیروی خیال سنجیده خود، به طور موقت آن‌ها را به یک دیگر می‌پیوندد و به آن‌ها نظام می‌بخشد. در نتیجه، راه‌حلی موقت به دست می‌آید. این راه‌حل یا تبیین موقت مسئله گمانه یا فرضیه (hypothesis) خوانده می‌شود.

۴. تجربه وسیع برای واریسی گمانه: گمانه‌ای که تجربه در پی نداشته باشد، پوچ و بی‌ارزش است، همچنان که تجربه بدون گمانه فاقد ارتباط و معنی و نتیجه است. از این رو محقق که در ابتدا برای هدایت تجارب خود، از خیال سود می‌جوید، در این مرحله به قصد تشخیص صحت یا سقم گمانه خود، آن را با تجربه‌های وسیعی مورد سنجش قرار می‌دهد.

تجربه شامل فعالیت‌های گوناگونی مانند مشاهده، آزمایش، تجزیه، ترکیب، اندازه‌گیری، تعریف، آمارگیری، مقایسه و طبقه‌بندی است.

مشاهده (observation) ادراک دقیق نمودهاست با حواس و ابزارهای علمی. مشاهده یا فعال است یا منفعل. مشاهده منفعل یا ساده معاینه نمودهاست در شرایط وجودی آن‌ها با حداقل مداخله. مشاهده فعال یا مشاهده آزمایشی معاینه نمودهاست در شرایط مصنوعی که به وسیله محقق فراهم می‌آیند. در هر علمی برای مشاهده فعال، شیوه‌هایی مخصوص وجود دارند.

آزمایش (experimentation) نوعی تجربه است که با دقت تمام صورت می‌گیرد تا دقایق نمودها را آشکار گرداند.

تجزیه تحویل یک نمود است به عناصر سازنده آن.

ترکیب ساختن یک نمود است با عناصر آن.

اندازه‌گیری تعیین درجه تغییر نمودهاست. برخی از دانشمندان شیوه‌هایی برای سنجش و ثبت تغییرات نمودها ابتکار کرده‌اند. از این قبیل اند فرن سیس بی‌کن و استوارت میل.

تعریف جمع‌آوری مشخصات اساسی یک نمود است در یک جمله به طوری که آن جمله شامل تمام افراد مورد تعریف باشد و از شمول بر افراد دیگر ممانعت کند.

آمارگیری صورت دقیق شمارش متعارف و مقدمه طبقه‌بندی است. محقق از مشاهده‌ی عده‌ی زیادی نمود و ثبت موارد مثبت و منفی و تنوع نتایج و استثناءها، روابطی میان نموده‌ها برقرار می‌کند و به لفظ دیگر، آمار می‌گیرد. آمارگیری وقتی لزوم می‌یابد که نتوان نموده‌ها را به حد کفایت تجزیه کرد و در شرایط متفاوت مورد مطالعه قرار داد. بنابراین، محقق در مواردی که بتواند نمودی را با وسایل دیگر کشف کند، به آمارگیری متوسل نمی‌شود. مثلاً سابقاً که علم نجوم پیشرفت کافی نکرده بود، برای پیش‌بینی خسوف و کسوف، ناگزیر از گرفتن آمار خسوف و کسوف و نگاه‌داری جدول‌های مخصوصی بودند. ولی امروز که قوانین خسوف و کسوف به دست آمده‌اند، دیگر کسی به گرفتن آمار خسوف و کسوف نمی‌پردازد.

مقایسه برابر نهادن نموده‌هاست. مقایسه وابسته تجزیه است. تجزیه نموده‌ها مغایرت‌ها و شباهت‌های آن‌ها را معلوم می‌کند و مقایسه را میسر می‌گرداند. مقایسه همچنان که نتیجه تجزیه است، به نوبه خود منجر به تجزیه‌های جدید و دقیق‌تری می‌شود. شباهت یا مغایرت نموده‌ها درجاتی دارد. اگر شباهت نموده‌ها زیاد باشد، تعمیم نموده‌ها و طبقه‌بندی آن‌ها امکان می‌یابد.

طبقه‌بندی مبتنی بر تعریف و مقایسه و متضمن تقسیم نموده‌هاست به دسته‌های متفاوت، به طوری که نموده‌های هر دسته با یک دیگر متشابه و از نموده‌های سایر دسته‌ها متغایر باشند. طبقه‌بندی وقتی میسر می‌شود که نموده‌ها سخت به یک دیگر بمانند، و بتوان آن‌ها را افراد یک طبقه یا یک مورد کلی شمرد.

۵. کشف قانون: مهم‌ترین مرحله شناخت علمی کشف قانون (law) است. اگر گمانه با تجربه تأیید شود، به صورت قانون علمی درمی‌آید. قانون علمی بیان روابط و وجوه کلی واقعیت است و آزمایش‌های گذشته را به صورتی فشرده عرضه می‌دارد و در نتیجه، انسان را در پیش‌بینی حوادث آینده و کشف قوانین دیگر واقعیت رهبری می‌کند.

۶. تنظیم نگرش یا نظریه: نظریه یا نگرش (theory) از تعمیم چند قانون علمی حاصل می‌شود. اگر بتوان چند قانون علمی را به یک دیگر مربوط کرد و تعمیم داد، نگرش فراهم می‌شود و عده‌ی زیادی از نموده‌های متفاوت را تبیین می‌کند. هر نگرش در میان نموده‌های گوناگون هستی‌نظمی برقرار می‌کند، در کثرت وحدت می‌یابد، و راه علم و عمل را روشن می‌گرداند. علم اگر فاقد نگرش باشد، چیزی جز گزارش‌هایی از نموده‌های نامرتب یا مجزا نخواهد بود و ارزش نظری و عملی قابل نخواهد داشت.

## ب. روش‌های خاص علوم اجتماعی

اشاره شد که تحقیق علمی مشتمل است بر شش مرحله یا فعالیت - تشخیص مسئله، تجربه مقدماتی، گمانه‌سازی، تجربه وسیع، کشف قانون و وضع نگرش. همه علم‌ها در این شش مرحله یا فعالیت شریک‌اند. ولی روش‌های آن‌ها مخصوصاً در مرحله تجربه کاملاً یکسان نیستند. بر روی هم تجربه در علوم گوناگون به دو صورت در می‌آید: برخی از علوم مانند فیزیک‌شناسی و شیمی‌شناسی سخت بر آزمایش تکیه می‌کنند، و بعضی مانند زمین‌شناسی و تاریخ‌شناسی مشاهده را مورد تأکید قرار می‌دهند. بنابراین در مرحله تجربه، دو گونه روش به وجود می‌آیند: روش‌های آزمایشی (experimental methods) و روش‌های مشاهده‌ای (observational methods).

۱. روش‌های آزمایشی: این روش‌ها اساساً به علوم فیزیکی و زیستی تعلق دارند و از این‌رو از بحث کنونی ما خارج‌اند.

۲. روش‌های مشاهده‌ای: این روش‌ها اصلاً از آن علوم اجتماعی هستند و به دو بخش اصلی منقسم می‌شوند:

اول. روش‌های توصیفی (descriptive methods)

دوم. روش‌های سندی (documentary methods)

روش‌های توصیفی شامل فعالیت‌هایی هستند که برای مشاهده مستقیم نموده‌ها صورت می‌گیرند، و روش‌های سندی شامل فعالیت‌هایی هستند که برای مشاهده غیرمستقیم نموده‌ها به عمل می‌آیند.

علوم اجتماعی بیشتر با روش‌های مشاهده‌ای به تحقیق دست می‌زنند، ولی برخی از آن‌ها مانند روان‌شناسی و مردم‌شناسی از روش‌های آزمایشی نیز سخت سود می‌جویند. برخی از علوم اجتماعی چون تاریخ‌شناسی معمولاً با روش‌های سندی یعنی مشاهده غیرمستقیم به تحقیق می‌پردازند، و بعضی چون جامعه‌شناسی بیش‌تر با روش‌های توصیفی یعنی مشاهده مستقیم تحقیق می‌کنند.

روش‌های توصیفی: روشی که برای مشاهده مستقیم نموده‌های اجتماعی به کار می‌رود، مبتنی بر چند نوع وسیله و شیوه (technique) است.

وسيله: وسيله‌های مشاهده مستقیم نموده‌های اجتماعی بسیار متعددند. مصاحبه (interview) و پرسش‌نامه (questionnaire) و نمونه‌گیری (sampling) و اسناد خصوصی و ابزارهای سنجش علمی از آن جمله‌اند. مصاحبه ملاقاتی است سنجیده که بین محقق و فرد یا افراد مورد نظر او صورت می‌گیرد و معمولاً محقق را به خوبی با وضع فرد یا افراد

مطلوب آشنا می‌کند. پرسش‌نامه برگزینی است شامل پرسش‌هایی سنجیده که درباره مسئله مورد تحقیق فراهم آمده‌اند. محقق پرسش‌نامه را نزد فرد یا افرادی که مورد نظر او هستند، می‌فرستد، و از پاسخ‌های آنان به وضع مسئله مورد تحقیق حکم می‌کند. نمونه‌گیری وسیله‌ای است که باعث تسهیل تحقیق می‌شود، به این معنی که محقق به جای بررسی همه مصادیق مسئله مورد نظر خود، برخی از آنها را که نمونه بقیه به شمار می‌آیند، برمی‌گزیند و به مطالعه آنها می‌پردازد. اسناد خصوصی با آن که جزو وسایل روش تحقیق سندی هستند، در روش تحقیق توصیفی نیز به کار می‌آیند، زیرا محقق با مطالعه نامه‌ها و سرگذشت فرد یا افرادی که مورد مشاهده او قرار گرفته‌اند، بصیرتی ژرف‌تر می‌یابد. وسایل سنجش علمی ابزارهایی هستند که محقق گاهی برای اندازه‌گیری مختصات و واکنش‌های فرد یا افراد مورد تحقیق خود استعمال می‌کند.

**شیوه: روش مشاهده مستقیم شامل دو شیوه اصلی است. یکی شیوه‌ای است که موجب تشریح کلی وضع موجود نمودی وسیع می‌شود. این شیوه که وجه کمی نمودها را مورد تأکید قرار می‌دهد، انواع سرشماری را در بر می‌گیرد. پیمایش یا زمینه‌یابی (survey) یا وضع پژوهی یا مطالعه وضع (status study) یا مطالعه توصیفی (descriptive study) نام‌هایی هستند که به وجوه کمابیش متفاوت این شیوه داده شده‌اند. وسیله‌های اصلی این شیوه پرسش‌نامه و نمونه‌گیری هستند. تکنیک دیگر شیوه‌ای است که موجب توصیف دقیق جریان گذشته و حال نمودی معین می‌شود. این شیوه که بر جنبه کیفی نمودها تأکید می‌ورزد، به منزله نوعی زندگی‌نامه (بیوگرافی) است. سرگذشت پژوهی (case study) یا سرگذشت کاوی (case analysis) یا سرگذشت پژوهی تاریخی (case history) یا مطالعه تکوینی (genetic study) نام‌هایی هستند که به وجوه کمابیش متفاوت این شیوه داده شده‌اند. اگر این گونه بررسی در مورد حالات روانی انسان صورت گیرد، آن راروان‌نگار (psychograph) می‌خوانند. وسیله‌های اصلی این شیوه مصاحبه و اسناد خصوصی و وسایل سنجش علمی هستند.**

**روش‌های سندی: روشی که برای مشاهده غیرمستقیم نمودهای اجتماعی به کار می‌رود، مبتنی بر چند نوع وسیله و شیوه است.**

**وسيله: وسیله‌های مشاهده غیرمستقیم نمودهای اجتماعی بسیار متعددند. از این گونه‌اند کالاهای کهن، ساختمان‌های باستانی، افسانه‌ها و ترانه‌ها و امثال و آیین‌های قومی و مخصوصاً کتاب‌ها و نامه‌ها و سایر اسناد.**

**شیوه: روش مشاهده غیرمستقیم نمودهای اجتماعی متضمن شیوه‌های گوناگونی**

است برای تدارک اسناد لازم و کافی و سنجش اصالت و صحت آن‌ها و معنی کردن و تفسیر آن‌ها. این شیوه‌ها محقق را بر آن می‌دارند که مسموعات و شایعات را نادیده گیرد، اسناد اصیل متعدد را جست‌وجو کند، از روی چگونگی خط و جنس کاغذ و تاریخ و امضاء و سبک و مطالب سند به درجه صحت آن پی‌برد، هر سندی را در پرتو تمدن عصر و جامعه‌ای که خاستگاه آن است، معنی کند، دقت و صداقت و فهم نویسنده سند را بسنجد، و اسناد را با یکدیگر مقایسه کند و کمابیش به واقعیت‌های گذشته برسد.

## مقدمه سوم

# اصطلاحات و مفاهیم اصلی جامعه‌شناسی

انسان از آغاز ظهور خود تاکنون برای زیستن و به زیستن به تولید (production) پرداخته است. تولید کوششی است برای فراهم آوردن چیزهایی که در طبیعت به شکل دلخواه انسان وجود ندارند.

چون تولید نیازمند ابزار یعنی وسیله کار است، انسان به ناگزیر دست به ابزارسازی (tool-making) زده است.

در هنگامه پیش از تاریخ، تولید و نیز ابزارسازی دشواری بسیار داشته و از این رو انسان‌ها را به زندگی مشترک کشانیده، و زندگی مشترک سخن گفتن را ضرور گردانیده است.

بر اثر ابزارسازی و سخن‌گویی، تغییرات عمیقی در زندگی بیرونی و درونی انسان پدید آمده‌اند، چندان که انسان ابزار ساز (homo faber) یا انسان سخن‌گو (homo loquax)، انسان اندیشه ورز (homo sapiens) نیز گردیده است.

تولید مشترک دو وجه دارد: نیروهای مولد (productive forces) و روابط تولید (production relations). نیروهای مولد نیروهایی هستند که برای تولید ضرورت دارند و از عملی که انسان‌ها به وسیله ابزارهای خود بر طبیعت می‌کنند، ناشی می‌شوند؛ و روابط تولید روابطی هستند که در جریان عمل انسان‌ها بر طبیعت، بین آنان برقرار می‌گردند و چگونگی توزیع ابزارهای کار و عواید تولید را در بین انسان‌ها نمایش می‌دهند.

تولید مشترک در هر زمانی موافق چگونگی دو وجه خود، وضع معینی می‌یابد. این وضع که زاده ترتیب اجزاء و جوه دوگانه است، ساخت اقتصادی (economic)

(structure) نام دارد.

ساخت اقتصادی ایجاب می‌کند که روابط ایدئولوژیک (ideological relations) یا ایدئولوژی (ideology) رسمی معینی زندگی انسان‌ها را فراگیرد. ایدئولوژی رسمی مجموعه‌ای است از افکار شامل علم و هنر و فلسفه و معتقدات دینی و اخلاقی و سیاسی و جز این‌ها که به تناسب ساخت اقتصادی فراهم می‌آیند و روابط تولید را تأیید می‌کنند. لزوم این افکار و مصالح اقتصادی انسان‌ها را بر می‌انگیزد که دستگاه‌ها یا مؤسساتی بر پا دارند و به وسیله آن‌ها در حفظ ساخت اقتصادی و تحقق ایدئولوژی خود بکوشند. چون ساخت اقتصادی زمینه روابط فکری و مؤسسات انسانی است، می‌توان آن را شالوده (base) یا زیر ساخت (infra-structure) نامید، و روابط فکری و مؤسسات انسانی را روساخت (super-structure) خواند.

ساده‌ترین عنصر زندگی مشترک انسانی کنش اجتماعی (social act) است. کنش اجتماعی سلسله حرکات بارزی است که یک انسان برای حصول هدفی نسبت به انسان دیگر صورت می‌دهد.

کنش اجتماعی متضمن برخورد اجتماعی (social contact) است. برخورد اجتماعی نخستین تأثیر بدنی یا روانی است که انسانی در انسانی می‌گذارد. در نتیجه تأثیری که یک انسان در انسان دیگر می‌گذارد و تحریک (stimulus) خوانده می‌شود، تغییر یا به اصطلاح، پاسخ (response) یا واکنشی (reaction) در انسان دوم پدید می‌آید. بر اثر دوام کنش اجتماعی ضرورتاً تحریک متقابل اجتماعی (social interstimulation) روی می‌دهد. به این معنی که یک انسان محرک انسان دیگر می‌گردد و پاسخی در او برمی‌انگیزد، و نیز دومی به نوبه خود، اولی را برمی‌انگیزاند و به پاسخی وافی دارد؛ و به این ترتیب جریانی از دو سو فراهم می‌آید و ادامه می‌یابد.

تحریک متقابل اجتماعی به ارتباط متقابل اجتماعی (social intercommunication) منجر می‌شود. ارتباط متقابل اجتماعی ارتباطی است که به صورت‌های گوناگون مانند تقلید و سخن گفتن و تلقین درمی‌آید و تجارب انسان‌ها را از یکی به دیگری انتقال می‌دهد.

بر اثر ارتباط متقابل اجتماعی، کنش‌های اجتماعی یک انسان با کنش‌های اجتماعی انسان‌های دیگری که در پیرامون او هستند، می‌آمیزند و از این آمیزش، کنش‌های متقابل اجتماعی (social interactions) به بار می‌آیند. کنش‌های متقابل اجتماعی کنش‌هایی اجتماعی هستند که بین دو یا چند انسان واقع می‌شوند و در میان آنان

نوعی هماهنگی به وجود می‌آورند.

بدین شیوه انسان‌ها از دم زادن به زندگی مشترک یا به اصطلاح، به جامعه زیستی (sociation) یا جامعه جویی (sociality) یا، جامعه دوستی (sociability) می‌گرایند.

از این جاست که انسان هیچ‌گاه فرد (individual) به شمار نمی‌رود، بلکه انسان که اصالتاً انسان اقتصادی (homo oeconomicus) است، در همه حال انسان اجتماعی (homo politicus) یا جامعه‌زی (socius) یا شخص (person) شمرده می‌شود.

کنش‌های متقابل اجتماعی بر دوگونه‌اند: کنش‌های متقابل پیوسته (associative interactions) و کنش‌های متقابل گسسته (dissociative interactions).

کنش‌های متقابل پیوسته کنش‌های متقابلی هستند که در جهت یگانه‌ای صورت می‌گیرند، و کنش‌های متقابل گسسته کنش‌های متقابلی هستند که جهت یگانه‌ای ندارند. همکاری (cooperation) و مانند گردی (assimilation) از انواع کنش متقابل پیوسته، و سبقت جویی (competition) و رقابت (rivalry) و ستیزه (conflict) از انواع کنش متقابل گسسته هستند.

همکاری یکی بودن مساعی دو یا چند شخص است برای حصول هدفی معین، و مانند گردی یکی شدن دو یا چند شخص است از جهات بسیار. مهم‌ترین جلوه‌مانند گردی فرهنگ‌پذیری (acculturation) و جامعه‌پذیری (socialization) است. فرهنگ‌پذیری هماهنگ شدن باطنی شخص است با رسوم و اخلاق و سایر مظاهر زندگی اجتماعی، و جامعه‌پذیری همگام شدن ظاهری شخص است با موازین زندگی اجتماعی. سبقت جویی کوششی است که شخص برای وصول به هدفی که مورد نظر دیگری نیز هست، مبذول می‌دارد. رقابت کوششی است که شخص برای پس انداختن دیگری از وصول به هدفی که مورد نظر هر دو آنان است، بذل می‌کند. ستیزه رقابتی است آمیخته با خشونت.

معمولاً آمیختن کنش‌های متقابل پیوسته و گسسته به همسازی (accommodation) کشانیده می‌شود. همسازی کوششی است برای رفع اختلاف اشخاص یا عاملان آن کنش‌ها.

همسازی به صورت‌های گوناگون در می‌آید. از آن جمله است فرمان‌فرمایی (superordination) که ضرورتاً با فرمان برداری (subordination) همراه است. این نوع همسازی مستلزم تسلط یکی از دو طرف اختلاف است بر دیگری. صورت دیگر همسازی، سازش (compromise) یعنی نزدیک شدن دو طرف اختلاف است به یک

دیگر. صورت دیگر همسازی توافق (conciliation) یعنی سازشی باطنی و کمابیش کامل است. اگر توافق پس از اختلافی شدید یا طولانی روی دهد، آشتی (reconciliation) نام می‌گیرد. وقتی که فرمان فرمایی و سازش و توافق دست ندهد، ممکن است دو طرف اختلاف به ناگزیر وجود یک دیگر را تحمل کنند. این تحمل متقابل مدارا (tolerance) خوانده می‌شود. در مواردی که همسازی با کوشش دو طرف اختلاف میسر نگردد، میانجی‌گری (mediation) و داوری (arbitration) لزوم می‌یابد. میانجی‌گری کوشش کس یا کسانی است برای نزدیک کردن دو طرف اختلاف به یک دیگر؛ و داوری حکمی است که کس یا کسانی به درخواست دو طرف اختلاف، برای رفع اختلاف آنان صادر می‌کنند.

صورت کامل همسازی سازگاری (adjustment) است. سازگاری همسازی‌ای است که با خواست و آگاهی شخص صورت می‌گیرد.

از همسازی کنش‌های متقابل پیوسته و گسسته، گروه اجتماعی (social group) می‌زاید. گروه اجتماعی به دو یا عده بیشتری انسان که کنش‌های متقابلی بین آنان روی می‌دهند، اطلاق می‌شود.

گروه‌های اجتماعی را از جهات بسیار رده‌بندی کرده‌اند. برخی از این رده‌ها را نام می‌بریم.

بعضی از گروه‌های اجتماعی با خواست و آگاهی اشخاص به وجود می‌آیند و سلسله مراتب (hierarchy) معینی دارند، و برخی بر اثر گردآمدن خود به خودی اشخاص ایجاد می‌شوند و مبتنی بر سلسله مراتب و نقشه قبلی نیستند. نوع اول را گروه ارادی (voluntary group) یا گروه رسمی (formal group) و نوع دوم را گروه غیر ارادی (nonvoluntary group) یا گروه غیر رسمی (informal group) می‌نامند. دستگاه‌های حکومتی و بازرگانی نمونه‌های نوع اول، و اکثر آبادی‌ها و شهرها نمونه‌های نوع دوم‌اند. برخی از گروه‌های اجتماعی عمری کوتاه، و بعضی عمری دراز دارند. نوع اول را گروه گذران (ephemeral group)، و نوع دوم را گروه پایدار (permanent group) می‌خوانند. گروهی شخص که برای تماشای حادثه‌ای گرد می‌آیند، از نوع اول، و گروهی که در یک سرزمین سکونت می‌گیرند، از نوع دوم‌اند.

انسان‌ها همواره و مخصوصاً در آغاز زندگی، خود به خود به برخی از گروه‌های کوچک مانند خانواده و گروه همبازی پیوند می‌خورند و با تمام وجود خود در فعالیت‌های این‌گونه گروه‌ها شرکت می‌جویند. اما در مواردی انسان‌ها با خواست و

آگاهی به برخی از گروه‌های بزرگ مانند دستگاه‌های اداری و بازرگانی و صنعتی می‌پیوندند و فقط بخشی از فعالیت‌های خود را در حوزه آن‌ها صورت می‌دهند. گروه‌های نوع اول را گروه نخستین (primary group) یا گروه اصلی (original group)، و گروه‌های نوع دوم را گروه دومین (secondary group) یا گروه فرعی (derived group) می‌گویند.

برخی از گروه‌ها با گروه‌های پیرامون خود هماهنگی می‌کنند و برخی مخالفت می‌ورزند. اولی‌ها گروه همسازی (accomodation group) و دومی‌ها گروه همستیزی (conflict group) نام دارند. سازمان‌های یک اداره از گروه‌های همسازی، و حزب‌ها و فرقه‌های دینی از گروه‌های همستیزی شمرده می‌شوند.

در بعضی گروه‌ها اشخاص مستقیماً با یک دیگر برخورد می‌کنند، و در برخی دیگر تماس مستقیمی بین اشخاص روی نمی‌دهد، چنان‌که اعضای خانواده و گروه همبازی معمولاً با یک دیگر در تماس‌اند و سهام‌داران یک شرکت معمولاً معاشرتی با یک دیگر ندارند. گروه‌های نوع اول به وسیله جامعه‌شناسان گوناگون گروه رویاروی (face-to-face group) و گروه راست برخورد (direct-contact group) و گروه همنشین (group in presence) و گروه حضوری (group with presence) خوانده شده‌اند، و گروه‌های نوع دوم گروه نارویاروی (non-face-to-face group) و گروه ناراست برخورد (indirect-contact group) و گروه ناهمنشین (group in absence) و گروه غیر حضوری (group without presence) و گروه غیابی (group with absence) نام گرفته‌اند. گروه‌هایی هم هستند که اعضای آن‌ها فقط گاه‌گاهی مستقیماً با یک دیگر برخورد می‌کنند. این نوع را گروه تناوبی (intermittent group) نامیده‌اند. یک اداره بزرگ نمونه آن است.

معمولاً هر گروهی در نظر اعضای خود سیمایی آشنا و آرامش‌بخش دارد، ولی برای اعضای گروه‌های دیگر اجنبی و ناهنجار است. این امر سبب خودمداری گروهی (group egocentrism) یا گروه‌مداری (group centrism) می‌شود. به این معنی که معمولاً هر کس گروه خود را درون گروه (in-group) یا گروه خودی (we-group) می‌شمارد و می‌پسندد، و گروه‌های دیگر را برون گروه (out-group) یا گروه بیگانه (they-group) یا گروه غیر (other-group) محسوب می‌دارد و مورد بی‌اعتنایی قرار می‌دهد. گروه‌ها را می‌توان از لحاظ اعضای آن‌ها به گروه عضویت (membership group) و گروه راهنمایی (reference group) نیز تقسیم کرد. گروه عضویت گروهی است که

شخص عضو مسلم آن است، و گروه راهنمایی گروهی است که شخص فقط در قضاوت و عمل از آن الهام می‌گیرد و آن را مبنای راهنمایی (frame of reference) خود تلقی می‌کند. در موارد بسیار گروه عضویت شخص گروه راهنمایی او نیز هست. نمونه گروه عضویت خانواده است، و نمونه گروه راهنمایی حزب سیاسی است.

هر گروه اجتماعی دارای ساخت اجتماعی (social structure) معین است. ساخت اجتماعی گروه، زاده‌ترتیبی است نسبتاً ثابت که بین اجزاء گروه برقرار شده است. هر گروه اجتماعی دارای اجزایی است که پاره گروه (part-group) یا خرده گروه (sub-group) نام دارند.

کنش‌های متقابل اعضای یک گروه اجتماعی و خرده گروه‌های آن ایجاب می‌کنند که گروه دستخوش تحرک یا پویایی گروهی (group dynamism) گردد، و بر اثر آن، اعضای گروه در زندگی یک دیگر سخت رخنه کنند و به یک دیگر وابسته شوند و گروه بر وحدت دست یابد. نفوذ متقابل گروهی (group interpenetration) یا اتکاء متقابل گروهی یا وابستگی متقابل گروهی (group interdependence) و یگانگی گروهی (group integration) از این رهگذر فرا می‌آیند.

از تجانسی که به این طریق در رفتار اعضای گروه ظاهر می‌شود، رفتار مشترکی که ناشی از کنش‌های متقابل دو تن یا عده‌ای بیشتر است و رفتار گروهی (group behavior) نام دارد، پدیدار می‌گردد.

وجهی از رفتار گروهی که جنبه عاطفی شدید دارد و بر واکنش‌های دورانی (circular reactions) یا کنش‌های متقابل دورانی (circular interactions) استوار است، رفتار جمعی (collective behavior) نامیده می‌شود.

واکنش‌های دورانی یا کنش متقابل دورانی واکنشی است که بر اثر تحریکی در کسی پدید می‌آید و سپس محرک کسان دیگر می‌شود و واکنشی در آنان به وجود می‌آورد، و آنگاه واکنش این کسان در شخص نخستین مؤثر می‌افتد و واکنش شدیدتری در او برمی‌انگیزد، و پس از آن واکنش شدید شخص نخستین در آن کسان دیگر تأثیر می‌کند و به واکنش شدیدتری منجر می‌شود، و به این طریق همواره بر شدت واکنش متجانس آن اشخاص می‌افزاید. به بیان دیگر، واکنش دورانی به واگیری اجتماعی (social contagion) می‌انجامد، یعنی بر اثر چنین واکنشی، اعضای گروه به سرعت و با شدتی فزاینده رفتار عاطفی یک دیگر را فرا می‌گیرند و در نتیجه، از نوعی تجانس عاطفی برخوردار می‌شوند.

گروهی که دستخوش رفتار جمعی واقع گردد، جمع (collective) نام می‌گیرد. جمع گروهی است که به اقتضای وضع یا حادثه‌ای خودبه‌خود به وجود می‌آید و بر اثر واکنش‌های دورانی و واگیری اجتماعی، دارای رفتار عاطفی متجانسی می‌شود.

جمع انواع فراوان دارد. ولی هیچ یک از این انواع به اهمیت جماعت (crowd) نیستند. جماعت جمعی است پرتجانس مرکب از اشخاصی که معمولاً در یک جا گرد می‌آیند و با یک دیگر ربط (rapport) می‌یابند و به جنب و جوش (milling) می‌افتند. ربط رابطه عاطفی عمیقی است که دو یا چند تن را به یک دیگر پیوند می‌دهد، به طوری که آنان بی‌اختیار با یک دیگر هماهنگ می‌شوند. جنب و جوش رفتار عاطفی صریحی است که بر اثر ربط اشخاص روی می‌دهد.

جماعت بر چند گونه است:

جماعت تصادفی (casual crowd) یا جماعت کنجکاو (curiosity crowd) که تصادفاً و برای تماشای حادثه یا چیزی تشکیل می‌شود و یگانگی کافی ندارد.

جماعت نمایشی (expressive crowd) که دست به تظاهراتی مانند آواز و رقص و فریاد و گریه می‌زند و یگانگی کافی دارد.

جماعت مجذوب (orgiastic crowd) که دستخوش شور و جذبه است و یگانگی فراوان دارد. برخی از جماعت‌هایی که عهده‌دار شعائر دینی می‌شوند یا جماعت‌هایی که در جشن‌های بزرگ ملی به نشاط می‌پردازند، از این گونه‌اند.

جماعت منظم (organized crowd) که از نظم و یگانگی فراوان برخوردار است. حاضران یک مجلس سخنرانی یا کنسرت جماعت نسبتاً منظمی تشکیل می‌دهند.

جماعت فعال (active crowd یا acting crowd یا mobile crowd) یا غوغا (mob) که با خشونت برای وصول به هدفی تلاش می‌ورزد. سلطه موقت چنین جماعتی را غوغاسالاری (mobocracy یا ochlocracy) نامیده‌اند.

یکی از انواع جماعت که با سایر انواع جماعت فرق بسیار دارد و از این رو می‌توان آن را جمعی مستقل از جماعت به شمار آورد، جماعت ناهمجا (noncontiguous crowd یا unassembled crowd) یا عامه (public) است. جماعت ناهمجا یا عامه جمعی است کم‌تجانس مرکب از افرادی که معمولاً در یک جا گرد نمی‌آیند، ولی به سبب مصالح مشترک خود، با یک دیگر ارتباط پیدا می‌کنند و موجد عقیده عمومی (public opinion) و وفاق عمومی (public consensus) می‌شوند. مقصود از عقیده عمومی قضاوتی است که مورد قبول عامه باشد، و منظور از وفاق عمومی عقیده‌ای است سخت دامنه‌دار و ریشه‌دار.

عامه ورزشکار یا عامه سینما رو یا عامه کتاب‌خوان از نمونه‌های عامه یا جماعت ناهمجا هستند.

توده (mass) و دسته (gang) و گله انسانی (human herd) را هم می‌توان در شمار عامه دانست.

توده جمعی است وسیع باتجانس و ربط فراوان و معمولاً ناخرسند و پرخاشگر. معمولاً همه اعضای یک توده با یک دیگر تماس نزدیک ندارند، ولی گاهی قسمت بزرگی از یک توده در جایی مجتمع می‌شوند. توده‌ای که اعضای آن در یک محل گرد می‌آیند، توده همجا (contiguous mass یا assembled mass)، و خلاف آن توده ناهمجا (noncontiguous mass یا unassembled mass) خوانده می‌شود. بیکاران یک شهر یا محرومان یک کشور نمونه‌هایی از توده‌اند. کلمه توده‌ها (masses) بر اکثریت فرودست یک شهر یا یک کشور یا جهان اطلاق می‌گردد.

دسته، جمعی است نسبتاً پایدار که معمولاً برای مصالحی منحصر به خود و کمابیش محل مصالح عمومی تشکیل می‌شود. دسته از جماعت فعال بادوام‌تر، و از جماعت مجذوب استوارتر است. نمونه دسته، جمعی از دزدان و قاچاقچیان است.

گله انسانی جمعی انسان است که مانند حیوانات، بدون تأمل و نظم و به شیوه‌ای کورانه موافق رفتار رهبر یا رهبران خود، رفتار می‌کند. جمعی که دیوانه‌وار بر سر سیاه‌پوستی می‌ریزد و او را «لینچ» می‌کند، گله‌ای انسانی است.

باری، در مواردی که گروه دارای سازگاری فراوان باشد، یگانگی گروهی سبب می‌شود که انتظامی استوار بین اجزای گروه برقرار شود. این انتظام که انسجام گروهی (group solidarity) یا به هم پیوستگی گروهی (group cohesion) نامیده می‌شود، به ما اجازه می‌دهد که سخن از نظم گروهی (group order) گوئیم و گروه را واحدی منظم بدانیم و سازمان (organization) بخوانیم.

هر گروه منظم یا سازمان به اقتضای سازگاری خود، دارای هماهنگی گروهی (group harmony) یا تعادل گروهی (group equilibrium) یا توازن گروهی (group balance) است.

گروهی وسیع شامل سازمان‌های متعدد و مرکب از کثیری زن و مرد و کودک که در طی زمانی دراز از اتکای متقابل اجتماعی و نظم گروهی بهره‌مند باشد، جامعه (society) خوانده می‌شود. جامعه‌ای که وابسته محلی معین و از جامعه‌های دیگر کمابیش بی‌نیاز باشد، اجتماع (community) نام می‌گیرد.

سازمان‌های اجتماعی (social organizations) یعنی سازمان‌های وابسته یک جامعه بر دوگونه‌اند: سازمان رسمی (formal organization) و سازمان غیر رسمی (informal organization). سازمان غیر رسمی آن است که بر اثر گرد آمدن خودبه‌خودی انسان‌ها ایجاد شود و مبتنی بر سلسله مراتب و نقشه قبلی نباشد. سازمان رسمی آن است که مطابق نقشه قبلی به وجود آید و دارای سلسله مراتب معین باشد. گروهی کودک که برای بازی گرد می‌آیند، نمونه سازمان غیر رسمی هستند، و مؤسسات اجتماعی (social associations) و احتمالاً نهادهای اجتماعی (social institutions) از سازمان‌های رسمی به شمار می‌روند.

مؤسسه اجتماعی سازمانی است که کارکرد اجتماعی (social function) معین یعنی یک رشته کنش اجتماعی منظم برعهده دارد. انجمن‌ها و شرکت‌ها از جمله مؤسسات اجتماعی هستند. نهاد اجتماعی در یک معنی، مؤسسه‌ای است بسیار پایدار که کارکرد اجتماعی آن برای جامعه بسیار پراهمیت است. سازمان‌های اقتصادی و سیاسی و دینی و خانوادگی از این جمله‌اند.

همچنان که سازمان‌های اجتماعی از نظم برخوردارند، کارکرد آن‌ها نیز معمولاً به صورتی منظم است. رسم‌های اجتماعی (social customs) و میثاق‌های اجتماعی (social conventions) و آداب اجتماعی (social manners) و تشریفات اجتماعی (social ceremonies) و شعائر اجتماعی (social rituals) و مناسک اجتماعی (social rites) و شیوه‌های قومی (folkways) و سنت‌های اجتماعی (social traditions) و اخلاق اجتماعی (social morals) و قانون‌های اجتماعی (social laws) و مقررات اجتماعی (social regulations) نمونه‌های کارکرد اجتماعی منظم هستند.

رسم اجتماعی کارکرد اجتماعی معینی است که بر اثر تکرار منظم برخی از کنش‌های متقابل اجتماعی فراهم می‌آید و در اصل مفید فایده‌ای است. رسمی که با توافق قسمتی از جامعه برقرار گردد، میثاق اجتماعی نام می‌گیرد. بعضی از رسم‌های اجتماعی که فقط برای خوش آمد دیگران صورت می‌پذیرند، آداب اجتماعی نام دارند. تشریفات اجتماعی رسم‌های مخصوصی هستند که در موارد نادر معینی اجرا می‌شوند. شعائر اجتماعی یا مناسک اجتماعی تشریفات هستند دارای قدمت و اهمیت فراوان. شیوه‌های قومی به رسم‌های گوناگون کهنی که در زندگی روزانه اکثریت جامعه راه دارند، اطلاق می‌شوند. رسم‌های ریشه‌دار عمومی که به اقتضای کهنگی خود از حرمت اجتماعی برخوردارند، سنت اجتماعی نام می‌گیرند. اخلاق اجتماعی نام رسم‌های

اجتماعی مهمی است که جامعه نقض آن‌ها را سخت ناپسند می‌شمارد. قانون اجتماعی رسمی است که جامعه با خواست و آگاهی به وجود می‌آورد و برای شکنندگان آن کیفرهایی پیش‌بینی می‌کند. مقررات اجتماعی رسم‌های نسبتاً کم‌اهمیتی هستند که جامعه با خواست و آگاهی برقرار می‌گرداند.

رفتار جمعی نوظهوری که به قدر رسم اجتماعی تثبیت نشده باشد، مد اجتماعی (social fashion) نام می‌گیرد. یکی از مدهای اجتماعی جامعه‌های غربی در قرن بیستم اعتنای بسیاری از جوانان است به هنرهای واقع‌گریز.

مد اجتماعی پرشور و زودگذر را هوس اجتماعی (social fad) یا رسم دروغین (pseudo-custom) خوانند. رواج ناگهانی و کم‌دوام جست و خیزی که رقص «راک اند رول» نام دارد، نموداری از هوس اجتماعی است.

هوس اجتماعی شدیدی که شخص را همواره وسوسه کند، جنون اجتماعی (social craze) خوانده می‌شود. جنون اجتماعی صورت‌های گوناگون دارد - از جنون جدول حل کردن برخی از روزنامه‌خوانان تا جنون زهد فروشی برخی از گروه‌های دینی. هوس اجتماعی پردوامی که با عواطف عمیقی آمیخته باشد، شیدایی اجتماعی (social mania) نام دارد. نمونه آن رفتار متعصبانی است که محض مخالفت با امری که تازگی دارد، خواب و خوراک خود را فراموش می‌کنند.

رفتار جمعی وحشت‌آلود پریشانی که بر اثر احساس خطر پدید آید، هراس اجتماعی (social panic) نامیده می‌شود. هراس اجتماعی تمام ذهن را به سرعت فرا می‌گیرد و شخص را به تلاش‌های ناگهانی ناسنجیده برمی‌انگیزد. نمونه آن رفتار جمعی است که در سینما نشسته‌اند و ناگهان بر اثر حادثه‌ای مانند آتش‌سوزی، دیوانه‌وار یا وحشیانه به درها هجوم می‌برند.

به این ترتیب سازمان‌های اجتماعی جامعه به اقتضای کارکردهای خود، موازین یا هنجارهای اجتماعی (social norms) معینی برای اعضای جامعه فراهم می‌آورند. هر یک از اعضای جامعه به سبب مقتضیات عمومی جامعه، ناگزیر از آن‌اند که خود را بر هنجارهای اجتماعی منطبق کنند و از این‌رو اشخاص، به هنجار (normal) یا جامعه‌پذیر (socialized) یا فرهنگ‌پذیر (acculturated) گردند.

شخصی که از انطباق خود بر جامعه یا به اصطلاح از هم‌نوایی اجتماعی (social conformity) عاجز آید، در وهله اول نابه‌هنجار (abnormal) و در وهله دوم کج‌رو یا منحرف (deviate یا deviant) شمرده خواهد شد.

سازمان‌های جامعه بر اثر هماهنگی اجتماعی، با یک دیگر مناسباتی دارند. جامعه، محض این مناسبات یا بستگی‌های متقابل اجتماعی یا روابط متقابل اجتماعی (social interrelationships)، نظم اجتماعی (social order) یا نظام اجتماعی (social system) نیز خوانده شده است.

مجموع عناصر عینی و ذهنی که در سازمان‌های اجتماعی جریان می‌یابند و از نسلی به نسلی منتقل می‌شوند، میراث اجتماعی (social heritage) یا میراث فرهنگی (cultural heritage) یا فرهنگ (culture) نام دارد.

هر فرهنگی مرکب از اجزاء یا ویژگی‌های فرهنگی (culture traits) فراوانی است. ویژگی‌های فرهنگی با یک دیگر می‌آمیزند و واحدهایی بزرگ‌تر به نام مجموعه فرهنگی (culture complex) می‌آفرینند.

بستگی‌های متقابل اجتماعی اقتضا می‌کنند که در یک فرهنگ معین، ویژگی‌های فرهنگی یا مجموعه‌های فرهنگی در عین جدایی، نوعی تناسب یا هیئت (configuration) داشته باشند و صورت‌بندی‌هایی که انگاره‌های فرهنگی (culture patterns) یا مدل‌های فرهنگی (culture models) نامیده می‌شوند، به بار آورند.

بر روی هم می‌توان فرهنگ را به دو بخش کرد: فرهنگ مادی (material culture) و فرهنگ معنوی (spiritual culture) یا فرهنگ غیرمادی (non-material culture). فرهنگ مادی به آن بخش از میراث اجتماعی که شامل ساخت اقتصادی یا «زیرساخت» جامعه است، می‌گویند. فرهنگ معنوی شامل روساخت جامعه یعنی علم و هنر و فلسفه و معتقدات و مؤسسات اجتماعی است.

جامعه و فرهنگ آن در عین وحدت، دستخوش کثرت‌اند. زیرا عضوهای جامعه از لحاظ نقش اجتماعی (social role) و پایگاه اجتماعی (social status) برابر نیستند. نقش اجتماعی کار معینی است که به شخص سپرده می‌شود، و پایگاه اجتماعی ارزشی است که جامعه برای نقش اجتماعی قائل است. هر کس در زندگی اجتماعی خود، چند نقش و چند پایگاه دارد. پایگاه اجتماعی زاینده آب روی اجتماعی (social reputation) و جاهت اجتماعی (social popularity) است.

پایگاه‌های اجتماعی عضوهای جامعه سبب می‌شوند که عضوهای جامعه در قشر (stratum)‌هایی گرد آیند، و به اصطلاح قشربندی اجتماعی (social stratification) صورت گیرد.

از پیوند قشرهای کمابیش مشابه جامعه، واحد بزرگتری فراهم می‌شود و طبقه اجتماعی (social class) نام می‌گیرد. طبقه اجتماعی گروه نسبتاً پایداری است که اعضای آن در تولید و بهره‌برداری از ثروت اجتماعی پایگاهی کمابیش یکسان دارند. بر روی هم در هر دوره از زندگی یک جامعه متمدن دو طبقه اصلی می‌توان یافت: طبقه بهره‌کش (exploiting class) یا طبقه حاکم (ruling class) یا طبقه تن‌آسان (leisure class) در مقابل طبقه بهره‌ده (exploited class) یا طبقه رنجبر (toiling class).

معمولاً دوام نقش‌هایی که شخص برعهده می‌گیرد، سبب تثبیت پایگاه (status fixing) او می‌شود.

انتقال شخص از یک پایگاه اجتماعی به پایگاه اجتماعی دیگر تحرک اجتماعی (social mobility) یا انتقال اجتماعی (social shifting) خوانده می‌شود.

تحرک اجتماعی بر دو گونه است: تحرک افقی (horizontal mobility) و تحرک عمودی (vertical mobility).

تحرک افقی انتقال از یک پایگاه است به پایگاه دیگر بدون تغییر ارزش اجتماعی. تبدیل یک شغل به شغل مشابه یا تغییر دین یا ملیت نمونه‌هایی از تحرک افقی هستند. تحرک عمودی انتقال از یک پایگاه است به پایگاه دیگر با تغییر ارزش اجتماعی. در این صورت تحرک عمودی دو وجه دارد: صعود اجتماعی (social ascending یا social climbing) که متضمن ترقی پایگاه است، و نزول اجتماعی (social descending یا social sinking) که متضمن تنزل پایگاه است.

مهم‌ترین نمونه تحرک عمودی تحرک طبقه‌ای (class mobility) است. هر کودکی به هنگام زادن ضرورتاً به طبقه‌ای بستگی دارد و مطابق فرهنگ آن طبقه، دارای نوعی آگاهی طبقه‌ای (class consciousness) می‌شود و در ایدئولوژی طبقه‌ای (class ideology) خاصی شریک می‌گردد، و نیز موافق پایگاه اجتماعی طبقه خود، بر امکانات معینی برای کار و کامیابی دست می‌یابد.

با این همه از بستگی ابتدایی انسان به یک طبقه لازم نمی‌آید که شخص همواره در طبقه اصلی خود بماند. ممکن است شخص در جریان زندگی از طبقه اصلی خود ببرد و به طبقه دیگری بپیوندد و به عبارت دیگر، از تحرک طبقه‌ای سود بجوید.

جامعه‌ها از لحاظ تحرک طبقه‌ای بر سه گونه‌اند:

جامعه باز (open society) یا نظام طبقه‌ای باز (open-class system) که در آن تحرک طبقه‌ای دشواری چندانی ندارد. جامعه باز چون دارای تحرک بسیار است، جامعه

پویا (dynamic society) نیز خوانده می‌شود. جامعه بسته (closed society) یا نظام طبقه‌ای بسته (closed-class system) که در آن تحرک طبقه‌ای بسیار دشوار است. جامعه بسته چون تحرک چندانی ندارد، جامعه نیمه ایستا (semi-static society) نام می‌گیرد. جامعه کاستی (caste society) یا نظام طبقه‌ای منفصل (caste system) که در آن تحرک طبقه‌ای تقریباً محال است. جامعه کاستی چون بی حرکت است، جامعه ایستا (static society) نیز نام دارد.

جامعه‌های انسانی در جریان تاریخ خود به تدریج از صورت جامعه کاستی و جامعه بسته درمی‌آیند و جامعه باز می‌گردند. به بیان دیگر، انسان‌ها از جامعه با طبقه (class society) به جامعه بی طبقه (classless society) می‌گیرند.

در هر جامعه‌ای هریک از سازمان‌های اجتماعی با سازمان‌های دیگر نوعی سازگاری دارد، و اگر سازگاری سازمان‌ها و مخصوصاً سازگاری نیروهای مولد و روابط تولید بیش از اندازه معینی کاهش یابد، جامعه دستخوش بحران (crisis) یا آشفتگی (chaos) می‌گردد، و اگر سازگاری سازمان‌های جامعه به شدت رو به زوال رود، نظم اجتماعی جای خود را به بی نظمی (disorder) می‌دهد و بی سازمانی (disorganization) رخ می‌نماید.

مقدمه بی نظمی یا بی سازمانی اجتماعی پیدایش یک نمود نو، یا تغییر یک نمود کهنه یا به اصطلاح، نوآوری اجتماعی (social innovation) است. در نتیجه نوآوری اجتماعی، در بعضی از سازمان‌های جامعه دگرگونی اجتماعی (social change) روی می‌دهد و بر اثر آن، سازمان‌های دیگر دستخوش پس افتادگی اجتماعی (social lag) می‌شوند، و به این ترتیب سازگاری اجتماعی از میان می‌رود.

بستگی‌های متقابل اجتماعی ایجاب می‌کنند که دگرگونی‌های ناشی از نوآوری از سازمانی به سازمانی منتقل شوند. تغییر هر سازمانی به نوبه خود در سازمان‌های دیگر انعکاس می‌یابد و به اصطلاح، دور اجتماعی (social vicious circle) روی می‌دهد.

این دور اجتماعی همواره سازگاری اجتماعی را برهم می‌زند و جامعه را دستخوش کم سازگاری اجتماعی (social maladjustment) یا ناسازگاری اجتماعی (social unadjustment) می‌کند.

جامعه، محض بازسازی (reconstruction) یعنی یافتن سازمانی نو و بازیافتن سازگاری خود، به تلاش‌های منظم گوناگونی مانند اصلاح اجتماعی یا رفورم اجتماعی

(social reform) و مهندسی اجتماعی (social engineering) و مخصوصاً انقلاب اجتماعی (social revolution) می‌پردازد. اصلاح اجتماعی کوششی است منظم برای فراهم آوردن تدریجی سازمان اجتماعی نو، مهندسی اجتماعی یا نقشه‌کشی اجتماعی (social planning) کوشش سنجیده محدودی است برای فراهم آوردن پاره‌ای تغییرات اجتماعی معین. انقلاب اجتماعی کوششی است منظم برای فراهم آوردن ناگهانی سازمان اجتماعی نو.

مهمترین عامل بازسازی جامعه انقلاب اجتماعی است. انقلاب اجتماعی قیامی است خشن و سریع که معمولاً به وسیله یک طبقه اجتماعی نوخاسته بر ضد صاحبان امتیازات اجتماعی یعنی طبقه حاکم صورت می‌گیرد. به این ترتیب هرگونه شورش، انقلاب اجتماعی نیست. شورشی که طبقه حاکم بر ضد تلاش انقلابی طبقه نو، برپا می‌کند، ضد انقلاب (counter-revolution) نام دارد. شورش گروه‌هایی از طبقه حاکم بر ضد گروه‌های دیگر طبقه حاکم، کودتا (coup d'état) یا انقلاب کاخی (palace revolution) خوانده می‌شود، و کودتای بی‌حاصل، پوچ (putsch) نام می‌گیرد. در جریان زمان، بر اثر تکامل روزافزون نیروهای مولد، دگرگونی روابط تولید لازم می‌آید. ولی طبقه بهره‌کش چنین دگرگونی را به زیان خود می‌یابد و به دفاع روابط تولید دیرینه همت می‌گمارد و تا جایی که می‌تواند، مانع تغییر آنها می‌شود. در نتیجه بین نیروهای تولیدی و روابط تولید ناسازگاری به وجود می‌آید، و بر اثر شدت یافتن این ناسازگاری، طبقه نوری که در پرتو تکامل نیروهای تولیدی نضج گرفته است، بر ضد طبقه بهره‌کش موجود که نماینده روابط تولید دیرینه است، انقلاب می‌کند.

انقلاب‌های اجتماعی بزرگ به سقوط طبقه اجتماعی کهنه و قوام طبقه اجتماعی نو می‌انجامد و بدین شیوه ساخت اقتصادی و روساخت آن را دگرگون می‌کند.

در بسیاری از جامعه‌های متمدن از آغاز تاریخ آنها تا این اواخر سه ساخت اقتصادی پدید آمده‌اند. از این رو می‌توان از سه دوره اقتصادی دم زد و در هر دوره دو طبقه اجتماعی - یکی طبقه بهره‌کش و دیگری طبقه بهره‌ده - شناخت:

دوره تولید برده‌داری (slavery) با طبقه بردگان (slaves) و طبقه برده‌داران (slave-owners).

دوره تولید زمین‌داری (feudalism) با طبقه رعایا (serfs) و طبقه زمین‌داران (land-owners).

دوره تولید سرمایه‌داری (capitalism) با طبقه کارگران صنعتی (proletariat) و

طبقه سوداگران صنعتی (bourgeoisie).

انقلاب‌های اجتماعی سبب می‌شوند که سازمان‌های اجتماعی بهبود یابند و با سهولت و دقت و اطمینان بیشتری از اجرای کارکرد خود-که همانا رفع نیازمندی‌های انسانی است- برآیند. بدین سبب می‌توان جامعه‌ها را عرصه گسترش اجتماعی (social development) یا ترقی اجتماعی (social progress) یا تکامل اجتماعی (social evolution) شمرد.

## مقدمهٔ چهارم

# جامعه‌شناسی در ایالات متحد آمریکا

به سبب آن که جامعه‌شناسان بیشتر کشورها پیرو نظام‌های جامعه‌شناختی آمریکایی هستند، نگاهی به جامعه‌شناسی آمریکایی ضروری است. آمریکاییان از قرن نوزدهم به این سو، به اقتضای تحولات سریع جامعهٔ خود و نیز به الهام اروپا، لزوم جامعه‌شناسی را دریافتند، و در آن قرن و قرن بعد اندیشمندانی مانند مورگان (H. L. Morgan)، جورج (H. George)، پرینگتون (V. L. Parrington)، ببرد (Ch. A. Beard)، آدامس (H. Adams)، پری (A. L. Perry)، وبلن (Th. B. Veblen)، هال (G. S. Hall)، دیویی (J. Dewey)، و مید (G. H. Mead) کمابیش از دیدگاه جامعه‌شناسی به اجتماعات انسانی نگریستند.<sup>1</sup>

### الف. کانون‌های جامعه‌شناسی آمریکایی

جامعه‌شناسی آمریکایی در قرن بیستم قوام یافت، و بیشتر جامعه‌شناسان به خدمت دانشگاه‌ها درآمدند، چندان که دانشگاه‌ها را باید مراکز مهم جامعه‌شناسی آمریکایی دانست. در وهله اول دو دانشگاه کالومبیا و شیکاگو، و در وهله دوم دانشگاه‌های ویسکانسین و می‌شیگان ویل وین سیل وی‌نیا و براون در این زمینه پیشرفت کردند. سپس دانشگاه‌های دیگر مخصوصاً مینه‌سوتا و کارولای‌نای شمالی و نورث وسترن (North Western) و هاروارد و کالی‌فورنیا و کالی‌فورنای جنوبی و

---

1. H. W. Odum: *American Sociology*, New York, 1951, Ch.2.

واشینگتن به این علم رغبت نمودند.<sup>۱</sup>

برخی از جامعه‌شناسان این دانشگاه‌ها را نام می‌بریم:

#### در دانشگاه کالومبیا:

گی‌دینگز (F. H. Giddings)، تنی (A. A. Tenney)، چادوک (R. E. Chaddock)، آگ برن (W. F. Ogburn)، رایس (S. A. Rice)، هن کینس (F. H. Hankins)، مک‌ای‌ور (R. M. MacIver)، ای‌بل (Th. Abel)، لیند (R. S. Lynd)، شل-تینگ (A. V. Schelting)، والر (W. Waller) و اس‌ترن (B. J. Stern).

#### در دانشگاه شیکاگو:

اسمال (A. W. Small)، هن‌درسون (G. R. Henderson)، وین‌سنت (G. E. Vincent)، تامس (W. I. Thomas)، پارک (R. E. Park)، هیز (E. C. Hayes)، ال‌وود (Ch. A. Ellwood)، جیلت (J. M. Gillette)، فریس (E. Faris)، برجس (E. W. Burgess)، ویرت (L. Wirth) و اس‌توفر (S. Stouffer).

#### در دانشگاه ویسکانسین:

راس (E. A. Ross)، گیلین (J. L. Gillin)، یانگ (K. Young)، مک‌ورمیک (Th. McCormick)، بکر (H. Becker)، گوئر (CH. Gower) و لین‌تون (R. Linton).

#### در دانشگاه می‌سی‌سی‌گان:

کولی (Ch. H. Cooley)، مکنزی (R. D. McKenzie)، همیل‌تون (W. N. Hamilton)، انجل (R. C. Angell)، وود (A. E. Wood)، دیردورف (N. R. Deardorff)، کار (L. J. Carr)، لوری (H. L. Lurie) و بین (R. Bain).

#### در دانشگاه ییل:

سام‌نر (W. G. Sumner)، کلر (A. G. Keller)، دی‌وی (M. R. Davie)، لی‌برن (J. G. Leyburn)، مرداک (G. P. Murdock)، اس‌وین (D. Swaine)، دالرد (J. J. ...)

1. H. Becker & H. E. Barnes: *Social Thought*, Washington, D. C, Vol. II, 1952, pp. 976-990.

(Dollard)، دی‌ویس (J. Davis) و بارنز (H. E. Barnes).

### در دانشگاه پن‌سیل‌وی‌نیا:

کل‌سی (C. Kelsey)، باسرد (G. H. S. Bossard)، سلین (Th. Sellin)، یانگ (D. Young) و کروفرد (W. R. Crawford).

### در دانشگاه براون:

دی‌لی (J. Q. Dealey) و وارد (L. F. Ward).

### در دانشگاه مینه‌سوتا:

چی‌پین (F. S. Chapin)، برنرد (L. L. Bernard)، ویلی (M. Willey)، والیس (W. D. Wallis)، ولد (G. B. Vold)، اش‌مید (C. Schmid) و ک‌رک‌پ‌ت‌ریک (C. Kirkpatrick).

### در دانشگاه کارولای‌نای شمالی:

اودوم (H. A. Odum)، جان‌سون (G. B. Johnson)، گرووز (E. R. Groves) و وانس (R. P. Vance).

### در دانشگاه نورث‌وست‌رن:

تاد (A. J. Todd)، الیوت (Th. D. Eliot)، مورر (E. R. Mowrer)، بای‌رن (W. Byron) و بی‌لی (W. F. Bailey).

### در دانشگاه هاروارد:

سوروکین (P. Sorokin)، زی‌مرمن (C. C. Zimmerman)، ویل‌سون (E. B. Wilson) و پارسونز (T. Parsons).

### در دانشگاه کالی‌فورنیا:

لووی (R. Lowie)، کروبر (A. L. Kroeber) و تگرت (F. J. Teggart).

در دانشگاه کالی فورنیای جنوبی:  
بوگاردوس (E. S. Bogardus).

در دانشگاه واشینگ تون:  
وولس تون (H. B. Woolston).

### ب. شاخه‌های جامعه‌شناسی آمریکایی

چنان‌که بکر و بارنز می‌نویسند، از میان شاخه‌های جامعه‌شناسی، نه شاخه توجه جامعه‌شناسان آمریکایی را به خود جلب کرده‌اند. این نه شاخه به ترتیب اهمیتی که در ایالات متحد دارند، چنین‌اند: روان‌شناسی اجتماعی، جامعه‌شناسی کمی، بوم‌شناسی (ecology)، جامعه‌شناسی فرهنگی، دردشناسی اجتماعی (social pathology)، جمعیت‌شناسی، جامعه‌شناسی تحلیلی، جامعه‌شناسی تاریخی، و فلسفه جامعه‌شناسی.<sup>۱</sup> ذیلاً به این نه بخش و نمایندگان هر یک اشاره‌ای می‌کنیم:

۱. روان‌شناسی اجتماعی با تکیه بر جنبه روانی فعالیت‌های اجتماعی انسان، مناسبات اجتماعی را مورد پژوهش قرار می‌دهد. این علم در ایالات متحد آمریکا رواج فراوان دارد، و اکثر جامعه‌شناسان بر اثر تعالیم وارد وگی دینگز و سام‌نر و کولی و دیگران، و به الهام برخی از نظام‌های روان‌شناسی، مخصوصاً رفتارگرایی (behaviorism) و روان‌کاوی در آن زمینه به تحقیق می‌پردازند. از این زمره اند تامس، یانگ، برنرد، الیوت، فریس، بوگاردوس، ال وود، آل پورت (F. H. Allport)، گرووز، بین، فولسم (J. K. Folsom)، لاپی‌یر (R. T. La. Piere)، مارکی (J. F. Markey)، کروگر (E. T. Krueger)، رکلس (W. C. Reless)، کلاین‌برگ (O. Klineberg)، مم‌فرد (M. Mumford)، له‌وین (K. Lewin)، هورنای (K. Horney)، فروم (E. Fromm)، مورهنو (J. L. Moreno) و کاردی‌نر (A. Kardiner).

۲. جامعه‌شناسی کمی به تقلید علوم فیزیکی و زیستی، از لحاظ کمی به روابط اجتماعی می‌نگرد و آن‌ها را با معادلات و فورمول‌های ریاضی باز می‌نماید. تقریباً همه جامعه‌شناسان آمریکایی به جامعه‌شناسی کمی گرایش دارند، ولی آگ‌برن، رایس، لوندبرگ (G. A. Lundberg)، چدوک، مکورمیک، بین و استوفر بیش از دیگران پای بند محاسبات ریاضی هستند.

۱. بکر و بارنز: همان، ص ۹۹۱-۹۹۰.

۳. بوم‌شناسی و نیز جامعه‌شناسی شهری و روستایی بسیار رایج‌اند. در ایالات متحده آمریکا بر اثر تحول شدید اقتصادی و انتقال سریع جامعه روستایی به جامعه شهری این گونه بررسی‌ها لزوم و اهمیت فراوان یافته‌اند. مکنزی، کوین (J. A. Quinn)، یانگ (E. F. Young)، وی‌ور (W. Weaver)، استای‌نر (J. F. Steiner)، شا (C. Shaw) از بوم‌شناسان نامدارند؛ و سوروکین، زی‌مرمن، آن‌درسون (N. Anderson)، لیندهمن (E. C. Lindeman)، سیمز (N. L. Sims)، یانگ (K. Young)، گی‌لین، بلومن‌تال (A. Blumenthal)، کارپن‌تر (N. Carpenter) و پارک و برجس و مور (W. E. Moore) در جامعه‌شناسی شهری و روستایی تبعات بسیار کرده‌اند.
۴. جامعه‌شناسی فرهنگی به تحریک مردم‌شناسی، در زمینه فرهنگ‌های اقوام گوناگون پژوهش می‌کند. بواس (F. Boas)، گول‌دن‌وای‌زر (A. A. Goldenweiser)، ساپیر (E. Sapir)، بنه‌دیکت (R. Benedict)، مید (M. Mead)، ردفیلد (R. Redfield)، لووی، کروبر، کلاکن (G. Kluckhohn)، لین‌تون، لی‌برن (J. G. Leyburn)، اودوم، والیس، وانس و میردل (G. Myrdal) نمایندگان آن‌اند.
۵. دردشناسی اجتماعی به موضوع فقر و جنایت و گرفتاری‌های خانوادگی و بیماری‌های روانی می‌پردازد. در این زمینه محققان فراوانی وجود دارند. الیوت (M. Elliott)، مریل (F. Merrill)، کوین (S. A. Queen)، بودن‌هافر (W. R. Bodenhafner)، هارپر (E. B. Harper)، باسرد و دی‌ویس از آن جمله‌اند.
۶. بررسی جمعیت و وضع اقلیت‌ها به سبب اهمیتی که برای جامعه صنعتی و نامتجانس ایالات متحده آمریکا دارد، مورد اعتنای جامعه‌شناسان است. گی‌دینگز، بی‌بر (R. E. Baber)، فیرچایلد (H. P. Fairchild)، داب‌لین (L. I. Dublin)، پرل (R. Pearl)، هن‌کینس، سوروکین، هایمز (N. E. Himes)، روی‌تر (E. B. Reuter)، جنینگز (N. S. Jennings) در موضوع جمعیت، و پارک، میلر (H. A. Miller)، دویوآ (W. B. Dubois)، فری‌زی‌یر (E. F. Frazier) و ویرت در موضوع اقلیت‌ها بررسی کرده‌اند.
۷. جامعه‌شناسی تحلیلی یا نظام‌پذیر (systematic) پژوهش نظری دامنه‌دار و عمیقی است درباره جامعه و قواعد عمومی آن. این علم در ایالات متحده آمریکا چندان مورد رغبت نیست، و فقط در این اواخر اندک قوامی یافته است. راس، ال‌وود، برنرد، سوروکین، تامس، مک‌ای‌ور، پارک، برجس، روی‌تر، دوسن، (C. A. Dawson) گتیس (W. E. Gettys)، هیلر (E. T. Hiller)، ای‌بل، هاوس (F. N. House)، ویرت،

بوگاردوس، یوینک (E. E. Eubank)، اسپیکمن (N. J. Spykman)، مرتون (R. K. Merton) و پارسونز اندکی بدان توجه نموده‌اند.

۸. جامعه‌شناسی تاریخی یعنی بررسی جامعه‌ها در پهنه طولانی زمان و کشف قوانین عمومی در ایالات متحد آمریکا مطمح نظر نیست، و تحقیقات تاریخی تگرت، سوروکین، شاتول (J. T. Shotwell)، ترنر (F. J. Turner)، بارنز، بکر (C. Becker)، داد (S. C. Dodd) و تامپسون (J. W. Thompson) بازار پر رونقی ندارند.

۹. فلسفه جامعه‌شناسی یعنی تعمق درباره روش‌ها و مبانی جامعه‌شناسی، مانند جامعه‌شناسی تحلیلی و جامعه‌شناسی تاریخی به ندرت مورد توجه قرار گرفته است، و تبعاتی که به وسیله کسانی مانند مک ای‌ور، ای‌بل، سوروکین، کروفرد، هاوس، و آل‌وود در این زمینه صورت پذیرفته‌اند، بسیار ناچیزند.

### پ. مختصات جامعه‌شناسی آمریکایی و تبیین آن‌ها

از آنچه گذشت، چند نتیجه به دست می‌آیند:

۱. جامعه‌شناسان آمریکایی و نیز آثار آنان بسیار فراوان‌اند.
۲. جامعه‌شناسان آمریکایی در چند دانشگاه متمرکز شده‌اند.
۳. جامعه‌شناسی آمریکایی به شاخه‌های بسیار تقسیم شده و سخت پاره‌پاره است.

۴. روان‌شناسی اجتماعی و جامعه‌شناسی کمی به مراتب بیش از سایر شاخه‌های جامعه‌شناسی مورد اعتنای جامعه‌شناسان آمریکایی هستند، و جامعه‌شناسی تحلیلی و جامعه‌شناسی تاریخی و فلسفه جامعه‌شناسی به ندرت مطمح نظر قرار گرفته‌اند.

برای دریافتن مختصات جامعه‌شناسی آمریکایی باید آن را در پرتو مشخصات جامعه آمریکایی تبیین کرد. اوضاع هر جامعه به طور مستقیم و غیرمستقیم در ذهن اعضای جامعه و از آن جمله، دانشمندان منعکس می‌شوند. دانشمندان، معمولاً بی‌آن‌که خود بدانند، مشاهدات و تجارب علمی خود را در قالب مقولاتی که در جریان زندگی از جامعه خویش گرفته است، می‌ریزد و راه و رسم واقعیت را موافق زمینه فکری خود تبیین می‌کند. برتراند راسل در این باره سخن خوشی دارد. می‌گوید: دانشمندان حتی در آزمایشگاه‌ها، مطابق مقولات جامعه خود به جانوران آزمایشی می‌نگرند و از این‌رو خصایص اجتماعی خود را در آن‌ها می‌یابند، چنان‌که مثلاً جانوران آزمایشگاه‌های آمریکایی، مانند آمریکاییان، به شدت تکاپو و هیاهو می‌کنند و در ضمن حرکت و معمولاً

به تصادف، به راه و چاه پی می‌برند، در صورتی که جانوران آزمایشگاه‌های آلمانی، مانند آلمانیان، آرام و گوشه‌گیرند و معمولاً با تأمل و تفکر خود، راه از چاه باز می‌شناسند<sup>۱</sup>

جامعه‌شناسان آمریکایی، همانند سایر دانشمندان ایالات متحد آمریکا، خواه ناخواه در قالب مقولات جامعه‌شناسی خود می‌اندیشند. اینان با آن‌که از جامعه‌شناسان اروپایی، مخصوصاً کنت (Comte) و لوبله (Le Play) و تارد (Tarde) و دورکم (Durkheim) فرانسوی، اسپنسر (Spencer) و هوب‌هاوس (Hobhouse) و وسترمارک (Westermarck) و گینس برگ (Ginsberg) انگلیسی، و مارکس و وبر (Weber) و زیمل (Simmel) و تونیس (Tönnies) آلمانی الهام گرفته‌اند، دانسته یا ندانسته، موافق محیط اجتماعی خود اندیشیده و به نظریه‌های خود رنگی محلی داده‌اند، بدان‌سان که به راستی می‌توان به وجود نوعی جامعه‌شناسی صرفاً آمریکایی اعتقاد کرد، و آن را مانند آسمان خراش و هالیوود مختص ایالات متحد آمریکا دانست.<sup>۲</sup>

جامعه‌شناسی آمریکایی در قرن بیستم بر اثر تکامل تولید صنعتی دچار دگرگونی ژرف دامنه‌داری شده است. این دگرگونی وجوه فراوان دارد، ولی فقط چهار وجه آن از لحاظ بحث کنونی ما قبل توجه‌اند:

۱. زرق و برق و عظمت صوری در همه‌شئون اجتماعی به چشم می‌خورند.
۲. تمرکز سرمایه و انحصار اقتصادی بر جامعه حاکم‌اند.
۳. عدم تجانس و آشفتگی در همه‌حوزه‌های زندگی اجتماعی هویدا هستند.
۴. فرهنگی کاسبانه برقرار است و مصالح معنوی جامعه را در سایه منافع مالی قرار می‌دهد.

این مختصات چهارگانه درست در جامعه‌شناسی آمریکایی انعکاس یافته‌اند. چنان‌که اشاره شد، جامعه‌شناسی آمریکایی اولاً از لحاظ شماره محقق و کار تحقیقی بسیار سرمایه‌دار است، ثانیاً تقریباً در انحصار چند دانشگاه است، ثالثاً به صورتی مصنوعی تجزیه و متلاشی شده است، رابعاً شاخه‌های عملی آن بیش از شاخه‌های نظری مورد توجه قرار گرفته‌اند. بدین ترتیب ملاحظه می‌شود که عظمت صوری جامعه در جامعه‌شناسی به صورت کثرت محقق و کار تحقیقی جلوه کرده است، انحصار اقتصادی با

1. B. Russell: *Philosophy*, London, 1927, pp. 29-30.

2. R. E. L. Faris: «American Sociology», G. Gurvitch & W. E. Moore: *Twentieth Century Sociology*, New York, 1945, p. 538.

انحصار علمی همراه شده است، آشفتگی اجتماعی به پریشانی جامعه‌شناسی کشیده شده است، و زندگی کاسبانه و دست به دهان جامعه، جامعه‌شناسی را اسیر بررسی‌های کوچک عملی کرده و از تبعات نظری وسیعی که متضمن نتایج بزرگ دورند، بازداشته است.

نظام فلسفی مصلحت‌گرایی (pragmatism) آمریکایی که نتیجه نهائی زندگی کاسبانه است، در جامعه‌شناسی به شکل نوعی عین‌گرایی (objectivism) ماشینی تظاهر می‌کند. بیشتر جامعه‌شناسان آمریکایی باور دارند که می‌توانند مستقیماً به وسیله حواس خود با «اعیان خارجی» روبه‌رو شوند و بدون مداخله زمینه ذهنی خود، آن‌ها را دریابند. از این روش‌ها و فنونی برای مشاهده مستقیم و ثبت و ضبط مشاهدات خود ترتیب می‌دهند، و از هرگونه تبیین یا تفسیر روی می‌گردانند، غافل از آن که هیچ واقعیتی بدون مداخله ذهن و تبیین و تفسیر آن، معنی‌دار و قابل ادراک نمی‌شود، و هیچ کس نیست که بدون وساطت دنیای ذهنی خود، جهان را بنگرد و بشناسد. غفلت اینان از جنبه ذهنی علم سبب می‌شود که معتقدات نسنجیده و تعصبات دیرین خود را به جای نظریه یا فلسفه‌ای سنجیده، مبنای داوری قرار دهند و محسوسات خود را در پرتو آن‌ها تبیین و تفسیر کنند و به خطا افتند.

اکثر جامعه‌شناسان آمریکایی بر اثر این عین‌گرایی ناروا از هرگونه تحقیق نظری و تعقل فلسفی می‌رهند و به طرز اسف‌آور از مسائل فلسفی روش‌شناسی (methodology) و شناخت‌شناسی (epistemology) که هیچ عالمی را از آن‌ها گریز نیست، رخ می‌تابند.<sup>۱</sup> از این جاست که جامعه‌شناسان آمریکایی با ایدئولوژی‌های فلسفی و سیاسی دشمنی می‌ورزند.<sup>۲</sup> از این جاست که مثلاً مرتون جامعه‌شناسان را از انتخاب مسائل وسیع نظری نهی می‌کند.<sup>۳</sup> از این جاست که جامعه‌شناسی تحلیلی و تاریخی و حتی مبانی نظری محدودی که پارک و برجس و تامس و زنانیکی و سوروکین و مک‌ایور برای خود ترتیب می‌دهند، مورد اعتنای پیروان آنان قرار نمی‌گیرند.<sup>۴</sup> از این جاست که اکثر جامعه‌شناسان آمریکایی علم جامعه را به صورتی مصنوعی و مبالغه‌آمیز

۱. بکر و بارنز: پیشین، ص ۹۹۱ - ۹۹۰.

۲. فریس: پیشین، ص ۴۹ - ۵۴۸.

3. R. K. Merton: *Social Theory and Social Structure*, Glencoe, 1949. P. 9.

۴. بارنز: بارنز: پیشین، ص ۹۹۰.

منقسم و مثله می‌کنند.<sup>۱</sup> از این جاست که روانشناسی اجتماعی جنبه‌های گوناگون زندگی اجتماعی را در سایه جنبه روانی آن، از نظر دور می‌دارد،<sup>۲</sup> جامعه‌شناسی کمی جنبه‌های کیفی زندگی اجتماعی را نادیده می‌گیرد،<sup>۳</sup> و دردشناسی اجتماعی بر جنبه ایستای شخصیت انسان تکیه می‌کند و جنبه پویای آن را خوار می‌شمارد، و در نتیجه، فرد تحول‌گرای تندرو را «منحرف» یا «بیمار» می‌خواند،<sup>۴</sup> باز از همین جاست که جامعه‌شناسی تاریخی قفر و عقیم می‌ماند،<sup>۵</sup> و مخصوصاً نظام جامعه‌شناسی دانش - (wissenssociologie)، این علمی‌ترین شاخه جامعه‌شناسی مغرب زمین - در ایالات متحد رونقی نمی‌یابد، و حتی کسانی که بدان می‌پردازند، آن را از زمینه فلسفی آن جدا می‌کنند و به صورت بررسی‌های سطحی محدودی مانند بررسی افکار عمومی و بررسی گرایش‌های عمومی درمی‌آورند<sup>۶</sup> - بررسی‌هایی برای تعیین این نکته که مردم فکر می‌کنند که چه می‌خواهند، نه این که واقعاً چه می‌خواهند.<sup>۷</sup>

همچنان که نظام فلسفی مصلحت‌گرایی به سبب نادرستی خود، مردم را از شناخت عمیق واقعیت باز می‌دارد و به خیالبافی می‌کشاند، جامعه‌شناسی عینی هم به جای رسانیدن مردم به قوانین واقعیت عینی، آنان را به ژرفنای ذهن خودشان می‌کشاند. عین‌گرایی مبالغه‌آمیز آمریکایی که در دهه‌های اخیر همراه با نفوذ اقتصادی ایالات متحد آمریکا به جامعه‌های دیگر سرایت کرده است، بدان سبب که از ترجمانی واقعیت ناتوان است، به ضد خود، به ذهن‌گرایی (subjectivism) کشانیده می‌شود. دانشمند می‌خواهد که واقعیت را «عیناً» و بدون مداخله ذهن خود بشناسد. از این رو از نظریه‌ها و نظام‌های فلسفی می‌گریزد، و با این عمل از یک سواز میان جنبه‌های بی‌شمار واقعیت، صرفاً جنبه کمی آن را مورد توجه قرار می‌دهد، مکانیک‌گرای (mechanicist) می‌گردد و تصویر بسیار ناقصی از واقعیت فراهم می‌آورد؛ و از سوی دیگر به جای آن که برای روشنگری

۱. همان، ص ۹۹۱.

۲. همان، ص ۹۹۱.

۳. همان، ص ۹۹۲.

4. C. W. Mills: «The Professional Ideology of Social Pathologists», *American Journal of Sociology*, 1943. 49, pp. 165-180.

۵. بکر و بارنز: پیشین، ص ۹۹۶.

۶. مرتون: پیشین، ص ۲۰۱-۲۰۲.

7. R. L. Ackoff: «Scientific Method and Social Science», R. C. Christman (edt.): *Soviet Science*, New York, 1925, p. 55.

یافته‌های کمی خود، از قدرت روشنی بخش نظریه‌ها و نظام‌های فلسفی سود جوید، یافته‌های کمی را در زمینه مقولات ذهنی خود که مسلماً با تعصبات بسیار آمیخته‌اند، تبیین می‌کند و به اسارت انگارگرایی (idealism) در می‌آید.

از آنچه گفته شد، برمی‌آید که مکانیک‌گرایی و انگارگرایی وابسته یک دیگرند، و از این رو دو قطب اصلی جامعه‌شناسی آمریکایی یعنی جامعه‌شناسی کمی و روانشناسی اجتماعی هم با وجود اختلافات ظاهری خود، همانندی دارند و به اصطلاح، سر و ته یک کرباس‌اند. جامعه‌شناسی کمی از میان جنبه‌های گوناگون زندگی اجتماعی فقط یک جنبه - جنبه کمی - آن را می‌بیند و عرضه می‌کند،<sup>۱</sup> و روانشناسی اجتماعی با تکیه بر زمینه روانی مناسبات اجتماعی، از عوامل عینی و اصیل جامعه غفلت می‌ورزد.<sup>۲</sup> اولی زندگی اجتماعی را فعالیت‌هایی ماشینی که در معادلاتی ریاضی می‌گنجند، می‌شمارد، و دومی آن را تجلی مستقیم روان یا فطرت یا غرایز مرموزی که از سنجش و محاسبه برکنارند، می‌داند. بدین شیوه، یکی جامعه را با مقولات ریاضی علم فیزیک تبیین می‌کند، جامعه‌شناسی را به صورت شاخه‌ای از علم فیزیک در می‌آورد، گرفتار فیزیک‌گرایی (physicism) می‌شود؛ و دیگری جامعه را نشئه روان یا اورگانیزم می‌خواند، جامعه‌شناسی را جزو روانشناسی یا زیست‌شناسی می‌کند، و در مفاک روانشناسی‌گرایی (psychologism) یا زیست‌شناسی‌گرایی (biologism) می‌افتد.

اما هیچ علمی علم نیست مگر آن که برای خود، موضوع و مقولاتی خاص داشته باشد. پس جامعه‌شناسی تا زمانی که از مقولات علم فیزیک و زیست‌شناسی و روانشناسی نرهد، علم به شمار نخواهد رفت و پاسخگوی مشکلات اجتماعی نخواهد بود. فقط هنگامی که جامعه‌شناسان از فیزیک‌گرایی و روانشناسی‌گرایی و زیست‌شناسی‌گرایی آزاد شوند، علم جامعه‌شناسی طلوع خواهد کرد.

جامعه‌شناسی آمریکایی در موارد بسیار، دنباله‌رو و مقلد علم فیزیک و روانشناسی و زیست‌شناسی است.<sup>۳</sup> از این رو استواری علمی ندارد. از طرفی محدود به موضوعات کوچک و ساده روزانه است،<sup>۴</sup> و از مسائل پیچیده اجتماعی مانند اختلافات

1. E. W. Burgess: «Research Methods in Sociology», G. Gurvitch & W. E. Moore: *Twentieth Century Sociology*, New York, 1945, P. 35.

۲. بکر و بارنز: پیشین، ص ۹۹۱.

۳. همان، ص ۹۹۱.

۴. همان، ص ۹۹۰.

طبقه‌ای و ستیزه اجتماعی و تحولات تاریخی باز می‌ماند؛<sup>۱</sup> و از طرف دیگر از انحراف و سهو نصیب فراوان دارد، چنان که ده ووتو (B. De Voto) به تقلید فیلسوف فاشیست ایتالیایی، پاره‌تو (Pareto)، به افسانه سازی افتاده، و فرانک (W. Frank) علم را فروخته و عرفان خریده است.<sup>۲</sup> همچنین محققان پر آوازه‌ای چون هن‌کینس و هایمز و فیرچایلد و باسرد و سوروکین خرافه کهنسالی رازنده کرده و اعلام داشته‌اند که ذهن اعضای طبقات بالای جامعه کامل‌تر از ذهن اعضای طبقات پایین است، و چون «بالاها» کمتر از «پایین‌ها» زاد و رود می‌کنند، نژاد انسان همواره رو به انحطاط می‌رود و جامعه به فساد می‌گراید.<sup>۳</sup> محققان آمریکایی وضع کنونی جامعه‌شناسی آمریکایی را زاده عوامل مختلفی می‌دانند. اودوم از خودخواهی و تک‌روی جامعه‌شناسان آمریکایی می‌نالد و می‌نویسد که با وجود فراوانی نوشته‌های اجتماعی و وفور انجمن‌ها و کنگره‌های جامعه‌شناسی، جامعه‌شناسان با یک دیگر تماس کافی نمی‌گیرند و به ندرت آثار یک دیگر را می‌خوانند و مورد انتقاد قرار می‌دهند.<sup>۴</sup> به نظر فریس، علت نارسایی جامعه‌شناسی آمریکایی این است که بعد از جنگ جهانی اول، جامعه‌شناسی به ناگهان لزوم و اهمیت یافت، و دانشگاه‌ها برای تأسیس بخش جامعه‌شناسی خود، هر مدعی ناآزموده‌ای را استخدام کردند و برکرسی نشانندند.<sup>۵</sup> بکر و بارنز اعلام می‌دارند که چون تحقیقات علمی نظری یا پردامنه دشوارند، جامعه‌شناسان تن آسان به بررسی‌های ساده و ماشینی «عینی» اکتفا می‌ورزند - و این است علتی از علل پریشانی جامعه‌شناسی در ایالات متحد آمریکا.<sup>۶</sup> اما می‌توان گفت که این عوامل هیچ یک عامل اصلی محدودیت‌های جامعه‌شناسی آمریکایی نیستند. علت اصلی چنین است: هر جامعه‌ای که کمالی در برابر خود نمی‌بیند و به آینده خوشی امیدوار نیست، به ناگزیر نسبت به سیر تاریخ و تکامل اجتماع شکاک یا بیمناک می‌شود. در چنین جامعه‌ای اکثر دانشمندان از طرح دورنماهای پردامنه تاریخی که یادآور آینده تیره جامعه ایشان‌اند، می‌پرهیزند و در مقابل، به بررسی‌های کم دامنه‌ای که به زمان حال و حفظ وضع موجود مربوط باشند، می‌پردازند، چنان که جامعه‌شناسان ایالات متحد آمریکا چنین می‌کنند.

۱. فریس: پیشین، ص ۵۵۹ - ۵۵۸.

۲. بکر و بارنز: پیشین، ص ۹۹۷ - ۹۹۶.

۳. همان، ص ۹۹۵.

۴. اودوم: پیشین، ص ۴۶۰ - ۴۵۹.

۵. فریس: پیشین، ص ۵۵۲ - ۵۵۱.

۶. بکر و بارنز: پیشین، ص ۹۹۱ - ۹۹۰.

## بخش اول

# جامعه‌شناسی علمی

می‌خواهیم بدانیم که تاریخ‌اندیشی عتیق چگونه از میان رفت و زمینه روشن‌اندیشی علمی چگونه فراهم شد، چگونه بررسی رویدادهای جامعه انسانی به صورت علم درآمد، و علم با چه روش‌هایی دست می‌دهد و چه مختصاتی دارد. می‌خواهیم بدانیم که علوم اجتماعی کدام‌اند، موضوع‌های «جامعه‌شناسی» و «مردم‌شناسی» و «تاریخ‌شناسی» و «اقتصادشناسی» و «سیاست‌شناسی» و جز این‌ها چیستند، و دامنه و استقلال هر یک تا چه پایه است، و چگونه می‌توان در زمینه این علوم تحقیق کرد و به کشف واقعیت‌های اجتماعی نائل آمد.

## فصل اول

# پایگاه علمی جامعه‌شناسی

### I. در تاریخ خانه قرون وسطی

اگر سده‌ای چند پیش از این زاده می‌شدیم، موافق مقتضیات عصر خود، باور می‌داشتیم که هر چه در جامعه می‌گذرد زاده مشیتی آسمانی است و بحران‌ها و گرفتاری‌های اجتماعی عذاب‌هایی هستند که از آسمان بر ما نازل می‌شوند، و ما را غیر از تسلیم و رضا چاره‌ای نیست. اگر در آن روزگاران به دارالعلمی می‌رفتیم، از علم جامعه و سایر معارف علمی کنونی اثری نمی‌دیدیم و درمی‌یافتیم که مدعیان دانش برای تبیین واقعیت‌ها، به عللی بیرون از طبیعت چنگ می‌زنند و مثلاً بی‌سامانی اجتماعی را به قهر خدا نسبت می‌دهند، و بر همین شیوه به جای تبیین علمی حالات روانی انسان، کردارهای گوناگون انسانی را معلول آمیزش چهار عنصر - آتش و باد و آب و خاک - می‌دانند. آنان را از علم حیات نیز بی‌بهره می‌یابیم، زیرا برای باز نمودن حیات، به عوامل موهوم توسل می‌جویند و مثلاً زندگی موجودات زنده را نشئه عواملی مرموز می‌شمارند. در اروپای عصر میانه برنامه‌های دارالعلم‌ها فقط مرکب از هفت درس بود: دستور زبان و فن بلاغت و علم منطق و علم حساب و علم هندسه و علم نجوم و فن موسیقی. استادان آن عصر به واقعیت عینی توجهی نمی‌نمودند و گمان می‌بردند که حکیمان و قدیسان کهن همه شناختنی‌ها را شناخته‌اند و چیزی برای حل و کشف باقی نگذاشته‌اند. از این رو به هنگام تدریس آن هفت درس، با اصرار تمام، یافته‌های پیشینیان را به اذهان طلاب علم تحمیل می‌کردند.

این وضع قرن‌ها دوام آورد. اما از اواخر عصر میانه، جامعه‌ها در پرتو تکامل

صنعت، تکانی خوردند، و مبشران عصر جدید به فروافکندن بت‌های کهن پرداختند. در سده دوازدهم راجر بی‌کن (Roger Bacon) محققان را ندا در داد که از سلطه احکام جزمی برهید و یوغ سنت‌گذاران و سنت‌پرستان را درهم شکنید. در سده شانزدهم فرن‌سیس بی‌کن (Francis Bacon)، مانند بسا پژوهندگان دیگر به اندرز راجر بی‌کن عمل کرد.

## II. آغاز علوم اجتماعی

بر اثر تحولات اجتماعی گوناگون، دنیای تاریک عصر میانه فرو ریخت و جهان نوری که به تجدد و تکامل روزافزون اعتقاد دارد، پدید آمد. جهان نو جهان کاوش و تجربه بود، جهان علم بود. پس، معارف انسانی یکایک از مدارس گورآسای قرون وسطی گریختند و در آغوش آزمایشگاه‌ها و حوزه‌های عمل پرورش یافتند و به صورت علوم معتبر جدید درآمدند. این تحول از چهار صد سال پیش آغاز شد. در ابتدا، علوم طبیعی از شبکه باورهای مقدسی که فلسفه الهی یا فلسفه اولی نام داشت، جدا شدند و به سرعت در عرصه تجربی خود پیش تاختند. سپس علوم دیگر به نوبت از تاریک‌خانه فلسفه لاهوتی سر برآوردند.

سرانجام زمان استقلال علوم اجتماعی فرا رسید. فیلسوفان عصر جدید، با آن که مسائل اجتماعی را در چارچوب نظام‌های فلسفی مورد بررسی قرار می‌دادند، رفته رفته دریافته‌اند که برای حل این مسائل نیز می‌توان به تجربه دست زد و روش‌های علمی را به کار بست. در نتیجه، علمی که جامعه‌شناسی (sociology) نام گرفت و محور سایر علوم اجتماعی شد، به بار آمد.

این علم از تلاش‌های بسیاری از متفکران و مصلحان اجتماعی جدید، مخصوصاً آغازگران جهان‌بینی تاریخی قرن نوزدهم بهره برد. از میان بنیادگذاران جامعه‌شناسی، به ذکر نام سه تن اکتفا می‌کنیم:

اوگوست کنت (Auguste Comte)، فیلسوف فرانسوی در سال ۱۸۴۲ با انتشار دوره فلسفه اثباتی (Cours de Philosophie Positive) استقلال جامعه‌شناسی را اعلام داشت. اوگوست کنت جامعه‌شناسی را علمی دانست که بر تجربه استوار است و از اکتشافات سایر علوم سود می‌جوید. کنت جامعه‌شناسی جدید را بنیاد نهاد، ولی مجال آن نداشت که درباره روش‌های تحقیق آن به بررسی پردازد.

هربرت اسپنسر (Herbert Spencer)، حکیم انگلیسی در ۱۸۷۶ نخستین جلد تحقیق عظیم خود، اصول جامعه‌شناسی (Principles of Sociology) را منتشر کرد. اسپنسر به نظریه تکامل طبیعی و اجتماعی معتقد بود و از این رو کوشید تا با آگاهی‌های اجتماعی وسیعی که درباره اقوام گوناگون جهان به دست آورد، نظریه تکامل اجتماعی را به اثبات رساند. ولی کسانی چون فرنسیس گالتون (Francis Galton) مدعی شده‌اند که در فلسفه اجتماعی او خیال بیش از واقعیت راه دارد.

لس‌تر وارد (Lester Ward)، فیلسوف آمریکایی در ۱۸۸۲ کتاب جامعه‌شناسی پویا (Dynamic Sociology) را انتشار داد. مانند کنت و اسپنسر، جامعه‌های انسانی را در جریان تکامل درنگ‌ناپذیر یافت و به تبیین تکامل و کشف قوانین آن همت گماشت. ولی او نیز چون کنت و اسپنسر، از حدود تنظیم مفاهیم اصلی پا فراتر نگذاشت و نتوانست فلسفه اجتماعی خود را به صورت نظریه‌ای علمی درآورد.

### III. علم چیست

پیش از این گفتیم که تحقیقات اجتماعی از نیمه سده نوزدهم به این سو نظامی علمی یافتند و سرانجام جامعه‌شناسی و سایر علوم اجتماعی را به بار آوردند. اینک باید ببینیم که علم (science) چیست و ملاک‌های آن کدام‌اند. چنان که می‌دانیم، علم نامی است که به بخشی از شناخت یا معرفت (knowledge) ما داده‌اند. اما به کدام بخش؟ به آن بخشی که هستی یا واقعیت را دقیقاً تشریح می‌کند. چنین معرفتی تا سر حد امکان از حدس و خیال و آرزو برکنار است. معرفتی که زاده فرض یا حدس یا تخیل یا توهم باشد، درست بر واقعیت‌ها منطبق نمی‌شود و علم به شمار نمی‌آید. علم یا معرفت علمی ما از ادراکات دقیقی که واقعیت‌ها به ما می‌دهند، تشکیل می‌شود و سخت از دستیاز عواطف برکنار است.

علم معرفتی است که از اتفاق و احتمال به دور است و به قطعیت نزدیک است. سایر انواع معرفت از این قاطعیت بهره‌قابلی ندارند. حقایق علمی در جریان زمان، اعتبار خود را از دست نمی‌دهند، حال آن‌که سایر معارف در طی زمان دگرگون می‌شوند، و چه بسا که معتقدات معزز یک دوره، در دوره دیگر به صورت خرافات در می‌آیند.

علم با روش‌های خاصی به دست می‌آید. روش‌های علوم گوناگون یکسان نیستند، ولی همه آن‌ها از تجربه سود می‌جویند. برخی از علوم مانند فیزیک شناسی و

شیمی‌شناسی و زیست‌شناسی می‌توانند به آسانی در زمینه واقعیت‌های مورد نظر خود، به تجربه پردازند. بعضی از علوم مانند تاریخ‌شناسی به طور غیر مستقیم و به کمک مدارک، واقعیت‌های مربوط به خود را می‌شناسند. پاره‌ای از علوم و از آن جمله ریاضیات ظاهراً تجربی نیستند، ولی از طرفی مفاهیم اصلی خود را از تجربه می‌گیرند و از طرف دیگر، به نحوی از انحاء به تجربه کشیده می‌شوند.

پیکر ۱. عقاید غیر علمی

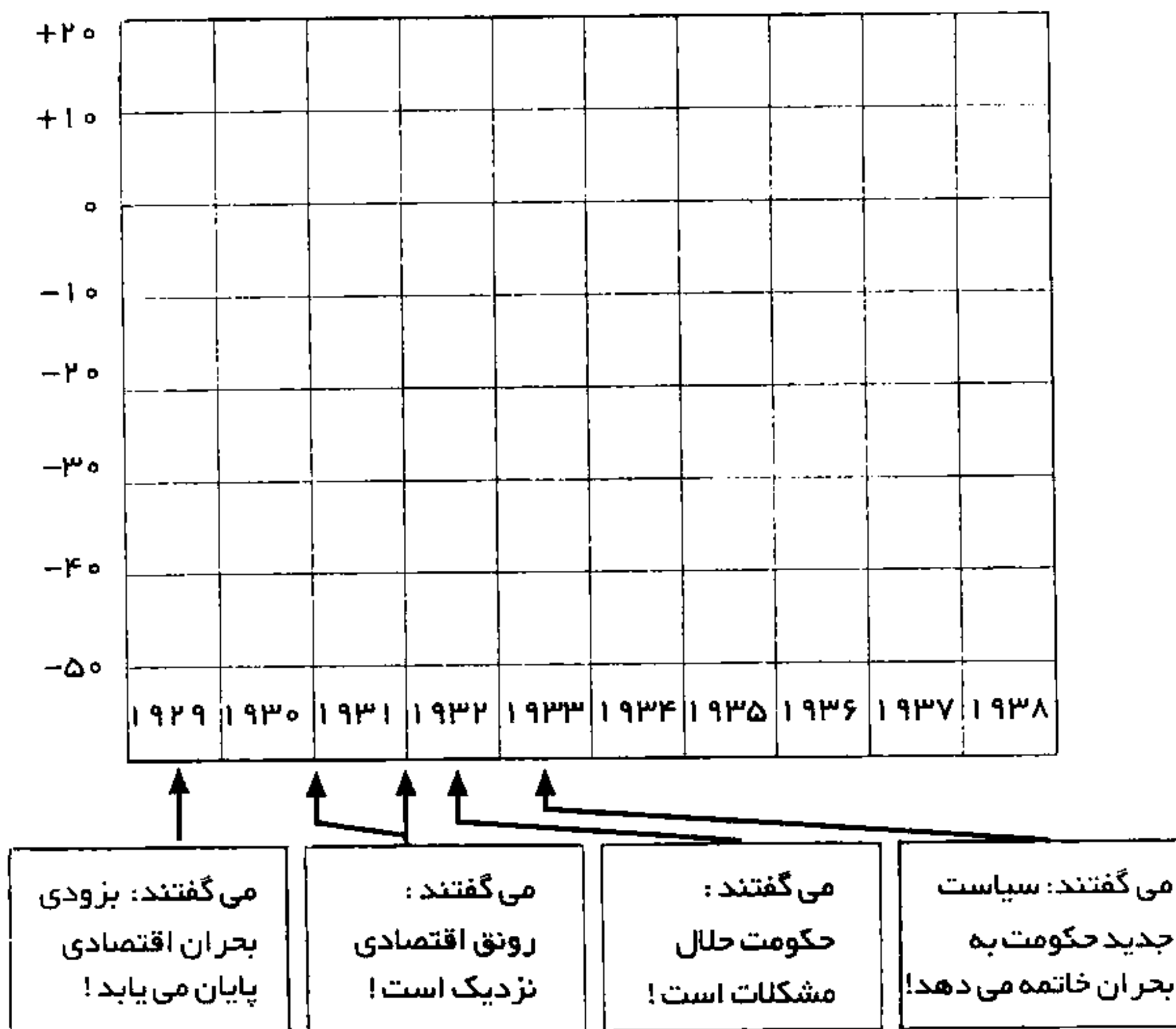


تجربه علمی شایسته‌ترین وسیله برای شناخت واقعیت‌هاست. می‌توان صحت یا سقم هر نظری را با تجربه علمی تعیین کرد. علوم عصر ما به مدد تجربه، پرده از روی بسیاری از عقاید نادرست پیشینیان برداشته و خطای آن‌ها را معلوم کرده‌اند.

علم چون زبان واقعیت‌هاست، انسان را از پیچ و تاب و فراز و نشیب هستی آگاه می‌گرداند و راه حل مشکلات را به او می‌نماید. علم سبب می‌شود که افراد و اجتماعات انسانی، خود و سایر عناصر هستی را به درستی بشناسند و در صحنه زندگی از بی‌تکلیفی و خودبینی و تعصب و خیال‌پردازی ایمن مانند معمولاً مردم نسبت به خود، بیش از حد لازم خوش‌بین‌اند و خود را بهتر از آنچه هستند، می‌پندارند، چنان‌که بسیاری از سوداگران بلندپرواز با چنان خوش‌بینی مفرطی به آینده می‌نگرند که دست به زیاده‌روی می‌زنند و به ورشکستگی کشانیده می‌شوند. در حدود ۱۹۳۰ که ایالات متحد آمریکا دچار بحران اقتصادی خطرناکی شده بود، سرمایه‌دارانی که هستی خود را در مهلکه می‌دیدند، چنان پریشان شدند که به جای یافتن چاره واقعی، به خیال‌بافی پرداختند. گروهی از اینان به اقتضای خودفریبی، باور داشتند که بحران خود به خود خاتمه می‌یابد، و گروهی دیگر از شدت پریشانی، هر روز پیشنهاد ناروایی برای رفع

بحران به حکومت تقدیم می‌داشتند، به طوری که هر روز تقریباً سیصد پیشنهاد به حکومت می‌رسید.<sup>۱</sup>

پیکر ۲ پیشنهادهای ناروا

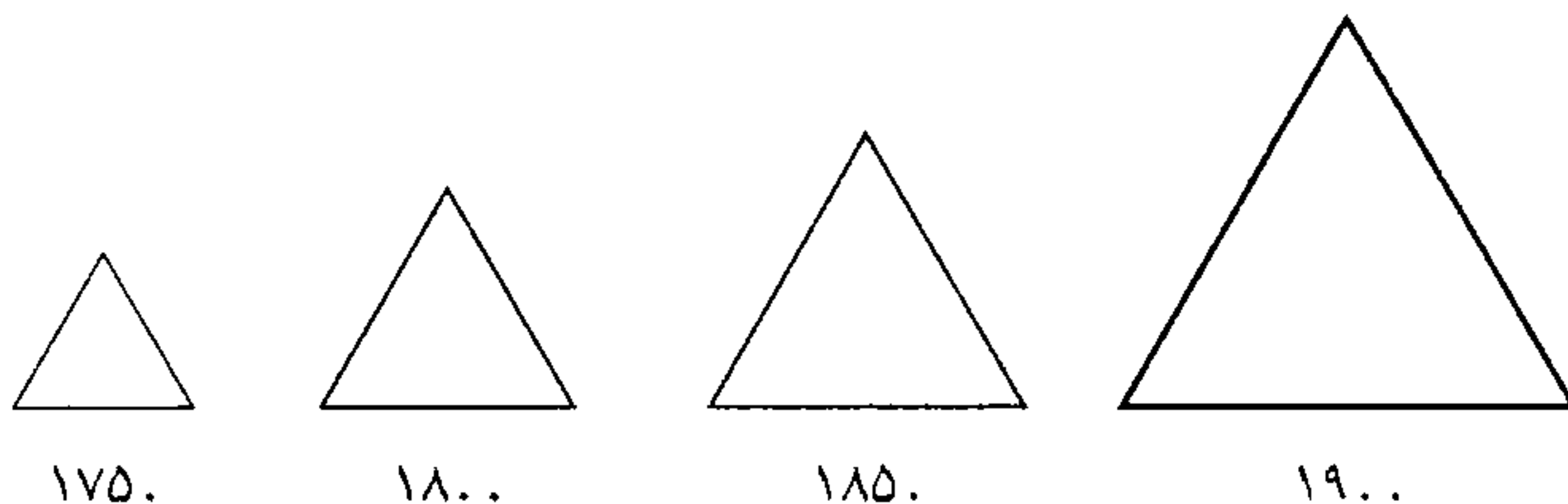


هر علمی در جریان زمان، تکامل می‌یابد، قانون‌های جدیدی کشف می‌کند، قوانین پیشین را عمق و وسعت بیشتری می‌بخشد، و از آمیختن قوانین، نگرش نوری فراهم می‌آورد. از این تکامل مداوم نباید چنین نتیجه گرفت که اکتشافات علمی ثبات ندارند و در خور اعتبار نیستند. قوانین جدید مکمل قوانین قدیم‌اند و واقعیت را عمیق‌تر و کامل‌تر نمایش می‌دهند. نگرش‌های نو نیز چنین‌اند و معمولاً از حیث دقت و شمول، از نگرش‌های پیش از خود در می‌گذرند و با قدرت بیشتری واقعیت را تبیین می‌کنند. از میان چند نگرش آن نگرشی که در عمل، بیشتر صدق کند، نگرش‌های دیگر را پس می‌زند و بر اذهان چیرگی می‌ورزد. مثلاً درباره علت بزه‌کاری اطفال چند نگرش وجود

1. W. F. Ogburn and M. F. Nimkoff: *Sociology*, 3rd. ed., Boston, 1958, P. 6.

دارد:

نگرش اول: بزه‌کاری اطفال معلول نقص عصبی است.  
 نگرش دوم: بزه‌کاری اطفال معلول اختلال روانی است.  
 نگرش سوم: بزه‌کاری اطفال معلول تقلید از بزه‌کاران است.  
 از این میانه، آن نگرشی که در حیات اجتماعی تأیید شود و بتواند عملاً از بزه‌کاری کودکان بکاهد، بر نگرش‌های دیگر ترجیح دارد و بیش از آن‌ها صحیح شمرده می‌شود.  
 بر اثر گسترش و افزایش دائمی قانون‌ها و نگرش‌های علمی، همواره از نادانی و ناتوانی انسان می‌کاهد. تاریخ هر یک از علوم، این تکامل روز افزون را به خوبی عرضه می‌دارد. شیمی‌شناسی را نمونه می‌آوریم: این علم از ۱۷۵۰ تا ۱۹۰۰ سخت وسعت یافته و از جهل و ضعف انسان کاسته است.



پیکر ۳. وسعت هر سه گوشه دامنه علم شیمی را در سالی که زیر آن سه گوشه ثبت شده است، نمایش می‌دهد.

در کتاب امثال سلیمان به نکته جالبی برمی‌خوریم: «چهار چیز هستند که بدان‌ها دانا نیستیم: شیوه عقاب در هوا، شیوه مار بر تخته سنگ، شیوه کشتی در میان دریا، و شیوه مرد با زن.»  
 بر اثر تکاملی که از عصر نگارش امثال سلیمان تاکنون نصیب علم شده است، اکنون نه تنها دانایان ما، بلکه هر فرد متعارف، به حد کفایت این چهار «شیوه» را می‌داند. علم همچنان که پیوسته خود را گسترده و پیچیده می‌کند، هستی را هم دگرگون و بارور می‌گرداند. علم به‌طور مستقیم یا غیر مستقیم بر عمل ناظر است. حتی اگر عالم

برای خود هدفی عملی برگزینند، باز علم غایتی عملی دارد و به تغییراتی عملی می‌انجامد، چنان‌که در عصر جدید محققان غربی در نواحی گوناگون زمین بررسی‌هایی کردند و خواه ناخواه با این بررسی‌ها به حکومت‌های استعمارگر اروپایی یاری دادند.

#### IV. مختصات علم

از آنچه درباره علم گفتیم، می‌توانیم چنین نتیجه بگیریم: علم معرفتی است منظم که باروش‌هایی معین به دست می‌آید و قوانین یا روابط پایدار واقعیت‌ها را بیان می‌کند.

۱. علم معرفتی است منظم: علم برخلاف یک دائرةالمعارف یا مجموعه علمی، شامل آگاهی‌هایی پراکنده درباره واقعیت‌ها نیست، بلکه هر علمی برای خود نظامی دارد و آگاهی‌هایی را که کشف می‌کند، موافق نظام خود، به یک دیگر می‌پیوندد و به تنظیم و طبقه‌بندی آن‌ها می‌پردازد. نظام علم سبب می‌شود که آگاهی‌های علمی همواره با یک دیگر بیامیزند و منجر به کشف قوانین جدید و بسط قدرت پیش‌بینی انسان شوند.

۲. علم با روش‌های معین به دست می‌آید: معرفت علمی به تصادف فراهم نمی‌شود، بلکه با روش‌هایی منظم و سنجیده به وجود می‌آید. از این رو معرفت علمی متعلق و مختص به فرد یا افرادی معین نیست. هر کس که مبادی و روش‌های علمی را بیاموزد و به کار ببندد، می‌تواند علم را دریابد. روش‌های علوم گوناگون یکسان نیستند، ولی چنان‌که در مقدمه دیده‌ایم، به طور کلی تحقیق علمی مشتمل بر چند مرحله است. محقق در مرحله نخست با مسئله‌ای برخورد می‌کند. در مرحله دوم برای حل مسئله دست به تجربه یا مطالعه تجربه‌های دیگران می‌زند. در مرحله سوم موافق تجربه‌ها و آگاهی‌های خود، در مورد مسئله و راه حل آن، گمانه‌ای یا فرضیه‌ای می‌سازد. در مرحله چهارم به قصد تشخیص صحت یا سقم گمانه خود، آن را مورد تجربه قرار می‌دهد. در مرحله پنجم گمانه‌ای را که در تجربه تأیید شده باشد، به صورت قانون علمی در می‌آورد. در مرحله ششم از آمیختن چند قانون علمی، نگرش یا نظریه‌ای ترتیب می‌دهد و با تبیین بخش وسیعی از واقعیت، انسان را نظراً و عملاً بر جهان مسلط می‌گرداند.

۳. علم قوانین واقعیت‌ها را بیان می‌کند: چنان‌که هم اکنون بیان شد، معرفت علمی مبین قوانین یا روابط پایدار واقعیت‌هاست. قانون علمی معتبرترین و مسلم‌ترین تکیه‌گاه انسان است. هیچ اندیشه‌ای دقیق‌تر و درست‌تر از قانون علمی نیست، و هیچ حقیقتی مانند قانون علمی، مورد وفاق مردم اقالیم و اعصار گوناگون قرار نمی‌گیرد.

با این وصف قوانین علمی همواره در جریان تطوّرند. هر قانونی در عین حال که انعکاس معتبر واقعیت است، به مرور زمان تکامل می‌یابد و وسیع‌تر و عمیق‌تر می‌شود و هستی را به وجهی رساتر باز می‌نماید.

## ۷. اعتبار علمی جامعه‌شناسی

صفات سه‌گانه علم در جامعه‌شناسی نیز دیده می‌شود.

۱. **جامعه‌شناسی انتظام علمی دارد:** در جریان این کتاب خواهیم دید که جامعه‌شناسی از همان انتظامی که در همه علوم راه دارد، برخوردار است، و از این جهت، برخلاف آگاهی‌های اجتماعی پراکنده‌ای که در دسترس همگان‌اند، پیوسته گسترش و عمق بیشتری می‌یابد و منجر به پیش‌بینی و کشف قوانین تازه می‌شود. با این همه نباید انتظار داشت که علم جوان جامعه‌شناسی از لحاظ انتظام علمی به پایه علوم کهنسالی چون فیزیک‌شناسی یا شیمی‌شناسی برسد.

۲. **جامعه‌شناسی مبتنی بر روش‌های علمی است:** مسلماً هر علمی برای خود روش‌هایی خاص دارد، و جامعه‌شناسی هم از روش‌های اختصاصی بی‌بهره نیست. ولی همه علوم و از آن جمله جامعه‌شناسی در جریان تحقیق خود، مراحل معینی را با اندکی تفاوت طی می‌کنند.

جامعه‌شناس در بادی امر، به اتکاء اطلاعات و تجارب موجود، برای حل مسئله‌ای، فرضیه‌ای ترتیب می‌دهد. آن‌گاه برای اطمینان از درستی یا نادرستی فرضیه خود، در حوزه عمل به تجربه دست می‌زند، و اگر تجربه را مؤید آن یابد، آن را معتبر می‌شمارد و قانون می‌خواند. سپس از تعمیم آن قانون، نظریه‌ای فراهم می‌آورد و واقعیت‌های وسیعی را با آن بیان می‌کند و راه عمل و تغییر هستی اجتماعی را نشان می‌دهد.

اما در جامعه‌شناسی تجربه به ندرت در محیط مصنوعی آزمایشگاه صورت می‌گیرد. آزمایشگاه اصلی جامعه‌شناسی همانا جامعه است. محقق علوم فیزیکی یا زیستی در مرحله تجربه، در واقعیت‌های مورد نظر خود تصرف می‌کند و سپس به مطالعه و ثبت نتایج مداخلات خود می‌پردازد. ولی محقق جامعه‌شناسی بر جنبه انفعالی تجربه یعنی مشاهده تأکید می‌ورزد، و معمولاً به جای مداخله در جریان امور اجتماعی - که معمولاً از قدرت او خارج است - سیر امور اجتماعی را مورد مشاهده

قرار می‌دهد، مشابهت‌ها و مغایرت‌های جامعه‌ها را می‌سنجد و به این شیوه واقعیت اجتماعی را در می‌یابد.

یک محقق داروشناس برای شناخت یک دارو، در آزمایشگاه خود، آن دارو را به گروهی از جانوران می‌خوراند و در صورت لزوم، کیفیت و کمیت دارو را تغییر می‌دهد و واکنش جانوران را در برابر آن تغییرات مطالعه می‌کند. اما یک محقق جامعه‌شناس برای دریافت تأثیر مقدار درآمد خانواده‌ها در تعداد فرزندان آن‌ها نمی‌تواند عده‌ای خانواده را در آزمایشگاه جای دهد و به میل خود، درآمد آن‌ها را بیش و کم گرداند و مدت چند سال این آزمایش را دنبال کند و نتیجه را ببیند. پس به ناگزیر به مشاهده زندگی عده فراوانی از خانواده‌ها می‌پردازد و از درآمد آن‌ها و شماره فرزندانشان آمار می‌گیرد.

چون موضوع جامعه‌شناسی مسائل اجتماعی است، و این گونه مسائل الزاماً به زندگی محقق بستگی دارند، معمولاً تحقیقات علوم اجتماعی بیش از تحقیقات علوم دیگر با تمایلات و تعصبات و سوابق ذهنی محقق ارتباط می‌یابند، و از این رو، هیچ‌گاه با بی‌طرفی صورت نمی‌گیرند. با این وصف قانون‌های اجتماعی چون بر واقعیت مبتنی هستند، و نگرش‌های اجتماعی تا آنجا که بر واقعیت منطبق می‌شوند، مانند قوانین و نگرش‌های علوم دیگر، اعتبار دارند.

**۳. جامعه‌شناسی قوانین علمی به دست می‌دهد:** جامعه‌شناسی چون دارای نظام و روش‌هایی علمی است، به ناچار به کشف قوانین حیات اجتماعی نائل می‌آید. تاکنون جامعه‌شناسان توانسته‌اند قوانین بسیاری از واقعیت‌های اجتماعی را کشف کنند و مورد بهره‌برداری قرار دهند.

برخی از قوانین اجتماعی مانند قوانین فیزیکی، عمومیت دارند. از این قبیل است قانون بستگی اخلاق یک جامعه یا گروه به مقتضیات زندگی عملی آن. به این معنی که در جریان زندگی یک جامعه یا گروه، عواملی که موافق زندگی آن جامعه یا گروه‌اند، نیک و اخلاقی و مقدس به شمار می‌روند، و خلاف آن‌ها بد و گناه محسوب می‌شود.

اما همه قوانین اجتماعی از چنین عمومیتی بهره ندارند. بسیاری از قوانین اجتماعی دستخوش محدودیت زمانی و مکانی هستند و فقط در گروه‌های خاص یا دوره‌های معین صدق می‌کنند. از این گونه است قانون بستگی زندگی شهری به کاهش تولیدمثل. این قانون می‌رساند که کودک زایی در روستا بیش از شهرها روی می‌دهد. ولی این قانون در همه اعصار و جوامع صادق نیست، بلکه فقط در جامعه‌های نسبتاً پس مانده مانند اروپای قرون وسطی و مشرق زمین کنونی راست می‌آید.

در پرتو همین قوانین علمی است که جامعه‌شناسی مانند سایر علوم، از قدرت پیش‌بینی برخوردار می‌شود و می‌تواند حوادثی مانند افزایش جمعیت، پیروزی حزبی، بحران اقتصادی و شورش و انقلاب را پیش‌گویی کند.

## نتیجه

۱. پس از دوره رنسانس اروپا، بت‌های فکری کهن سال از اعتبار افتادند، و روشن‌اندیشی علمی رواج گرفت.
۲. روشن‌اندیشی علمی در سده نوزدهم شامل تحقیقات اجتماعی نیز شد و آن‌ها را به صورت «علم» جامعه درآورد.
۳. «علم» شناختی منظم است، و این انتظام، بسط اطلاعات جدید و اکتشافات روزافزون را تسهیل می‌کند.
۴. علم با «روش»‌های معینی مشتمل بر «تشخیص مسئله» و «تجربه ابتدائی» و «گمانه‌سازی» و «تجربه وسیع» و «کشف قانون» و «تنظیم نظریه» فراهم می‌آید.
۵. علم قوانین واقعیت را کشف و بیان می‌کند، و به این ترتیب راه غلبه بر واقعیت را به انسان نشان می‌دهد.
۶. علوم اجتماعی مانند سایر علوم از انتظام برخوردارند، بر روش‌های علمی استوارند، و قوانین واقعیت‌های اجتماعی را به دست می‌دهند.

## فصل دوم

# مختصات جامعه‌شناسی

هنگامی می‌توان چیزی را به درستی شناخت که با دامنه و حدود آن آشنا بود. از این رو در این فصل موضوع جامعه‌شناسی و مرزها و مناسباتی را که با علوم دیگر دارد، بررسی می‌کنیم.

### I. دامنه جامعه‌شناسی

موضوع جامعه‌شناسی: جامعه‌شناسی علمی است که زندگی اجتماعی را مورد بررسی قرار می‌دهد. بنابراین موضوع جامعه‌شناسی زندگی اجتماعی است. مقصود از زندگی اجتماعی، در وهله اول زندگی اجتماعی انسان، در وهله دوم زندگی اجتماعی برخی از جانوران عالی مانند شپانزه و بعضی از حشرات مانند زنبور عسل و مورچه است. در این صورت دو نوع جامعه‌شناسی وجود دارد: جامعه‌شناسی انسانی و جامعه‌شناسی حیوانی. با این وصف معمولاً کلمه جامعه‌شناسی بر جامعه‌شناسی انسانی دلالت می‌کند.

موضوع جامعه‌شناسی انسانی یعنی زندگی اجتماعی محصول روابطی است که افراد انسانی را به یک دیگر پیوند می‌دهند. برخی از این روابط بر اثر فایده یا لزومی که دارند، در جریان نسل‌ها دوام می‌آورند و تدریجاً صورت‌هایی نسبتاً ثابت و منظم به خود می‌گیرند. مثلاً در هر جامعه‌ای تعارف و تهنیت با نظام معینی همراه‌اند، و مراسم زادن و زناشویی و مردن دارای انتظامی هستند. از این رو می‌توان گفت که روابط اجتماعی بر اثر

تکرار و تثبیت، از نوعی نظم یا سازمان (organization) برخوردارند، و هر فردی از دم تولد تا لحظه مرگ در آغوش سازمان‌های اجتماعی به سر می‌برد. در این صورت جامعه‌شناسی محور سازمان‌های اجتماعی است. جامعه‌شناسی بر عهده دارد که جریان فراهم آمدن و دگرگون شدن و در هم شکستن سازمان‌های متفاوت جامعه را دنبال کند و قانون‌هایی را که بر آن‌ها حاکم‌اند، دریابد.

**مرزهای جامعه‌شناسی:** علوم اجتماعی را می‌توان به علوم اجتماعی خاص و علوم

اجتماعی عام بخش کرد.

۱. علوم اجتماعی خاص حوزه‌های معینی از جریان‌های اجتماعی را می‌کاوند،

چنان‌که اقتصاد شناسی (economics) به جریان‌های تولید و توزیع کالا، سیاست شناسی

(politics) به امور حکومتی، و حقوق شناسی (science of law) به قانون‌گذاری و اجرای

قانون می‌پردازد، و روان‌شناسی اجتماعی یا به طور کلی روان‌شناسی انسانی حالات

روانی فرد را در جامعه مورد تحقیق قرار می‌دهد.

۲. علوم اجتماعی عام به یاری علوم اجتماعی خاص، جریان‌های عمومی جامعه

و روابط سازمان‌های گوناگون زندگی اجتماعی را کاوش می‌کنند. این علوم مشتمل‌اند بر

مردم شناسی (anthropology) و تاریخ شناسی (historiology) یا علم تاریخ

(science of history) و جامعه‌شناسی. این سه علم از یک دیگر مستقل نیستند. بر روی

هم می‌توان گفت که مردم شناسی علم زندگی اجتماعی انسان است در مراحل ابتدائی،

جامعه‌شناسی علم زندگی اجتماعی است به طور کلی و با تکیه بر سازمان‌های اجتماعی،

و تاریخ شناسی علم زندگی اجتماعی است به طور کلی و با تکیه بر تقسیمات زمانی و

مکانی.

مردم شناسی با مطالعه آثار انسان‌های نخستین و زندگی جوامع ابتدائی،

در صدد شناخت جریان تطورات زیستی و اجتماعی انسان برمی‌آید و شامل دو

بخش است: مردم شناسی جسمانی (physical anthropology) یا مردم شناسی بدنی

(somatic anthropology) و مردم شناسی اجتماعی (social anthropology) یا مردم

شناسی فرهنگی (cultural anthropology) یا مسامحتاً قوم شناسی (ethnology). وظیفه

مردم شناسی جسمانی شناخت و طبقه‌بندی گروه‌های انسانی است از لحاظ بدنی و

جغرافیایی، و شاخه‌های آن عبارتند از نخستی شناسی (primatology) یا بررسی

میمون‌های عالی و انسان ابتدائی، زیست‌سنجی انسانی (human biometrics) یا تشریح

کمی اختصاصات حیاتی انسان، و مردم‌سنجی (anthropometry) یا تشریح کیفی

مختصات بدن انسان. کار مردم‌شناسی اجتماعی یا مردم‌شناسی فرهنگی یا مسامحتاً، قوم‌شناسی، بررسی منشاء انسان و مسیر جامعه‌های ابتدائی است. مردم‌شناسی اجتماعی شاخه‌های متعدد دارد. از آن جمله‌اند باستان‌شناسی (archeology) یا بررسی جامعه‌های پیش از تاریخ، قوم‌نگاری (ethnography) یا تشریح مختصات یکایک جامعه‌های ابتدائی، زبان‌شناسی (linguistics) یا بررسی و تجزیه اصوات و لغات و قواعد زبان‌های دوهزار و هفتصد گانه بشری، و تکامل‌شناسی (science of evolution) که به وسیله سنگواره‌ها، منشأ و تکامل انسان را مورد تحقیق قرار می‌دهد.

تاریخ‌شناسی حوادث اجتماعی جامعه‌ها را یکایک و مطابق توالی زمانی آن‌ها دنبال می‌کند. همچنان که حوادث اجتماعی بسیار متنوع‌اند، تاریخ‌شناسی نیز تنوعاتی دارد: تاریخ‌شناسی سیاسی، تاریخ‌شناسی نظامی، تاریخ‌شناسی اقتصادی، تاریخ‌شناسی دینی، تاریخ‌شناسی علمی و تاریخ‌شناسی هنری....

جامعه‌شناسی حوادث اجتماعی جامعه‌ها را بدون توجه به مکان و زمان آن‌ها می‌کاود و با مقایسه و طبقه‌بندی سازمان‌های اجتماعی، به کشف و پیش‌بینی قوانین تحولات جامعه‌ها نایل می‌آید. در واقع جامعه‌شناسی عهده‌دار وظیفه‌ای است که در گذشته به صورتی ناقص به وسیله فلسفه تاریخ اجرا می‌شده است.

علوم اجتماعی عام و شاخه‌های آن‌ها با وجود تفاوت‌هایی که دارند، دارای مرزهای مشخصی نیستند. مردم‌شناسان اجتماعی گاهی علم خود را علم انسان (science of man) می‌خوانند و جامع‌ترین علم اجتماعی می‌شمارند و تاریخ‌شناسی و جامعه‌شناسی را مشمول آن می‌دانند، و گاهی مردم‌شناسی فرهنگی و قوم‌شناسی را از مردم‌شناسی اجتماعی تفکیک می‌کنند. برخی از مردم‌شناسان برای مردم‌شناسی جسمانی موضوعی بسیار محدود قایل می‌شوند و آن را معادل مردم‌سنجی محسوب می‌دارند. ولی برخی دیگر مردم‌شناسی جسمانی را چندان می‌گسترند که زیست‌شناسی انسانی را هم در بر می‌گیرد. همچنین برخی از محققان، علم تاریخ را اعم از مردم‌شناسی و جامعه‌شناسی می‌انگارند، و بسیاری از جامعه‌شناسان، علم خود را جامع تاریخ‌شناسی و مردم‌شناسی می‌پندارند.

از این گذشته محققان این سه علم در کار یک دیگر مداخله می‌کنند و هم به یک دیگر یاری می‌رسانند. گاهی مردم‌شناسان جامعه‌های متمدن را نیز مورد بررسی قرار می‌دهند، و جامعه‌شناسان مستقیماً به جامعه‌های ابتدائی می‌پردازند، و تاریخ‌شناسان، مانند جامعه‌شناسان به کشف قانون‌های کلی جامعه‌های انسانی همت می‌گمارند. در بسا

موارد مردم‌شناسی از قوانین جامعه‌شناسی و تاریخ‌شناسی الهام می‌گیرد، تاریخ‌شناسی از اکتشافات شاخه‌های متعدد مردم‌شناسی مخصوصاً باستان‌شناسی سود می‌جوید، و جامعه‌شناسی مواد مورد لزوم خود را از مردم‌شناسی و تاریخ‌شناسی دریافت می‌دارد. بر همین شیوه، علوم اجتماعی عام و خاص نیز از یک دیگر بی‌نیاز و برکنار نیستند. از طرفی علوم اجتماعی خاص با بر زمینه علوم اجتماعی عام دارند و در پرتو آن‌ها، راه خود را آسان‌تر می‌یابند و سریع‌تر پیش می‌روند. از طرف دیگر علوم اجتماعی عام از اکتشافات علوم اجتماعی خاص بهره می‌گیرند. به این سبب است که این دو دسته علم اجتماعی در موارد بسیار با یک دیگر تلاقی می‌کنند، چنان‌که جامعه‌شناسی به هنگام بررسی نکاتی مانند رفتار فرد، حالات روانی فردی را مورد تأکید قرار می‌دهد و وارد خطه روان‌شناسی می‌شود.

بخش‌های جامعه‌شناسی: بنابر آنچه ذکر شد، جامعه‌شناسی یکی از علوم اجتماعی عام است و سازمان‌های اجتماعی را بدون تقید به زمان و مکان آن‌ها بررسی می‌کند و بر قوانین کلی تحولات اجتماعی انسان دست می‌یابد. این علم در راه خود از یابوری علوم اجتماعی دیگر مخصوصاً تاریخ‌شناسی و مردم‌شناسی و روان‌شناسی برخوردار می‌شود، و به نوبه خود، به آن‌ها مایه و الهام می‌دهد. به شرحی که خواهیم دید، سازمان‌های اجتماعی با آن‌که وابسته یک دیگر و دارای تأثیراتی متقابل هستند، بر یک دیگر نفوذی برابر ندارند، و معمولاً سازمان‌های اقتصادی بیش از سازمان‌های دیگر در جامعه تأثیر می‌گذارند. از این رو جامعه‌شناسی در همان حال که همه سازمان‌های اجتماعی را بررسی می‌کند، روابط متقابل سازمان‌های اقتصادی و سایر سازمان‌ها را موضوع اصلی خود می‌شمارد و مورد تأکید قرار می‌دهد.

جامعه‌شناسی را می‌توان مطابق هدف و موضوع و روش آن به بخش‌هایی تقسیم

کرد:

۱. جامعه‌شناسی از لحاظ هدف مستقیم خود، بر دو گونه است: جامعه‌شناسی نظری (theoretical sociology) و جامعه‌شناسی عملی (practical sociology) یا جامعه‌شناسی اعمالی (applied sociology). جامعه‌شناسی نظری جویای کشف قوانین سازمان‌های اجتماعی است، و جامعه‌شناسی اعمالی خواستار بهره‌برداری از اکتشافات جامعه‌شناسی نظری است. جامعه‌شناسی اعمالی در این ایام اهمیت یافته و در فعالیت‌های عملی اجتماعی مانند اصلاح اجتماعی (social reform) و انقلاب اجتماعی (social revolution) و مهندسی اجتماعی (social engineering) مورد استفاده واقع

شده است.

۲. جامعه‌شناسی از لحاظ موضوع به شاخه‌های بسیار تقسیم می‌شود. جامعه‌شناسی اقتصادی، جامعه‌شناسی سیاسی، جامعه‌شناسی حقوقی، جامعه‌شناسی پرورشی، جامعه‌شناسی صنعتی، جامعه‌شناسی اداری، جامعه‌شناسی هنری، جامعه‌شناسی معرفتی، جامعه‌شناسی دینی، جامعه‌شناسی شهری، جامعه‌شناسی روستایی و جز این‌ها.

همچنین می‌توان جامعه‌شناسی را از لحاظ حدود موضوع آن بر دو گونه دانست: جامعه‌شناسی بزرگ (macrosociology) که جویای قوانین تطور عمومی جامعه‌هاست، و جامعه‌شناسی خرد (microsociology) که موضوعش شناخت راه و رسم برخی از گروه‌های جامعه است.

۳. جامعه‌شناسی از لحاظ روش تحقیق خود، بخش‌هایی دارد. از این قبیل‌اند جامعه‌شناسی تاریخی (historical sociology) که به استناد اکتشافات علم تاریخ، به کشف قانون می‌پردازد، و جامعه‌سنجی (sociometry) که با بیانی کمی روابط اجتماعی انسانی را تشریح می‌کند.

## II. تحقیق در جامعه‌شناسی

چنان‌که در فصل گذشته اشاره شد، روش‌های تحقیق جامعه‌شناسی اساساً با روش‌های علوم دیگر فرقی ندارند. از این رو محقق اجتماعی با همان روش‌هایی که در حوزه‌های علوم دیگر به کار می‌روند، به تحقیق می‌پردازد، و فقط معدودی شیوه‌های اختصاصی برای خود ترتیب می‌دهد.

بر روی هم در کار محقق اجتماعی چند نکته زیرین در خور اهمیت بسیار است. مشخص کردن مسئله: در هر علمی باید مسئله مورد تحقیق کاملاً مشخص و دارای حدود معلومی باشد. اگر مسئله مشخص نباشد، محقق نمی‌تواند از عهده حل آن برآید. مثلاً اگر بخواهیم به این مسئله که «آیا نفوذ خانواده کاهش می‌یابد» پاسخ‌گوییم، خود را به دردسر بزرگی انداخته‌ایم. زیرا این مسئله به هیچ روی مشخص نیست: آیا مقصود از «نفوذ خانواده» چیست - آیا مقصود، نفوذ پدر و مادر است بر فرزندان، یا نفوذ پدر و مادر و فرزندان است بر یکی از فرزندان، یا مقصود نفوذ اعضای خانواده‌ای است بر خانواده‌های دیگر یا بر جامعه؟ چه نوع خانواده‌ای مورد نظر است؟ خانواده‌های کدام

جامعه یا دوره‌ای؟... اگر بخواهیم مسئله ما قابل حل شود، باید آن را مثلاً به چنین صورتی در آوریم: «آیا در طی پنج سال اخیر نفوذ پدران و مادران طبقه کارگر شهر ما در رفتار فرزندان آنان بیشتر شده است یا کمتر؟»

همچنین اگر پرسیم که «آیا جمعیت هند به شدت افزایش می‌یابد یا نه؟» سؤال ما قابل قبول یا رد نخواهد بود. زیرا کلمه «به شدت» معنای روشنی ندارد و میزان معینی به دست نمی‌دهد. از این گذشته مسئله ما محدود به زمان معینی نیست، حال آن‌که افزایش جمعیت هند در همه سال‌ها به یک نسبت روی نمی‌دهد. صورت صحیح این مسئله چنین است: «آیا در ده سال اخیر چقدر بر جمعیت هند افزوده است؟» یا «آیا راست است که از ۱۹۴۴ تا ۱۹۵۴، چهل و هفت میلیون تن بر جمعیت هند اضافه شده است؟»

انتخاب ملاک: بارها چنین اتفاق افتاده است که چند محقق با روش علمی یگانه‌ای به موضوع یگانه‌ای نگریسته‌اند، ولی به سبب تفاوت ملاک‌های خود، به نتایج متفاوتی رسیده‌اند. مثلاً ممکن است که پژوهش دو محقق درباره انسان نئان درتال (Neanderthal) به دو تعریف متفاوت منجر شود: یکی اعلام دارد که انسان نئال درتال دارای پیشانی سرشیب و سرپهن و چانه پس‌رفته و چهره پیش‌آمده‌ای است، و دیگری ابلاغ کند که این انسان مغزی بزرگ و شانه و سینه‌ای پهن و دندان‌هایی نیرومند و ابروهایی برآمده دارد. این تعریف‌ها هر دو درست‌اند، زیرا بر واقعیت وجود انسان نئال درتال منطبق می‌شوند. ولی تعریف اول حاصل کار محقق است که مختصات میمونی را ملاک سنجش قرار داده است، و تعریف دوم نتیجه کار پژوهنده‌ای است که انسان نئال درتال را با مشخصات انسان جدید سنجیده است.

بنابراین در مطالعات اجتماعی باید هشیار بود که نتایج بررسی هر محقق به ملاک‌های او بستگی دارد و در هر مورد، از میان چند ملاک آن ملاکی که به کار بستن آن، واقعیت را با عمق و وسعت بیشتری نمایش دهد، صحیح‌تر و مناسب‌تر است.

نمونه‌گیری: پژوهندگان جامعه و نیز محققان دیگر نمی‌توانند برای شناخت یک موضوع، همه مصداق‌های آن را مطالعه کنند. از این رو تنها برخی از مصداق‌ها را به عنوان نمونه بر می‌گزینند و به مطالعه آن‌ها اکتفا می‌ورزند. مثلاً برای دانستن نظر جوانان یک شهر نسبت به سینما، می‌توان به جای رجوع به یکایک جوانان شهر، فقط به تعدادی از آنان مراجعه کرد.

بی‌گمان جامعه‌شناس باید از مصداق‌های موضوع مورد نظر خود چنان نمونه - گیری (sampling) کند که نمونه‌های او تنوعات مصداق‌ها را دربرگیرند. محققانی که نظر

جوانان شهر را درباره سینما خواستار است، باید بکوشد که تنها جوانان وابسته به طبقه اجتماعی یا دسته سنی معینی را بر نگزیند، بلکه نمونه‌هایی از همه انواع خانواده‌ها و صنف‌ها و طبقه‌ها و دسته‌های سنی انتخاب کند.

**جست و جوی علل:** چون واقعیت‌ها هیچ‌گاه از یک دیگر مستقل و جدا نیستند، شناخت هر واقعیتی مستلزم شناخت روابطی است که میان آن واقعیت و واقعیت‌های دیگر برقرار است. روابط واقعیت‌ها سبب می‌شوند که بین آن‌ها فعل و انفعال‌هایی که مهم‌ترین آن‌ها رابطه علیت است، روی دهند.

مراد از علیت این است که تغییر (variation) یک یا چند عامل موجب تغییراتی در یک یا چند عامل دیگر شود. به عبارت دیگر علیت رابطه‌ای است بین دو متغیر (variable) یا دو عده متغیر، به طوری که تغییرات یکی در دیگری انعکاس یابد. یکی از دو متغیر به اعتبار تغییری که در متغیر دیگر به وجود می‌آورد، علت خوانده می‌شود، و آن دیگری به مناسبت تغییری که می‌پذیرد، معلول نام می‌گیرد. ولی پوشیده نیست که معلول هم به نوبه خود علت می‌گردد و عوامل دیگر و حتی علت خود را دگرگون می‌کند.

در زمینه علیت - خواه رابطه علی یک دارو با بدن انسان باشد، خواه رابطه علی مقدار درآمد خانواده با تعداد فرزندان، رعایت چند نکته ضرورت دارد:

اولاً هنگامی که می‌خواهیم تأثیر علی متغیری را بر متغیر دیگر بشناسیم، باید از مداخله متغیرهای دیگری که با آن دو همراهاند، جلوگیری کنیم. به این معنی که باید در سراسر جریان مطالعه، این‌گونه عوامل را ثابت نگه داریم. مثلاً اگر می‌خواهیم که تأثیر فشار را در برخی از فعل و انفعال‌های شیمیائی دریابیم، باید عواملی مانند حرارت را در سراسر جریان مطالعه تثبیت کنیم.

ثانیاً تغییر معلول ناشی از تغییر علت است، و در این صورت رابطه علیت رابطه بین دو متغیر است. پس هیچ‌گاه یک عامل ثابت (constant) نمی‌تواند موجب یا مبین تغییرات باشد. مثلاً اگر بگوییم که تحولات یک جامعه معلول آب و هوا و سایر عوامل جغرافیایی آن است، به خطا می‌رویم. زیرا عوامل جغرافیایی نسبتاً ثابت هستند و در طی هزاران سال چندان تغییری نمی‌کنند، حال آن‌که جامعه معمولاً در جریان قرن‌ها از مراحل متفاوتی می‌گذرد. همچنین اگر بخواهیم اندیشه متغیر انسانی را به اعتبار غریزه یا فطرت تبیین کنیم، کشتی به خشکی می‌رانیم. زیرا اندیشه همواره در تغییر است، ولی غریزه یا فطرت از ثبات نسبی فراوانی برخوردار است.

ثالثاً با آن که معمولاً تغییرات علت و معلول همزمان هستند، نمی‌توان در هر موردی تغییر همگام (concurrent variation) یا تغییر همزمان (simultaneous variation) دو عامل را تغییر علی شمرد. چه بسا دو عامل در یک زمان دگرگون می‌شوند ولی با یک دیگر ارتباط علی ندارند. گفته‌اند که چون در مواردی بحران اقتصادی با حوادثی طبیعی مانند پیدایش لکه بر کره خورشید مقارن بوده است، بحران‌های اقتصادی معلول حوادث طبیعی هستند. همچنین چون زمانی در ایالات متحد آمریکا افزایش مصرف آب جو با افزایش عواید معلمان مقارنه داشت، برخی از کوه‌نظران گفته‌اند که دومی علت اولی است. ولی تردید نیست که حوادث طبیعی نمی‌توانند علت بحران اقتصادی باشند، و افزایش حقوق قلیلی از اعضای جامعه با افزایش سریع مصرف آب جو ارتباطی ندارد. بحران اقتصادی معلول عوامل گوناگون اجتماعی است، و افزایش حقوق معلمان و مصرف آب جو، هر دو زاده عاملی ثالث یعنی بهبود اقتصادی جامعه‌اند.

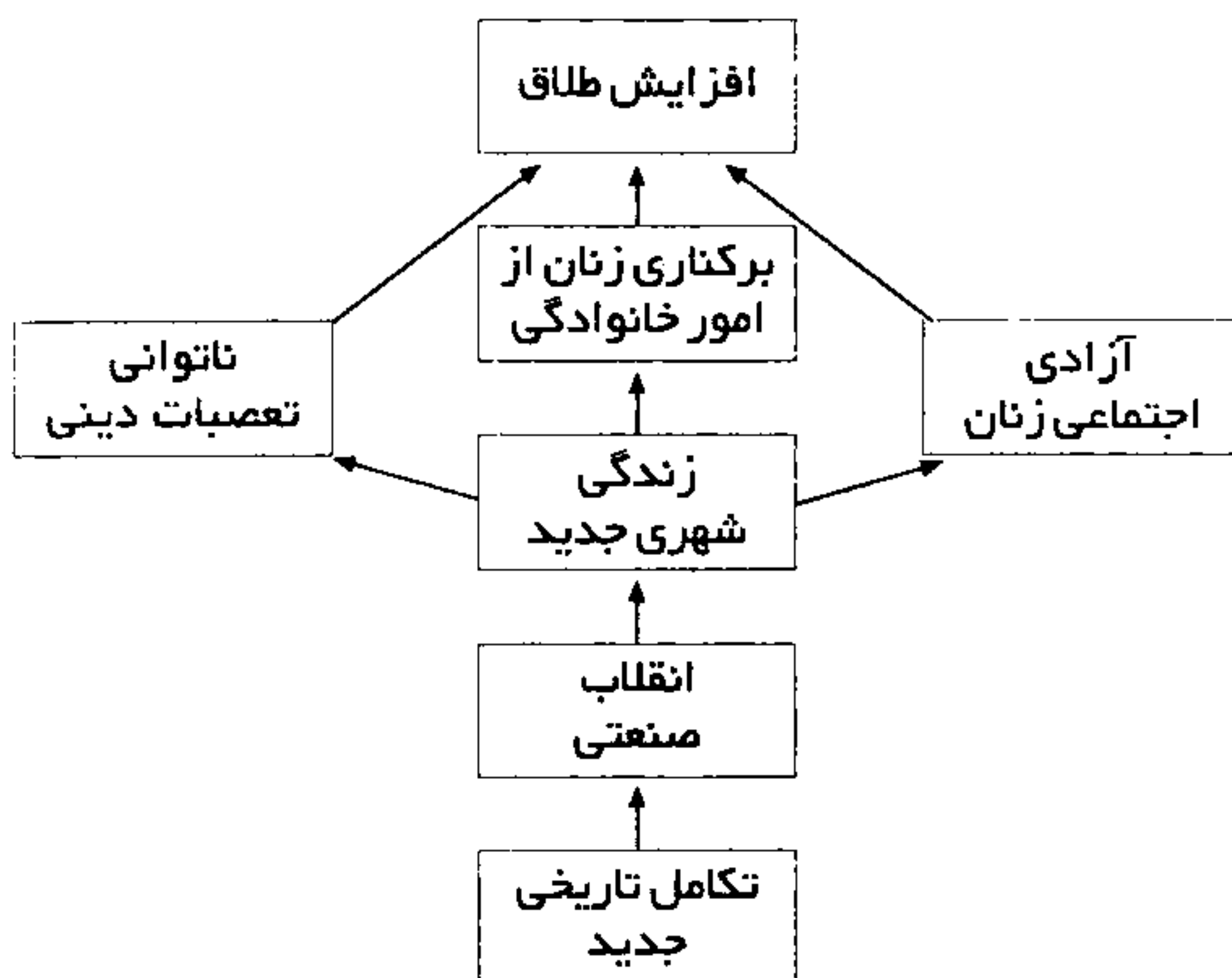
رابعاً نمودهای هستی وابسته یک دیگرند، و بنابر این بسیاری از امور اجتماعی، مخصوصاً در جامعه‌های پیچیده متمدن زاده علل متعددند. متأسفانه مردم ساده‌اندیش خوش دارند که هر حادثه را به یک علت منتهی گردانند و مثلاً تمول فراوان برخی از جامعه‌های سرمایه‌دار را صرفاً معلول سوداگری مشروع به شمار آورند، و دیکتاتوری هیتلری را یگانه علت جنگ جهانی دوم محسوب دارند. محقق باید به همه عواملی که در پیدایش یا دگرگونی یک معلول مؤثرند توجه نماید و چونی و چندی تأثیر هر یک را معین کند.

خامساً هر علتی خود معلول علت یا علت‌هایی است، و از این جهت حتی در موردی که یک معلول مستقیماً زاده علت یگانه‌ای باشد، باز باید به وجود سلسله‌ای از علل قائل شد. به بیان دیگر هر معلولی وابسته یک رشته یا حتی چند رشته علت است، وابسته زنجیر علل است. زنجیر علل چنان که از نامش برمی‌آید، شامل حلقه‌های متعدد است، و همه حلقه‌ها در کار زنجیر دخالت دارند.

بنابر این محقق باید در بررسی هر معلولی، همه حلقه‌های زنجیر علل را مورد توجه قرار دهد و علت‌های دور را هم مانند علت‌های نزدیک به حساب آورد. محقق باید حلقه‌های علی را آنقدر دنبال کند که به مهمترین حلقه‌ها یعنی زمینه اصلی تغییرات معلول برسد. مثلاً محقق که درباره موضوع افزایش طلاق در جامعه‌های متمدن پژوهش می‌کند، باید سراسر زنجیر علل طلاق را در نظر گیرد، از علت‌های نزدیک به

علت‌های دور منتقل شود و سرانجام به زمینه اصلی آن راه برد. می‌توان گفت که در جامعه‌های متمدن غربی زنان بر اثر تحصیل آزادی اجتماعی و سستی گرفتن تعصبات دینی، از چار دیواری خانه بیرون آمده‌اند و در عرصه جامعه عهده‌دار کارهای گوناگون شده‌اند. از این رو به قدر زنان پیشین به خانه‌داری و فرزندزایی راغب نیستند و به کارهای خانوادگی نمی‌پردازند. در نتیجه خانواده چنان که باید، استوار نیست و به آسانی متلاشی می‌شود. ولی این علل خود معلول زندگی شهری عصر جدیدند، و زندگی شهری عصر جدید معلول انقلاب صنعتی است، و انقلاب صنعتی معلول تکامل تاریخی جامعه است. بررسی همه این علل برای دریافت افزایش طلاق ضرورت دارد.

پیکر ۴. زنجیر علل افزایش طلاق



بیان مفاهیم جامعه‌شناسی: محقق باید مفاهیمی را که بر اثر تحقیق در می‌یابد، با دقت هر چه تمامتر بیان کند. زیرا اگر چنین نکند، دیگران درست به مفاهیم او پی نخواهند برد، و در نتیجه آن، بسط علم میسر نخواهد بود.

لزوم بیان دقیق سبب شده است که در هر علمی اصطلاحات و علائم معلومی به کار رود و زبان مخصوصی به وجود آید. علوم اجتماعی هم از این اصل برکنار نیستند.

فقط چون این علوم با مسائل زندگی روزانه سروکار دارند، بسیاری از مصطلحات آنها همان الفاظی هستند که مردم متعارف در جریان زندگی خود استخدام می‌کنند، و این امر نیز تفهیم و تفهم مفاهیم اجتماعی را دشوار گردانیده است. در نتیجه محقق علوم اجتماعی برای آن که بتواند با واژه‌های مأنوس مردم، مفاهیم دقیق را باز نماید، باید نخست هر مفهومی را به دقت تعریف کند، و سپس واژه معینی را بدان مفهوم اختصاص دهد و در سراسر تحقیق خود، آن واژه را در آن معنی به کار برد.

در حوزه تحقیق سوء استعمال کلمه یعنی استعمال کلمه در غیر معنی اصلی خود به ابهام و تاریک اندیشی می‌انجامد. مثلاً کلمه «دموکراسی» (مردم‌سالاری) چون گاهی به معنی برابری مردم از لحاظ حقوق سیاسی، گاهی به معنی برابری مردم از لحاظ اقتصادی و گاهی به معنی جامعه بی طبقه استعمال می‌شود، ابهام یافته است. بنابراین تردیدی نیست که یکی از لوازم تحقیق علم اجتماعی استعمال کلمات دقیق است.

## نتیجه

۱. علوم اجتماعی علومی هستند که به مطالعه زندگی اجتماعی می‌پردازند، مانند جامعه‌شناسی و تاریخ‌شناسی و مردم‌شناسی و روان‌شناسی و اقتصاد‌شناسی و سیاست‌شناسی و حقوق‌شناسی. این علوم همه به یک دیگر مرتبط‌اند.
۲. جامعه‌شناسی، علم زندگی اجتماعی است به طور کلی، و چون عناصر زندگی اجتماعی انتظام یا «سازمان» دارند، جامعه‌شناسی علم سازمان‌های اجتماعی است.
۳. تاریخ‌شناسی علم زندگی اجتماعی است در حدود زمانی و مکانی معین، مردم‌شناسی مطالعه آثار انسان‌های نخستین و جامعه‌های ابتدائی است، روان‌شناسی مخصوصاً روان‌شناسی اجتماعی شناخت تأثیرات زندگی اجتماعی در افراد است، اقتصاد‌شناسی علم تولید و توزیع، سیاست‌شناسی علم حکومت، و حقوق‌شناسی علم وضع و اجرای قانون است.
۴. در جریان تحقیقات اجتماعی باید مسئله مورد نظر را دقیقاً مشخص کرد، برای سنجش آن موازینی بسیار معتبر به کار برد، به نمونه‌گیری دست زد، به تعلیل پرداخت و نتایج را با الفاظی دقیق بیان کرد.

## بخش دوم

### بنیاد جامعه

می خواهیم بدانیم که قوام «جامعه» به چیست و چگونه می توان پیدایش و سیر آن را تبیین کرد، چرا عوامل اورگانیک مانند غرایز و خصایص ارثی و مختصات نژادی از عهده تبیین جامعه بر نمی آیند، و چرا «زیست شناسی گرایسی» و «نژادگرایی» باطل اند، و چرا باید کلید فهم جامعه را در محیط زندگی انسان جست.

می خواهیم بدانیم چرا «محیط طبیعی» با وجود تأثیراتی که در اورگانیزم و نژاد و جامعه دارد، مفتاح زندگی اجتماعی نیست، و «جغرافیاگرایی» با چه اشتباهاتی همراه است، و چگونه جامعه از محیط طبیعی مستقل و بر آن مسلط است.

می خواهیم بدانیم چرا باید برای فهم زندگی انسانی محیط طبیعی را رها کنیم و به تحلیل «محیط اجتماعی» انسان پردازیم. می خواهیم بدانیم که ظهور انسان و تطور زندگی گروهی چگونه صورت گرفتند، «جامعه» و «فرهنگ» چگونه پدید آمدند، و «فرهنگ مادی» و «فرهنگ غیر مادی» و «ویژگی فرهنگی» و «مجموعه فرهنگی» و «انگاره فرهنگی» و «حوزه فرهنگی» چه معنی هایی دارند.

## فصل سوم

# روابط اورگانیزم انسانی و جامعه

انسان موجودی است که اورگانیزم یا بدنی جاندار دارد و در محیطی مرکب از چیزهای گوناگون به صورت اجتماعی زیسته است. جامعه (society) نامی است که به تمام مناسبات زندگی اجتماعی انسان داده شده است. همه ما همواره در جامعه به سر برده‌ایم، و از این روست که وجود جامعه را بدیهی می‌گیریم و درباره معنی و منشاء رفتار اجتماعی خود تأملی نمی‌کنیم - تأملی که آغاز کار جامعه‌شناسی است. برای شناخت جامعه در بادی امر باید دید که رفتار اجتماعی چگونه فراهم می‌آید: آیا معلول اورگانیزم است یا از عواملی دیگر برمی‌خیزد.

### I. تأثیر اورگانیزم در رفتار انسانی

ما انسان‌ها از جهت‌های بسیار به جانوران دیگر می‌مانیم. مانند آن‌ها زاده می‌شویم، می‌خوریم، می‌خوابیم، می‌آمیزیم و زاد و رود می‌کنیم. همه فعالیت‌های ما و جانوران دیگر به وسیله اورگانیزم‌های انسانی و حیوانی پدید می‌آیند. از این رو باید پذیرفت که رفتار فردی و رفتار جمعی ما از نفوذ اورگانیزم برکنار نیستند. اورگانیزم مرکب از اندام‌های متعدد است و به اقتضای ساخت (structure) خود یعنی روابطی که میان اندام‌ها برقرارند، فعالیت‌های انسانی را مقید می‌کنند. مسلماً اگر انسان با بدنی پوشیده از فلس یا پر یا پشم انبوه زاده می‌شد، لباس به وجود

نمی‌آمد، و نیز اگر انسان چنان که دی (Day) نشان داده است،<sup>۱</sup> دارای مختصات بدنی مورچه یا سگ یا گوسفند بود، بی‌گمان جامعه‌های انسانی نمی‌توانستند به صورتی که هستند، باشند. چون ساخت بدن انسان در چگونگی زندگی او دخیل است، هرگونه تغییر اورگانیک به نحوی از انحاء در رفتار انسانی انعکاس می‌یابد. مثلاً بیماری شدید اورگانیسم مخصوصاً در دوره کودکی، آثاری پایدار در شخصیت انسان به جا می‌گذارد. تغذیه اورگانیسم نیز در زندگی آن مؤثر است. ویتامین ب ۱۲ رشد را تسریع می‌کند، و فقدان ویتامین ب ۲ به نابینایی می‌انجامد. فلوئور (fluor) آب و پتی‌یالین (ptyaline) ناشی از ویتامین ب ۱ و تریپ‌توفان (tryptophane) که از اسیدهای آمینه است و از مواد پروتوئیدی به دست می‌آید، فساد دندان را به تعویق می‌اندازند. افزایش یکی از هورمون‌های غده صنوبری رشد را سرعت می‌بخشد، و یکی دیگر از هورمون‌های این غده باعث تسریع بلوغ جنسی است.

درباره تأثیر مواد غذایی در حالات روانی آزمایش‌های فراوانی صورت گرفته‌اند، و معلوم شده است که مثلاً فقدان ویتامین ب ۱ (تیال مین - thialmine) به پژمردگی و بدبینی می‌کشد، و افزایش غذاهایی که فسفر و پوتاسیوم دارند، بدن را از اندوختن کلسیوم باز می‌دارد و از این رو افسردگی و تلخی به بار می‌آورد.

## II. نژادگرایی

تأثیرات گوناگون اورگانیسم در رفتار انسانی، برخی از محققان و مخصوصاً محققان کهنه‌پرست را بر آن داشته‌اند که در اهمیت این گونه تأثیرات به مبالغه‌گرایند. اینان گفته‌اند که فعالیت‌های حیاتی انسان و نیز سایر جانوران به وسیله مکانیسم‌های ساخته و پرداخته‌ای که به حکم وراثت، از نسلی به نسلی انتقال می‌یابند، صورت می‌گیرند. گفته‌اند که برخی از این مکانیسم‌ها عمومی هستند و همه نوع انسان را در بر می‌گیرند و غریزه نامیده می‌شوند، و بعضی به صورت استعداد خصوصی در انحصار نژاد معینی در می‌آیند، و از این رو باید وجوه اشتراک جامعه‌های انسانی را با مکانیسم‌های عام (غریزه‌ها)، و اختلافات گروه‌ها را با مختصات نژادی (استعدادها) تبیین کرد. به این ترتیب محققان سابق‌الذکر مختصات نژادی انسان را کلید تبیین اختلافات اجتماعی و تطورات جامعه می‌شمارند.

1. C. Day: *This Simian World*, New York, 1920.

برای آن که مختصات نژادی و چگونگی تأثیر آنها در زندگی اجتماعی شناخته شوند، بررسی دو موضوع مقدماتی یعنی موضوع غریزه و موضوع وراثت ضرورت دارد.

الف. غریزه: برخی از روان شناسان و زیست شناسان مانند فروید و مک دوگال (McDougall) خوی اجتماعی انسان را به فطرت او نسبت داده‌اند و مختصات زندگی اجتماعی را زاده فعالیت غرایز معینی دانسته‌اند. باور داشته‌اند که غریزه قوه مرموزی است که به وساطت اورگانیزم در زندگی همه جانداران در کار است، و جانور به اقتضای غرایز خود، همواره بی آن که بسنجد و بداند، به فعالیت‌های مشخص و یک نواختی که برای بقای او لازم‌اند، می‌پردازد. به عقیده اینان، انسان نیز غرایزی دارد، و یکی از آنها غریزه گروه جویی است.

برای دریافت بی‌اعتباری تبیین غریزی زندگی انسانی باید به یاد آورد که روان شناسی غریزه‌گرای (instinctivist) دیرگاهی است که مانند وجه افراطی روان شناسی محیط‌گرای (environmentalist) از اعتبار افتاده است. بیشتر روان شناسان کنونی بر آن‌اند که هیچ‌گاه رفتارهای بسیار پیچیده و گوناگون انسانی را نمی‌توان به اعتبار یک یا چند مکانیزم ثابت و یک نواخت غریزی تبیین کرد، چنان که غریزه لانه‌سازی پرندگان نمی‌تواند از عهده تبیین تحولات و تنوعات خانه سازی انسان‌ها برآید. از این‌رو باید پذیرفت که غرایز انسانی - بر فرض که وجود داشته باشند، برخلاف غرایز حیوانات دیگر، بسیار سست و قابل انعطاف‌اند و موافق انگیزه‌های بی‌شمار محیط، عامل هزاران گونه فعالیت متفاوت می‌شوند. به راستی تغییرپذیری (variability) زندگی انسانی با ثبات زندگی غریزی نمی‌سازد. زیست شناسان نشان داده‌اند که اورگانیزم و زندگی مورچه از پنجاه میلیون سال پیش تاکنون تغییری نکرده‌اند، حال آن‌که انسان و زندگی او در ظرف چند صد هزار سال بارها دگرگون شده‌اند. بنابراین باید گفت که تبیین غریزی زندگی انسانی کاری نادرست و بی‌حاصل است.

ب. وراثت: کسانی که برای باز نمودن همانندی‌ها و ناهمانندی‌های رفتار اشخاص و تجانس و عدم تجانس زندگی جامعه‌ها به نظریه وراثت توسل می‌جویند، اعلام می‌دارند که فرد یا گروه انسانی مطابق خصایصی بدنی و روانی که از پدران خود به ارث برده است، رفتار می‌کند، و از این‌رو، کلید رفتار اجتماعی انسان را باید در خصایص ارثی او جست. گروهی از اینان در این راه چنان تند می‌روند که مختصات اجتماعی افراد انسانی را صرفاً به ساختمان بدن او نسبت می‌دهند. برخی از مدعیان سنخ شناسی

(typology) از این زمره‌اند. مثلاً در سنخ‌شناسی شل‌دون (Sheldon)، فرد باریک‌پیکر، غیر اجتماعی، و فرد فربه‌پیکر، اجتماعی به شمار می‌رود.<sup>۱</sup>

در این که انسان مانند جانوران دیگر، برخی از مختصات نیاکان خود را به ارث می‌برد، تردیدی نیست. ولی اکثر زیست‌شناسان و روان‌شناسان کنونی تأثیر وراثت انسانی را بسیار محدود می‌دانند. مطابق نظر اینان وراثت به تنهایی قادر به تبیین وجوه اشتراک و اختلاف افراد انسانی نیست. زیرا از یک سو هر فردی خصایص بالقوه بسیار متنوعی از سلسله نیاکان خود به ارث می‌برد، ولی فقط برخی از این خصایص در او به صورتی بالفعل و بارز درمی‌آیند. عدم تظاهر سایر خصایص او را نمی‌توان بدون توجه به عوامل محیطی تبیین کرد. از سوی دیگر ادراکات و عواطف و سایر حالات روانی به منزله روابطی هستند که بین اورگانیزم و عوامل محیطی برقرار می‌شوند، و بدیهی است که تبیین آن‌ها بدون توجه به عوامل محیطی امکان نمی‌یابد.

بنابراین وراثت در عالم انسانی هر چند نیرومند باشد، باز عاملی مستقل و مطلق‌العنان نیست و نمی‌تواند مصدر و مبین اشتراکات و اختلافات افراد انسانی محسوب شود. نظریه وراثت شاید برای تبیین زندگی حیوانی کافی باشد، ولی عامل مبین زندگی انسانی را باید در محیط او یافت. برویم بر سر موضوع نژاد.

کلمه نژاد (race) به معنی گروه بزرگی از افراد انسانی است که بین اعضای آن شباهت‌های بدنی گوناگونی مانند شباهت قد و شکل و حجم جمجمه و رنگ مو و پوست موجود باشد. اما معمولاً مردم متعارف و برخی از مدعیان علم این کلمه را در معنی کلمه قوم (ethnos یا folk) یعنی گروهی از مردم که زبان یا آداب و رسوم یا به طور کلی مقتضیات اجتماعی مشترکی دارند، به کار می‌برند و در نتیجه دچار بحث‌های پوچ می‌شوند، چنان که یک محقق گمراه به سبب شباهتی که میان فرهنگ اسکیموهای معاصر و انسان دوره ماگ‌دالنی (Magdalenian) می‌بیند، این دو را از نژاد یگانه‌ای می‌شمارد.<sup>۲</sup>

اگر کلمه نژاد را در معنی دقیق خود استعمال کنیم، آنگاه از سه نژاد اصلی می‌توانیم نام ببریم:

۱. نژاد سیاه که اعضای آن پوستی تیره رنگ و مویی پیچیده دارند. سیاه‌پوستان

1. W. H. Sheldon & S. S. Stevens: *The Varieties of Temperament*, New York, 1942.

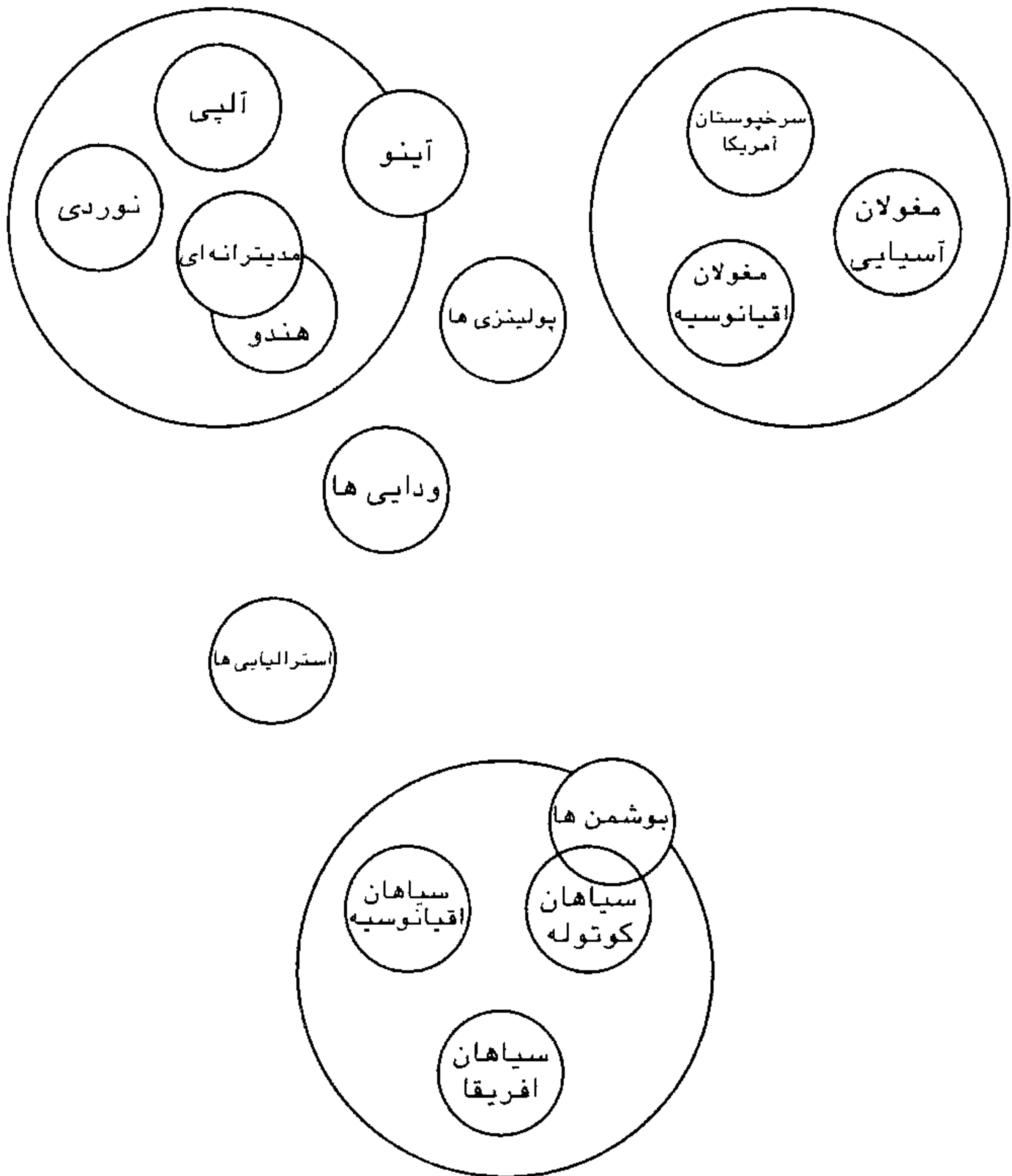
2. W. J. Sollas: *Ancient Hunters and Their Modern Representatives*, 2nd. ed., London, 1915, Ch. 12

نواحی گوناگون عالم و نیز مردم ملانهزی (Melanesie) از این نژادند.

۲. نژاد زرد یا مغولی که اعضای آن پوستی مایل به زرد و مویی سیاه و بی پیچ دارند. زردپوستان آسیای شرقی و نواحی دیگر از این نژادند. سرخ پوستان قاره آمریکا هم گروه کثیری از زرد پوستانند که بین ده و پانزده هزار سال پیش به آمریکا کوچیده و دگرگونی یافته‌اند.

۳. نژاد سفید که شامل سایر گروه‌های انسانی است. برخی از محققان برآنند که نژاد سفید مستقل نیست، بلکه از تحول نژاد زرد پدید آمده است، چنان که قوم‌هایی مانند قوم ژاپونی آی نو (Ainu) و بومیان استرالیا نیز شاخه‌های دیگری از نژاد زرداند. بر روی هم باید متوجه بود که هیچ گاه نمی‌توان نژادها را واحدهایی کاملاً محدود و مستقل دانست. برخی از قوم‌ها مانند قوم آی نو و قوم بوش من (Bushman) دارای مختصات نژاد واحد نیستند، و قوم‌هایی مانند مردم پولی نهزی (Polynesie) و بومیان استرالیا دقیقاً به هیچ یک از نژادهای سه‌گانه تعلق ندارند. از طرف دیگر هر نژادی شامل نژادهای فرعی متعدد می‌شود، چنان که نژاد سفید دارای شاخه‌های آلپی (Alpine) و نوردی (Nordic) و مدیترانه‌ای (Mediterranean) و هندو است. پیکر ۵ نژادها و شاخه‌های اصلی و فرعی و میانجی آن‌ها را نمایش می‌دهد.

پیکر ۵. نژادها و شاخه‌های اصلی و فرعی و میانجی آن‌ها



برخی از محققان نژادها را از لحاظ تکامل عمومی بدن و تکامل ذهن متفاوت یافته‌اند. باید دعوی اینان و اعتبار آن را بررسی کرد.

بنا کسان گفته‌اند که نژاد سفید پیش از دو نژاد دیگر تکامل یافته است، و سفید پوستان از لحاظ شکل سر و زیادتی حجم آن و وزن مغز، از دیگران ممتازند، و مخصوصاً نمودار جمجمه (cephalic index) آنان از نمودار جمجمه اعضای نژادهای دیگر بیشتر است. نسبت عرض جمجمه به طول آن ضرب در عدد ۱۰۰ را نمودار جمجمه گویند، و کسی که نمودار جمجمه او بیش از ۸۰ باشد، گرد-سر (brachicephalic) است، و آن که نمودار جمجمه اش کمتر از این است، دراز-سر (dolichocephalic) شمرده می‌شود.

اما رابطه نژاد و تکامل بدن مطلقاً قابل قبول نیست:

۱. افراد اقوام اسکیمو با آن که از لحاظ اندازه اعضای بدن، بیش از سفید پوستان به میمون می‌مانند، باز سری بزرگ‌تر از سر سفید پوستان دارند.
  ۲. بدن سفید پوستان بیش از بدن اعضای نژادهای دیگر مو دارد، و از این رو آیا باید گفت که سفید پوست کمتر از زرد پوست و سیاه پوست از میمون دور شده است؟
  ۳. همه تنوعات سر و مغز در بین اعضای هر نژادی یافت می‌شوند.
  ۴. تفاوت‌هایی که از لحاظ سر و مغز بین اعضای یک نژاد وجود دارند، از تفاوت‌های سر و مغز افراد نژادهای گوناگون شدیدترند.
  ۵. به تجربه معلوم شده است که شکل جمجمه یا نمودار جمجمه افراد یک نژاد در جریان زمان ثابت نمی‌ماند.
- این نکات به ما اجازه می‌دهند که از لحاظ سر و مغز هیچ نژادی را تکامل یافته‌تر از نژادهای دیگر نشماریم.

برخی از محققان، گروهی از مردم سفید پوست و زرد پوست و سیاه پوست را مورد آزمایش قرار داده‌اند و چنین نتیجه گرفته‌اند که ذهن سفید پوست از ذهن‌های اعضای نژادهای دیگر فعال‌تر و تواناتر است. مثلاً بنا بر یک آزمایش که با آزمون (test) های هوشی صورت گرفته است، میانگین ضریب هوشی (intelligence quotient) سفید پوستان به ۱۰۰ می‌رسد، در صورتی که میانگین ضریب هوشی زرد پوستان ۹۹، و میانگین ضریب هوشی سرخ پوستان ۷۵ است.<sup>۱</sup> اما اکثر هوش آزمایشان معترف‌اند که این‌گونه تفاوت‌ها حاکی از تفاوت‌های طبیعی اعضای نژادهای متفاوت نیستند. معمولاً محققان با آزمون‌هایی که موافق اوضاع زندگی سفید پوستان

1. T. R. Garth: *Race Psychology*, New York, 1931, P.83.

فراهم شده‌اند، افراد نژادهای دیگر را که در محیط‌های متفاوتی به بار آمده‌اند، می‌آزمایند و از این رو به نتایج نادرستی می‌رسند.

از تجارب روان‌شناس نام‌دار آمریکایی، اوتوکلاین برگ (Otto Klineberg) درباره هوش سیاه‌پوستان ایالات متحده آمریکا چنین دریافت می‌شود که تفاوت هوشی سیاه‌پوستان و سفیدپوستان ایالات متحده صرفاً تفاوتی اجتماعی است. کلاین برگ دریافته است که سیاه‌پوستان شمال ایالات متحده هوشمندتر از سیاه‌پوستان جنوبی هستند، زیرا شمالی‌ها بیش از جنوبی‌ها به آموزش و پرورش و سایر مظاهر تمدن آمریکایی دسترس دارند. کلاین برگ همچنین نشان داده است که ضریب هوشی سیاه‌پوستان با تعداد سال‌های تحصیل آنان رابطه مستقیم دارد.<sup>۱</sup>

از آنچه گذشت می‌توان چنین نتیجه گرفت:

۱. مرزهای قاطعی نژادها را از یک‌دیگر جدا نمی‌کنند.
۲. تفاوت‌های نژادها تفاوت‌های ساده بدنی هستند، و تأثیر قابل‌ی در ذهن ندارند.
۳. تفاوت‌های نژادی پایدار و جاویدان نیستند، بلکه موافق مقتضیات محیط، تغییر می‌پذیرند.

در گذشته محققانی مانند گالتون (Galton) باور داشته‌اند که مشخصات زندگی هر جامعه‌ای انعکاس اختصاصات اورگانیک مردمی است که آن جامعه را تشکیل داده‌اند، یا به بیان دیگر، زندگی هر جامعه از خصایص نژادی موروثی مردم آن سرچشمه می‌گیرد. گالتون معتقد بود که جامعه بلند پایه یونان باستان محصول صفات نژادی اقوامی است که در شبه‌جزیره یونان گرد آمده‌اند، حال آنکه خصایص نژادی اعضای یک جامعه در سیر و تکامل آن جامعه تأثیر قابل‌ی ندارند. اکثر جامعه‌های انسانی در طی سده‌ها و هزاره‌ها دستخوش فراز و نشیب‌های متعدد شده و مراحل متفاوتی را پیموده‌اند. ولی نژاد مردمی که آن جامعه‌ها را به وجود آورده‌اند، چندان تغییری نکرده است. همچنین جامعه‌های متفاوت بسیاری هستند که اعضای همه آن‌ها به نژاد یگانه‌ای تعلق دارند، چنان که مردم جامعه‌های گوناگون اروپا به نژاد واحدی تعلق دارند.

برخلاف پندار بسیاری از گذشتگان، چگونگی یک جامعه را نمی‌توان با مختصات نژادی اعضای آن تبیین کرد. نمی‌توان گفت که شکل یا حجم سر افراد یک قوم با هوش یا دانایی یا تمدن آن قوم نسبت مستقیم دارد. بسیاری از اقوام سرخ‌پوست آمریکا از لحاظ ساختمان بدن از یک‌دیگر سخت متفاوت‌اند، ولی پایگاه‌های اجتماعی

1. O. Klineberg: *Negro Intelligence and Selective Migration*, New York, 1935.

آن‌ها چندان متفاوت نیستند. افراد قوم مایا (Maya) گرد - سر هستند و نمودار متوسط جمجمه آنان ۸۴ است، و اعضای قوم این کا (Inca) دراز - سرند و میانگین نمودار جمجمه آنان از ۷۹ در نمی‌گذرد. ولی هر دو قوم در گذشته جامعه‌های بسیار پیچیده‌ای به بار آوردند. همچنین جامعه‌های برخی از اقوام سرخ پوست کالی فورنیا و نیز جامعه‌های سرخ پوستان تی‌یه‌را دل فوئه گو (Tierra del Fuego) بسیار ساده‌اند، در صورتی که سرخ پوستان کالی فورنیا مانند قوم مایا، گرد - سرند، و سرخ پوستان تی‌یه‌را دل فوئه گو چون قوم این کا، سرهایی دراز دارند.

یکی از عوامل روانی که انسان را در سنجش نمودها بی‌مدارا و ناشکیب می‌کند، تعصب یا پیش داوری است. پیش داوری چنان که از ترکیب لغوی آن برمی‌آید، تمایلی است سخت عاطفی و فرد یا گروه را بر آن می‌دارد که غرق خویشتن خویش شود، از واقعیات غفلت ورزد و در قضاوت‌های خود سخت‌گیر و جامد باشد.

معمولاً اکثر اعضای یک گروه مخصوصاً یک گروه ابتدائی نسبت به گروه‌های دیگر با پیش داوری می‌نگرند. عواملی مانند الفت به محیط مأنوس یا حفظ منافع و امتیازات گروهی سبب می‌شوند که اینان همچنان که گروه خود یا به اصطلاح جامعه‌شناسی، گروه خودی (we-group) یا درون - گروه (in-group) را دوست می‌دارند و می‌ستایند، گروه‌های دیگر یا به اصطلاح، گروه‌های بیگانه (they-groups) یا برون - گروه‌ها (out-groups) را خوار یا دشمن دارند و بر اثر این حال در سنجش و ارزش گذاری کارهای گروه خود و گروه‌های دیگر به تعصب گرایند و نسبت به بیگانگان همدرد و بردبار نباشند.

روشن است که این خودپرستی گروهی یا به اصطلاح، این خود - مداری گروهی (group-egocentrism) در اوضاع و احوال مختلف، به صورت‌های گوناگونی تجلی می‌کند. قوم - مداری (ethno-centrism) و خاک پرستی (chauvinism) و نژاد - مداری (race-centrism) یا نژادگرایی (racism) از این جمله‌اند.

نژادگرایی در پهنه زمان و مکان بارها تظاهر کرده و قوم‌ها و ملت‌های بسیار را دربر گرفته است - از یونانیان باستان که جز خود را «بربری» می‌خواندند و یهودیان کهن که دیگران را به تحقیر «اجنبی» می‌نامیدند تا نژادگرایان سفید پوست عصر حاضر که در آلمان به جان یهود افتادند و در ایالات متحد آمریکا سیاه پوستان را به چهار میخ بیداد کشیدند. با این همه برخلاف ادعای نژاد پرستان، هیچ نژادی را نمی‌توان پاک و مستقل از نژادهای دیگر دانست. نژاد عامل مقوم شخصیت فرد یا زندگی گروهی نیست، و نژادگرایی بنیادی علمی ندارد و صرفاً از تعصب‌های بهیمی زاده می‌شود.

پیکر ۶. تعصب قومی آمریکاییان

۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	اقوام مورد موافقت یا مخالفت
برای	برای مسافرت به آمریکا	برای هم‌میهنی	برای همکاری	برای همسایگی	برای تفریح	برای زناشویی	
.	۱/۷	۹۵/۹	۹۵/۴	۹۷/۳	۹۶/۷	۹۳/۷	انگلیسیان
.	۱/۲	۹۰/۵	۹۲/۴	۹۲/۶	۹۲/۴	۹۰/۱	سفیدپوستان آمریکا
۳	۱/۷	۹۶/۱	۹۵/۶	۹۶/۱	۹۳/۴	۸۶/۹	کاناداییان
.	۱/۷	۹۳/۳	۹۲/۸	۹۱/۳	۸۹/۱	۷۸/۱	اسکاتلندیان
۴	۱۶/۷	۹۲	۸۹/۴	۸۸	۸۱/۷	۷۲/۶	ایرلندیان اسکاتلند
۷	۴	۹۱/۴	۸۹/۸	۸۶/۱	۸۳/۴	۷۰	ایرلندیان
۸	۳/۸	۹۲/۷	۹۰/۴	۸۸/۱	۸۵/۴	۶۷/۸	فرانسویان
۷	۵/۴	۸۶	۸۱/۴	۸۰	۷۲/۳	۶۰/۸	مردم ویلز
۳/۱	۶/۷	۸۷/۲	۸۲/۶	۷۸/۷	۶۷	۵۴/۱	آلمانیان
۸	۴/۴	۸۷	۷۹/۳	۷۶/۴	۶۶/۴	۴۹/۷	فرانسویان کانادا
۱	۵/۴	۸۶/۳	۷۸	۷۵/۶	۶۲/۱	۴۵/۳	سوئدیان
۳	۲/۴	۸۶/۱	۷۶/۷	۷۳/۲	۵۴/۷	۴۴/۲	هلندیان
۳	۸	۸۰/۳	۷۲	۶۵/۱	۵۶	۴۱	نروژیان
۹	۴/۵	۸۰/۱	۷۱/۴	۶۵/۵	۵۲/۳	۳۵	دانمارکیان
۲	۸/۴	۸۱/۶	۵۸	۵۵/۱	۴۹/۸	۳۷/۶	اسپانیاییان
۲/۸	۱۲/۸	۶۱/۲	۵۰/۵	۳۶/۱	۲۷/۴	۱۶/۱	فنلادیان
۸	۲۲/۱	۵۶/۱	۴۵/۳	۳۱	۲۷/۷	۱۵/۸	روسیان
۴/۸	۱۴/۵	۷۱/۳	۵۴/۷	۳۴/۷	۲۵/۷	۱۵/۴	مردم ایتالیا
۳/۳	۱۹	۵۷/۷	۴۷/۸	۲۸/۳	۲۲	۱۱	پرتغالیان
۴/۷	۱۹/۷	۵۸/۳	۴۴/۳	۲۸/۳	۱۱/۶	۱۱	لهستانیان
۷	۲۰/۳	۷۰/۷	۴۳	۲۵/۸	۱۷/۵	۱۰/۱	مجارستانیان
۴/۶	۲۲	۵۱/۶	۳۸/۳	۲۳/۸	۱۹/۳	۸/۸	رومانیان
۵	۱۷/۷	۵۸/۱	۴۶/۲	۲۷/۸	۱۴/۸	۸/۵	ارمنیان
۹/۵	۲۶	۴۷/۴	۳۶	۲۱/۱	۱۶/۴	۸/۲	مردم چکوسلواکی
۱/۶	۷/۷	۸۳	۵۴/۳	۳۳/۴	۲۷/۷	۸/۱	هندیان
۱۳/۸	۲۵/۳	۵۳/۵	۳۹/۸	۲۵/۵	۲/۱	۷/۸	یهودیان آلمان
۷	۲۱/۹	۴۳/۱	۱۹/۷	۱۶/۴	۱۳/۶	۶/۹	بلغارستانیان
۱۳/۴	۲۲/۷	۴۵/۳	۳۰/۱	۱۵/۷	۱۸	۶/۱	یهودیان روسی
۱۱/۳	۲۵/۳	۵۳/۲	۳۵/۲	۱۸	۱۷/۷	۵/۹	یونانیان
۹	۲۱/۴	۴۱/۱	۳۱	۱۸	۱۳/۸	۴/۳	مردم سوریه
۸	۱۸/۶	۲۰/۴	۱۰/۳	۱۲	۱۰/۴	۴/۳	مردم یوگسلاوی
۱۵/۲	۳۰/۸	۴۶/۱	۷۷/۱	۱۲/۳	۱۱/۵	۲/۸	مکزیکیان
۲/۵	۳۸/۸	۲۹/۳	۲۷/۳	۱۳	۱۲/۱	۲/۳	ژاپونیان
۵/۵	۲۸/۵	۵۲/۱	۳۶/۷	۱۹/۵	۱۵/۲	۱/۶	مردم فیلیپین
۱۲/۷	۱۷/۶	۵۷/۳	۳۸/۷	۱۱/۸	۹/۱	۱/۴	سیاه‌پوستان
۲۳/۴	۴۱/۸	۲۵/۳	۱۹	۱۱/۷	۱۰	۱/۴	مردم ترکیه
۲۲/۴	۴۵/۲	۲۷/۳	۲۷	۱۵/۹	۱۱/۸	۱/۱	چینیان
۱۶/۹	۲۲/۷	۴۷/۴	۳۲	۱۰/۶	۹/۶	۱/۱	سیاهان دورگه
۱۳/۸	۳۴/۳	۲۷/۵	۲۰/۱	۱۱/۸	۱۰/۸	۱/۱	مردم کره
۱۹/۱	۴۷/۱	۲۳/۷	۲۱/۴	۱۳	۶/۸	۱/۱	هندوان

این جدول نشان می‌دهد که ۱۷۲۵ تن از مردم ایالات متحد آمریکا به چه نسبت (درصد) با اقوام متفاوت موافق هستند.

### III. تسلط جامعه بر اورگانیزم

از آنچه گذشت، چنین بر می آید که انسان با آن که یکی از جانوران است، سخت از آن‌ها فاصله گرفته است، چندان که نمی‌توان زندگی انسانی را مانند زندگی حیوانی، محصول مستقیم فعل‌های غریزی و تابع وراثت و خصایص نژادی دانست. با وجود تأثیری که اورگانیزم در رفتار انسان و در نتیجه، در زندگی انسانی دارد، مختصات اورگانیک انسان شدیداً وابسته مقتضیات محیط اوست، و زیست‌شناسی‌گرایی (biologism) یعنی نظر کسانی که مقولات زیستی را به حوزه علوم اجتماعی می‌کشانند و می‌خواهند زندگی اجتماعی را امری اورگانیک بشمارند، کاملاً بر خطاست. محیط زندگی نه تنها زمینه تظاهر و تحقق امکانات اورگانیک است، بلکه قدرت تغییر مختصات اورگانیک را هم دارد. مثلاً در قرن حاضر بر اثر بهبود تغذیه و توسعه بهداشت و اصلاح سایر عوامل محیطی، بسیاری از مردم جامعه‌های متمدن سخت از تندرستی برخوردار شده‌اند، و در نتیجه بر بلندی قامت آنان افزوده است. حاصل سخن این است که محیط زندگی انسان به قدری در او نفوذ دارد که بسیاری از مقتضیات اورگانیزم او را دگرگون می‌کند. خوی اجتماعی و سایر اشتراکات و نیز اختلافات افراد و گروه‌های انسانی مستقیماً از ساخت اورگانیک صادر نمی‌شوند، بلکه زاده تغییراتی هستند که تحریکات محیط اجتماعی بر اورگانیزم عارض گردانیده‌اند.

## نتیجه

۱. غرایز که مکانیسم‌های نیاموخته ثابتی برای رفع نیازمندی‌های حیاتی جانوران هستند، از عهده تبیین رفتار اجتماعی انسان بر نمی‌آیند.
۲. وراثت خصایص گذشتگان با آن که عامل بزرگ زندگی حیوانی است، در زندگی انسانی اهمیت چندانی ندارد.
۳. تفاوت‌های نژادی از طرفی آن چنان که می‌نمایند، بارز و قاطع نیستند، و از طرف دیگر نمی‌توانند تفاوت‌های ذهنی افراد و گروه‌ها و نیز تحولات اجتماعی را تبیین کنند.
۴. «نژادگرایی» نوعی تعصب گروهی است و بنیاد علمی ندارد.
۵. اورگانیسم زمینه رفتار انسانی است، ولی قادر به تبیین زندگی اجتماعی نیست، و از این رو «زیست‌شناسی‌گرایی» باطل است.
۶. کلید تبیین مختصات و تحولات جامعه را باید در محیط اجتماعی انسان‌ها جست.

## فصل چهارم

# روابط محیط طبیعی و جامعه

### I. تأثیر محیط طبیعی در جامعه

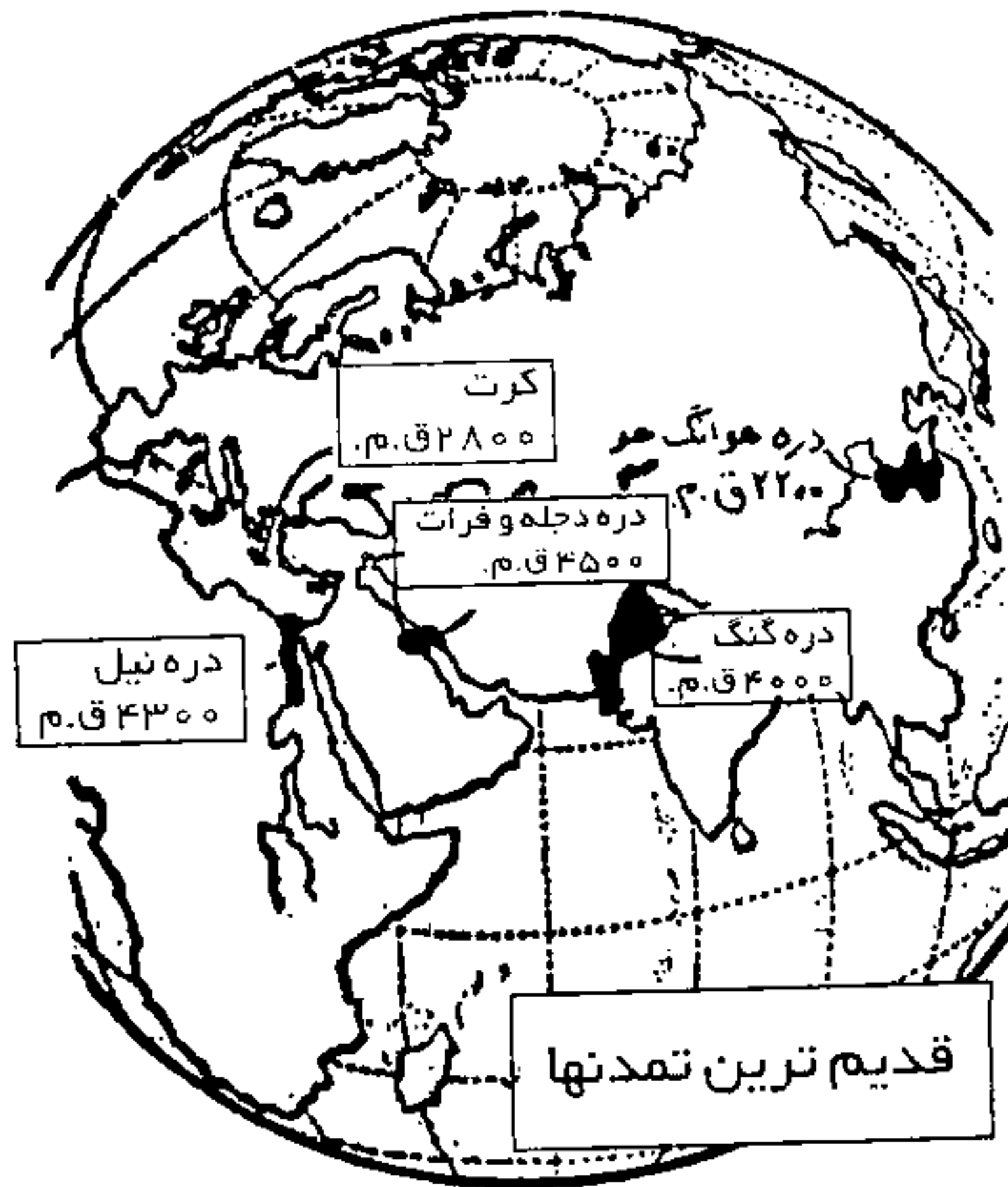
گفته‌اند که محیط طبیعی انسان چگونگی اورگانیزم و خصایص نژادی و زندگی اجتماعی را تعیین می‌کند.

برخی از مردم مخصوصاً آنانی که تفاوت‌های نژادی گروه‌های انسانی را مورد تأکید قرار می‌دهند، بر آن‌اند که اولاً تفاوت‌های اجتماعی محصول جبری تفاوت‌های نژادی هستند، و ثانیاً مقتضیات طبیعی موجب نژادهای گوناگون انسان می‌شوند. بطلان نکته اول را در فصل پیش دریافتیم، و اکنون به نکته دوم می‌پردازیم.

مسئله نژادهای انسانی از تأثیر عوامل طبیعی برکنار نیستند. هر یک از گروه‌های انسانی از دیرباز به اقتضای اوضاع جغرافیایی پیرامون خود تغییراتی کرده‌اند، و بر اثر این تغییرات، توانسته‌اند با محیط جغرافیایی خود سازگار شوند و به زندگی ادامه دهند. فشردگی یا خسته‌های پوست مردم آفریقای استوایی که باعث تیرگی رنگ آنان شده است، معلول مجاهدتی است که بدن‌های آنان برای مقاومت در برابر آفتاب استوایی مبذول داشته‌اند. تنگی سوراخ‌های بینی افراد نژاد اسکیمو نتیجه طبیعی واکنشی است که به تحریک سرمای شدید قطبی، در بدن آنان پدید آمده است، زیرا تنگی منخرین سبب می‌گردد که جریان هوا به آرامی به ریه‌ها برسد و در راه خود، اندکی گرم شود.

گروهی از مردم به اتکاء این گونه آگاهی‌ها، گمان می‌برند که هر کس در زندگی خود، همواره با تغییرات محیط طبیعی تغییر می‌کند، و در این صورت رفتار فردی و

اجتماعی انسان تابع محیط طبیعی است. تردیدی نیست که عواملی مانند سردی و گرمی و خشکی و رطوبت در زندگی روزانه انسانی مؤثرند. بسیاری از مردم مخصوصاً کشاورزان در بهار شور بیش‌تری دارند، و شهرنشینان چون به روستاها و کوهستان‌ها می‌روند، احساس آرامش می‌کنند. اما برخی از محققان به مبالغه می‌گیرند و سراسر زندگی اجتماعی و پیدایش و نمو زبول تمدن‌ها را به عوامل طبیعی مخصوصاً عوامل جغرافیایی نسبت می‌دهند. می‌دانیم که جامعه‌های بزرگ قدیم مانند مصر و بین‌النهرین و چین و هند در کنار رودهای پرآبی چون نیل و دجله و فرات و هوانگ‌هو و سند پدید آمدند. این را هم می‌دانیم که کوهستان‌های سردسیر اساساً تمدن‌پرور نیستند، و نواحی گرمسیر برای پرورش تمدن مناسب‌ترند. اما آیا به اتکای اینگونه آگاهی‌ها می‌توانیم حکم کنیم که زندگی اجتماعی انسان معلول محیط طبیعی اوست، و مشخصات و تحولات هر جامعه به وسیله عوامل طبیعی تعیین می‌شوند؟



پیکر ۷. گاهواره‌های تمدن

می‌توان پذیرفت که عوامل طبیعی مخصوصاً عواملی که دیر زمانی دوام آورند، در چگونگی زندگی فرد و جامعه مؤثر می‌افتند، و انسان هر چه ابتدائی‌تر باشد، بیش‌تر می‌تواند عناصر محیط طبیعی را در خود منعکس کند. جامعه‌های پیش از تاریخ به طرز بارز داغ مختصات محیط جغرافیایی خود را بر جبین دارند. در اعصار گذشته در سرزمین‌های سرسبز، گروه‌های انسانی خود به خود به دام‌داری کشیده شدند و به اقتضای زندگی پر حرکت شبانی، اجتماعاتی ساده و خشن که زمامش به دست مردان کار دیده بود، به بار آوردند، در صورتی که ساکنان دره‌های پر آب کشتکاری پیش‌گرفتند و جامعه‌های ساکن و پیچیده روستایی و شهری را بنیاد نهادند. همچنین در جامعه‌های ابتدائی وسایل زندگی با مختصات محیط جغرافیایی آن جامعه‌ها رابطه‌ای مستقیم داشتند، چنان‌که مردم کوهستان‌ها در غارها سکونت گرفتند، و مردم جنگل نشین برفراز درختان خانه کردند. بر همین شیوه هر گروهی به تناسب مواد و منابعی که در پیرامون خود یافت، دست به ابزارسازی زد. مردم کوه‌نشین وسایل زندگی خود را از سنگ ساختند، حال آن‌که جنگل نشینان بیشتر از چوب سود جستند. مصریان باستان، گیاه بومی خود، بردی (پاپی روس) را برای خط نوشتن به کار بردند، و مردم بین‌النهرین قدیم برای این منظور از گل چسبنده رود فرات لوحه ساختند. ساکنان دیرین اروپای شمالی گوزن را که در آن نواحی فراوان بود، مورد استفاده قرار دادند، و اروپاییان جنوبی اسب را که در جنوب به آسانی به دست می‌آمد، به کار گرفتند. اسکیموهای قطب شمال با برف فراوان آن سامان، خانه بنا کردند و بومیان جزایر ساموآ (Samoa) از پوست بعضی از درختان پیرامون خود لباس بافتند.

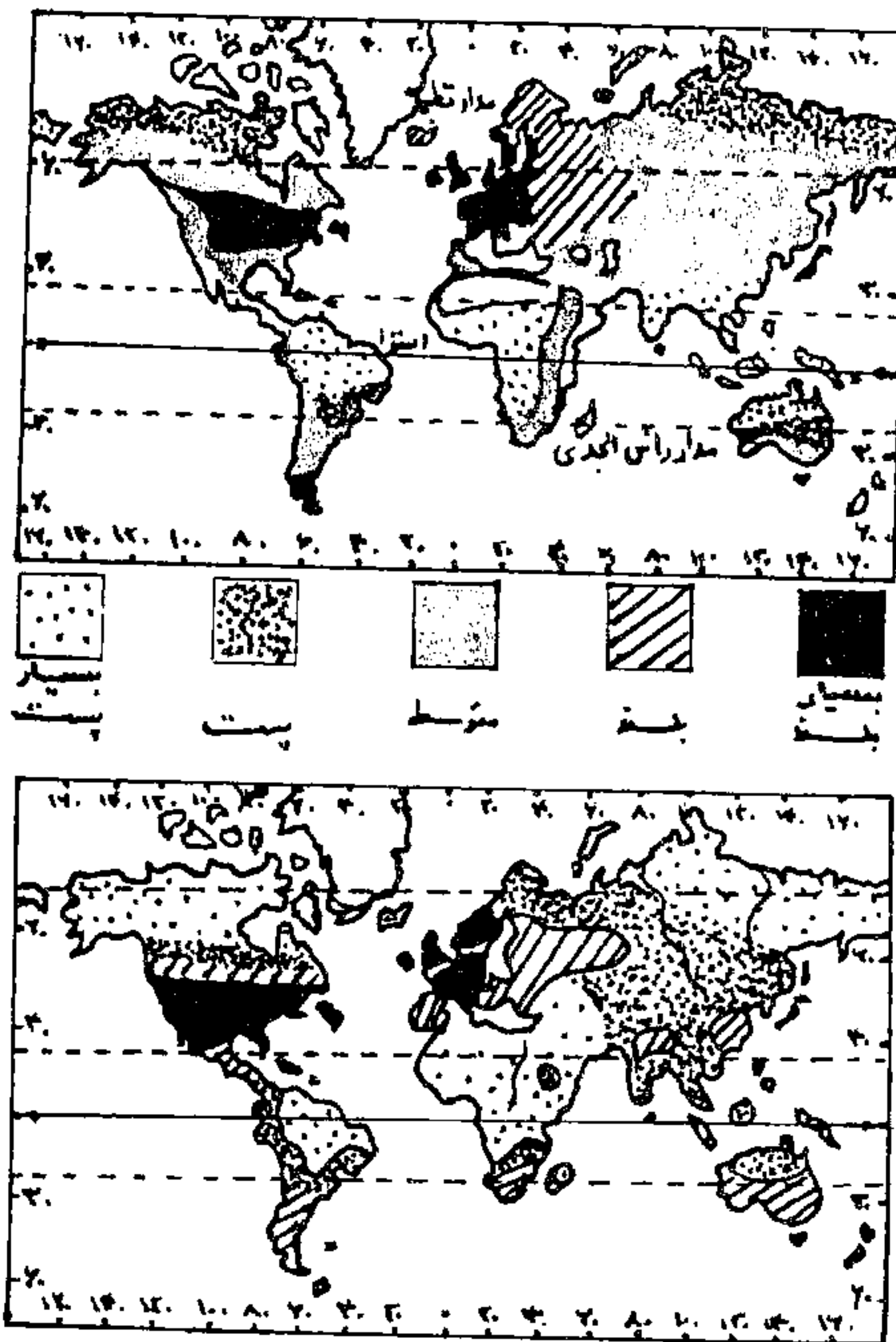
مداخلات محیط جغرافیایی در زندگی انسان سبب شده‌اند که برخی از محققان در اهمیت عامل جغرافیایی مبالغه ورزند و زندگی انسانی را معلول مقتضیات جغرافیایی دانند. مثلاً هانتینگ‌تون در کتاب خود به نام **اقليم و تمدن**<sup>۱</sup> برای نمایش بستگی جامعه انسانی به محیط جغرافیایی، دو نقشه جالب توجه به ما عرضه داشته است. یکی از این دو نقشه نشان می‌دهد که در برخی از نواحی معتدل نیمکره شمالی اقوامی به سر می‌برند که از لحاظ تندرستی و نیرومندی بر اقوام دیگر برتری دارند؛ و به وسیله نقشه دیگر آگاه می‌شویم که جامعه‌های بزرگ انسانی در همین نواحی معتدل پدید آمده‌اند.

1. Ellsworth Huntington: *Climate and Civilization*, New Haven, 1924, P. 295.

## II. نادرستی جغرافیاگرایی

جغرافیاگرایی (geographism) یعنی تبیین زندگی انسانی با عوامل جغرافیایی از لحاظ علمی درست نیست. با وجود کوششی که امثال هان تینگ‌تون برای مربوط دانستن محیط جغرافیایی و زندگی انسان مبذول داشته‌اند، با اندکی دقت می‌توان نادرستی این نظر را دریافت.

پیکر ۸. نقشه‌های هان تینگ‌تون



چه بسا که در منطقه جغرافیایی یگانه‌ای دو یا چند قوم یا نژاد مختلف زیست می‌کنند. مثلاً در سرزمین نروژ هم به افراد کوتاه و نسبتاً تیره رنگ لپ (Lapp) بر

می‌خوریم و هم با افراد بلند بالا و روشن پوست نورس (Norse) رو به رو می‌شویم. بسیاری از نواحی متمدن کنونی مانند سوئد و نروژ و دانمارک در دوره‌های پیشین متمدن نبودند، در صورتی که آب و هوای آن‌ها از دیر باز ثابت مانده است. در میان مردم ابتدائی کنونی به اقوامی بر می‌خوریم که از لحاظ منابع و موادی که برای تعالی جامعه لازم‌اند، غنی هستند، و با این وصف از آن‌ها سودی نمی‌جویند، چنان‌که قوم اونا (Ona) که در نواحی سردسیر آمریکای جنوبی به سر می‌برد، برخلاف قوم اسکیمو، برای خودپوشاک و پناهگاه نمی‌سازد، حال آن‌که پیش از اسکیموها به منابع و مواد لازم برای ساختن خانه و جامه دسترس دارد. از این‌ها گذشته بسیاری از اقوامی که در ناحیه جغرافیایی یگانه‌ای زیست می‌کنند، زندگی یکسانی ندارند. دو قوم سرخ پوست هوپی (Hopi) و ناواهو (Navaho) که در جنوب غربی ایالات متحد آمریکا ساکن‌اند، از حیث زندگی اجتماعی متفاوت‌اند. مثلاً سرخ‌پوستان هوپی کشاورزند و در خانه‌های بلند چند آشکوبی به سر می‌برند، در حالی که سرخ‌پوستان ناواهو به شبانی عمر می‌گذرانند و در کلبه یک آشکوبی پست زندگی می‌کنند. همچنین برخلاف پندار کسانی که زندگی انسانی را وابسته آب و هوای معتدل می‌دانند، برخی از جامعه‌های معتبر در مناطق نامعتدل به بار آمده‌اند. قوم مایا (Maya) از این زمره است. این قوم توانست در اقلیم استوایی آمریکای مرکزی تمدن گران مایه‌ای که به تمدن مصر باستان شباهت فراوان داشت، به وجود آورد، برای خود هرم‌هایی عظیم بسازد، گاه شماری دقیقی ترتیب دهد و بر مفهوم صفر و برخی دیگر از مفاهیم انتزاعی که حتی بر یونانیان و رومیان کهن مجهول بودند، دست یابد.

ساختمان بدن انسانی چنان است که انسان می‌تواند کمابیش با تحولات محیط طبیعی سازگار گردد. در برخی از نواحی زمین مانند سوییس و کوهستان‌های آمریکای مرکزی، یود که مایه اصلی غده تیروئید است و کاهش آن باعث بیماری غمباد (گواتر) می‌شود، کمیاب است. با این وصف، قرن‌هاست که مردم این نواحی مانند مردم نواحی یودخیز به سلامت زندگی می‌کنند.

### III. تسلط جامعه بر محیط طبیعی

به راستی باید گفت که محیط طبیعی نیروهای خود را به گروه‌های انسانی عرضه می‌کند، ولی هر گروه موافق مقتضیات خویش، بخشی از نیروها را مورد بهره‌برداری قرار

می‌دهد. باستان‌شناس نام‌دار انگلیسی، گوردون چایلد در آثار فراوان خود، اقتدار عظیم عوامل اجتماعی را نشان داده است. مخصوصاً در دو کتاب معروف **انسان خود را می‌آفریند** و **در تاریخ چه روی داد** می‌رساند که جامعه انسانی نه تنها امکانات طبیعی اعضای خود را در قوالب معینی می‌ریزد و به آنان تشخص می‌بخشد، بلکه محیط طبیعی را هم به صورتی که موافق وضع خود باشد، در می‌آورد. از این رو طبیعتی که گروه‌های انسانی را احاطه کرده است، طبیعت پاک و دست‌نخورده نیست، طبیعتی است که کمابیش رنگی انسانی به خود گرفته است، طبیعتی است اجتماعی یا انسانی. ما امروز به اقتضای نیازمندی‌های اجتماعی خود، جنگل‌های ناسودمند را برمی‌چینیم، کوه‌های مزاحم را با خاک یکسان می‌سازیم، مسیر رودهای سرکش را می‌گردانیم، باتلاق‌ها و دریاچه‌های آسیب‌رسان را خشک می‌کنیم، تاریکی و سردی و گرمی و میغ و مه را از میان برمی‌داریم، سرزمین‌های پراکنده و دورافتاده زمین را بارهاها و وسایل ارتباطی خود یگانگی می‌بخشیم و جنگل و دریاچه و باران مصنوعی به وجود می‌آوریم. همه این‌ها مداخلاتی هستند که جامعه‌های انسانی در محیط طبیعی می‌کنند. مداخلاتی که در همه جا حتی در نواحی استوایی و قطبی انسان را از زنجیرهای طبیعت می‌رهانند و به آزادی و کامیابی می‌رسانند. برای فهم این نکته کافی است که به تغییرات دایمی جغرافیایی جوامع متمدن توجه کنیم.

البته عوامل طبیعی در فعالیت‌های اورگانیزم انسانی مثلاً دم زدن و فشار خون و ترشح غده‌ها تغییراتی پدید می‌آورند و حتی آن‌ها را دچار اختلال می‌کنند. ولی معمولاً گروه‌های انسانی برای نفی عوامل نامناسب طبیعت راه‌هایی می‌یابند، چنان‌که در سال‌های اخیر در بسیاری از شهرها برای جبران کمبود یود طبیعی، مقداری یود در آب آشامیدنی حل می‌کنند یا با نمک طعام می‌آمیزند. همچنین جامعه‌ها با وسایلی مانند لباس، بدن را در مقابل ترکتاز سرما و گرما و عوامل طبیعی دیگر مجهز می‌کنند. گروه‌های انسانی همچنان‌که با تقویت بدن، از قدرت عوامل طبیعی می‌کاهند، با مداخله در محیط طبیعی و انسانی گردانیدن (humanization) طبیعت، مزاحمت‌های عوامل طبیعی را فرو می‌نشانند. انسان متمدن به قدری بر محیط طبیعی خود مسلط شده است که دیگر تحولات طبیعی از قبیل شب و روز و توالی فصول در زندگی او تأثیر مهمی نمی‌گذارند. جامعه است که همه وجوه زندگی انسانی و حتی چگونگی و دامنه تأثیر

1. V. Gordon Childe: *Man Makes Himself*, London 1940;

2. \_\_\_\_\_: *What Happened in History*, London 1942.

عوامل طبیعی را تعیین می‌کند. جامعه است که علی‌رغم نیروهای محیط طبیعی، شخص را به فعالیت‌های مطلوب معینی برمی‌انگیزد و فعالیت‌های انسانی را از یوغ عوامل طبیعی آزاد می‌گرداند. طرز کار یک کارگر صنعتی یا تولید اقتصادی یک شهر متمدن وابسته کاهش یا افزایش سرما و گرما و باد و باران نیست. عواملی که جریان کار انسانی را تند یا کند می‌گردانند و تولید جامعه را بالا و پایین می‌برند، عواملی اجتماعی هستند - از عرضه و تقاضا و رقابت تا اختلاف طبقه‌ای و بحران اقتصادی و جنگ. آب و هوا برخلاف مشهور، نمی‌تواند شیوه زندگی انسان را معین کند. مثلاً آب و هوای استوایی به خودی خود تأثیر معینی در فکر و عمل انسان نمی‌گذارد، بلکه موافق مقتضیات زندگی اجتماعی، نتایج متفاوتی پدید می‌آورد: گاهی بر فعالیت انسان می‌افزاید، گاهی از شدت آن می‌کاهد و گاهی اصلاً تغییری در آن نمی‌دهد.

باید پذیرفت که عوامل طبیعی در فعالیت‌های انسانی تأثیری عمیق ندارند و نمی‌توانند مبین زندگی فردی و اجتماعی یا رفتار بدنی و روانی انسان شوند، و بنابراین محیط طبیعی در عرصه زندگی اجتماعی عاملی قاطع و تعیین‌کننده نیست، بلکه خود زیر سلطه جامعه قرار دارد.

## نتیجه

۱. «محیط طبیعی» در خصایص نژادی مؤثر است.
۲. محیط طبیعی در چگونگی فعالیت اورگانیزم دخالت دارد.
۳. محیط طبیعی در جامعه‌ها مخصوصاً جامعه‌های ابتدائی تأثیر می‌کند.
۴. ولی هیچ‌یک از این تأثیرات عمیق نیستند، و از این رو «جغرافیاگرایی» یعنی تبیین امور اجتماعی با مقولات محیط طبیعی نادرست است.
۵. جامعه با وجود بستگی‌های خود به محیط طبیعی، از آن مستقل است.
۶. جامعه بر محیط طبیعی تسلط دارد، و تسلط آن دم افزون است.

## فصل پنجم

# جامعه و فرهنگ آن

در دو فصل گذشته دیده‌ایم که اورگانیزم و محیط طبیعی انسان با وجود قدرت پر دامنه خود، در حوزه زندگی انسانی عواملی تعیین کننده و قاطع نیستند و نمی‌توانند از عهده تبیین رفتار انسان برآیند. اورگانیزم زمینه همه افعال فردی و اجتماعی انسان است، اما تعیین کننده آن‌ها نیست. محیط طبیعی انسان را از هر سو احاطه کرده است، ولی زاینده رفتار او محسوب نمی‌شود.

حال که اورگانیزم و محیط طبیعی از تبیین رفتار انسانی کوتاه آمدند، ناگزیر از آنیم که برای باز نمودن رفتار انسانی به محیط اجتماعی انسان، یعنی جامعه، یعنی روابطی که بین انسان‌ها به وجود آمده‌اند، رجوع کنیم.

### I. ظهور انسان ابزار ساز و سخنور

چنان که به تفصیل در کتاب‌های مربوط به تکامل طبیعی آمده است، جانوری که انسان از او برخاست، جانوری درخت - زی بود، و فقط گاه گاهی از درختان فرود می‌آمد و پا به خاک می‌نهاد.

در جریان یخبندان‌ها بر اثر امواج سرما، بسیاری از جنگل‌ها خشکیدند و جانوران بسیار یا از میان رفتند یا به نواحی گرمسیر شتافتند. ولی آن جانور درخت - زی چون کمابیش با زندگی روی زمین خوگرفته بود، توانست پس از خشکیدن درختان، روی

خاک به سر برد و با ریشه‌های خوراکی تغذیه کند. ضرورت زندگی، او را بر آن داشت که تنها بر دو پا راه رود و دست‌ها را برای تحصیل غذا یا دفاع به کار برد. پس تدریجاً قامتش راست و انگشتان دست‌هایش دقیق و سلسله اعصابش پیچیده شد، و در نتیجه، قدرت ابزار سازی یافت. ناتوانی او و دشواری ابزار سازی و کارهای حیاتی دیگر از آغاز او را به همکاری و زندگی گروهی کشانید، و ضرورت همکاری، او را به جست و جوی وسیله‌ای برای هماهنگ کردن فعالیت‌های گروهی برانگیخت، و بر اثر آن، زبان-نخست زبان حرکتی (gesture language) و سپس زبان صوتی-فراهم آمد.

بدیهی است که این تطورات عظیم در ظرف چند دهه یا سده روی نداد. ده‌ها هزار سال گذشت تا حیوان درخت-زی نخستین تکامل کرد و چیزی انسان-گونه (near-man) شد.

ابزار سازی و سخن‌وری مناسبات انسان‌ها و نیز قدرت تفکر را بسط دادند. به برکت ابزار سازی بود که قسمت بزرگی از دسترنج هر نسلی به صورت ابزار به نسل بعد انتقال یافت و در جریان این انتقال، افزایش پذیرفت. تکلم نیز باعث شد که اولاً تفکر انتزاعی انسانی میسر شود، و ثانیاً هر نسلی بتواند آموخته‌های خود را به نسل بعد منتقل کند. چون دستگاه عصبی انسان بسیار پیچیده است و نیز چون دوره بستگی کودک به مادر - که نخستین و مهم‌ترین دوره یادگیری است - بسیار دراز است، کودک انسانی مرتبه‌ها بیش از بچه سایر حیوانات از هم‌نوعان خود می‌آموزد و به وسیله آموخته‌های خود، بر دشواری‌های زندگی غالب می‌آید. تجربه نشان داده است که یادگیری در زندگی حیوانات عالی، مقامی والا دارد. مثلاً معلوم شده است که بچه گربه اگر پیش از چهار ماهگی طرز شکار موش را ببیند و بیاموزد، بعداً صیادی ماهر می‌شود و بیش از گربه‌های آموزش نیافته موش می‌گیرد. فیل و اسب و سگ و برخی از میمون‌ها نیز قدرت یادگیری کافی دارند. ولی هیچ جانوری از این حیث به گرد انسان نمی‌رسد.

انسان چهار امتیاز دارد: گروه جوست، ابزار می‌سازد، سخن می‌گوید و می‌اندیشد. از این رو او را انسان جامعه‌زی (homo politicus) و انسان ابزار ساز (homo faber) و انسان سخن‌ور (homo loquax) و انسان اندیشه‌ورز (homo sapiens) نامیده‌اند.

چنان که گفته شد، انسان‌ها به وسیله زبان و ابزارها به یکدیگر پیوند می‌خورند. بر این سخن باید افزود که از این پیوند، گروه (group) و جامعه (society) پدید آمدند. گروه واحدی است مرکب از دو یا چند تن که با یکدیگر ارتباط دارند، و جامعه گروه وسیع و پر

دوامی است مرکب از کثیری مرد و زن و کودک که وجوه اشتراک فراوانی دارند و برای بقا و استمرار خود همکاری می‌کنند و سازمان‌های متعدد به وجود می‌آورند. جامعه با آن‌که وابسته افراد است، چیزی است غیر از افراد خود. جامعه نتیجه روابطی است که بین افراد برقرار می‌شوند. هیچ یک از افراد، جامعه را خلق نمی‌کنند. جامعه از روابط بین افراد پدید می‌آید. جامعه یا شبکه روابط انسانی بر اثر جبر زندگی انسانی فراهم می‌آید و چون فراهم آمد، ضرورتاً به عنوان عاملی مستقل، در همه اعضای خود مؤثر می‌افتد و همه را تغییر می‌دهد. جامعه حاصل جمع عددی افراد نیست، بلکه واحدی است با کیفیتی مستقل، کلی است متمایز از اجزای خود. وجود کمی آن ناشی از وجود افراد است، ولی وجود کیفی آن از افراد استقلال دارد.

از این جاست که جامعه بخشی از محیط طبیعی نیست، و قوانین جغرافیایی از عهده تبیین آن بر نمی‌آیند. از این جاست که جامعه معلول اورگانیزم نیست و با قوانین عالم اورگانیک تبیین نمی‌شود. جامعه - چه کوچک، چه بزرگ - دارای کیفیات مستقل و قوانین مخصوص است. شناخت آن با شناخت محیط جغرافیایی یا شناخت اورگانیزم انسانی میسر نمی‌شود. برای شناخت آن باید در تحولات خود آن تأمل کرد، نظامات خود آن را دریافت و به قوانین خود آن پی برد. محیط جغرافیایی و اورگانیزم انسانی در زندگی جامعه دخیل‌اند، ولی سیر جامعه تابع حرکاتی است که از ذات آن برمی‌خیزند. طبیعت سدّ راه جامعه می‌شود، اما جامعه به راه خود می‌رود. افراد زاده می‌شوند و می‌میرند، ولی جامعه همچنان ادامه می‌یابد. عناصر کمی جامعه همواره تغییر می‌کنند، ولی کیفیت جامعه به این آسانی‌ها تغییر نمی‌پذیرد.

## II. فرهنگ جامعه

جامعه به وسیله میراث اجتماعی (social heritage) یا میراث فرهنگی (cultural heritage) یا فرهنگ (culture) خود به اورگانیزم‌های انسانی نظام می‌بخشد و افراد را به رنگ خود در می‌آورد و ناگزیر از رفتارهایی معین می‌کند. از این رو با وجود آمد و رفت نسل‌ها، فرهنگ جامعه برقرار می‌ماند، و استمرار جامعه حفظ می‌شود. کلمه فرهنگ معنی بسیار وسیعی دارد. تایلر (Tylor) فرهنگ را در معنی دانش و عقاید و هنرها و اخلاق و رسوم و سایر آموخته‌های اجتماعی انسان به کار برد.<sup>۱</sup> اما در عصر ما

1. E. B. Tylor: *Primitive Culture*, New York, 7th ed., 1924, P.1.

فرهنگ بر کالاها و رسوم و معتقدات و علوم و هنرها و سازمان‌های اجتماعی دلالت می‌کند. انسان به وسیله فرهنگ جامعه خود، موجودی اجتماعی می‌گردد، با مردم پیرامون خود از هزاران جهت هماهنگی می‌یابد و از مردم جامعه‌های دیگر از صدها جهت متفاوت می‌شود.

بر اثر بسط میراث فرهنگی جامعه است که تکامل جامعه ممکن می‌شود و انسان از سایر حیوانات ممتاز می‌گردد. حیوانات عالی و از آن جمله انسان همکاری و تقلید و جنگ می‌کنند و در ضمن این فعالیت‌ها راه و رسم زندگی را می‌آموزند. ولی حیوانات غیر انسانی این گونه فعالیت‌ها را به اقتضای غرایز خود صورت می‌دهند. انسان از فرهنگ خود الهام می‌گیرد و عمل می‌کند، و فرهنگ منحصر به انسان است. حیوانات نه ابزار می‌سازند، نه قدرت یادگیری فراوان دارند، و نه می‌توانند آموخته‌های خود را به نسل بعد منتقل کنند. در نتیجه از میراث اجتماعی یا فرهنگ محروم‌اند.

فرهنگ مبین رفتار انسانی و فراز و نشیب‌های زندگی اجتماعی است. ولی زندگی حیوانی با وراثت اورگانیک تبیین می‌شود. حیوانات غیرانسانی از طریق بدن خود، از نسل‌های پیش ارث می‌برند، و انسان به وساطت فرهنگ از مرده ریگ اسلاف خود نصیب می‌برد. میراث حیوانی میراثی بدنی است، و میراث انسانی میراثی اجتماعی است. میراث بدنی به دشواری افزایش می‌یابد، ولی میراث اجتماعی همواره در کار دگرگونی و گسترش است. هر یک از انواع حیوانی در مواردی معین و به صورتی مشخص می‌جنگند اما رفتار جنگی انسانی نه عمومیت دارد و نه یکسان است. در فرهنگ برخی از جامعه‌ها مانند جامعه آمریکاییان کوای کر (Quaker) و سرخ پوستان زونی (Zuni) و اسکیموها، جنگجویی رواجی ندارد، حال آنکه سرخ پوستان کرو (Crow) مانند رومیان باستان برای جنگیدن زندگی می‌کنند.

پیکر ۹. تفاوت‌های فرهنگی



زد و خورد در هر فرهنگی آداب و شیوه‌های خاص دارد

گفته‌اند که فرهنگ‌های جامعه‌های گوناگون وجوه مشترکی دارند، و این وجوه مشترک از طبع انسانی تراوش می‌کنند. بی‌گمان جامعه‌های متفاوت در کارهایی از قبیل ابزارسازی و دادوستد و همکاری و زناشویی و مهمان‌نوازی و آشپزی و زمان‌سنجی و آرایش و معاشقه و رقص و هنر آفرینی و افسانه‌سازی و جادوگری و بازی و آموزش و پرورش و پاداش دادن و کیفر بخشیدن اشتراک دارند. اما باید گفت که این وجوه مشترک بسیار کلی‌اند، و محتوا و مفهوم آن‌ها نزد صاحبان فرهنگ‌های متفاوت یکسان نیستند. از این گذشته وجوه مشترکی که در فرهنگ جامعه‌های متفاوت موجودند از طبع انسانی نمی‌تراوند، بلکه همانندی جامعه‌ها موجد وجوه مشترک می‌شوند. مثلاً خوی اجتماعی انسان‌ها زاده فطرت مادرزاد انسانی نیست، زاده روابطی است که الزاماً انسان‌ها را به یک دیگر پیوند می‌دهند.

فرهنگ‌های ما نه از «طبع تغییر ناپذیر انسانی» سرچشمه گرفته‌اند و نه از محیط

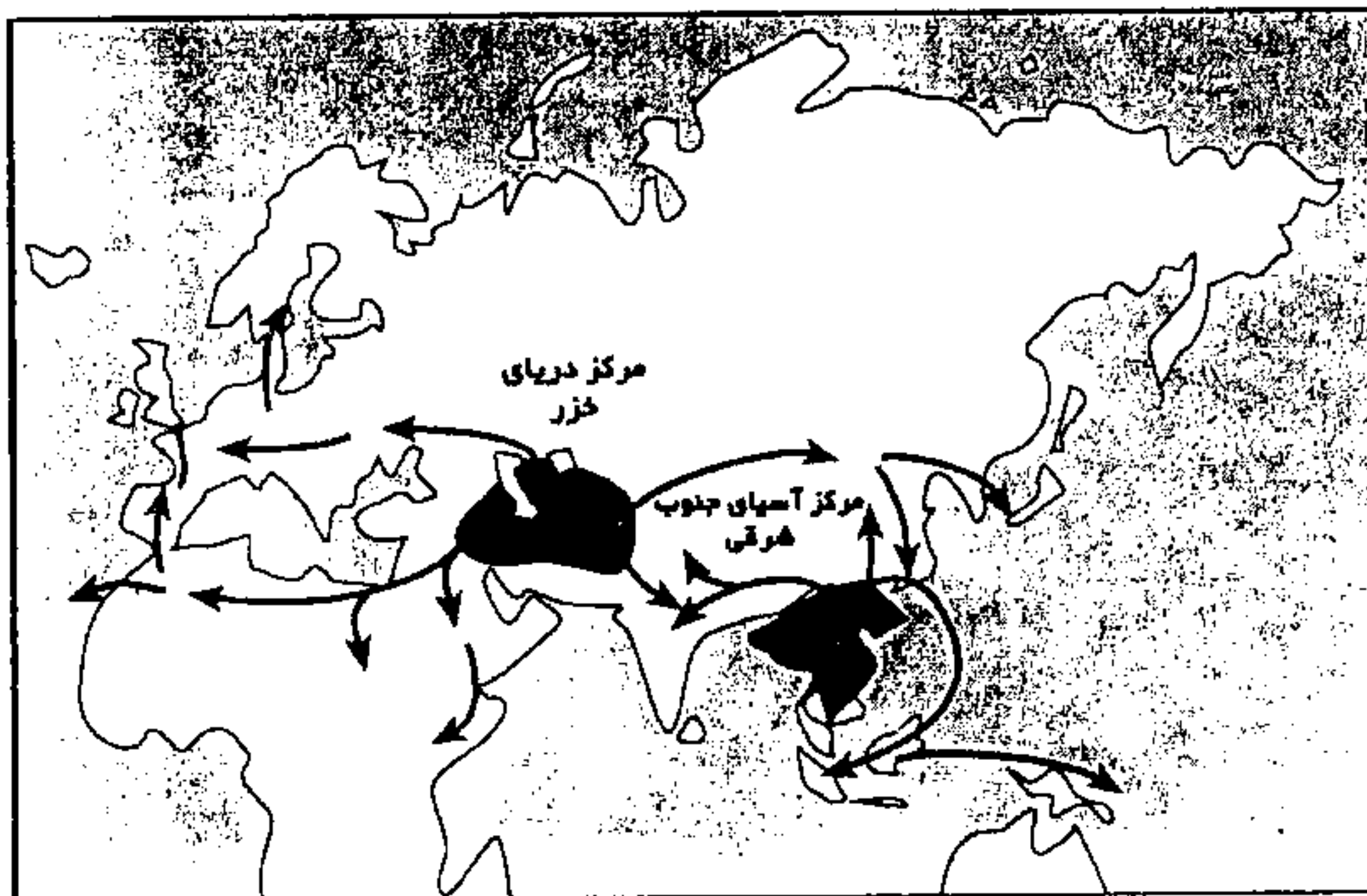
طبیعی برخاسته‌اند. این جامعه‌های ما هستند که به ما طبیعی اجتماعی و تغییرپذیر بخشیده‌اند و محیط طبیعی و اورگانیزم را به زیر سلطه ما آورده‌اند. ما می‌توانیم با هر نوع سرزمین و آب و هوایی بسازیم، ولی خرس قطبی قادر به تحمل گرمای نواحی استوایی نیست و فیل آفریقایی در نواحی قطبی از پای در می‌آید. انسان تغذیه را کاری تفتنی می‌گرداند، به صرف مواد غیر لازم و حتی زیان بخشی مانند الکل می‌پردازد، اما حیوان همیشه غذای مورد حاجت خود را می‌جوید و به قدر اشتها می‌خورد.

فرهنگ عصاره زندگی اجتماعی است و در تمام افکار و امیال و الفاظ و فعالیت‌های ما منعکس می‌شود. از این رو انطباق طبیعی (natural adaptation) که شرط اصلی زندگی حیوانی است، در عالم انسانی اهمیت خود را از دست می‌دهد. مقتضیات محیط طبیعی جبراً اورگانیزم‌های حیوانی را دگرگون می‌کنند، و این دگرگونی باعث انطباق آن‌ها بر طبیعت می‌شود. ولی انسان به اتکای فرهنگ خود، از یوغ طبیعت می‌رهد و به جای آن که در مقابل تحریکات محیط طبیعی، دستخوش تغییرات اورگانیک شود، طبیعت را موافق حال خود، تغییر می‌دهد. آنچه برای انسان ضرورت دارد، سازگاری اجتماعی (social adjustment) است، به این معنی که باید با عمد و وقوف، رفتار خود را با فرهنگ جامعه سازگار کند. انسانی که با فرهنگ جامعه خود سازگار باشد، به سهولت زندگی خواهد کرد، و جامعه‌ای که از سازگاری بهره‌ور گردد، همواره از انطباق خود بر طبیعت بی‌نیازتر خواهد شد. اما خواهیم دید که تکامل جامعه با ناسازگاری مقرون است.

### III. فرهنگ شناسی

فرهنگ‌های زمین بسیار گوناگون‌اند، و شناخت آن‌ها کاری است دشوار. نخستین فرهنگ‌ها در آغاز دوره پارینه سنگی (Paleolithic) یعنی در حدود پانصد هزار سال پیش به وجود آمدند. در دوره نوسنگی (Neolithic) که انسان آغاز کشاورزی کرد، فرهنگ‌ها در همه جا مخصوصاً در نواحی بار خیز منطقه خزر و آسیای جنوب شرقی سخت تکامل کردند و به سرزمین‌های دور دست رسیدند. از آن پس همواره دامنه و پیچیدگی و گوناگونی بیش‌تری یافتند و با سرعتی روز افزون پخش شدند.<sup>۱</sup>

1. C. S. Coon: *The Story of Man*, New York, 1954, p. 126.



پیکر ۱۰. ظهور و سیر فرهنگ در دوره نوسنگی

از میان فرهنگ های جامعه های متعدد انسانی، آنهایی که از شرایط مناسبی برخوردار بوده اند، همواره گسترش یافته و از مراحل چندی گذشته اند. از این رو می توان گفت که فرهنگ های انسانی بر روی هم مسیری تکاملی داشته اند. جامعه شناسان و مردم شناسان و تاریخ شناسان با آن که در تبیین جریان تکامل فرهنگ ها دقیقاً همداستان نیستند، در طبقه بندی مراحل تکامل فرهنگی کمابیش یک زبان اند و چنان که پس از این خواهیم دید، از توالی فرهنگ های دوره گردآوری خوراک (food-gathering) و دوره تولید خوراک (food-production) و دوره تولید ماشینی (mechanical production) دم می زنند.

اجمالاً می توان گفت که تکامل فرهنگ در هزاره های اخیر سرعت گرفت، و در پرتو آن ابداعات انسانی روزافزون شدند.

اگر تمام دوره پانصد هزار ساله تکامل انسان را دوازده ساعت بینگاریم، جدول زیرین به دست خواهد آمد:

نیم شب: عصر انسان درختزی.

یازده صبح: عصر انسان نشان درتال (Neanderthal).

یازده و چهل دقیقه: عصر انسان کرومانیون (Cro-Magnon).

یازده و پنجاه و هفت دقیقه: دوره طلایی یونان.

یازده و پنجاه و نه دقیقه و نیم: آغاز علوم جدید.

برای شناخت هر جامعه یا دوره شناخت فرهنگ آن جامعه یا دوره ضرورت دارد. بدون فرهنگ‌شناسی (culturology) به هیچ روی نمی‌توان تطورات جامعه‌ها را تبیین کرد. بدین سبب محققان علوم اجتماعی مخصوصاً مردم‌شناسان کوشیده‌اند که برای تجزیه و تبیین فرهنگ‌ها شیوه‌ها و مقوله‌های نتیجه‌بخشی ابتکار کنند. با این شیوه‌ها و مقوله‌ها، شناختن فرهنگ‌های جامعه‌های ابتدائی فراموش شده نسبتاً دشوار است.

از لحاظ فرهنگ‌شناسی، فرهنگ هر جامعه دو جنبه متمایز دارد: مادی و غیر مادی.

فرهنگ مادی (material culture) شامل وسایلی است که به دست اعضای پیشین جامعه ساخته شده و برای اعضای حاضر به ارث مانده‌اند. فرهنگ غیر مادی (non-material culture) یا فرهنگ مجرد (immaterial culture) یا فرهنگ معنوی (spiritual culture) شامل رسوم و معتقدات و علوم و هنرهایی است که عمداً به وسیله زبان و خط فراگرفته می‌شوند.

پیکر ۱۱. زمان پیدایش عوامل مهم زندگی اجتماعی

عصر حاضر ۵۰۰ ق.م	عصر آهن ۱,۰۰۰ ق.م	عصر مفرغ ۲,۰۰۰ ق.م	عصر نوسنگی ۶,۵۰۰ ق.م	عصر پارینه سنگی اخیر ۱۳,۵۰۰ ق.م	عصر پارینه سنگی ابتدائی ۵۰۰,۰۰۰ ق.م	
						آتش
						ابزار از سنگ چخماق
						دسته چوبین
						ابزارهای استخوانی
						پیکرنگاری و کنده کاری
						ظهور دین
						ابزارهای سنگی صیقلی
						تیر و کمان
						سفالگری
						رام کردن سنگ
						رام کردن گاو
						رام کردن اسب
						یافتگی
						بیل
						خیش
						مس
						آهن
						مفرغ
						خط
						گاه شماری
						فلزگدازی
						چاپ
						اسلحه آتشین
						شیشه
						فولاد
						نیروی برق
						علم شیمی
						ماشین بخار
						وسایل ارتباطی بی سیم
						موتور انفجار داخلی
						مواد مصنوعی
						لامپ رادیو

در این جدول افزایش دم افزون ابداعات به خوبی ملاحظه می شود

هم فرهنگ مادی و هم فرهنگ غیر مادی مشتمل بر اجزای بی شماری هستند که هر یک مستقلاً کارکرد (function) معینی صورت می‌دهند - از کارکرد یک مداد یا یک کارد یا یک کلاه یا یک اتومبیل تا کارکرد یک فکر یا یک کلمه یا یک قصه. چون هر یک از اجزای فرهنگ به منزله وجوه اختصاصی فرهنگ هستند، می‌توان آن‌ها را ویژگی‌های فرهنگی (culture traits) خواند. معمولاً تعدادی از ویژگی‌های فرهنگی گرد می‌آیند و یک واحد پیچیده‌تر به نام مجموعه فرهنگی (culture complex) به وجود می‌آورند. صنایع ماشینی و فردگرایی (individualism) و یک زنی (monogamy) در شمار مجموعه‌های فرهنگی مغرب زمین هستند.

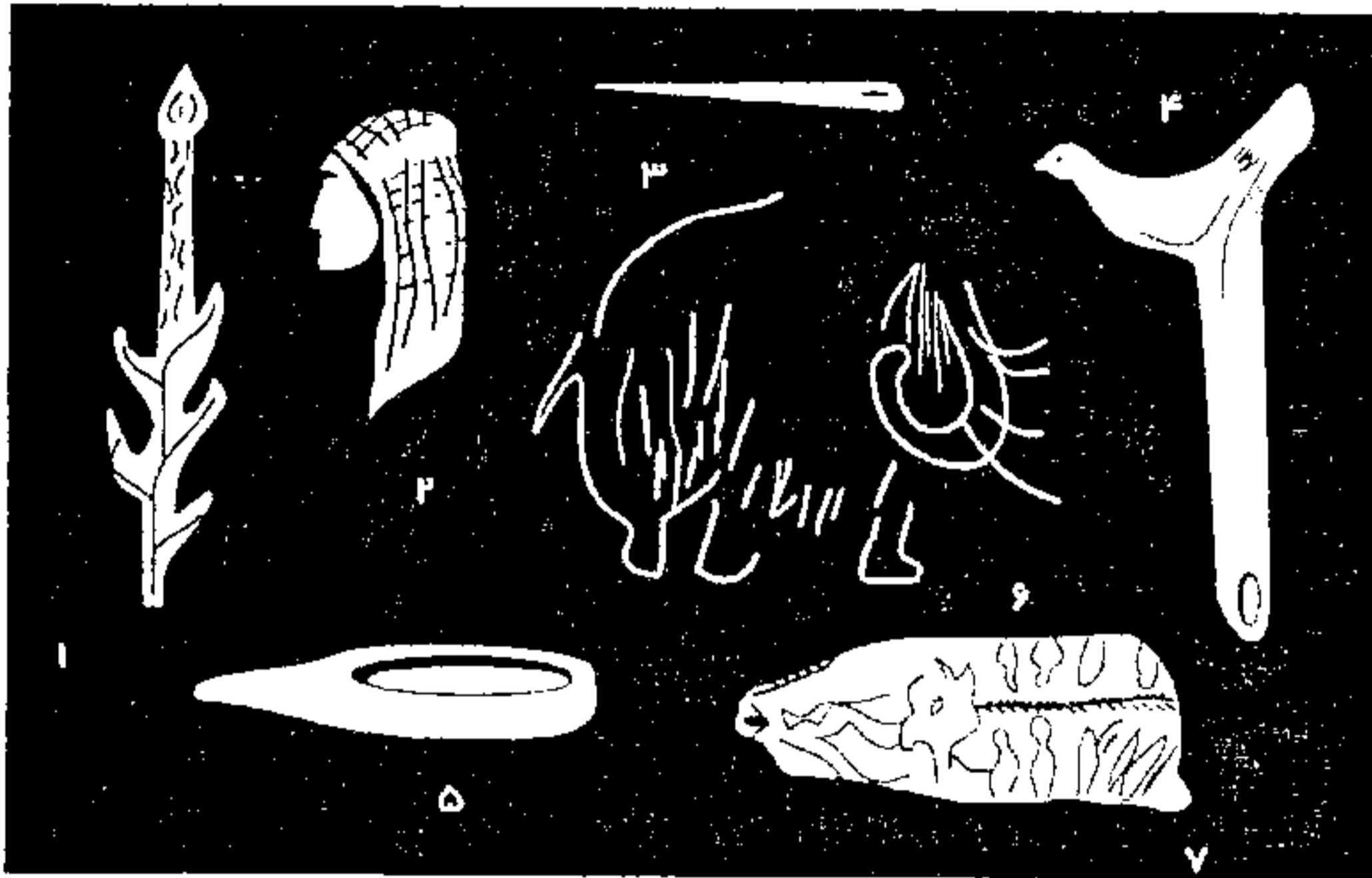
اما فرهنگ با آن که از ویژگی‌های بسیار گوناگونی ترکیب شده است، باز فاقد وحدت نیست. فرهنگ همانند جامعه‌ای که از فرهنگ بهره‌برداری می‌کند، پاسخ‌گوی نیازهای گوناگون انسانی است، و همچنان که نیازهای انسانی با یک دیگر ارتباط و تناسب دارند، فرهنگ و جامعه نیز در عین کثرت، از وحدت برخوردارند. اجزای هر فرهنگ موافق ترتیب یا هیئت یا پیکربندی (configuration) معین، به یک دیگر پیوسته‌اند، و انتظامی میان آن‌ها برقرار است. این انتظام که در همه مجموعه‌های مختلف فرهنگ منعکس می‌شود، مدل فرهنگی (culture model) یا انگاره فرهنگی (culture pattern) نام گرفته است.

به این شیوه هر فرهنگی مدل‌ها یا انگاره‌های معین دارد و به وسیله آن‌ها از فرهنگ‌های جوامع و ادوار دیگر باز شناخته می‌شود. انگاره‌های فرهنگی ایجاب می‌کنند که فرهنگ دارای وحدت باشد و حوزه فرهنگی (culture area) مشخصی به وجود آورد.

اگر فجایع طبیعی یا اجتماعی عظیم پیش نیابند، فرهنگ پیوسته گسترش می‌یابد و پیچیده می‌گردد. حوادث خطیری که فرهنگ را متزلزل می‌کنند، معمولاً باعث از هم گسیختن مجموعه‌های فرهنگی و دگرگونی انگاره فرهنگی می‌شوند، ولی به ویژگی‌های فرهنگی آسیب نمی‌رسانند. بسیاری از محققان به فرهنگ‌های پیچیده جامعه‌های شهری، تمدن (civilization) می‌گویند.

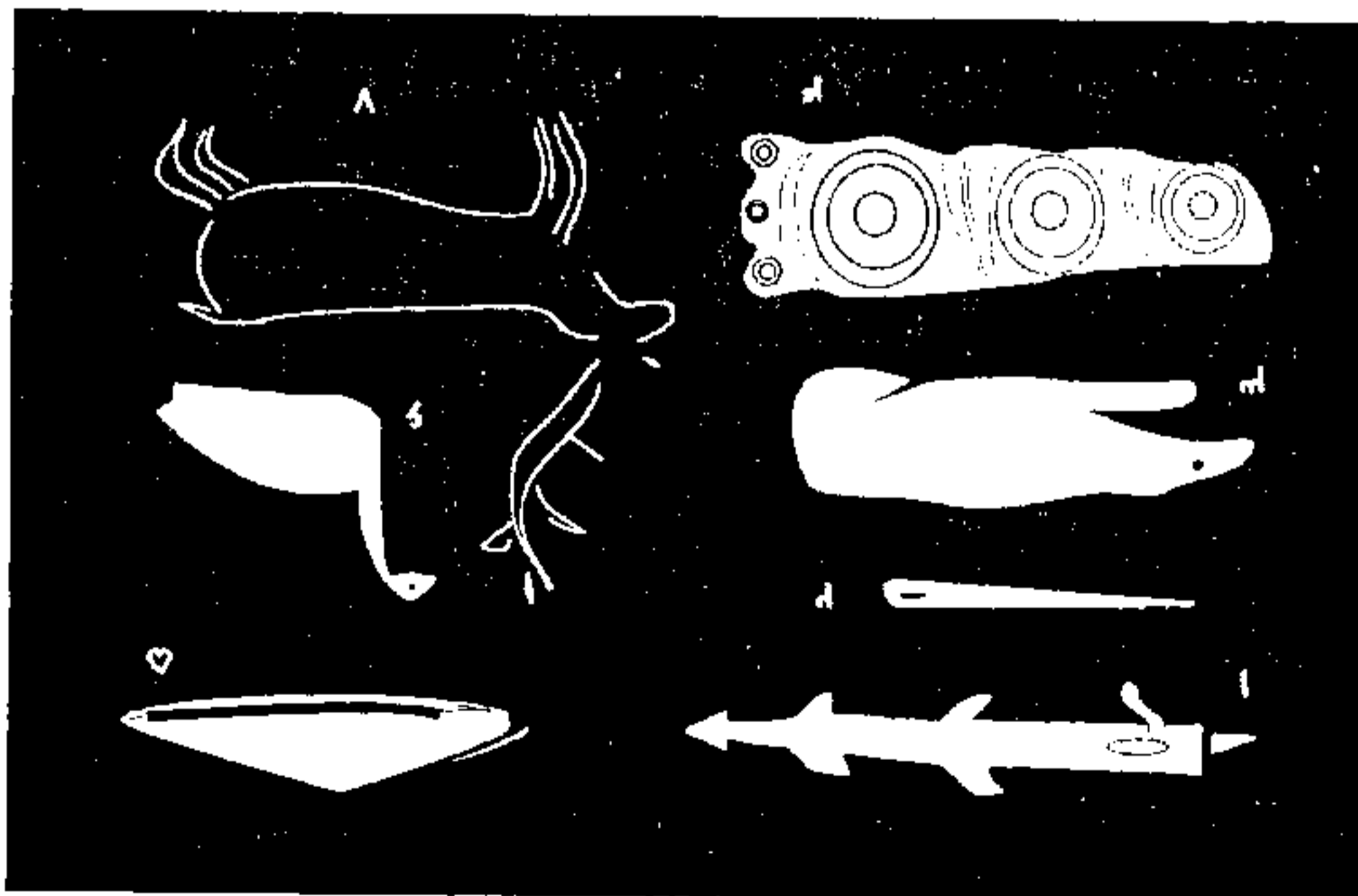
مردم‌شناسان و جامعه‌شناسان و تاریخ‌شناسان مجاهدت ورزیده‌اند تا با شیوه‌ها و مقولات خاص فرهنگ‌شناسی و از روی ابزارهایی که از جامعه‌های پیشین مانده‌اند، به فرهنگ آن‌ها پی ببرند. چون ابزار سازی مهم‌ترین و حیاتی‌ترین فعالیت انسانی است،

پیکر ۱۲. دست ساخت‌های انسان‌های کرومان یون



۱. زوبین خاردار ۲. تندیس زن ۳. سوزن استخوانی ۴. زوبین افکن  
۵. چراغ سنگی ۶. پیکر ماموت ۷. حکاکی بر استخوان

پیکر ۱۳. دست ساخت‌های اسکیموها



۱. زوبین خاردار ۲. سوزن ۳. تندیس خرس ۴. حکاکی بر چوب  
۵. چراغ ۶. تندیس پرنده ۷. پیکر گوزن

می‌توان پذیرفت که انسان در هر دوره حداکثر تلاش را برای بهبود ابزارهای خود مبدول داشته، و از این رو همه امکانات فرهنگ او در ابزار سازی انعکاس یافته‌اند. بنابراین باید ابزارهای هر دوره را روشن‌ترین نمودارهای فرهنگ آن دوره شمرد، و فرهنگ‌ها را از روی تکامل ابزار سازی آنها سنجید و مقایسه کرد. مثالی می‌آوریم: اکثر ابزارهایی که از انسان کرومانیون مانده‌اند، شباهت تامی به ابزارهای قبایل اسکیمو دارند، و به طوری که از پیکرهای ۱۲ و ۱۳ برمی‌آید، فرهنگ مادی انسان‌های کرومانیون سخت به فرهنگ مادی اسکیموها می‌ماند. پس می‌توان حکم کرد که فرهنگ‌های غیر مادی آنها هم کمابیش یکسان بوده‌اند، و بنابراین شناخت فرهنگ اسکیموها وسیله شناخت فرهنگ انسان کرومانیون است. شناخت مستقیم مجموعه‌های فرهنگی انسان‌های کرومانیون ابدأ میسر نیست، زیرا این انسان‌ها در دوره میانه سنگی (Mesolithic) یعنی در فاصله دو دوره پارینه سنگی و نو سنگی می‌زیسته‌اند و پنجاه تا ده هزار سال با ما فاصله دارند. شناخت آنان فقط به طور غیر مستقیم میسر است. در این صورت آشکار می‌شود که بررسی جامعه‌های ابتدائی موجود که تعداد آنها از چند صد درمی‌گذرد، از جهات بسیار فایده و لزوم دارد. برای آن که از تجزیه و تبیین فرهنگ یک جامعه ابتدائی نمونه‌ای به دست دهیم، اختصاراً از فرهنگ اسکیموها یاد می‌کنیم.

#### IV. فرهنگ اسکیموها

اسکیموها قوم ابتدائی دور مانده‌ای هستند که در سرزمین‌های پهناور قطب شمال پراکنده‌اند. اینان به اقتضای محیط خود فرهنگ ساده ولی کار آمدی به بار آورده‌اند. این فرهنگ با آن که در طی هزاران سال تغییر قابل‌ی نکرده است، برای رفع نیازمندی‌های اسکیموها کافی است. مختصات مادی و غیرمادی فرهنگ اسکیموها چنین‌اند:

**فرهنگ مادی:** اسکیموها با پوست جانوران برای خود جامه و کفش و زورق و سورت‌مه می‌سازند و جامه خود را با نقش و نگار می‌آرایند و زینت افزارهای ساده‌ای فراهم می‌آورند. با برف کلبه‌هایی محکم و آسایش بخش بنا می‌کنند و برای دخول نور، پنجره‌هایی که با قطعات یخ پوشیده می‌شوند در دیوارهای کلبه ترتیب می‌دهند و برای جلوگیری از ذوب بدنه، آن را به وسیله پوست جانوران عایق پوش می‌کنند. سقف کلبه به

شکل گنبد است، و گفتنی است که بنای گنبد دشواری فراوان دارد و حتی رومیان باستان از ساختن آن عاجز بودند. مهارت اسکیموها در کلبه‌سازی به پایه‌ای است که یک فرد به تنهایی در ظرف ساعاتی معدود برای خانواده خود کلبه‌ای برپا می‌دارد.

اسکیمو برای جست و جوی خوراک به سفرهای دراز می‌رود و فواصل طولانی را با سورتمه یا زورق می‌پیماید. گرگ را رام می‌کند و برای کشیدن سورتمه پرورش می‌دهد. زورق او سرتاسر به استثنای محل نشستن سرنشین، پوششی از پوست نفوذ ناپذیر دارد. از این رو اگر واژگون شود، آب به آسانی در آن راه نمی‌یابد.

اسکیموها برای جنگ با گرگ‌ها و جانوران دریایی، سلاح‌ها و دام‌های شگرفی ساخته‌اند و یکی از آن سلاح‌ها زوبین خارداری است که به ریسمانی متصل است. چند کیسه پر باد که چیزی جز مثانه جانوران نیستند، و نیز شیء طبل مانندی به سر دیگر ریسمان بسته شده‌اند. وقتی که فرد اسکیمو زوبین خاردار را به سوی جانوری دریایی مثلاً یک گراز ماهی پرتاب و جانور را زخمی می‌کند، معمولاً جانور بی‌درنگ به هلاکت نمی‌رسد، بلکه به جنب و جوش می‌افتد و چه بسا که دور می‌شود و زوبین را هم با خود می‌برد. اما کیسه‌های پرباد روی آب می‌مانند و تعقیب و گرفتاری جانور را ممکن می‌گردانند، و نیز شیء طبل مانند مثل یک چتر نجات در مقابل جریان هوا و آب مقاومت می‌کند و از سرعت جانور زخمی می‌کاهد.

**فرهنگ غیر مادی:** اسکیموها به ماده‌خدایی به نام سدنا (Sedna) اعتقاد دارند و بر آن‌اند که سدنا با پدر خود در قعر دریاها به سر می‌برد و بر دریاها مسلط است. سدنا چون به خشم بیفتد، دریاها را توفانی می‌کند و صید جانوران را از انسان دریغ می‌ورزد. نیروهای لاهوتی دیگری هم که اینوا (inua) خوانده می‌شوند، وجود دارند، و این‌ها هستند که آنگاکوت (angakut)‌ها یا کاهنان را قدرت اعجاز می‌بخشند. اسکیموها کاهنان خود را بسیار بزرگ می‌شمارند و برای درمان بیماری و رفع قحطی و نظایر این‌ها به آنان رجوع می‌کنند. برای مراسم جادویی خود، کلبه‌های بزرگی می‌سازند و به نام پرستش نیروهای لاهوتی، به رقص و ترنم می‌پردازند. جانوران را وابسته نیروهای لاهوتی می‌دانند و از این جهت پس از صید آن‌ها، مراسمی به جای می‌آورند. مثلاً هنگام بریدن و پاک کردن لاشه خوک آبی، همه کارها را متوقف می‌کنند و پس از کشتن گراز ماهی سه روز دست به کار نمی‌زنند. همه و مخصوصاً زنان موظف‌اند که در پاره‌ای موارد از خوردن گوشت خام و شرکت در جشن‌ها خودداری نمایند، و قواعدی برای مجازات متخلفان وجود دارند.

مرد، رئیس خانواده است و انحرافات جنسی زن را سهل نمی‌گیرد. ولی اگر مهمانی بر او وارد شود، همچنان که به او خوراک و پناهگاه می‌دهد، زن خود را موقتاً به او وامی‌گذارد. رضایت زن نیز برای این مهمان نوازی ضروری است، و امتناع مهمان از قبول زن، نوعی اهانت است. اعضای پیر و ناتوان خانواده در مواردی داوطلب مردن می‌شوند و بر اثر آن، یا بی‌خبر، سر به بیابان می‌گذارند یا از کسان خود می‌خواهند که آنان را ترک گویند. به هنگام قحطی معمولاً هر خانواده‌ای اعضای ناتوان خود را رها می‌کند.

اسکیموها پرخاشگر و تند خو و جنگی نیستند و برای رفع اختلافات خود، شیوه‌های بدیعی به کار می‌برند. از آن جمله شیوه حل و فصل برخی از اختلافات خانواده‌هاست. اگر یکی از اعضای یک خانواده از عضو خانواده دیگری آسیبی ببیند، دو خانواده تن به مبارزه دل‌پذیری می‌دهند. به این معنی که در حضور دیگران به مشاعره می‌پردازند، و برنده مشاعره برنده مبارزه است! ترانه‌هایی که هر یک از دو طرف ترنم می‌کنند، بالبدیهه به وسیله خود آنان ساخته می‌شود، و داوری برعهده حاضران است. معمولاً چند خانواده اسکیمو در جوار یک دیگر به سر می‌برند و در خوراک و اموال شریک یک دیگرند. از مالکیت خصوصی خبری نیست. حکومت مشخصی ندارند، و امور گروهی به وسیله کاهنان و صیادان برجسته رتق و فتق می‌یابند. جنسیت ملاک تقسیم کار است: مردان مشترکاً به شکار می‌روند و خانه می‌سازند، و زنان تهیه خوراک و پوشاک را برعهده دارند. همه از سلامت فراوان برخوردارند و افسردگی و اندوه نمی‌شناسند.<sup>۱</sup>

1. K. Rasmussen: *The People of the Polar North*, London, 1908.

## نتیجه

۱. انسان از تکامل طبیعی جانوران دیگر به وجود آمد.
۲. انسان‌ها به حکم ضرورت از آغاز به افزارسازی و سخن‌گویی و نوآموزی پرداختند و جامعه تشکیل دادند.
۳. «جامعه» گروه وسیع پردوامی است مرکب از افرادی که برای بقا و استمرار خود همکاری می‌کنند و سازمان‌های متعددی به وجود می‌آورند.
۴. آنچه جامعه می‌آفریند و به انسان‌ها وا می‌گذارد، «فرهنگ» نام دارد.
۵. همچنان که حیوانات دیگر ناگزیر از «انطباق» بر طبیعت‌اند، انسان باید با فرهنگ جامعه «سازگار» شود.
۶. «فرهنگ مادی» و «فرهنگ غیرمادی» جامعه با آن که از «ویژگی‌های فرهنگی» و «مجموعه‌های فرهنگی» مرکب شده‌اند، باز دارای «انگاره‌های» معین هستند و «حوزه فرهنگی» مشخصی به وجود می‌آورند.
۷. فرهنگ‌های انسانی در اعصار ابتدائی بسیار کند پیشرفت می‌کردند، ولی در عصر جدید با سرعتی عظیم گسترده می‌شوند.

## بخش سوم رفتار گروهی

می خواهیم بدانیم که «رفتار گروهی» چگونه و دارای چه عناصری است، و «گروه» چگونه به وجود می آید و چه انواعی دارد، «یگانگی گروهی» و مقولات ملازم آن چه مختصاتی دارند، و چگونه «سبقت جویی» و «رقابت» و «همستیزی» به یگانگی گروهی لطمه می زنند و «سازگاری» را لازم می آورند.

می خواهیم «هنجار»های گروهی مانند «رسم ها» و «میثاق ها» و «آداب» و «تشریفات» و «شعائر» و «مناسک» و «شیوه های قومی» و «سنت ها» و «اخلاق» و «قوانین» و «مقررات» را بشناسیم و ببینیم که شخص چگونه «جامعه پذیر» و «فرهنگ پذیر» می شود و چگونه با نادیده گرفتن هنجارها، «نا به هنجار» و «کج رو» به شمار می رود، و جامعه برای تأمین «تسلط اجتماعی» یعنی تحمیل هنجارهای خود چه وسایلی به کار می برد و چگونه موجد «فشار اجتماعی» می شود و چرا «مدارای اجتماعی» پیش می آید.

می خواهیم به شناخت «رفتار جمعی» نائل آییم و وجوه مشخص آن را دریابیم، صورت های گوناگون رفتار جمعی مانند «هوس اجتماعی» و «مد اجتماعی» و «جنون اجتماعی» و «شیدایی اجتماعی» و «هراس اجتماعی» را بشناسیم، با «جمع» و اقسام آن آشنا شویم، به مختصات «جماعت» و «عامه» پی بریم، کیفیت «عقیده عمومی» را دریافت کنیم، مساعی متنوع سود جویان را برای جلب عقاید عمومی مورد بحث قرار دهیم، و به مشخصات «آوازه گری» پردازیم.

می‌خواهیم «نقش» و «پایگاه» اعضای گروه را بررسی کنیم، عوامل مؤثر در هر یک را بشناسیم و بدانیم که چرا «پایگاه طبقه‌ای» از سایر پایگاه‌ها پر اهمیت‌تر است، «طبقه اجتماعی» چگونه پیدا می‌شود و چه مختصاتی دارد، و چرا «تحرک طبقه‌ای» در «جامعه باز» و «جامعه بسته» و «جامعه کاستی» به یک نسبت امکان نمی‌یابد.

# فصل ششم

## گروه اجتماعی

### I. مفهوم و انواع گروه

گروه یا گروه اجتماعی (social group) که صورت کامل آن جامعه است، واحدی اجتماعی است مرکب از دو تن یا عده بیش‌تری انسان که بر اثر کنش‌های متقابل اجتماعی (social interactions) به یک‌دیگر پیوند خورده باشند. کنش‌های متقابل اجتماعی افعالی هستند که بین دو تن یا عده بیش‌تری انسان در می‌گیرند و در آنان نوعی هماهنگی به وجود می‌آورند. کنش‌های متقابل اجتماعی بر ارتباط متقابل اجتماعی (social intercommunication) استوارند، و ارتباط متقابل اجتماعی مستلزم این است که دو تن یا عده بیش‌تری انسان برای یک‌دیگر منشاء تأثیر شوند و حالات روانی خود را با وسایلی به یک‌دیگر انتقال دهند. تکلم و تلقین و تقلید از عوامل ارتباط متقابل اجتماعی هستند. تلقین تأثیری است کمابیش عاطفی و بی‌واسطه که شخصی در شخصی می‌گذارد، و تقلید رفتاری است کمابیش عمدی که مطابق نمونه‌ای معین صورت می‌گیرد.

در این صورت گروه اجتماعی عده‌ای انسان است که بر اثر ارتباط متقابل، تن به کنش‌های متقابل می‌دهند. کنش‌های متقابل اجتماعی که مبنای کنش‌های همانند اعضای گروه یا رفتار گروهی (group behavior) هستند، بر دو گونه‌اند: کنش متقابل پیوسته (associative interaction) و کنش متقابل گسسته (dissociative interaction). کنش‌های متقابل پیوسته کنش‌های متقابلی هستند که در جهت یگانه‌ای صورت می‌گیرند، و کنش‌های متقابل گسسته کنش‌های متقابلی هستند که جهت یگانه‌ای ندارند.

همکاری (cooperation) و مانند‌گردی (assimilation) از انواع کنش متقابل

پیوسته، و سبقت‌جویی (competition) و رقابت (rivalry) و همستیزی (conflict) از انواع کنش متقابل گسسته هستند.

همکاری یکی بودن مساعی دو یا چند شخص است برای حصول هدفی معین، و مانند‌گردی یکی شدن دو یا چند شخص است از جهات بسیار. مهمترین جلوه مانند‌گردی فرهنگ‌پذیری (acculturation) و جامعه‌پذیری (socialization) است. فرهنگ‌پذیری هماهنگ شدن باطنی شخص است با رسوم و اخلاق و سایر مظاهر زندگی اجتماعی، و جامعه‌پذیری همگام شدن ظاهری شخص است با موازین زندگی اجتماعی. سبقت‌جویی کوششی است که شخص برای وصول به هدفی که مورد نظر دیگری نیز هست، می‌ذول می‌دارد. رقابت کوششی است که شخص برای پس انداختن دیگری از وصول به هدفی که مورد نظر هر دو آنان است، بذل می‌کند. همستیزی رقابتی است آمیخته با خشونت.

هر گروه عهده‌دار کارکرد (function) یا وظیفه‌ای است، و تا زمانی که آن وظیفه دارای لزومی اجتماعی باشد، دوام می‌آورد. بر روی هم کارکرد گروه‌های انسانی برآورنده دو نیاز اصلی هستند:

۱. برخی از گروه‌ها برای آن تشکیل می‌شوند که نیازمندی‌های حیاتی را برآورند، چنان که احتیاج فرد به تولید مثل و تشکیل خانواده، گروه خانوادگی را فراهم می‌آورد.

۲. برخی از گروه‌ها بدان سبب به وجود می‌آیند که بردامنه فعالیت اجتماعی بیفزایند و زندگی انسانی را پرمایه‌تر کنند. مثلاً کنسرت یا مسابقه فعالیت‌های خوشایندی هستند که به وسیله گروهی انسان تدارک می‌شوند و به هیچ روی به صورت انفرادی تحقق نمی‌یابند. بر روی هم همان‌طور که فرهنگ‌های انسانی تدریجاً گسترده‌تر می‌شوند، این‌گونه گروه‌ها نیز از لحاظ کمی و کیفی افزایش می‌یابند.

جامعه‌شناسان برای تسهیل تحلیل امور اجتماعی، گروه‌های اجتماعی را از جهات گوناگون تقسیم کرده‌اند. برخی از این تقسیمات را نام می‌بریم:

بعضی از گروه‌های اجتماعی با آگاهی افراد انسانی به وجود می‌آیند و دارای سلسله مراتب معینی هستند، و بعضی خود به خود بر اثر گرد آمدن افراد ایجاد می‌شوند و مبتنی بر مراتب و نقشه قبلی نیستند. نوع اول را گروه ارادی (voluntary group) یا گروه رسمی (formal group)، و نوع دوم را گروه غیر ارادی (nonvoluntary group) یا گروه غیر رسمی (informal group) می‌نامند. سازمان‌های اداری و تجارتي نمونه نوع اول، و

اکثر آبادی‌ها و شهرها نمونه نوع دوم‌اند.

افراد انسانی در آغاز زندگی، خود به خود در برخی از گروه‌های کوچک مانند خانواده و گروه همبازی عضویت می‌یابند و با تمام وجود خود در فعالیت‌های این گونه گروه‌ها شرکت می‌جویند. اما بعداً موافق مصالح زندگی با آگاهی به برخی از گروه‌های بزرگ مانند سازمان‌های اداری و تجارتي و صنفی می‌پیوندند و قسمتی از فعالیت‌های خود را متوجه آن‌ها می‌کنند. گروه‌های نوع اول را گروه نخستین (primary group)، و گروه‌های نوع دوم را گروه دومین (secondary group) می‌گویند.

در بعضی از گروه‌ها افراد مستقیماً با یک دیگر برخورد می‌کنند، و در برخی دیگر تماس مستقیمی بین افراد روی نمی‌دهد، چنان‌که اعضای خانواده و گروه همبازی معمولاً با یک دیگر در تماس‌اند، و سهام‌داران یک شرکت معمولاً معاشرتی با یک دیگر ندارند. گروه‌های نوع اول، گروه رویاروی (face-to-face group) و گروه‌های نوع دوم، گروه نارویاروی (non-face-to-face group) نام گرفته‌اند.

معمولاً هر گروهی در نظر اعضای خود سیمایی آشنا و آرامش بخش دارد، ولی برای اعضاء گروه‌های دیگر اجنبی و ناخوشایند است. این امر سبب خودمهداری گروهی (group egocentrism) یا گروه-مداری (group centrism) می‌شود، به این معنی که معمولاً هر کس گروه خود را درون-گروه (in-group) می‌شمارد و می‌پسندد و گروه‌های دیگر را برون-گروه (out-group) محسوب می‌دارد و مورد بی‌اعتنائی قرار می‌دهد.

می‌توان گروه‌ها را به گروه عضویت (membership group) و گروه راهنمایی (reference group) نیز تقسیم کرد. گروه عضویت گروهی است که شخص علناً عضو آن است، و گروه راهنمایی گروهی است که شخص در قضاوت و عمل از آن الهام می‌گیرد و آن را مبنای راهنمایی (frame of reference) خود تلقی می‌کند. در موارد بسیار گروه عضویت شخص گروه راهنمایی او نیز هست.

## II. یگانگی گروهی

آمیختگی کنش‌های متقابل پیوسته و کنش‌های متقابل گسسته اعضای گروه منجر به همسازی گروهی (group accommodation) می‌شود. همسازی گروهی کوششی است برای رفع اختلاف کنش‌های متقابل پیوسته و کنش‌های متقابل گسسته یا رفع اختلاف اشخاص یا عاملان آن کنش‌ها. همسازی گروهی به پاره-گروه‌های هر گروه

امکان می‌دهد که با وجود اختلاف‌های گوناگون خود، بر یگانگی یا همزیستی (coexistence) دست یابند.

گروه‌ها از لحاظ همسازی، یکسان نیستند. هر گروه موافق وضع خود، یکی از وجوه دوگانه همسازی را مورد تأکید قرار می‌دهد. مثلاً سرخ‌پوستان کواکی‌یوتل (Kwakiutl) به هنگام ستیزه تا مرحله چیرگی قطعی به ستیزه ادامه می‌دهند. سرخ‌پوستان زونی (Zuni) مانند چینیان باستان به آشتی گرایش دارند. می‌گویند که در چین باستان اگر بین دو تن نزاعی در می‌گرفت، آن دو با کسانی دیگر به چای‌خانه‌ای می‌رفتند و به چای نوشی و مباحثه مشغول می‌شدند. سرانجام آن کس که به داوری تماشاگران، گناهکار به شمار می‌رفت، پول چای همه را می‌پرداخت و به غائله پایان می‌داد.<sup>۱</sup>

در عصر ما جامعه‌های متمدن به مرحله‌ای از تکامل رسیده‌اند که هم در داخل و هم در خارج خود سخت به همزیستی می‌گرایند. امید آن هست که با تعدیل ثروت و رفع تبعیض اجتماعی و فرونشاندن تعصب بتوان در اندرون هر جامعه و نیز در میان جامعه‌ها همزیستی مسالمت‌آمیز (peaceful coexistence) را ممکن گردانید.

همسازی گروهی اگر با خواست یا آگاهی اشخاص صورت پذیرد، سازگاری گروهی (group adjustment) نام می‌گیرد. به بیان دیگر سازگاری که صورت کامل همسازی است به کوشش‌هایی که اعضای گروه عمداً برای ایجاد تعادلی بین خود و گروه مبذول می‌دارند، و نیز به تعادلی که حاصل چنین کوششی است، اطلاق می‌شود. هر گروه انسانی به سبب آن که مجموعه‌ای یگانه است و به هدف‌هایی مشترک یا معدودی مطلوب گروهی (group desideratum) ناظر است، ضرورتاً نیازمند سازگاری است.

سازگاری گروهی از آن جهت که تعادلی میان اجزای مختلف گروه پدید می‌آورد، زاینده‌انتظام (orderliness) نسبتاً پایداری که اصطلاحاً سازمان (organization) نام دارد، می‌شود. سازمان مستلزم کاهش ستیزه گروهی به حداقل است، چندان که اجزای گروه با یک دیگر یگانگی یابند و انتظام کافی بین آن‌ها پدید آید.

معمولاً برای تأمین سازگاری گروهی باید کنش‌های متقابل پیوسته مخصوصاً همکاری مورد تأکید گروه قرار گیرند. از این رو جامعه‌شناسان درباره سازگاری و مخصوصاً همکاری گروهی دست به تحقیقات دامنه‌دار زده‌اند. از آن جمله است دورکم (Durkheim)، جامعه‌شناس فرانسوی که انواع همکاری گروهی را تشریح کرده است.

1. L. Yutang: *The Importance of Living*, New York, 1937, p. 44.

مطابق دریافت او، در جامعه‌های ابتدائی کارهای گروهی تنوع چندانی ندارند، و از این رو همه اعضای گروه تقریباً در همه کارها شرکت و همکاری می‌کنند. ولی در جامعه‌های متمدن در نتیجه پیدایش تخصص، تقسیم کار صورت می‌گیرد، و بر اثر آن اعضای گروه در دسته‌های متفاوت گرد می‌آیند، و هر دسته‌ای کار معینی را به سود همگان بر عهده می‌گیرد. در واقع در جامعه ابتدائی هر فردی خود به خود، رفتار دیگران را سرمشق قرار می‌دهد و در هر کار به طرز ماشینی از دیگران تقلید می‌کند. اما در جامعه متمدن هر فرد یا دسته به کار مستقلی می‌پردازد و در عین استقلال، هوشیار است که کار او مکمل کار دیگران است. بنابر این همکاری در جامعه ابتدایی همکاری خود به خودی، و همکاری در جامعه متمدن همکاری آگاهانه و همراه با میل و اراده است.

رفتار اعضای یک گروه سازگار از نوعی وحدت که یگانگی گروهی (group integration) یا به هم پیوستگی گروهی (group cohesion) خوانده شده است، بهره دارد. دورکیم یگانگی گروهی شدید را انسجام گروهی (group solidarity) نامیده و رسانیده است که هر گروهی که از همکاری خود به خودی برخوردار باشد، دارای انسجام ماشینی (mechanical solidarity) خواهد بود، و گروهی که بر همکاری آگاهانه دست بیابد، انسجام اورگانیک (organic solidarity) خواهد داشت.

یکی از یاران دورکیم به نام مارسل موس (Marcel Mauss) - همان جوانمردی که پس از مرگ دورکیم و هوبر (Hubert) و هرتس (Hertz) و برخی دیگر از همکارانش، تحقیقات خود را ناتمام رها کرد و به تکمیل و تنظیم و نشر آثار آنان پرداخت - مفهوم یگانگی گروهی را مورد تدقیق بیشتر قرار داد. بررسی‌های دورکیم و موس در این باره برای جامعه‌شناسی سخت سودمند افتادند، و اکنون بسیاری از رویدادهای زندگی اجتماعی با مفهوم یگانگی ماشینی و یگانگی اورگانیک تبیین می‌شوند. علت این که در مواردی فعالیت مشترک افراد یا گروه‌ها به نتیجه مطلوب نمی‌رسد، این است که همکاری این افراد یا گروه‌ها جنبه ماشینی دارد و با آگاهی و شوق همراه نیست. در ایالات متحد آمریکا سیاه‌پوستانی که در خانه‌های سفیدپوستان خدمت می‌کنند، البته با آقاها و خانم‌های سفید پوست خود نوعی همکاری دارند، ولی این همکاری چون با شوق و رغبت همراه نیست، موجد یگانگی اورگانیک نمی‌شود. همکاری سیاه‌پوستان و سفیدپوستان وقتی به یگانگی اورگانیک می‌انجامد که با احساس برابری و دوستی همراه باشد.

یگانگی گروهی معلول عوامل گوناگون است، ولی دو عامل از این عوامل اهمیت

بیشتری دارند:

۱. **مصالح اقتصادی مشترک:** عوامل اقتصادی یعنی عواملی که به فرهنگ مادی یا مصالح اصلی زندگی بستگی دارند، شالوده زندگی انسان‌اند. همه مردم محتاج نان و آب و جفت و لباس و خانه‌اند و بدون این وسایل نمی‌توانند استمرار زندگی خود را تأمین کنند و به فعالیت‌های گوناگونی که در فرهنگ غیرمادی انعکاس می‌یابند، پردازند.

بنابراین در هر گروه انسانی مهم‌ترین پیوندهای افراد از مصالح اقتصادی مشترک می‌زاید، و هر چه این مصالح مشترک پیش‌تر باشند، بستگی افراد به یک‌دیگر بیشتر، و یگانگی گروهی شدیدتر خواهد بود. تأثیر اشتراک اقتصادی گروه به قدری است که حتی می‌توان عامل دوم یگانگی گروهی یعنی وفاق گروهی را وابسته اشتراک اقتصادی دانست.

۲. **وفاق گروهی:** اشتراک اعضای گروه در زمینه فرهنگ غیرمادی اجماع یا وفاق گروهی (group consensus) نام دارد. بی‌گمان هرگاه اعضای گروه از لحاظ افکار و امیال و رسوم و جز این‌ها به حد کفایت هماهنگ نباشند، گروه بر یگانگی کافی دست نخواهد یافت. وفاق گروهی دو جنبه اصلی دارد: روح گروهی (esprit de corps) و دلگرمی گروهی (group morale). روح گروهی بستگی‌های متجانس اعضای گروه است به زندگی گروه، و دلگرمی گروهی امید و اعتماد اعضای گروه است به پیشرفت و پیروزی گروه. بنابراین وفاق با جنبه‌های دوگانه خود، سبب نزدیکی و دوستی یا به هم پیوستگی اعضای گروه می‌شود.

جامعه‌شناسان درباره تأثیر وفاق گروهی در زندگی گروه پژوهش‌های بسیار کرده‌اند. مثلاً از بررسی دارالتادیب‌ها به این نتیجه رسیده‌اند که باید هنگام دسته‌بندی افراد، از علائق خصوصی آنان غافل نشد. زیرا در مواردی که سرپرستان دارالتادیب‌ها بدون توجه به علائق افراد، آنان را دسته‌بندی کنند و هر دسته را در اتاقی جای دهند، اختلافات بزرگی بین اعضای هر دسته پدید می‌آیند. مطالعه روابط کارگران کارخانه‌ها نشان داده است که دوستی کارگران با یک‌دیگر باعث تسریع و بهبود کار می‌شود. بر روی هم به اثبات رسیده است که وفاق اعضای یک گروه بر دامنه همکاری آنان و یگانگی گروهی می‌افزاید، و تشدید همکاری و یگانگی گروهی نیز وفاق اعضای گروه را شدت می‌بخشد.

یگانگی گروهی که بیشتر زاده اشتراک اقتصادی و وفاق فکری اعضای گروه است، به وسیله عواملی حفظ و تشدید می‌شود. از این عوامل اند کوچکی گروه و روابط

نخستین و تجانس گروهی.

۱. **کوچکی گروه:** هر یک از گروه‌های اجتماعی به تناسب نقشی که بر عهده گرفته‌اند، وسعت معینی دارند و نمی‌توانند از حد معینی کوچک تر و از حد معینی بزرگ تر باشند. بنابراین نباید برای همه گروه‌ها کوچکی یا بزرگی واحدی در نظر گرفت. بر روی هم می‌توان گفت که در هر نوع گروه، آن‌که محدودتر باشد، از یگانگی بیش‌تری برخوردار است. علت نیز این است که در یک گروه کوچک به سبب اندک بردن شماره اعضا، تماس و همکاری و وفاق با سهولت بیش‌تری دست می‌دهند. وقتی که عده اعضای یک گروه زیاد باشد، روابط آنان سخت متنوع و متعدد خواهند بود، و کثرت روابط، از امکان وحدت گروه خواهد کاست. اگر گروهی تنها مرکب از دو تن («الف» و «ب») باشد، فقط یک رابطه «الف - ب» در آن برقرار خواهد بود. اما اگر فرد ثالث «ج» بر آن افزوده شود، سه رابطه «الف - ب» و «الف - ج» و «ب - ج» در آن به وجود خواهند آمد. اگر عده اعضای گروه به چهار برسد تعداد روابط گروهی به شش سر خواهد زد، و اگر عده اعضا به پنج برسد تعداد روابط ده خواهد شد. بر همین شیوه اگر روابط گوناگون هر یک از افراد یا اجزای گروه را با افراد یا اجزای دیگر گروه به حساب آوریم درمی‌یابیم که بر اثر افزایش گروه، روابط گروهی به نسبت تصاعدی بزرگی افزایش می‌پذیرد. از این مطالب برمی‌آید که گروه هر چه کوچک‌تر باشد، روابط داخلی کمتری را ایجاب می‌کند، و محدودیت روابط داخلی گروه سبب می‌شود که تشنگی کمتری در گروه راه‌یابد؛ و از این جاست که جامعه‌های کوچک ابتدائی بیش از جامعه‌های وسیع متمدن از یگانگی گروهی برخوردارند.

۲. **روابط نخستین:** هر چه روابط داخلی گروه یعنی روابط بین اعضای گروه نزدیک‌تر باشد، آن گروه بیشتر از عهده حفظ و تقویت یگانگی خود بر خواهد آمد. برای تشخیص روابط نزدیک، ناگزیر از توضیحی هستیم.

می‌دانیم که جامعه‌شناسان گروه‌ها را از جهتی به دو بخش می‌کنند: گروه‌های نخستین و گروه‌های دومین. روابطی که بین اعضای گروه‌های نخستین به وجود می‌آیند، روابط نخستین (primary relations) نام دارند، و روابط اعضای گروه‌های دومین، روابط دومین (secondary relations) نام می‌گیرند. رابطه نخستین رابطه‌ای است عمیق و دامنه‌دار که تمام شخصیت فرد را زیر بال می‌گیرد، و رابطه دومین آن است که فقط شامل بخشی از شخصیت فرد می‌شود. معمولاً روابطی که کودک را به اعضای خانواده او می‌پیوندند یا روابطی که دو دوست بسیار صمیمی را به یک دیگر پیوند می‌دهند، از نوع

روابط نخستین‌اند، و روابط اداری از نوع روابط دومین.

از این توضیحات بر می‌آید که اعضای گروه‌های نخستین با یک دیگر روابط نزدیکی دارند، و از این‌رو این گونه گروه‌ها بیش از گروه‌های دومین قادر به نگهداری و تحکیم یگانگی خود هستند. جوامع صنعتی کنونی بر خلاف جوامع کشاورزی قدیم، کمتر مجالی برای پرورش روابط نخستین فراهم می‌آورند و در نتیجه به قدر جامعه‌های فلاحتی دارای یگانگی نیستند و اعضای خود را از دلگرمی و آرامش و صفایی که در جوامع کهن سال وجود داشتند، بهره‌مند نمی‌گردانند.

۳. **تجانس گروهی:** هنگامی که فرهنگ یک گروه در جریان زمان از لحاظ مصالح اقتصادی و سنن و سایر جلوه‌های فرهنگ، تجانس یابد، یگانگی گروهی ریشه دارتر می‌شود. بدین جهت باید گفت که تجانس گروهی (group homogeneity) شرط یگانگی گروه‌هاست - از خانواده گرفته تا کشور و امپراتوری.

عوامل گوناگونی می‌توانند تجانس گروهی را از میان ببرند. از این جمله‌اند تحولات اجتماعی سریع و رشد اقتصادی نامتعادل و هجوم یا مهاجرت جمعی کثیر به یک جامعه.

عدم تجانس گروهی (group heterogeneity) معمولاً باعث تشدید اختلافات گروهی و تعارض منافع مردم می‌شود و به پریشانی اجتماعی می‌انجامد. جنگ داخلی ایالات متحد آمریکا اساساً از عدم تجانس اجتماعی ایالات صنعتی شمالی و ایالات فلاحتی جنوبی برخاست. عوامل گوناگون دیگر و از آن جمله مهاجرت دائم اقوام مختلف نیز سبب شدند که این جامعه هیچ‌گاه به حد کفایت تجانس گروهی نیابد. به این علت است که پریشانی در زندگی اجتماعی ایالات متحد سخت راه دارد، و مثلاً حیات خانوادگی آمریکایی بسیار متزلزل است، چنان‌که در ۱۹۵۰، ۲۳/۱ در ۱۰۰ زناشویی‌ها به طلاق انجامید، حال آن‌که مثلاً در سوئد که تجانس گروهی بیش‌تری وجود دارد، این نسبت در همان سال از ۱۴/۸ تجاوز نکرد.<sup>۱</sup>

معمولاً خانواده‌هایی که از سرزمین خود می‌کوچند و به سرزمین جدیدی می‌روند، مدت‌ها دچار عدم تجانس گروهی می‌شوند. این گونه خانواده‌ها در فاصله ترک جامعه خود و الفت با جامعه جدید، الزاماً گرفتار بی‌گروهی (de-grouping) می‌شوند و چندگاهی شدیداً از اختلاف فرهنگی گروه پیشین و فرهنگ گروه جدید

1. W. F. Ogburn and M. F. Nimkoff: *Technology and the Changing Family*, 1955, Boston, p. 217.

آسیب می بینند. از این جاست که بین مهاجران و مردم خانه به دوش احتمال طلاق و بزه کاری بسیار است.

یگانگی گروهی حد معینی ندارد. برخی گروه‌ها بیش از گروه‌های دیگر از یگانگی نصیب می‌برند، چنان‌که یگانگی خانواده از یگانگی بسا گروه‌های دیگر شدیدتر است. همچنین یگانگی یک گروه از همه لحاظ به یک اندازه نیست، چنان‌که ممکن است یک خانواده از جهت علائق مالی به خوبی یگانه باشد، ولی از جهت علائق قلبی چنین نباشد.

### III. پویایی گروهی

چون زندگی گروهی نتیجه کنش‌های متقابل گروهی است، و این کنش‌ها نیز بعضی پیوسته و برخی گسسته‌اند، هیچ گروهی به سازگاری تام نائل نمی‌آید. همچنان‌که کنش‌های متقابل پیوسته باعث همکاری اعضای گروه و سازگاری گروهی می‌شوند، کنش‌های متقابل گسسته، اعضای گروه را به کژسازگاری (maladjustment) یا ناسازگاری (unadjustment) می‌کشانند و به ستیزه کاری می‌انجامند.

در برابر همکاری که فعالیتی است برای حصول هدف‌های مشترک گروهی، ستیزه کاری فعالیتی است مانع وصول به هدف‌های مشترک گروهی. در مقابل همکاری که نمودار وجوه اشتراک اعضای گروه است، ستیزه کاری از اختلافاتی که بین افراد یا اجزای گروه وجود دارند، خبر می‌دهد.

کمتر گروهی هست که دارای اجزا یا به اصطلاح پاره - گروه (part-group) یا خرده - گروه (sub-group) نباشد و از لحاظ مصالح اقتصادی و وفاق فرهنگی یک دست و یک داستان باشد. از این رو اعضای گروه یا خرده‌گروه‌های آن با وجود یگانگی کلی خود، در موارد بسیار ناگزیر از کناره‌گیری یا تک روی یا زدوخورد می‌شوند. در این صورت باید گفت که ستیزه کاری برخلاف همکاری که ملازم یگانگی گروهی است، گروه را دچار جدایی (segregation) می‌کند و به پریشانی گروهی یا نایگانگی گروهی (group disintegration) می‌کشاند.

به این ترتیب در اندرون هر گروه انواع کنش‌های متقابل پیوسته و گسسته - همکاری، مانند گردی، سبقت جویی، رقابت، ستیزه کاری... در جریان‌اند. این کنش‌ها که جریان‌هایی با جهت و کیفیت معین هستند، پویای گروهی (group processes)

خوانده می‌شوند، و تحرک پیچیده‌ای که بر اثر آن‌ها در گروه به وجود می‌آید، پویایی گروهی (group dynamism) نام می‌گیرد.

پویس‌های متنوع گروهی مخصوصاً همکاری و ستیزه‌کاری در سراسر زندگی گروهی راه دارند. ولی برای سهولت کار می‌توان آن‌ها را سه‌گونه دانست:

۱. جریان همکاری و ستیزه‌کاری گروه‌ها با یک دیگر.

۲. جریان همکاری و ستیزه‌کاری پاره-گروه‌ها با یک دیگر.

۳. جریان همکاری و ستیزه‌کاری پاره-گروه‌ها با گروه.

هر یک از این سه جریان برای خود موازین و اصولی دارند و نمی‌توان همه را به طرزی یکسان تبیین کرد. مثلاً ممکن است دو گروه با یک دیگر در ستیزه باشند، ولی برخی از اعضای دو گروه با یک دیگر دوستی و همکاری کنند. به هنگام جنگ جهانی اول پسران خواننده معروف بین‌المللی، بانو شومان هاینک (Schumann-Heink) که خود در ایالات متحد آمریکا ساکن بود، در ارتش ایالات متحد و ارتش آلمان خدمت می‌کردند و با وجود برادری، بر ضد یک‌دیگر می‌جنگیدند.<sup>۱</sup>

در موارد بسیار ستیزه‌کاری یک گروه با گروه دیگر نه تنها به یگانگی داخلی آن‌ها لطمه‌ای نمی‌زند، بلکه بر قوت آن‌ها می‌افزاید، و به اصطلاح جامعه‌شناسی، ضدیت بین گروه‌ها (inter-group opposition) باعث همکاری درونی گروه (intra-group cooperation) می‌شود، چنان‌که مثلاً جنگ کشور «الف» با کشور «ب» در برخی موارد مخصوصاً در موردی که «الف» به نیرو و پیروزی خود مطمئن باشد، وفاق و یگانگی آن را شدت می‌بخشد.

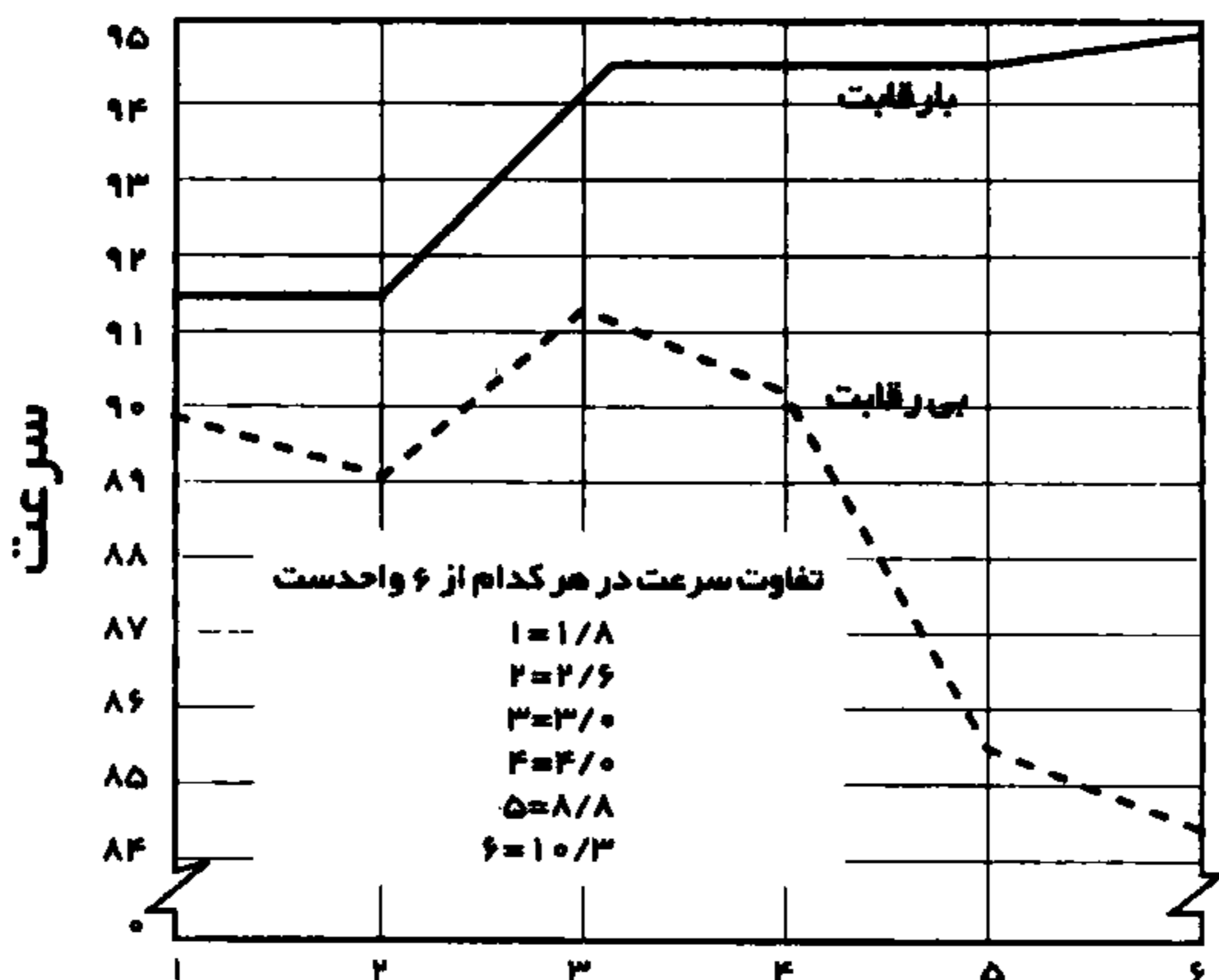
می‌توان گفت که ستیزه‌کاری اعضای گروه به یگانگی آن لطمه می‌زند، و همکاری آنان بر یگانگی گروهی می‌افزاید. در این باره پژوهش‌های گوناگونی صورت گرفته‌اند. از آن جمله در یک آموزشگاه به دانش‌آموزان یک کلاس گفتند که نمره درس هر کس از روی کار مشترک کلاس داده می‌شود، و به دانش‌آموزان کلاس مشابهی اعلام کردند که نمره درس هر کس بسته به طرز کار فردی اوست. در پایان دوره تحصیلی معلوم شد که دانش‌آموزان کلاسی که ناگزیر از همکاری بودند، بیش از دانش‌آموزان کلاسی که با یک دیگر همکاری نداشتند، هماهنگ و صمیمی و یگانه‌اند.<sup>۲</sup>

1. W. F. Ogburn and M. F. Nimkoff: *Sociology*, Boston, 1958, p. 144.

2. M. Deutsch: «The Effects of Cooperation and Competition...», *Human Relations*, 2, 1949, pp. 129-152, 199-231.

کنش‌های متقابل گسسته - سبقت‌جویی، رقابت، همستیزی - با آن که برای یگانگی گروهی زیان بخش هستند، بر سرعت و شدت فعالیت‌های اعضای گروه می‌افزایند. در پیکر ۱۴ مشاهده می‌شود که یک دسته کودک در جریان شش آزمون (تست)، هنگامی که با یک دیگر به رقابت می‌پردازند، سریع‌تر از زمانی که در صدد رقابت نیستند: کار می‌کنند.<sup>۱</sup>

پیکر ۱۴



معمولاً رقابت و ستیزه‌کاری اعضای گروه به یگانگی گروهی زیان می‌رسانند، اما سبقت‌جویی در بسا موارد برای یگانگی گروهی و نیز تکامل گروه سودمند است. فرد در حین سبقت‌جویی تمام توجه خود را به هدف خود معطوف می‌دارد و برای حصول آن از هیچ کوششی دریغ نمی‌ورزد. ولی کسی که به رقابت می‌پردازد، تنها به تحصیل سریع مطلوب اکتفا نمی‌کند، بلکه می‌کوشد تا گذشته از تحصیل مطلوب، مانع از رسیدن افراد دیگر به آن شود. از این رو سبقت‌جویی و رقابت با آن که هر دو مسابقه به شمار می‌روند، فرق فاحش دارند. سبقت‌جویی جریانی است غیر شخصی و معمولاً غیر عمدی، ولی

1. J. B. Maller: *Cooperation and Competition*, New York, 1929, p. 25.

رقابت جریانی است شخصی و عمدی. اولی باعث پیشرفت فرد و تکامل گروه است. دومی اگر به پیشرفت فرد منجر شود، پیشرفت افراد دیگر و نیز پیشرفت گروه را به خطر می‌اندازد. اولی در موارد بسیار با همکاری منافاتی ندارد، دومی در اکثر موارد به ستیزه کاری می‌انجامد. سبقت جویی معمولاً مخل وفاق گروهی و یگانگی گروه نیست، ولی رقابت مخصوصاً در مواردی که با موفقیت همراه نباشد، به سهولت به نقض مبانی وفاق گروهی و تزلزل گروه کشیده می‌شود.

## نتیجه

۱. گروه از «کنش‌های متقابل» دو یا عده بیش‌تری انسان به وجود می‌آید و باعث تسهیل زندگی اعضای خود می‌شود.
۲. بعضی از کنش‌های متقابل «پیوسته» هستند مانند «همکاری» و «مانند‌گردی»، و برخی از کنش‌ها «گسسته» اند مانند «سبقت‌جویی» و «رقابت» و «همستیزی».
۳. گروه دارای انواعی است مانند «گروه رسمی» و «گروه غیر رسمی»، «گروه نخستین» و «گروه دومین»، «گروه رویاروی» و «گروه نارویاروی»، «گروه عضویت» و «گروه راهنمایی».
۴. «همسازی گروهی» کوششی است که برای هماهنگ کردن کنش‌های متقابل پیوسته و گسسته صورت می‌پذیرد.
۵. «سازگاری گروهی» نوعی همسازی است که با خواست یا آگاهی روی می‌دهد.
۶. گروه بر اثر سازگاری خود، از «یگانگی» برخوردار است.
۷. «یگانگی گروهی» اساساً زاده «مصالح اقتصادی مشترک» و «وفاق گروهی» است.
۸. گروه هرچه کوچک‌تر و متجانس‌تر و مبتنی بر روابط نزدیک‌تری باشد، یگانگی بیشتری خواهد داشت.
۹. بر اثر کنش‌های متقابل پیوسته و گسسته، جریان‌های پیچیده‌ای در گروه پدید می‌آیند، و بر اثر آنها «پویایی گروهی» دست می‌دهد.

# فصل هفتم

## همنوایی گروهی

### I. جامعه پذیری

محیط اجتماعی (sociosphere) - خواه یک گروه کوچک باشد، خواه یک جامعه بزرگ - واحدی یک دست و ثابت نیست. چنان که می دانیم، هر گروه دارای اجزائی است که پاره - گروه یا خرده - گروه نامیده شده اند. این اجزا مخصوصاً کوچک ترین آنها که فرد انسانی باشد، ثبات دائم ندارند، بلکه همواره تغییر می پذیرند. افرادی از میان می روند و افرادی زاده می شوند و جای رفتگان را می گیرند. از این رو گروه انسانی برای آن که بتواند سازمان خود را حفظ کند و به زندگی خود ادامه دهد، ناگزیر از آن است که پیوسته افراد جدید را با خود همساز (accommodated) گرداند و برای زندگی گروهی آماده کند. همنوایی گروهی (group conformity) نتیجه نهائی این همسازی است.

همنوایی گروهی دارای مراتبی است. می توان این مراتب را به دو مرتبه عمده تحویل کرد: مرتبه ساده و صوری و مرتبه پیچیده و ژرف. اولی جامعه پذیری (socialization) و دومی فرهنگ پذیری (acculturation) خوانده می شود.

جامعه پذیری همنوایی فرد است با هنجارهای گروهی. هنجار گروهی (group norm) رفتار گروهی معینی است مبتنی بر یک یا چند ارزش گروهی (group value)، و ارزش گروهی به هر نمودی گویند که بیش و کم مورد اعتنای گروه باشد. به بیان دیگر هنجار گروهی رفتاری است که به سبب اعتنایی که گروه بدان دارد، در خور حرمت و رعایت است و انگاره زندگی به شمار می رود.

هر یک از اعضای جدید گروه به حکم جامعه‌پذیری، رفتار خود را موافق مقتضیات گروه در می‌آورد و دانسته یا ندانسته راه و رسم زندگی گروهی را می‌پذیرد و به کار می‌بندد. پس جامعه‌پذیری جریانی است که فرد را عملاً با زندگی گروهی همساز می‌کند. فرد جامعه‌پذیر (socialized) کسی است که بر اثر همنواشدن با هنجارهای گروهی، وظایف گروهی را پذیرفته و راه‌های همکاری را شناخته و بدین سبب دارای رفتاری گروه‌پسند شده است.

جریان جامعه‌پذیری به دو صورت پیش می‌رود:

۱. گاهی گروه عمداً به جامعه‌پذیر کردن فرد می‌پردازد، چنان‌که خانواده و مدرسه آگاهانه هنجارهای زندگی گروهی را به کودک می‌آموزند.

۲. گاهی زندگی گروهی خود به خود فرد را جامعه‌پذیر می‌گردانند، چنان‌که رفتار پدران و مادران، بی‌آن‌که خود آنان متوجه باشند، سرمشق رفتار کودکان می‌شود.

هنجارهای گروه‌های بزرگ یا جامعه‌ها بسیارند. برخی از آنها را نام می‌بریم:

۱. **رسم‌های اجتماعی:** رسم اجتماعی (social custom) رفتاری است که بر اثر تکرار فراوان و تثبیت کنش‌های متقابل اجتماعی فراهم می‌آید، همچنان‌که از تکرار فراوان و تثبیت فعل‌های فردی عادت (habit) زاده می‌شود. هر رسمی دست‌کم در نخستین مراحل پیدایش خود، وسیله رفع یک یا چند نیاز اجتماعی است. یکی از رسم‌های بسیاری از جامعه‌ها این است که مرد به خواستگاری زن می‌رود.

۲. **میثاق‌های اجتماعی:** رسمی که با توافق قسمتی از جامعه برقرار شود، میثاق اجتماعی (social convention) نام می‌گیرد. چنین است تصمیم مردم یک شهر برای عدم استفاده از نیروی برق به سبب گرانی هزینه آن.

۳. **آداب اجتماعی:** برخی از رسم‌های اجتماعی که برای خوشامد دیگران صورت می‌گیرند، آداب اجتماعی (social manners) خوانده می‌شود. از این گونه‌اند آداب غذا خوردن.

۴. **تشریفات اجتماعی:** برخی از رسم‌های اجتماعی که به موارد رسمی معین اختصاص دارند، تشریفات اجتماعی (social ceremonies) نام دارند. تشریفات پذیرایی‌های رسمی از این گونه‌اند.

۵. **شعائر اجتماعی:** بعضی از تشریفات اجتماعی که دارای قدمت و اهمیت فراوان‌اند، شعائر اجتماعی (social rituals) یا مناسک اجتماعی (social rites) نام می‌گیرند. شعائر اعیاد دینی از این قبیل‌اند.

۶. شیوه‌های قومی: برخی از رسم‌های اجتماعی کهن که به یک گروه فرهنگی پرتجانس یعنی یک قوم (folk) تعلق دارند و به وسیله قاطبه مردم مراعات می‌شوند، شیوه‌های قومی (folkways) نام می‌گیرند. سحر خیزی از شیوه‌های قومی جامعه‌های کشاورزی است.

۷. سنت‌های اجتماعی: رسمی دقیق و معتبر و عمومی که از دیرباز مانده باشد، سنت اجتماعی (social tradition) خوانده می‌شود، چنان‌که بزرگداشت آب و آتش و بعضی دیگر از مظاهر طبیعت از سنن جامعه‌های کشاورزی‌اند.

۸. اخلاق اجتماعی: به رسوم اجتماعی مهمی که جامعه نقض آن‌ها را سخت ناپسند شمارد، اخلاق اجتماعی (social morals) یا رسوم اخلاقی (mores) گویند. در بسیاری از جامعه‌ها احترام نهادن به سالخوردهگان رسمی اخلاقی است.

۹. قوانین اجتماعی: رسمی که جامعه با خواست یا آگاهی به وجود آورد و برای نقض آن کیفری پیش‌بینی کند، قانون اجتماعی (social law) نام می‌گیرد. قانون‌هایی که در مجالس قانون‌گذاری جامعه‌ها وضع می‌شوند، از این جمله‌اند.

۱۰. مقررات اجتماعی: رسم‌هایی که جامعه با خواست یا آگاهی به وجود می‌آورد ولی دارای کلیت و اهمیت قانون اجتماعی نیستند، مقررات اجتماعی (social regulations) خوانده می‌شوند. از این‌گونه‌اند مقررات اتوموبیل رانی در شهرهای جدید.

همنوایی شخص با هنجارهای اجتماعی که مایه جامعه‌پذیری است، دو جنبه دارد: مجاب شدن (conviction) یا همنوایی عمقی و اجابت کردن (compliance) یا همنوایی سطحی. همنوایی سطحی شخص را بر آن می‌دارد که فقط به قصد حفظ ظاهر، در رعایت هنجارها بکوشد. ولی همنوایی عمقی فرد را به قبول باطنی هنجارها برمی‌انگیزد. جامعه‌پذیری وقتی تام و تمام است که فرد به درونی کردن (internalization) هنجارهای اجتماعی پردازد، و این هم در صورتی امکان می‌یابد که بین فرد و جامعه وفاق کافی برقرار باشد. در جامعه‌های پر شور و شرکنونی، همنوایی عمقی نادر است، و معمولاً همنوایی به صورتی سطحی و به حکم اجبار، تحقق می‌پذیرد. مثلاً بسیاری از مردم با آن که عملاً با نظام اجتماعی همنوایی می‌ورزند، با آن همنوایی عمقی ندارند.

هرگاه اعضای جامعه درنگه داشت و بزرگداشت هنجارهای خود مبالغه ورزند، جامعه دستخوش خودمداری گروهی (group ego-centrism) یا گروه‌مداری

(group centrism) یا قوم‌مداری (ethnocentrism) می‌شود و در نتیجه هنجارهای فرهنگ خود را مطلق و بی‌چون و چرا می‌شمارد و به جامعه‌های دیگر که هنجارهایی متفاوت دارند، با تحقیر می‌نگرد. این تعصب که بر بسیاری از جامعه‌ها مستولی بوده است، در عصر حاضر رو به زوال می‌رود. در دنیای کنونی جامعه‌های متمدن تدریجاً به شناسایی یک دیگر نایل آمده و با فرهنگ‌های متفاوت یک دیگر آشنا شده‌اند. از این رو اگر منافع آنان مداخله نکنند، هنجارهای فرهنگ خود را مانند هنجارهای فرهنگ‌های بیگانه نسبی و متغیر می‌انگارند. به بیان دیگر مطلق‌گرایی فرهنگی (cultural absolutism) مبدل به نسبی‌گرایی فرهنگی (cultural relativism) می‌شود. در عصر حاضر گروه‌هایی که نمی‌توانند با هنجارهای جامعه خود هم‌نوایی کنند، به اقتضای تبلیغات جامعه‌های دیگر، شیفته آن جامعه‌ها می‌شوند و بیگانه‌مداری (xenocentrism) را جانشین قوم‌مداری می‌کنند.

جامعه‌ای که رفتار قوم-مداری شود، در نتیجه احترام مبالغه‌آمیزی که به فرهنگ رسمی خود می‌گذارد، نسبت به فرهنگ‌های خارجی و حتی نسبت به فرهنگ‌های فرعی اقلیت‌های جامعه خود، بدبین و بی‌اعتنا خواهد شد و خواهد کوشید که هنجارهای خود را بر گروه‌های داخلی و جامعه‌های خارجی تحمیل کند. مسلماً چنین کوششی که امپریالیسم فرهنگی (cultural imperialism) نام گرفته است، اعضای فرهنگ‌های فرعی داخلی را به رنج و نومیدی و پرخاشگری (aggression) خواهد کشانید و جامعه‌های دیگر را به ستیزه‌برخواهد انگیخت.

اگر اشخاص به طرزی معتدل با هنجارهای اجتماعی هم‌نوایی بیابند، سازگاری اجتماعی که یگانگی هنجاری (normative integration) نامیده شده است، به بار خواهد آمد. ولی اگر اشخاص نتوانند با هنجارها هم‌نوا شوند، سازگاری و یگانگی گروهی به خطر خواهند افتاد.

عوامل گوناگونی از هم‌نوایی فرد و جامعه جلو می‌گیرند. از آن جمله‌اند تضادهای هنجارهای اجتماعی با یک دیگر. اگر هنجارهای اجتماعی با یک دیگر هماهنگ نباشند، فرد از قبول آنها باز می‌ماند، و یگانگی اجتماعی به مخاطره می‌افتد.

## II. فرهنگ‌پذیری

اگر جریان جامعه‌پذیری عمیقاً صورت گیرد و دوام آورد، افراد جامعه از

مشابهت‌های فراوانی برخوردار خواهند شد. به بیان دیگر اعضای جدید جامعه در جریان جامعه‌پذیری، رفته رفته در زندگی مشترک جامعه خود سهیم می‌شوند، راه و رسم آن را می‌آموزند، خود را با آن سازگار می‌گردانند و سرانجام با سایر اعضا همانندی می‌یابند. به این ترتیب همتایی اجتماعی (social syncretism) یا مانند گردی فرهنگی (cultural assimilation) یا فرهنگ‌پذیری (acculturation) رخ می‌نماید.

فرهنگ‌پذیری جریانی است که فرد را عمیقاً و از جهات فراوان با فرهنگ جامعه همانند می‌کند، چنان که جامعه‌پذیری جریانی است که فرد را صرفاً با هنجارهای اجتماعی سازگار می‌گرداند. هر کودک از لحظه‌ای که چشم به جهان می‌گشاید، بی‌اختیار در جریان فرهنگ‌پذیری قرار می‌گیرد، و هر شخص بالغی که از جامعه‌ای به جامعه‌ای می‌کوچد و با فرهنگ نوری مواجه می‌شود مجدداً خود را ناگزیر از فرهنگ‌پذیری می‌یابد. فرهنگ‌پذیری در مورد کودک نوزاد جریانی ساده است و یک سو دارد. به این معنی که فرهنگ به آرامی سلطه خود را بر او تحمیل می‌کند و او را با سایر اعضای جامعه هم‌رنگ می‌گرداند. اما یک شخص بالغ که به جامعه تازه‌ای می‌کوچد، بدان سبب که رنگ فرهنگی معینی به خود گرفته است، نمی‌تواند مانند کودک به آسانی با مقولات فرهنگی جدید برخورد کند. از این رو فرهنگ‌پذیری در مورد شخص بالغ جریانی پیچیده است و دو سو دارد: از یک سو فرهنگ جدید سلطه خود را در او استوار می‌سازد، و از سوی دیگر فرهنگ پیشین او در فرهنگ نو تغییراتی به وجود می‌آورد.

هر گروه مرکب از پاره - گروه‌ها یا خرده - گروه‌های متعدد است، و هر فرهنگ شامل عده‌ای پاره - فرهنگ (part-culture) یا خرده - فرهنگ (sub-culture) است. پاره - فرهنگ‌ها مانند پاره - گروه‌های یک جامعه همچنان که با یک دیگر وجوه مشترکی دارند، گرفتار اختلافاتی نیز هستند. تا زمانی که وجوه اشتراک بر اختلافات غالب باشند، یگانگی فرهنگی محفوظ می‌ماند، ولی چون اختلافات بر اشتراکات افزونی گیرند، یگانگی فرهنگی متزلزل می‌شود، و پریشانی در فرهنگ جامعه راه می‌یابد.

یکی از کنش‌هایی که در چنین اوضاعی از اعضای گروه یا جامعه سر می‌زند، گسستن از گروه یا جامعه مألوف و پیوستن به گروه یا جامعه دیگر است. چون بی‌گروهی (de-grouping) با مقتضیات زندگی انسانی نمی‌سازد، فردی که به جامعه خود پشت می‌کند، ناچار است که با شتاب به عضویت جامعه دیگری درآید و فرهنگ آن را فراگیرد. این هم مستلزم دوگونه فعالیت است:

۱. طرد فرهنگ پیشین یا به اصطلاح، فرهنگ مادری (parent culture).

۲. کسب فرهنگ جدید یا به اصطلاح، فرهنگ میزبان (host culture).

این دو گونه فعالیت سراسر زندگی اجتماعی شخصی را که به جامعه تازه‌ای می‌پیوندد، در برمی‌گیرد. مثلاً مهاجری که می‌خواهد زبان جامعه جدید خود را بیاموزد، باید به موازات فراگرفتن آن، مقولات زبان جامعه سابقش را فراموش کند، چنان‌که جوانی که از کار آزاد خود دست می‌کشد و به ارتش می‌پیوندد باید هم عادات نظامی را بیاموزد و هم عادات دیرین خود را پس زند.

در هر حال شخص نو آمده مجبور است که در آغاز کار، خود را با فرهنگ میزبان هم‌نوا کند و با آن نوعی یگانگی هنجاری یابد. ولی بدیهی است که جریان فرهنگ‌پذیری منحصر به یگانگی هنجاری نیست. فرد نو آمده ممکن است با وجود مراعات هنجارهای جامعه میزبان، از لحاظ مصالح اقتصادی و عواطف خصوصی با آن جامعه یگانه نباشد. بر روی هم تا زمانی که فرد نو آمده با پذیرش اجتماعی (social acceptance) جامعه جدید مواجه نشود، جریان فرهنگ‌پذیری او درست تحقق نمی‌یابد. مقصود از پذیرش اجتماعی این است که جامعه جدید از شخص نو آمده استقبال کند، او را به همکاری بخواند و امتیازاتی برای او قائل شود.

به این علت است که اقلیت سیاه پوست ایالات متحد آمریکا با آن که شدیداً با هنجارهای اجتماعی اکثریت سفید پوست سازگار شده‌اند، باز عمقاً با فرهنگ آمریکایی یگانگی ندارند. و نیز به همین علت است که ایالات متحد آمریکا کمتر توانسته است از مهمان کردن اعضای جامعه‌های دیگر سودی ببرد. از جنگ جهانی دوم به این سو مدیران حکومت ایالات آمریکا به قصد آن که مردم جوامع گوناگون را به فرهنگ آمریکایی متمایل گردانند، هر ساله عده‌ای از بیگانگان را به خاک خود می‌خوانند و چندگاهی از آنان پذیرایی می‌کنند. ولی چون جامعه آمریکایی قلباً و عمقاً این بیگانگان را مورد توجه قرار نمی‌دهد و ضمناً مدت مسافرت آنان کوتاه است، این گونه مهمانان معمولاً فقط هنجارهای سطحی جامعه آمریکایی را فرا می‌گیرند، و با فرهنگ آن به هیچ روی یگانگی نمی‌یابند.

شخص نو آمده چون نمی‌تواند تمام سوابق فرهنگی خود را نفی کند، همچنان که مقولات فرهنگ میزبان را می‌آموزد، موافق مقولات فرهنگ مادری خود در آنها مداخلاتی می‌کند. در نتیجه هیچ‌گاه فرهنگ میزبان را تماماً نمی‌رباید و به اندرون آن راه نمی‌برد، بلکه فقط پا به حول و حوش آن می‌گذارد، و از این جهت انسان حاشیه‌نشین (marginal man) خوانده می‌شود.

در چنین موارد فرهنگ پذیری جریانی دوسوست: هم فرهنگ میزبان در فرهنگ پیشین فرد تأثیر می‌گذارد و هم فرهنگ مادری در فرهنگ میزبان مؤثر می‌افتد، با این تفاوت که تأثیر فرهنگ مادری در فرهنگ میزبان چندان بارز نیست. سیاه پوستانی که به آمریکا آمده و در فرهنگ‌های غربی آن قاره مستهلک شده‌اند، به نوبه خود آثاری در آن فرهنگ‌ها به جا نهاده‌اند، چنان که موسیقی جاز آمریکایی نشئت فرهنگ قدیم سیاه پوستان است. همچنین به شرحی که لین تن (Linton) می‌نویسد، مهاجران ایتالیایی آمریکا با آن که در فرهنگ آمریکایی غرق شده‌اند، به نوبه خود ارمغان‌های کهن فراوانی - از اوپرا گرفته تا خوراک اسپاگت تی (spaghetti) - به فرهنگ وطن جدید خود تقدیم یا تحمیل کرده‌اند.<sup>۱</sup>

نمونه کامل جریان فرهنگ پذیری را می‌توان در کشور نوبنیاد اسرائیل مشاهده کرد. در این کشور که صدها هزار تن از مردم جامعه‌های دیگر گرد آمده‌اند، دست کم رسوم و زبان‌های شصت قوم گوناگون با یک دیگر برخورد کرده و دگرگون شده‌اند. آمیختن این مظاهر فرهنگی نامتجانس مجال‌های شگرفی برای پژوهش‌های اجتماعی فراهم آورده است.

ارتباطات گوناگون جامعه‌های متمدن با یک دیگر سبب شده‌اند که در عصر جدید فرهنگ‌های متنوعی با یک دیگر بیامیزند و جامعه‌ها از یک‌گرایی فرهنگی (cultural monism) به چندگرایی فرهنگی (cultural pluralism) کشانیده شوند. استقلال فرهنگ‌ها همیشه، مخصوصاً در عصر جدید به دشواری محفوظ مانده است. اما جامعه‌ای که به اقتضای امپریالیسم فرهنگی در صدد تحمیل فرهنگ اختصاصی خود بر جامعه‌های دیگر برآید، سخت به زحمت می‌افتد و با مقاومت شدید رو به رو می‌شود. در نیمه اول قرن نوزدهم اکثریت مردم ایالات متحد آمریکا که برای خود فرهنگ کمابیش مستقلی ایجاد کرده بودند، فرهنگ‌های اقلیت‌ها را مورد تحقیر و فشار قرار دادند. پس مقاومت شدیدی در اقلیت‌ها ظاهر شد، و از آن جمله اقلیت ایرلندی ایالت باس تون لجوجانه در حفظ فرهنگ پیشین خود کوشیدند و مدارس و مطبوعات مخصوصی برای خود به وجود آوردند.

1. R. Linton: *The Study of Man*, New York, 1936, p. 335.

### III. تسلط اجتماعی

چنان که می‌دانیم، شرط بقای جامعه یگانگی اجتماعی است. جامعه تازمانی که یگانگی دارد، به عنوان یک واحد کمابیش مستقل به زندگی خود ادامه می‌دهد. از این رو هر جامعه می‌کوشد که همواره اعضای جدید خود را در ضمن جریان جامعه‌پذیری، با موازین مقبول جامعه که هنجارهای اجتماعی خوانده می‌شود، هم‌نوا کند. باز به همین سبب است که هر جامعه هم‌نواایی اجتماعی (social conformity) را فضیلت، و ناهم‌نواایی اجتماعی (social nonconformity) را رذیلت می‌شمارد و نیز اعضای هم‌ساز هنجار جوی خود را به هنجار (normal) می‌خواند و گرامی می‌دارد، و اعضای ناهم‌ساز هنجار شکن را نا به هنجار (abnormal) یا کج رو (deviant) می‌نامد و مورد تحقیر و احیاناً مجازات قرار می‌دهد.

اگر کسی بخواهد آزادی عمل خود را به جایی برساند که لطمه‌ای متوجه یگانگی گروه شود، جامعه با وسایل گوناگون راه را بر او سد می‌کند و می‌کوشد که جبراً او را از ناهم‌نواایی باز دارد. مفهوم تسلط اجتماعی یا کنترل اجتماعی (social control) از این جا بر می‌خیزد.

تسلط اجتماعی در عرف جامعه‌شناسان دو معنی دارد.

اول. مجموع عوامل محسوس و نامحسوس که یک گروه اجتماعی به قصد حفظ یگانگی خود، در راه جامعه‌پذیری و فرهنگ‌پذیری اشخاص به کار می‌برد.

دوم. مجموع موانعی که گروه اجتماعی به قصد جلوگیری افراد از کج روی اجتماعی (social deviation) در راه آنان به وجود می‌آورد. و این معنی است که ما بدان نظر داریم.

تسلط اجتماعی به دو صورت در می‌آید:

۱. تسلط اجباری (coersive control) که صریحاً و مستقیماً و به وسیله دستگاه‌های حکومتی اعمال می‌شود. دادگستری و پلیس از عوامل تسلط اجباری هستند.

۲. تسلط اقناعی (persuasive control) که به طور غیر مستقیم از اشخاص و گروه‌های اجتماعی ناشی می‌شود. تلقین و ستایش و نکوهش و سرزنش از عوامل تسلط اقناعی هستند.

تسلط اجتماعی با نوعی فشار همراه است. فشاری که جامعه برای اعمال سلطه

خود بر مردم به کار می‌برد، فشار اجتماعی (social pressure) نام گرفته است. فشار اجتماعی اعضای جامعه را وامی‌دارد که با جامعه هم‌نوا شوند، به این معنی که تن به پاره‌ای کارها بدهند، و برخی کارها را ممنوع یا تابو (taboo) بشمارند و ارتکاب نکنند.

فشار اجتماعی معمولاً به سه صورت ظاهر می‌شود:

۱. فشار بدنی: کتک، شکنجه بدنی و ...

۳. فشار روانی: تقييح، تحقير و ....

۲. فشار اقتصادی: محرومیت‌های مالی و مقامی و ....

این سه نوع فشار در موارد بسیار با یک دیگر همراه‌اند. مثلاً زندانی شدن معمولاً هم ملازم محدودیت بدنی (محدودیت غذایی و حرکتی) است، هم با فشار روانی و هم با محرومیت‌های اقتصادی همراه است. بر روی هم فشارهای اجتماعی اهمیت اجتماعی شخص را پایین می‌آورند و در مواردی او را متوجه خطای خود می‌کنند و به جبران مافات برمی‌انگیزند.

وجوه گوناگون فشار اجتماعی در زندگی همه کس - خرد و بزرگ و روستایی و شهری - راه دارند. هر کس در خانه به وساطت پدر و مادر و برادر و خواهر خود اندکی با فشار اجتماعی آشنا می‌شود و سپس در خارج خانه مستقیماً و صریحاً فشارهای گوناگون را در می‌یابد. کودک در خانه جز نزدیکان معدود خود ناظر و ناقدی ندارد. ولی در آموزشگاه با ده‌ها کودک همنشین است. از این رو اگر در آموزشگاه مرتکب خطایی شود و مثلاً به هنگام غذا خوردن، یک سیب‌زمینی را از روی میز غذا بردارد و به پایین پرت کند، ده‌ها تن با نگاه و حرکات چهره و سخن اعتراض آمیز خود او را زیر فشار قرار می‌دهند، در صورتی که در خانه اولاً این همه معترض وجود ندارند، و ثانیاً مهر خانوادگی در بسا موارد از اعتراض دیگران جلو می‌گیرد.

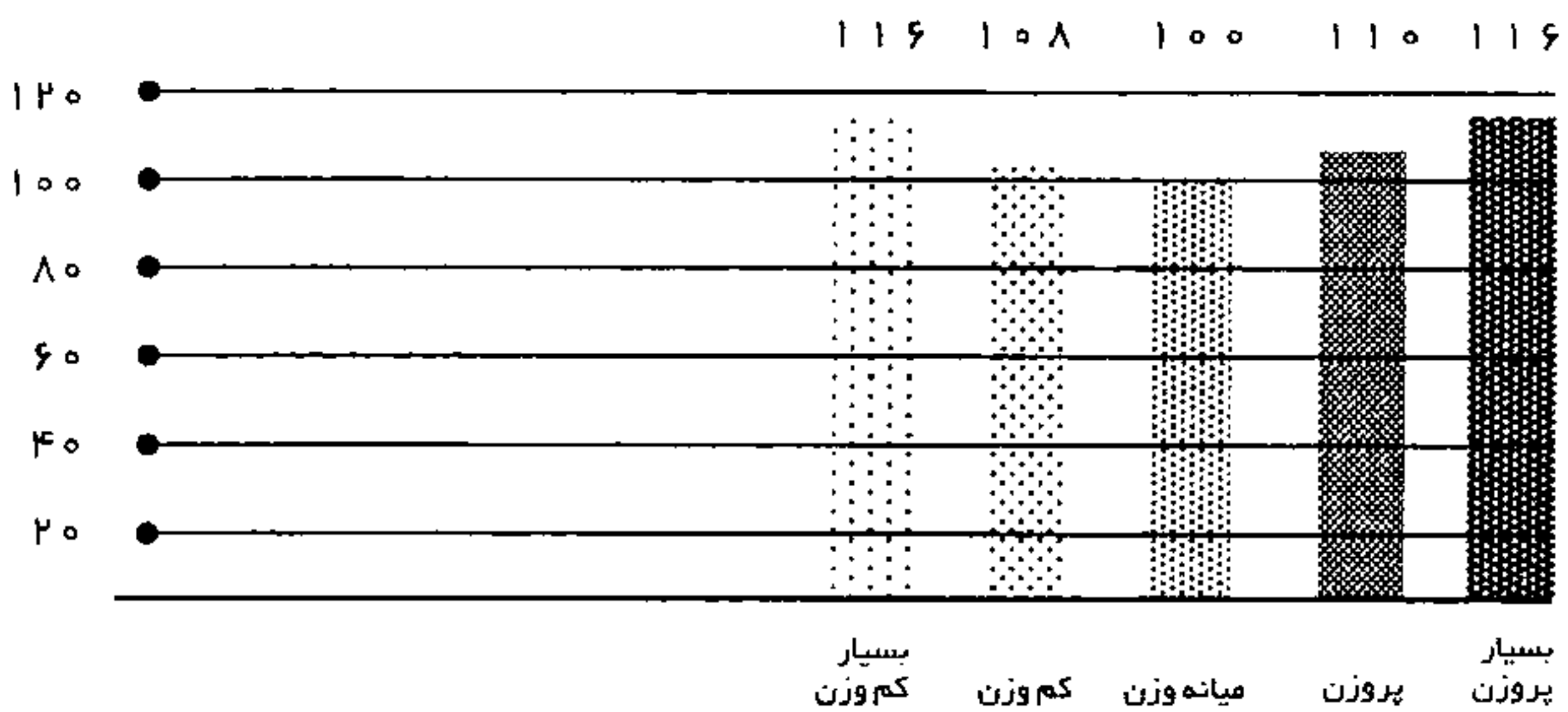
گاهی فشار اجتماعی چنان بر فرد هنجارشکن گران می‌آید که نسبت به جامعه احساس عداوت می‌کند و یک سره از هم‌نوایی سر می‌پسند. بنابراین باید فشار اجتماعی با شرایط معینی همراه باشد. در این مقام به دو شرط مهم اشاره می‌کنیم:

۱. اگر شخص هنجارشکن به جامعه خود دلبستگی داشته باشد، با آن که از فشار اجتماعی آزرده می‌شود، به دشمنی جامعه بر نمی‌خیزد، بلکه در صدد جبران ناهنجاری خود برمی‌آید، همچنان که کودک معمولاً بر اثر توبیخ یا مجازات معتدلی که پدر و مادرش بر او روا می‌دارند، اصلاح می‌شود.

۲. هر چه یگانگی جامعه بیشتر باشد، نظم اجتماعی بهتر برقرار می‌شود و

هنجارها مورد احترام بیشتری قرار می‌گیرند. در جامعه‌های بسیار یگانه پیشین فشارهای اجتماعی سخت مؤثر بودند، و هنجار شکنی به ندرت روی می‌داد. فرد بر اثر فشار اجتماعی، از تند روی یا کند روی منصرف می‌شود و حتی المقدور با اکثریت جامعه همگامی می‌کند. از این رو می‌توان گفت که فشارهای اجتماعی مانند فشارهای طبیعی (natural pressures) عواملی هستند میانه رو و اعتدال جو که افراد افراطی و تفریطی را یا با افراد میانه حال هماهنگ می‌گردانند یا آنان را از میان برمی‌دارند. در عالم حیوانات معمولاً افراد متوسط بیش از دیگران با فشارهای طبیعی کنار می‌آیند و در مقابل مخاطرات دوام می‌آورند. در یک مورد که جمع کثیری از گنجشکان یک بیشه زار به وسیله توفان به هلاکت رسیدند، دانشمندی از مطالعه گنجشکان مرده دریافت که عموماً از لحاظ وزن و قوت از گنجشکان بزرگ یا کوچک‌اند.<sup>۱</sup> چنان که از پیکر ۱۵ برمی‌آید، این نکته در مورد زندگی اورگانیک انسان نیز صدق می‌کند.

پیکر ۱۵. نسبت مرگ در بین صاحبان وزن‌های مختلف



این نمودار نشان می‌دهد که از میان جمع کثیری از اشخاص چهل و پنج ساله به پایین امکان

مرگ افراد پر وزن و کم وزن بیش از امکان مرگ افراد میانه است.

جامعه مانند طبیعت، حافظ افراد میانه حال است و تا جایی که بتواند با وسایل گوناگون - از طعنه و تمسخر و سرزنش و دشنام تا زندان و اعدام - از پیدایش اشخاص

1. H. C. Bumpus: *Biological Lectures*, Boston, 1899, PP. 209 - 226.

بی اعتدال جلوگیری می‌کند. ولی مخالفت جامعه با اشخاص بی اعتدال به شدت مخالفت طبیعت با افراد استثنائی نیست، زیرا جامعه بر خلاف طبیعت، معمولاً اشخاص استثنائی را نابود نمی‌کند، بلکه می‌کوشد که آنان را به صورت مردم به هنجار میانه‌گزین درآورد. چون هنجارهای اجتماعی برخلاف هنجارهای طبیعی، در همه جامعه‌ها یک سان نیستند، فشار اجتماعی در هر جامعه در قالب‌هایی خاص ریخته می‌شود. مثلاً فرهنگ بسیاری از جامعه‌های جدید دزدی را امری ممنوع و در خور مجازات می‌داند، در صورتی که فرهنگ برخی جامعه‌ها مانند فرهنگ اسپارت باستان، جوانان را به دزدی تشویق می‌کرد. در اکثر جامعه‌های متمدن زناشویی با محارم ممنوع است، اما در برخی جامعه‌ها مانند مصر باستان، خانواده‌های اشرافی برای حفظ اصالت خود، ازدواج برادر و خواهر را تجویز می‌کردند. برای انسان متمدن کنونی تصور آدم خواری نفرت آور است. در صورتی که اعضای قبیله چم (Cham) در آنام جگر دشمنان خود را با لذت فراوان می‌خورند و گمان می‌برند که با این عمل بر شجاعت دشمن مرده دست می‌یابند. ما قتل انسان را جرم می‌دانیم، اما اسپارتیان قدیم کودکان ناتوان را بی‌پروا به قتل می‌رسانیدند، و اسکیموها کشتن پیران را روا می‌دانند. در جامعه‌های صنعتی کنونی زن و مرد کمابیش برابر و در همه کارها شریک‌اند، در صورتی که یک قرن پیش در همان جامعه‌ها زنان دخالتی در امور اجتماعی نداشتند و هنجارهای زنانه سراسر از هنجارهای مردانه متفاوت بودند. بنابراین فشار اجتماعی با آن که در همه جامعه‌های انسانی وجود دارد در هر زمان و مکانی در جهات معینی اعمال می‌شود و هنجارهای فرهنگی این جهات را تعیین می‌کنند.

#### IV. مدارای اجتماعی

هیچ جامعه‌ای نمی‌تواند بی‌هنجاری (anomie یا normlessness) مطلق را بپذیرد. ولی نابه‌هنجاری (abnormality) و کج روی را تا حدود معینی که برای حیات اجتماعی مخاطره‌آمیز نباشند، تحمل می‌کند. چنین تحملی را مدارای اجتماعی (social tolerance) خوانده‌اند.

اما مدارای جامعه با اعضای استثنائی یا منحرف، نامحدود نیست. در هر جامعه انحرافات اجتماعی برای خود مراتبی دارند: برخی قابل اغماض‌اند، و بعضی مستوجب کیفرند.

از میان عواملی که حدود مدارا را تعیین می‌کنند، سه عامل مهم‌ترند: مقتضیات اجتماعی، نفوذ شخص هنجارشکن و چگونگی هنجار.

۱. مقتضیات اجتماعی: این مطلب را تحت سه عنوان - سنن اجتماعی و دوره بحران و وضع گروهی - مطالعه می‌کنیم.

سنن اجتماعی: درجه مدارای هر جامعه با هنجار شکنان بسته به سنن آن جامعه است. در جامعه‌ای که سنن اجتماعی با مدارا سخت موافق باشند، مدارا دامنه وسیعی می‌یابد، چنان که در جریان جنگ سرد کنونی، انگلیس به حکم سنن مدارا آمیز خود، حزب کمونیست را تحمل می‌کند، در صورتی که ایالات متحد آمریکا، پیشتازی کمونیسم را خطری مهلک می‌شمارد و از شدت دغدغه دچار نوعی هیستری ضد کمونیست (anti-communist hysteria) - می‌شود.

دوره بحران: معمولاً جامعه‌ها در دوره‌های بحرانی خود نسبت به برخی از هنجارها که در آن هنگام اهمیت حیاتی دارند، سختگیر و نسبت به بقیه سهل‌گیر می‌شوند. مثلاً جامعه‌هایی که در کام جنگ فرو می‌روند، تندروی‌های سیاسی را به هیچ روی نمی‌بخشایند، ولی در عوض با نابه‌هنجاری‌های اخلاقی از جمله ناروایی‌های جنسی مدارا می‌کنند.

وضع گروهی: همه گروه‌های اجتماعی به یک نسبت با نابه‌هنجاری‌ها کنار نمی‌آیند. از طرفی گروه‌های متجانس کوچک کمتر از گروه‌های نامتجانس بزرگ با اعضای خود مدارا می‌کنند، چنان که شهر بیشتر از روستا اشخاص منحرف و متخلف را با اغماض می‌نگرد، و خانواده بیش از گروه‌های بزرگ‌تر نسبت به اعضای هنجارشکن خود سخت می‌گیرد. از طرف دیگر در عصر حاضر دستگاه‌های سیاسی و اقتصادی به مراتب بیش از خانواده و دستگاه دینی با نابه‌هنجاری‌ها در می‌افتند. محققان دریافته‌اند که مؤسسات اقتصادی تا حدود وسیعی زندگی اعضای جوامع صنعتی را کنترل می‌کنند، و حتی این گونه مؤسسات در چگونگی همسرگزینی کارمندان خود نیز به طور مستقیم و غیر مستقیم مؤثر می‌افتند.

۲. نفوذ شخص هنجارشکن: این مطلب دو نکته مهم را در بر می‌گیرد: ارزش اجتماعی و حرفه شخص.

ارزش اجتماعی شخص: هر قدر شخص در گروه خود ارجمندتر باشد می‌تواند با شجاعت و قدرت بیشتری به شکستن هنجارها پردازد، و جامعه هم نسبت به انحرافات او سهل‌گیرتر خواهد بود. مثلاً شاگردان یک کلاس انحرافات یک معلم توانا و محبوب را

ناچیزتر از انحرافات یک معلم متوسط یا ضعیف می‌شمارند و با سهولت بیشتری اغماض می‌کنند.

حرفه شخص: جامعه نسبت به برخی حرفه‌ها سخت حساس است، و از این رو صاحبان آن حرفه‌ها را با دقت و وسواس می‌پاید، چنان‌که بدمستی یک معلم و یا یک قاضی یا یک دین‌یار (روحانی) به هیچ وجه برای جامعه متمدن قابل تحمل نیست.

۳. **چگونگی هنجارها:** چون همه هنجارهای جامعه اهمیت یکسانی ندارند، واکنش‌های جامعه در مقابل نقض هنجارهای متفاوت، متفاوت است. جامعه برای هنجارهای مهم اخلاقی ارزش عظیمی قائل است و بدین سبب نمی‌تواند با ناقضان آنها مدارا کند. در بسیاری از جامعه‌ها بنا بر یکی از هنجارهای اخلاقی مهم، زناشویی با عده‌ای از نزدیکان، ناروا و در خور مجازات شدید است. پس کمتر کسی پا بر این هنجار می‌گذارد.

## نتیجه

۱. همه اعضای جامعه ناگزیرند که مقتضیات زندگی اجتماعی را فراگیرند و به اصطلاح «جامعه‌پذیر» و «فرهنگ‌پذیر» شوند.
۲. این کارها سبب «همنوایی» شخص با «هنجارهای اجتماعی» و ماندگی او به فرهنگ جامعه می‌شوند، و کسی که از همنوایی اجتماعی بازماند، «نا به هنجار» یا «کج رو» به شمار می‌آید.
۳. جامعه برای جلوگیری از کج روی اعضای خود، دست به فعالیت‌هایی که «تسلط اجتماعی» خوانده می‌شوند، می‌زند.
۴. تسلط اجتماعی یا به طور مستقیم یا به طور غیر مستقیم اعمال می‌شود. نوع اول را «تسلط اجباری» و نوع دوم را «تسلط اقناعی» گویند.
۵. نتیجه تسلط اجتماعی، «فشار اجتماعی» است، و فشار اجتماعی به صور گوناگون بدنی و روانی و اقتصادی تظاهر می‌کند.
۶. در جامعه‌هایی که یگانگی اجتماعی شدت داشته باشد و افراد به زندگی اجتماعی سخت وابسته باشند، فشار اجتماعی نتیجه بخش‌تر است.
۷. در هر جامعه چگونگی فشار اجتماعی و نیز «مدارای اجتماعی» بسته به مقتضیات فرهنگی است.

## فصل هشتم

### رفتار جمعی

#### I. چگونگی و انواع رفتار جمعی

رفتار جمعی (collective behavior) یکی از انواع رفتار گروهی است. رفتار گروهی رفتار مشترکی است مبتنی بر کنش‌های متقابل دو یا عده‌ای بیش‌تر. وجهی از رفتار گروهی که جنبه عاطفی شدید دارد و بر واکنش‌های دورانی (circular reactions) یا کنش‌های متقابل دورانی (circular interactions) استوار است، رفتار جمعی خوانده می‌شود.

واکنش‌های دورانی یا کنش‌های متقابل دورانی واکنش‌هایی هستند که بر اثر تحریک‌هایی در کسی پدید می‌آیند و سپس محرک کسان دیگر می‌شوند و واکنش‌هایی در آنان به وجود می‌آورند، و آن‌گاه واکنش‌های این کسان در شخص نخستین مؤثر می‌افتند و واکنش‌های شدیدتری در او برمی‌انگیزند، و پس از آن، واکنش‌های شدید شخص نخستین در کسان دیگر تأثیر می‌کنند و به واکنش‌های شدیدتری می‌انجامند، و به این طریق همواره بر شدت واکنش‌های متجانس اشخاص می‌افزاید. در این صورت باید گفت که کنش‌های متقابل دورانی به واگیری اجتماعی (social contagion) منجر می‌شود، به این معنی که بر اثر این واکنش‌ها، اعضای گروه به سرعت و با شدتی دم‌افزون، رفتار یک دیگر را فرا می‌گیرند و بر نوعی تجانس دست می‌یابند.

بنابراین رفتار جمعی را چنین می‌توان تعریف کرد: رفتاری است عاطفی که بر اثر وضع یا حادثه‌ای از شخص یا اشخاصی سر می‌زند و بر اثر واگیری اجتماعی به دیگران

منتقل می‌شود و در نتیجه گروه کمابیش متجانسی به وجود می‌آورد.

رفتار جمعی انواع بسیار دارد. برخی از انواع شدید آن مانند مد اجتماعی و هوس اجتماعی و جنون اجتماعی و شیدایی اجتماعی و هراس اجتماعی را به اختصار شرح می‌دهیم:

۱. مد اجتماعی: رفتار جمعی مکرری که به قدر رسم اجتماعی تثبیت نشده باشد، مد اجتماعی (social fashion) نام می‌گیرد. یکی از مدهای اجتماعی جامعه‌های غربی اعتنای بسیاری از جوانان است به هنرهای واقع ستیز (anti-realist) قرن بیستم.

۲. هوس اجتماعی: مد اجتماعی پر شور و زودگذر را هوس اجتماعی (social fad) یا رسم دروغین (pseudo-custom) خوانند. رواج ناگهانی و کم دوام جست و خیزی که رقص راک اندرول (Rock-and-roll) نام دارد، نموداری از هوس اجتماعی است.

۳. جنون اجتماعی: هوس اجتماعی شدیدی که همواره شخص را وسوسه کند، جنون اجتماعی (social craze) خوانده می‌شود. جنون اجتماعی صور گوناگون دارد. از جنون جدول حل کردن برخی از روزنامه‌خوانان تا جنون سختگیری دینی برخی از گروه‌های اجتماعی.

۴. شیدایی اجتماعی: هوس اجتماعی پردوامی که با عواطف عمیقی آمیخته باشد. شیدایی اجتماعی (social mania) نام دارد. نمونه آن رفتار متجددان متعصبی است که محض یک امر نوظهور خوشایند، خواب و خوراک را بر خود حرام می‌کنند.

۵. هراس اجتماعی: رفتار جمعی وحشت‌آلود و بی‌هدفی که بر اثر احساس خطر پدید آید، هراس اجتماعی (social panic) نامیده می‌شود. هراس اجتماعی تمام ذهن را به سرعت فرا می‌گیرد و فرد را به تلاش‌های بیهوده و دیوانه‌وار برمی‌انگیزد. برای توضیح این نوع رفتار جمعی به ذکر چند مثال مبادرت می‌کنیم.

روز سی‌ام اکتبر ۱۹۳۸ یکی از ایستگاه‌های رادیو در نیویورک ناگهان با آب و تاب خبر داد که موجوداتی از کره مریخ به زمین یورش آورده‌اند. مردم این خبر را که مبتنی بر داستان جنگ دنیاها (*The War of the Worlds*) نوشته ولز (H.G. Wells) انگلیسی بود، جدی گرفتند و هراسان از خانه‌ها بیرون ریختند و حتی دیوانه‌وار از شهرها گریختند.<sup>۱</sup>

چند سال بعد نمایش حقیقت‌نمای مشابهی از رادیو شهر کی‌تو (Quito) در کشور اکواتور پخش شد. این رادیو خبر داد که موجودات غریبی از کره مریخ به زمین ریخته‌اند

1. H. Cantril & Others: *The Invasion From Mars*, Princeton, N. J., 1940.

و به سرعت به شهر کی تو نزدیک می شوند. مردم شهر به چنان وحشتی افتادند که اکثراً سراسیمه خانه‌ها را رها کردند و در خیابان‌ها توده شدند. جمع کثیری لباس زیر بر تن داشتند و جمعی نیم برهنه بودند. گردانندگان رادیو به محض آن که از هراس عمومی خبردار شدند، نمایش را قطع کردند و در صدد تسکین مردم برآمدند. ولی مردم چنان پریشان و خشمگین بودند که به مرکز فرستنده رادیو حمله بردند، درها و پنجره‌ها را شکستند، عمارت را آتش زدند و شش تن را کشتند.<sup>۱</sup>

در پانزدهم ژانویه ۱۹۵۵ دود و مه غلیظی آسمان شهر لندن را فراگرفت و با آن که فقط ده دقیقه دوام آورد، باز چنان مردم را به هراس انداخت که صدای زاری و دعا از هر سو بلند شد، و جمعی پایان دنیا را اعلام کردند.<sup>۲</sup>

## II. جمع

جمع (collectivity) گروهی است از افراد انسانی که دستخوش رفتار جمعی باشند. چون جمع زاده رفتار جمعی است، می توان در تعریف آن چنین گفت: گروهی که به اقتضای وضع یا حادثه‌ای، خود به خود فراهم می آید و بر اثر کشش‌های متقابل دورانی یا واگیری اجتماعی، دارای رفتاری متجانس می شود. پیدایش جمع بدین ترتیب است: وضع یا حادثه‌ای پیش می آید، برخی از اشخاص متفرق از آن متأثر می شوند و بی اختیار به شیوه‌ای کمابیش یکسان در مقابل آن واکنشی عاطفی می کنند. رفتار عاطفی هر یک به دیگری منتقل می شود و با شدتی بیش تر به خود او باز می گردد. بر اثر این غلیان عاطفی یا عاطفه جمعی (collective feeling)، رفتار عاطفی مشترک و متجانسی از همه آن اشخاص سر می زند.

جمع دارای مختصات چندی است:

۱. جمع معمولاً خود به خود فراهم می آید و از این رو در شمار گروه‌های غیررسمی است. با این وصف ممکن است جمع مقدمه و منشاء برخی از گروه‌های رسمی شود. بدین جهت می توان آن را شالوده اجتماعی گروه‌های دیگر به شمار آورد. مثلاً ممکن است یک میتینگ عمومی یعنی یک جمع غیررسمی موجب یک حزب یعنی یک گروه رسمی شود.

1. *New York Times*, February 13, 1949.

2. *Jacksonville Times-Union*, January 17, 1955.

۲. جمع معمولاً گروهی زودگذر است. ناگهان به تحریک وضع یا حادثه‌ای به وجود می‌آید و پس از دگرگونی آن وضع یا حادثه از میان می‌رود، چنان‌که جمع تماشاگران یک حادثه خیابانی به زودی درهم می‌شکند.
۳. معمولاً انواع جمع مستلزم گردآمدن افرادند، ولی برخی از آنها گرد آمدن یا حضور افراد را ایجاب نمی‌کنند. مثلاً جمعی که جنازه‌ای را مشایعت می‌کنند، شامل اشخاصی است که کنار یک دیگر قرار گرفته‌اند، اما جمعی که در انتخابات پارلمانی یک شهر شرکت می‌کند و به افراد معینی رأی می‌دهد، شامل اشخاصی است که اکثراً هیچ‌گاه در یک مکان گرد نیامده و با یک دیگر برخورد مستقیم نداشته‌اند.
۴. جمع معمولاً ترکیب ثابتی ندارد، به این معنی که افراد آن به سرعت تغییر می‌کنند. برخی از اعضای جمع از آن می‌گسلند، و اعضای جدیدی به آن می‌پیوندند. مثلاً همه اعضای جمعی که برای تماشای حادثه‌ای گرد می‌آیند، در تمام مدت حادثه باقی نمی‌مانند، بلکه برخی پی کار خود می‌روند و جای خود را به نوآمده‌گان می‌سپارند.
۵. جمع معمولاً از تجانس عاطفی شدیدی که به منزله یگانگی گروهی آن است، برخوردار است. بر اثر این تجانس عاطفی شدید است که در مواردی اعضای آن به طور موقت فردیت خود را از یاد می‌برند، و با جذب و شور، مطابق مقتضیات مشترک جمع عمل می‌کنند. نمونه تجانس جمعی را می‌توان در رفتار خشن و بی‌پروای جمعی سفید پوست که مشترکاً به لینچ کردن (lynching) فردی سیاه پوست می‌پردازند، مشاهده کرد.

### III. جماعت

جمع انواع فراوان دارد. ولی هیچ‌یک از این انواع به اهمیت جماعت (crowd) نیستند.

جماعت جمعی است پرتجانس مرکب از افرادی که معمولاً در یک جا گرد می‌آیند و با یک دیگر ربط (rapport) می‌یابند و به جنب و جوش (milling) می‌پردازند. ربط، رابطه عاطفی عمیقی است که دو یا چند تن را سخت به یک دیگر می‌پیوندد، به طوری که آنان بی‌اختیار با یک دیگر هماهنگ می‌شوند. جنب و جوش رفتار عاطفی شدیدی است که بر اثر ربط روی می‌دهد. رابطه عاشق و معشوق و نیز رابطه شخص خواب‌انگیز (hypnotizer) و شخص خواب‌پذیر (hypnotized) در جریان خواب‌گونه (hypnosis) نمونه‌های ربط هستند، و کف زدن و فریاد کشیدن بی‌اختیار تماشاگران

سیرک از جلوه‌های جنب و جوش‌اند. در این صورت جماعت گروه متجانس کم دوامی است که به اقتضای وضع یا حادثه‌ای خود به خود به وجود می‌آید و بر اثر کنش‌های متقابل دورانی یا واگیری اجتماعی، دارای رفتاری مشترک می‌شود و با ربط کافی به جنب و جوش می‌پردازد.

جماعت و رفتار آن از دیرباز توجه محققان را به خود جلب کرده‌اند. ولی نادرند محققانی که در این باره نظری روشنی بخش آورده باشند. لوبون (Le Bon) معتقد بود که جماعت بر اثر غلبه «روح جمعی» بر «روح فردی» فراهم می‌آید، و پیروان فروید گفته‌اند که انسان گاهی بر اثر شدت و کثرت و ازدگی (repression) های عاطفی، زمام خود را رها می‌کند و به کارهایی ناسنجیده، و از آن جمله رفتار جمعی می‌پردازد. به نظر اکثر جامعه‌شناسان کنونی باید تشکیل جماعت و رفتار خود به خودی آن را با مفهوم تلقین باز نمود.

می‌دانیم که انسان به سبب آن که از روز زادن تا دم مرگ وابسته انسان‌های دیگر است و نمی‌تواند بدون مساعدت و موافقت اطرافیان خود به آسودگی زندگی کند، نسبت به دیگران حساس است و می‌کوشد که توجه و موافقت آنان را به سوی خود کشد. تلقین پذیری از این جا پدید می‌آید و باعث می‌شود که وقتی کسانی به تحریک عامل یا عواملی مشترک گرد می‌آیند، متقابلاً در یک دیگر تأثیر کنند: حادثه‌ای روی می‌دهد، و «الف» و «ب» و «ج» و «د» که نسبت به آن حادثه عواطف کمابیش مشابهی دارند، جمع می‌شوند. آن گاه «الف» از «ب» و «ج» و «د» تأثیر برمی‌دارد، و به نوبه خود در آنان تأثیر می‌گذارد و مجدداً از آنان متأثر می‌شود و در آنان تأثیر می‌کند. ادامه این جریان منجر به تجانس و تشدید عواطف آنان می‌شود و آنان را به صورت جمع متجانس پر شوری در می‌آورد. در نتیجه ربط پدید می‌آید، و جمع چون تنی واحد آغاز جنب و جوش می‌کند. در جریان این جنب و جوش چون هر کس تحت تأثیر دیگران قرار می‌گیرد و به نوبه خود در دیگران تأثیر می‌گذارد، هیجان‌های کمابیش مشابهی که به صورت فریاد و کف زدن و مشت‌گره کردن و احیاناً یورش و خراب‌کاری تظاهر می‌کنند، در جمع به وجود می‌آیند. بنابراین می‌توان گفت که تجانس عاطفی ضامن بقای جماعت است. اگر تجانس عاطفی جماعت از میان برود، جماعت از هم می‌گسلد، و اگر شخصی عاطفه جمعی جماعت را نپسندد، نمی‌تواند بدان پیوندد و با آن هم‌نوا شود. بدین سبب جماعت‌های سفید پوستانی که در برخی از استان‌های کشور ایالات متحد آمریکا بر ضد سیاه‌پوستان تشکیل می‌شوند، هیچ‌گاه از همکاری یا کمک افراد سیاه‌پوست یا افراد سفید پوستی که

مخالف تعصبات نژادی هستند، نصیب نمی‌برند.

تماس مستقیم افراد جماعت در پیدایش تجانس عاطفی جماعت سخت مؤثر است. از این رو پیدایش جماعت معمولاً مستلزم گرد آمدن افراد است. ولی در جامعه‌های صنعتی کنونی که وسایلی مانند روزنامه و کتاب و رادیو و تلویزیون، ارتباط توده‌گیر (mass communication) را آسان گردانیده و اشخاص و گروه‌های جدا افتاده را با یک دیگر مربوط کرده‌اند، جماعت‌هایی نیز که وحدت مکانی نداشته باشند، تحقق پذیرند.

می‌توان گفت که جماعت در اشخاص سه تغییر مهم پدید می‌آورد:

۱. **درهم شکستن فردیت:** استغراق شخص در جماعت چنان او را از خود بی‌خود می‌کند که موقتاً از مقتضیات خصوصی خود غافل، و به اصطلاح دچار بی‌فردیتی (de-individuation) می‌شود.

۲. **کنش خود به خودی:** شخص بی‌فردیت بی‌اختیار موافق مصالح جماعت رفتار می‌کند و حتی ندانسته پا بر بسیاری از هنجارهای اجتماعی می‌گذارد.

۳. **احساس ایمنی:** شخص بر اثر شکستن مرزهای فردیت و استغراق در جماعت، خود را دارای قدرتی عظیم می‌پندارد، اعتماد به نفس فوق‌العاده می‌یابد و عمیقاً احساس ایمنی می‌کند.

عواملی که باعث حفظ جماعت و تحکیم تجانس آن می‌شوند، فراوان‌اند. از این میان سه عامل مهم را نام می‌بریم:

۱. **تمکین به رهبران:** همچنان که خواب انگیزی (هیپ‌نوتیسم) نیازمند تمکین خواب پذیر به خواب انگیز است، دوام و تجانس جماعت نیز مستلزم تمکین اعضای جماعت است به پیشاهنگان یا رهبران جماعت.

۲. **وسعت جماعت:** هرچه عده اعضای جماعت بیشتر باشد، سلسله روابطی که هر یک از اعضا را به دیگران پیوند می‌دهد، دامنه دارتر و پیچیده تر خواهد شد و بر بستگی عاطفی اشخاص و تجانس جمع خواهد افزود.

۳. **نظم:** هرچه نظم خود به خودی جماعت بیشتر باشد، فردیت‌ها با سهولت بیشتری در جمع مستهلک می‌شوند. از این رو رهبران جماعت‌ها می‌کوشند که رفتاری منظم و موزون در جماعت‌ها به وجود آورند، و برای این منظور از شعارهای یک نواخت و حرکات موزون و سخنان مسجع و شعر و آواز و حتی رقص سود می‌جویند. آدولف هیتلر یکی از رهبرانی بود که برای تسخیر جماعات از همه این عوامل سود جست.

جماعت صورت‌های گوناگونی دارد. از این جمله‌اند جماعت تصادفی و جماعت نمایشی و جماعت مجذوب و جماعت منظم و جماعت فعال و جماعت همجا و جماعت ناهمجا یا عامه.

۱. جماعت تصادفی (casual crowd) یا جماعت کنجکاو (curiosity crowd) که ناگهان برای تماشای حادثه‌ای تشکیل می‌شود و یگانگی کافی ندارد.

۲. جماعت نمایشی (expressive crowd) که دست به تظاهراتی مانند آواز و رقص و فریاد و گریه می‌زند و یگانگی کافی دارد.

۳. جماعت مجذوب (orgiastic crowd) که دستخوش شور و جذبه است و یگانگی فراوان دارد. برخی از جماعت‌هایی که عهده‌دار شعائر دینی می‌شوند یا جماعت‌هایی که در جشن‌های بزرگ ملی به نشاط می‌پردازند، از جماعت‌های مجذوب‌اند.

۴. جماعت منظم (organized crowd) که از نظم و یگانگی فراوان برخوردار است. حاضران یک مجلس سخنرانی یا کنسر جماعت نسبتاً منظمی به شمار می‌روند.

۵. جماعت فعال (active crowd یا acting crowd) یا غوغا (mob) که برای رسیدن به هدف خود خشونت می‌ورزد.

۶. جماعت همجا (contiguous crowd یا assembled crowd) که اعضای آن در مجاورت یک دیگر قرار می‌گیرند و موجب تجانس عاطفی و جنب و جوش بسیار می‌شوند، در مقابل جماعت ناهمجا (non-contiguous crowd) یا (unassembled crowd) یا عامه (public) که معمولاً میان اعضای آن تماسی مستقیم نیست، و از این رو از تجانس عاطفی کم بهره است.

#### IV. عامه و عقیده عمومی

در شهرهای بزرگ کنونی جمعی از مردم که دارای مصالح مشترک نسبتاً پایداری هستند، به راه‌های غیر مستقیم گوناگون به یک دیگر پیوند می‌خورند و واحد اجتماعی بزرگی پدید می‌آورند. این واحد اجتماعی بزرگ که به سبب پراکندگی اعضای خود، جنبه عاطفی شدیدی ندارد ولی بر اثر مصالح پایدار و ارتباطات فکری آن اعضا، دارای جنبه ادراکی قوی است، همانا جماعت ناهمجا یا عامه است.

در جامعه‌های ساده ابتدائی عامه یا جماعت ناهمجا وجود ندارد، اما در

جامعه‌های متمدن که مردم به تناسب منافع مادی و معنوی خود، به بخش‌های گوناگون تقسیم می‌شوند، جماعت‌های ناهمجای متنوع به وجود می‌آیند. از این قبیل‌اند عامه ورزش کار، عامه سینمارو، عامه کتاب‌خوان، عامه سیاسی، عامه سهام‌داران یک شرکت، عامه رأی‌دهندگان یک شهر و عامه مشترکان یک روزنامه.

حاصل‌نهایی فعالیت جماعت ناهمجا یا عامه عقیده عمومی (public opinion) و وفاق عمومی (public consensus) است. از این رو برای شناسایی راه و رسم این نوع جماعت که در جامعه‌های کنونی اهمیت فراوانی دارد، باید موضوع عقیده عمومی و وفاق عمومی را مورد تدقیق قرار داد.

چنان که می‌دانیم، واقعه یا چیزی که مورد اعتنای جامعه قرار گیرد، ارزش اجتماعی نام دارد. ارزش اجتماعی انگیزه‌گرایی‌های اجتماعی (social attitudes) می‌شود. گرایش‌های اجتماعی تمایلاتی کلی هستند که در فرد به وجود می‌آیند و ادراکات و عواطف و افعال او را در جهات معینی به جریان می‌اندازند. گرایشی که با عواطف بسیار شدیدی همراه باشد عقده (complex) خوانده می‌شود، و گرایشی که جنبه ادراکی آن ضعیف باشد ولی سخت ریشه‌دار و استوار شده باشد، تعصب یا پیش‌داوری (prejudice) نام می‌گیرد. در هر مورد از آمیختن گرایش‌های اجتماعی گوناگون، عقیده عمومی ناشی می‌شود. عقیده عمومی قضاوتی است مورد قبول عامه که هم جنبه عاطفی و هم جنبه ادراکی دارد و از تعصب نیز برکنار نیست. عقیده عمومی اگر به شدت تعمیم یابد و ریشه‌دار شود، به صورت اجماع یا وفاق عمومی در می‌آید.

اهمیت روزافزون عقاید عمومی در زندگی جامعه‌های صنعتی سبب شده است که سازمان‌های حکومتی و غیر حکومتی خواهان آگاهی از وضع عقاید عمومی باشند و برای سنجش آن تدابیری کنند. فن رأی‌جویی (polling) و سایر فنونی که برای کاوش عقاید عمومی فراهم آمده‌اند، زاده این تدابیرند. برخی از کارشناسان اجتماعی برآن‌اند که به وسیله این فنون می‌توان از عقاید مردم آگاهی یافت و این آگاهی را در تحولات و مبارزات اجتماعی مورد استفاده قرار داد. اما برخی دیگر از کارشناسان اجتماعی به این فنون و نتایج آن‌ها خوش بین نیستند و می‌گویند که فنون سنجش عقاید عمومی ناقص و نارسای‌اند و از عهده دریافت عقاید عمومی بر نمی‌آیند. عقاید عمومی امور کیفی پیچیده‌ای هستند، حال آن‌که این فنون برای شمارش و طبقه‌بندی امور بساده‌کمی شایستگی دارند.

بی‌گمان عقیده عمومی یکی از عوامل مهم زندگی اجتماعی است و بدین سبب

باید مورد توجه جامعه‌شناسان قرار گیرد. در این هم تردیدی نیست که برخی از جامعه‌شناسان، بیهوده می‌خواهند که همه امور کیفی انسانی را با وسایل کمی بسنجند و بیان کنند و از این رو به فکر تدارک شیوه‌های نتیجه بخش‌تری برای سنجش امور اجتماعی نمی‌افتند، در صورتی که تکامل جامعه‌شناسی مستلزم ابداع این گونه شیوه‌هاست.

در جامعه‌های صنعتی جدید چون عقاید عمومی نفوذ عمیقی دارند، گروه‌های مختلف اجتماعی مخصوصاً گروه‌های رسمی می‌کوشند که با وسایل گوناگون عقاید عمومی را با عقاید خود همساز کنند. تخصص طلبی عصر حاضر ایجاب کرده است که برای این منظور مؤسسات بسیار متشکل و مجهزی که در جامعه‌شناسی گروه فشار یا گروه تحمیل (pressure group) خوانده می‌شوند، به وجود آیند. این گروه‌ها همواره با شیوه‌های متفاوت تلاش می‌ورزند که یا عقاید عمومی را با مقاصد خود موافق گردانند یا عقاید مطلوب خود را بر عامه جامعه تحمیل کنند. به بیان دیگر گروه‌های فشار کوشا هستند که به طور مستقیم یا غیر مستقیم در عقاید عمومی راه یابند.

وسایل روا یا ناروایی که گروه‌های فشار برای تسلط بر عقاید عمومی به کار می‌برند، بسیار متنوع‌اند. در این جا از چهار وسیله که عمومیت و اهمیت بیش‌تری دارند، نام می‌بریم:

۱. **تدابیر اقتصادی:** گروه‌های فشار با دادن وام یا هدیه یا رشوه، جمع‌های انسانی مورد نظر را به فرمان خود می‌آورند.

۲. **تدابیر حقوقی:** گروه‌های فشار مجاهده می‌ورزند که خواست‌های آن‌ها به وسیله قوانین و مقررات اجتماعی بر مردم تحمیل شوند. پس با وسایل گوناگون در سازمان‌های وضع و اجرای قانون رخنه می‌کنند. در جامعه‌های غربی مخصوصاً ایالات متحد آمریکا این گروه‌ها علناً اعضای مجالس قانون‌گذاری را زیر فشار قرار می‌دهند. گروه‌های تحمیل‌گری که لویی ایست (lobbyist) نام دارند، از این زمره‌اند.

۳. **تدابیر تخریبی:** گروه‌های فشار در نهان یا آشکار برای در هم شکستن مقاومت مردم و ربودن عقاید عمومی، به خراب‌کاری و انهدام سازمان‌ها و جماعت‌های مخالف همت می‌گمارند.

۴. **تدابیر تبلیغی:** گروه‌های فشار با وسیله ماهرانه‌ای که تبلیغ یا آوازه‌گری (propaganda) نام دارد، به دزدیدن یا دگرگون کردن یا ساختن عقاید عمومی می‌پردازند.

## ۷. آوازه‌گری

چون آوازه‌گری در عصر حاضر دامنه پهن‌آوری یافته و یکی از عوامل مهم اجتماعی شده است، به ناگزیر باید توجه بیشتری بدان مبذول داشت.

آوازه‌گری یا تبلیغ فعالیتی است برای دگرگون کردن عقاید عمومی از راه‌های غیر مستقیم و احیاناً پنهانی با وسایلی مانند زبان و خط و تصویر و نمایش و جز این‌ها. آوازه‌گری را باید با ارشاد (indoctrination) فرق گذاشت. ارشاد جریانی است که مفاهیم روشن و منظمی به مردم می‌دهد، ولی آوازه‌گری جریانی است که مفاهیم روشن و تاریک را با یک دیگر می‌آمیزد و به وجهی خوشایند در می‌آورد و به مردم عرضه می‌کند. ارشاد منجر به شناخت ادراکی می‌شود، ولی هدف آوازه‌گری انگیزتن عواطف و آماده کردن مردم برای قبول عقایدی معین است. آوازه‌گر به وسیله آمیختن حقیقت با دروغ، نموده‌ها را به صورتی جلوه می‌دهد که باعث تمکین مردم به خواست‌های او می‌شود. آوازه‌گر از تلقین پذیری انسان سود می‌جوید و نیت خود را به مردم تحمیل می‌کند. حتی گاهی مقاومت روانی مردم را یک سره در هم می‌شکند و به اصطلاح، دست به مغز شویی (brain-washing) می‌زند.

قدرت آوازه‌گری در مواردی بسیار عظیم می‌شود. از طرفی به سبب آن که تلقین پذیری انسان به هنگام پریشانی و بی‌آرامی بیش‌تر می‌شود، آوازه‌گری در زمان بحران مؤثرتر می‌افتد. از طرف دیگر چون بسیاری از مردم به آوازه‌گری خوش‌بین نیستند، نفوذ آوازه‌گری وقتی به حد اعلی می‌رسد که بنیاد آن بر مردم معلوم نباشد. اگر جامعه بدانند که فلان آگاهی روزنامه‌ای یا رادیویی یا تله‌ویزیونی مستقیماً از طرف فلان مؤسسه سودجو منتشر می‌شود، با بی‌اعتمادی به آن می‌نگرد. از این رو آوازه‌گری مؤثر آن است که به صورت نوعی راهنمایی یا اندرز باشد و بدون جنجال صورت گیرد. در جنگ جهانی اول حکومت انگلیس بر خلاف حکومت آلمان، دست به این نوع آوازه‌گری زد و توانست آرام آرام ایالات متحد را برای شرکت در جنگ آماده کند.<sup>۱</sup> همچنین به طوری که از تحقیقات رسمی حکومت ایالات آمریکا بر می‌آید، گروه‌هایی از سرمایه‌داران بزرگ این کشور از دیرباز عقاید سودجویانه خود را از طریق آوازه‌گری آرام و غیر مستقیم به

---

1. J. D. Squires: *British Propaganda at Home and in the United States from 1914 to 1917*, Cambridge, Mass., 1935

مردم تحمیل کرده‌اند. اینان به وسیله کارگزاران خود در نوشتن بسیاری از کتاب‌های درسی دبستان‌ها و دبیرستانها و دانشگاه‌ها دخالت ورزیده و بدین شیوه توانسته‌اند عقاید خصوصی خود را به عنوان حقایق علمی بی چون و چرا به خورد دانش‌آموزان و دانش‌جویان دهند و مثلاً چنین وانمود کنند که مالکیت خصوصی (private ownership) حرمتی ابدی دارد و هرگونه مالکیت عمومی (public ownership) یا مالکیت دولتی (state ownership) زیان‌بخش و خطرناک است.<sup>۱</sup>

آوازه‌گران ماهر در رعایت چند اصل زیرین می‌کوشند:

۱. آوازه‌گر از زبان‌گوینده یا نویسنده یا فرد معتبری که مورد احترام جامعه است، مردم را مورد خطاب قرار می‌دهد.
۲. آوازه‌گر دقیقاً می‌داند که با مردم مورد خطاب خود چگونه سخن گوید و چه بگوید.
۳. آوازه‌گر آگاه است که هر موضوعی را به کدام یک از گروه‌های اجتماعی عرضه کند.
۴. آوازه‌گر خواست خود را بر اثر تکرار، در ذهن مردم می‌نشانند، ولی در عین حال فراموش نمی‌کند که تکرار زیاد باعث ملال و نفرت مردم می‌شود.
۵. آوازه‌گر از میان حقایق گوناگونی که به موضوع مورد نظر او مربوط است، فقط آن‌هایی را که به سود خود می‌یابد، برمی‌گزیند و به جامعه اعلام می‌دارد و بدین ترتیب مردم ساده‌دل را قانع می‌کند که ادعای او حقیقت صرف است. تجربه نشان داده است که چنین ادعاهایی به آسانی مورد قبول مردم ساده‌دل قرار می‌گیرند. با این همه چون اندیشمندان نسبت به هر امری که به عنوان حقیقت مطلق و کمال محض عرضه شود، شکاک و بدبین هستند، آوازه‌گر موفق باید هم حقایق موافق و هم حقایق مخالف مدعای خود را اعلام کند تا در مردم دقیق اندیشمند نیز موثر افتد.
۶. آوازه‌گر موضع مورد نظر خود را امری به هنجار و خوب و قهرمانی و مقدس جلوه می‌دهد و خلاف آن را نابه هنجار و زشت و شیطانی می‌شمارد. در جریان جنگ جهانی اول حکومت‌های انگلیس و آمریکا برای برانگیختن عداوت و نفرت مردم نسبت به حکومت آلمان، مردم آن سرزمین را «وحشی» و امپراتور آن کشور را «سگ درنده» می‌خواندند.<sup>۲</sup>

1. C. D. Thomson: *Confessions of The Power Trust*, New York, 1932, Chs. 39 & 40.

2. W. F. Ogburn and M. F. Nimkoff, *Sociology*, Boston, 1958, P. 217.

۷. آوازه‌گر برای تأیید مدعای خود، به اقوال افراد مشهور استناد می‌جوید.

پیکر ۱۶. زشت‌نمایی دشمن

## HALT the HUN !



**BUY U.S. GOVERNMENT BONDS  
THIRD LIBERTY LOAN**

بالای این پیکر که در جریان جنگ جهانی اول برای تشویق مردم به خریدن اوراق وام ملی ایالات متحد آمریکا منتشر شده است، شعار «جلوی وحشیان را بگیرید» به چشم می‌خورد.

۸. آوازه‌گر مطالب را طوری تنظیم می‌کند که نظر کودکان و نوجوانان را به خود کشد. زیرا اینان اولاً با سهولت بیشتری شکار آوازه‌گری می‌شوند، و ثانیاً در مزاج بزرگ‌تران سخت نفوذ دارند.

۹. آوازه‌گر سعی می‌کند صحت قسمتی از مدعای خود را عملاً به اثبات رساند. پس از جنگ اخیر، مردم جامعه‌های گوناگون بر اثر تحولات نامنتظری که در جهان

دیدند، نسبت به درستی تبلیغات حکومت‌های غربی به شک افتادند. از این رو آوازه‌گری این حکومت‌ها سخت بی‌تأثیر و عقیم شد، چندان که ایزن‌هائر، رئیس جمهوری ایالات متحد آمریکا در هفدهم دسامبر ۱۹۵۵ اعلام کرد: «بزرگ‌ترین جنگی که در پیش داریم جنگی است برای تسخیر اذهان انسان‌ها.»<sup>۱</sup> در نتیجه حکومت‌های غربی در صدد بر آمدند که در کشورهای خارجی تبلیغات خود را کمابیش با عمل همراه کنند. از آن جمله ایالات متحد آمریکا با تنظیم و اجرای نقشه مارشال (Marshall Plan) و برنامه اصل چهارم (Point Four Program) در صدد بر آمد که تبلیغات رادیویی صدای آمریکا (Voice of America) و مراکز اطلاعاتی یک صد و پنجاه‌گانه خود را نتیجه بخش گردانند.<sup>۲</sup>

چنان که دیده‌ایم، آوازه‌گری با همه اهمیتی که در زندگی اجتماعی معاصر دارد، از ضرر و خطر خالی نیست. آوازه‌گری اگر شدت یابد، عقاید عمومی را که نتیجه بحث و انتقاد معتدل است، از کار می‌اندازد، ذهن مردم را به قبول آرای خداوندان جامعه برمی‌انگیزد، و جامعه‌ها را اسیر هیجان می‌کند و به صورت جماعت‌های عاطفی آشفته حال در می‌آورد.

می‌توان گفت که از آغاز جنگ سرد (Cold War) تاکنون مردم ایالات متحد آمریکا بر اثر آوازه‌گری حکومت و عوامل دیگر، دستخوش نگرانی و ترس بیهوده و عواطف مزاحم دیگری شده‌اند، چندان که در موارد بسیار انتظام دیرین جامعه آمریکایی از میان رفته، عامه مردم استان‌ها و شهرهای متفاوت به صورت جماعت‌های عاطفی در آمده و به پست‌ترین رفتارهای جمعی گراییده‌اند. رفتار نابه‌هنجار غیر منطقی حتی از مقامات حکومتی این کشور نیز سر می‌زند، چنان که در یک مورد، حکومت بدون توجه به آزادی انسانی و بدون هیچ‌گونه مدرک قابل قبول، به وطن دوستی چند صد تن از کارمندان خود بدگمان شد و آنان را با خشونت تمام معزول و تعقیب کرد.<sup>۳</sup> عوامل چندی از دامنه و تأثیر آوازه‌گری می‌کاهد. برخی از این عوامل را ذکر می‌کنیم:

۱. آوازه‌گر برای ایجاد گرایش معینی در مردم دست به کار تبلیغ می‌زند. ولی معمولاً در جریان تبلیغ، گذشته از گرایشی که مورد نظر آوازه‌گر بوده است، گرایش یا

1. *Tampa Tribune*, December 17, 1955.

۲. آگ‌برن و نیم‌کوف: پیشین، ص ۲۱۷-۲۱۸.

3. A. Yarmolinsky (ed.): *Case Studies in Personnel Security*, Washington D. C., 1955.

گرایش‌های دیگری هم در مردم پدید می‌آید. پس گرایش مورد نظر در نتیجه ملازمت با گرایش‌های دیگر شدت کافی نمی‌یابد. در جنگ جهانی دوم حکومت ایالات متحد توانست با آوازه‌گری سنجیده‌ای مردم را از فجایع استبداد هیتلری آگاه و متنفر و خشمگین گرداند. ولی همین بیان فجایع سبب شد که مردم برای دستگاه هیتلر قدرتی دوزخی قائل شوند و به هراس افتند.

۲. آوازه‌گر با تحریف حقایق و آرایش آن‌ها، عواطف مردم را برمی‌انگیزد و آنان را از قضاوت صحیح باز می‌دارد. اما بسیاری از جریان‌های اجتماعی مثلاً آموزش و پرورش مردم را با واقعیت‌ها آشنا می‌کنند، آنان را به تفکر منطقی می‌کشانند و به این شیوه از قدرت آوازه‌گر می‌کاهند. پژوهش‌های متعدد به اثبات رسانیده‌اند که معمولاً مردم آگاه اندیشمند کمتر از مردم کم فرهنگ اسیر آوازه‌گری می‌شوند.

۳. آوازه‌گر برای ایجاد گرایشی که خود به خود در جریان زندگی واقعی در مردم پدید نیامده است، به فعالیت می‌پردازد، و از این برمی‌آید که اگر فعالیت او به نحوی از انحاء با واقعیت اجتماعی سازگار نباشد، آوازه‌گر نمی‌تواند عمیقاً مردم را دگرگون کند. ادعاهایی که عملاً و علناً با جریان واقعیت سازگار نباشند، دیر یا زود از نظرها می‌افتند. تبلیغاتی که در جنگ جهانی اول از طرف حکومت‌های فرانسه و انگلیس و ایالات متحد آمریکا بر ضد حکومت آلمان صورت گرفت، وقتی درست تأثیر بخشید و روحیه مردم آلمان را خراب کرد که ارتش آلمان عملاً رو به ضعف رفت و وضع داخلی آلمان به وخامت گرایید.

۴. آوازه‌گر با استفاده از وسایل گوناگون مانند کتاب و روزنامه و رادیو و تله‌ویزیون و سینما و منبر، مردم را تبلیغ - باران می‌کند و مقاومت ذهنی آنان را از میان می‌برد. حال اگر عواملی برای حمایت مردم در میان باشد و از در هم شکستن مقاومت آنان جلوگیری، کار آوازه‌گر به دشواری پیش خواهد رفت. از این سبب می‌توان هرگونه آوازه‌گری را با تبلیغ متقابل یا پاد - آوازه‌گری (counter-propaganda) بی تأثیر یا کم تأثیر گردانید.

## VI. تأثیر فرهنگ در رفتار جمعی

رفتاری که از یک جمع سر می‌زند خواه ناخواه تابع مقتضیات فرهنگی جامعه‌ای است که آن جمع بدان تعلق دارد. در فرهنگ هر جامعه مرزهایی برای فعالیت افراد و گروه‌ها معین شده است، و معمولاً اکثر مردم از آن مرزها فراتر نمی‌روند. از این رو رفتار

جمعی در عین حال که نسنجیده است و به تحریک عواطف صورت می‌گیرد، باز در قوالب فرهنگی معینی می‌ریزد. مثلاً در ایالات متحد آمریکا فرهنگ به جمع امکان می‌دهد که به پاره‌ای کارهای زیان بخش دست بزنند. در انگلیس جمعی که در خارج شهر به گردش یا استراحت می‌پردازند، به ندرت گردش گاه خود را آلوده یا خراب می‌کنند، حال آن که در ایالات متحد آمریکا آلوده و ویران کردن گردش گاه به منزله بخشی از تفریحات جمع است. در سال ۱۹۴۹ پس از یکی از ایام تعطیل، پارک‌ها و دریاکنارهای شیکاگو به قدری آلوده بودند که ناگزیر در حدود شش صد رفتگر به کار مشغول شدند و ۱۱۵ تن زباله گرد آوردند.<sup>۱</sup>

رفتار جمعی در انگلیس و آمریکا معمولاً با خشونت بسیار همراه است. در این دو جامعه چه بسا جماعت‌های فعال که به کشتار کشیده می‌شوند، در صورتی که در فرانسه جماعت فعال به ندرت دست به آدم‌کشی می‌زند، و این امر شاید زاده آن باشد که قوانین و دین فرانسویان (مذهب کاتولیک) آدم‌کشی را جرمی بسیار بزرگ شمرده‌اند.<sup>۲</sup> در ایالات متحد آمریکا جمع می‌تواند در مواردی به حکم سنن فرهنگی جامعه، به کارهای بسیار وحشیانه مبادرت کند. از این قبیل اند یورش جمعی پسران دانشجو به خوابگاه دختران دانشجو و هجوم جمعی از نژادگرایان بر سر سیاه پوستان و سایر اقلیت‌های مطرود جامعه آمریکایی.

یورش پسران به خواب گاه دختران که در اصطلاح دانش جویان، یورش زیر جامه (panty raid) خوانده می‌شود، بازمانده یکی از رسوم برخی از اقوام ابتدائی است. در بسیاری از دانشگاه‌های ایالات متحد آمریکا پسران کراراً به طور جمعی به خواب گاه‌های دختران دانش جو یورش می‌برند و ظاهراً می‌کوشند تا یکی از لباس‌های زیر دختران را به غنیمت برند. در یکی از حملاتی که پسران دانشگاه کالی فورنیا در شب ۱۶ مه ۱۹۵۶ به خواب گاه‌های دختران دانش جو کردند، ۳۰۰۰ تن شرکت داشتند. در این حمله که ساعت‌ها به طول کشید و پلیس را ناگزیر از مداخله کرد، پسران دانش جو به زور داخل خواب گاه‌ها شدند. بانوان سرپرست خواب گاه‌ها را کتک زدند، با دختران گلاویز شدند، لباس‌های آنان را دریدند، اسباب اتاق‌ها را خرد کردند، چیزهای گرانبها را دزدیدند و بر روی هم، بیش از ۱۲۰۰۰ دلار خسارت وارد آوردند.<sup>۳</sup>

۱. آگ برن و نیم کوف: پیشین، ص ۲۰۴.

2. R. La piere: *Collective Behavior*, New York, 1938, p. 548.

3. *Daily Californian*, May 17, 1958.

هجوم بر اقلیت‌ها مخصوصاً بر اقلیت سیاه پوست یکی دیگر از تظاهرات جمعی مردم ایالات متحد آمریکا است. این گونه تهاجمات که معمولاً با شکنجه بی گناهان همراه است و کراراً به زجرکشی یا لینچ می‌انجامد، در نظر متعصبان، مجازاتی است که باید به دست خود آنان در حق اقلیت‌های مطرود صورت پذیرد.

## VII. تسلط بر رفتار جمعی

تلقین‌پذیری در همان حال که یکی از عوامل مهم زندگی گروهی است، در مواردی به صورت عاملی مزاحم در می‌آید و انسان‌ها را به صورت جمع‌هایی بی‌بند و بار و خطرناک در می‌آورد.

برای جلوگیری از تشکیل انواع مخرب جمع و بی‌خطر کردن رفتار جمعی، باید تلقین‌پذیری انسانی را تحت نظامی عقلی درآوریم. باید افراد را چنان پیروانیم که صرفاً به تحریک عواطف خود، زیر نفوذ دیگران قرار نگیرند و بتوانند با بصیرت و سنجش، ترک‌تازی عواطف و تلقین‌پذیری نا به جا را فرو نشانند.

به قصد حصول این مقصود باید افراد را از کودکی به تفکر انتقادی و مباحثه خود داد و با منطق علم آشنا کرد. تجربه نشان می‌دهد که شخص اگر با تفکر انتقادی و منطق علم مأنوس باشد، در مقابل تلقین عاطفی به خوبی مقاومت می‌ورزد. در ایالات متحد آمریکا مشاهده شده است که دانش‌جویانی که از لحاظ سن یا هوش یا کلاس بالاتر از دیگران‌اند، کمتر از آنان به جمع‌های مخرب می‌پیوندند، و اکثر افراد جماعت‌های فعالی که دست خود را به لینچ کردن سیاه‌پوستان می‌آیند، مردمی درس‌نخوانده و تراشیده و نخراشیده‌اند.<sup>۱</sup>

خوشبختانه همچنان که جامعه‌های انسانی از مرحله زندگی روستایی به مرحله زندگی شهری می‌گرایند، تحقق این آرمان آسان‌تر می‌شود. در شهرهای صنعتی از یک سو شخص از یوغ سنت‌های جمعی که محور زندگی روستایی هستند، آزاد می‌شود و می‌تواند در برابر حوادث، موافق مقتضیات عقلی، تأمل ورزد و تصمیم بگیرد. از سوی دیگر جامعه صنعتی با بسط و ترویج علوم، زمینه را برای تفکر انتقادی و عمل منطقی هموار می‌کند.

از این گذشته مبارزه گروهی منظم برضد گروه‌های فشار و نیز سودجویان و

1. A. F. Raper: *The Tragedy of Lynching*, Chapel Hill., N. C., 1933, P. 11.

رفتار جمعی / ۱۹۲

قدرت طلبانی که در نهان آنها را اداره می‌کنند، برای بی خطر کردن رفتار جمعی و سلامت و ایمنی جامعه ضرورت حیاتی دارد.

## نتیجه

۱. «رفتار جمعی» وجهی است از رفتار گروهی که جنبه عاطفی شدید دارد و بر «واکنش‌های دورانی» یا «کنش‌های متقابل دورانی» استوار است.
۲. «مد اجتماعی» و «هوس اجتماعی» و «جنون اجتماعی» و «شیدایی اجتماعی» و «هراس اجتماعی» از انواع شدید رفتار جمعی هستند.
۳. «جمع» گروهی است که به اقتضای حادثه‌ای خود به خود به وجود می‌آید و بر اثر کنش‌های متقابل دورانی یا «واگیری اجتماعی» دارای رفتارهای متجانس می‌شود.
۴. «جماعت» جمعی است پر تجانس مرکب از افرادی که با یک دیگر «ربط» می‌یابند و به «جنب و جوش» می‌پردازند.
۵. «عامه» یا «جماعت ناهمجا» جمعی است کم تجانس مرکب از افرادی که به سبب مصالح مشترک خود، با یک دیگر ارتباط برقرار می‌کنند و مرجد «عقیده عمومی» و «وفاق عمومی» می‌شوند.
۶. برخی از گروه‌های اجتماعی برای تأمین منافع خود می‌کوشند که به وسیله «گروه‌های فشار» بر عقاید عمومی دست یابند.
۷. رایج‌ترین تدبیر گروه‌های فشار «آوازه‌گری» یعنی تسخیر عقاید عمومی به طرق غیر مستقیم است.
۸. باید با ترویج علم و مبارزه با گروه‌های فشار، از گرگتازی آوازه‌گری جلوگیری و راه رفتارهای جمعی مزاحم را سد کرد.

## فصل نهم

# طبقه‌بندی جامعه

### I. نقش اجتماعی

جامعه سازمانی است مرکب از گروه‌های متفاوتی که هر یک عهده‌دار فعالیت‌های معینی هستند. از این رو هر جامعه‌ای - گذشته از آن که در چه مرحله‌ای از تکامل خود باشد - دارای تقسیمات متعدد است. به بیان دیگر تفکیک اجتماعی (social differentiation) در هر جامعه‌ای واقع می‌شود.

مهم‌ترین وجه تفکیک اجتماعی تقسیم افراد است از لحاظ نقش اجتماعی (social role) و نیز پایگاه اجتماعی (social status). فعالیت معینی که بر عهده یکی یا بعضی از اعضای یک گروه نهاده شده باشد، نقش اجتماعی خوانده می‌شود. در جامعه‌های کنونی چون معمولاً یک شخص به چند گروه بستگی دارد، و فعالیت او نیز در هر گروه از یکی در می‌گذرد، هر یک از اعضای جامعه دارای نقش‌های اجتماعی متعدد می‌شوند، و نقش‌های هر کس مجموع فعالیت‌هایی هستند که او در گروه‌های مربوط به خود ایفا می‌کند. مثلاً یک مرد یا زن معمولاً وابسته به چند گروه اصلی است: وابسته یک یا چند خانواده، یک صنف، یک طبقه، یک حزب، یک برزن، یک شهر، یک کشور... از این گذشته گاهی تقلید یا همدردی هم شخص را بر آن می‌دارد که خود را به جای دیگران گذارد و موقتاً جزو گروه‌های دیگر شمارد و نقش‌های اعضای آنها را بر عهده گیرد.

همه نقش‌هایی که به وسیله یک فرد صورت می‌گیرند، مستقیماً به وسیله جامعه

مقرر نمی‌شوند. به این معنی که هر کس خود نیز در این مورد مداخله و ابتکار می‌کند. از این رو نقش‌های اجتماعی بر دو نوع‌اند: نقش‌های محول و نقش‌های محقق.

۱. نقش محول: نقش‌هایی که جامعه برای هر کس تعیین می‌کند، اصطلاحاً نقش محول (assigned role) خوانده می‌شود.

۲. نقش محقق: البته هر کس ناگزیر از آن است که نقش‌های محول خود را بر دوش گیرد و کمابیش به انجام رساند. اما معمولاً هیچ کس در چارچوب نقش‌های محول خود باقی نمی‌ماند، بلکه موافق امکانات خود و همکاری یا ضدیت دیگران، در نقش‌هایی که بدو محول شده‌اند، دخالت می‌ورزد، و علاوه بر این نقش‌های جدیدی برای خود تعیین می‌کند. به این ترتیب نقش‌هایی که عملاً به وسیله فرد اجرا می‌شوند، با نقش‌های محول او تفاوت می‌یابند. چنین نقش‌هایی را نقش محقق (achieved role) می‌نامند. چنان‌که خواهیم دید، امکانات همه اعضای یک جامعه برای اجرای نقش‌های محقق خود برابر نیستند.

در جامعه‌های متجانس (homogeneous) یعنی جامعه‌هایی که گروه‌ها تنوع زیاد ندارند و بین هنجارهای آن‌ها اختلاف چندانی نیست، نقش‌های گوناگونی که بر عهده یک شخص می‌افتند، کمتر دستخوش تعارض می‌شوند. در جامعه متجانس ابتدایی یک مرد قادر است که هم به نام پدر خانواده خود، اعضای آن را مورد محبت قرار دهد و هم به نام نماینده مسئول جامعه، آنان را به مجازات رساند، و اعضای خانواده هم به آسانی به وظیفه‌های دوگانه او تمکین می‌کنند.

در جامعه نامتجانس (heterogeneous) یعنی جامعه‌ای که بر اثر تحولات گوناگون، دارای گروه‌های متنوعی شده است، هنجارهای گروه‌ها با یک دیگر تفاوت دارند. از این رو در بسا موارد نقش‌هایی که گروه‌های متفاوت برای فرد تعیین می‌کنند، با یک دیگر سازگار نیستند. پس مشکل ستیزه نقش‌ها (role conflict) پیش می‌آید. مقصود از ستیزه نقش‌ها این است که اجرای یک نقش با اجرای نقش‌های دیگری که بر عهده شخص است، مغایرت می‌یابد. مثلاً در جامعه‌های متمدن کنونی شخصی که می‌خواهد در فعالیت‌های شغلی یا سیاسی چهره‌ای درخشان باشد، ناگزیر است که دامنه فعالیت‌های خانوادگی خود را محدود کند و چه بسا از مصالح زن و فرزند خویش غفلت ورزد.

ستیزه نقش‌های اجتماعی گاهی از آشفتگی مناسبات اعضای جامعه سرچشمه می‌گیرد. معمولاً بین آشپزها و پیشخدمت‌های رستوران‌های عمومی اختلافاتی وجود

دارند، زیرا از طرفی آشیپ‌های رستوران‌ها از لحاظ نقش اجتماعی، بالاتر از پیشخدمت‌ها هستند، و از طرف دیگر نقش آنان ایجاب می‌کند که به امر و نهی پیشخدمت‌ها سر فرود آورند.

در هر جامعه نقش‌های اجتماعی موافق موازینی معین بین اعضای جامعه تقسیم می‌شوند. قدیم‌ترین موازین تقسیم نقش‌های اجتماعی سن و جنسیت‌اند. ولی در این مورد وضع اجتماعی شخص بیش از سن و جنسیت اهمیت دارد.

۱. سن و جنسیت: در هر جامعه، مخصوصاً جامعه ابتدایی مقتضای هر یک از ادوار عمر فعالیت معینی است. در بسیاری از جامعه‌ها دست کم هفت دسته سنی وجود دارند: نوزادان، پسران، دختران، مردان بالغ، زنان بالغ، پیر مردان، پیر زنان. در بیشتر جامعه‌ها مرحله بلوغ از دو مرحله قبل و بعد آن درست مشخص نیست. ولی در جاهایی مانند پولی‌نه‌زی مرحله بلوغ کاملاً از مرحله کودکی و مرحله بزرگی مشخص است، و اشخاص نو بالغ هم از فعالیت‌های خردسالان و هم از فعالیت‌های بزرگ سالان معاف‌اند. اینان اوقات خود را صرف معاشقه و آشنایی با مقتضیات جامعه می‌کنند و به همین دلیل بر خلاف نوجوانان جوامع متمدن، ناگهان بر اثر قبول مسئولیت‌های متعدد اجتماعی، دچار پریشانی نمی‌شوند.

در بسیاری از جامعه‌ها انتقال از یک مرحله عمر به مرحله دیگر با حادثه‌ای مهم همراه است و مثلاً به مناسبت رسیدن پسران و دختران به حد بلوغ، مراسمی که در عرف مردم شناسان، شعائر گذر (rites of passage) نام دارند، اجرا می‌شوند. تحول بلوغ در جامعه‌های متمدن چندان مورد توجه نیست. با این همه در این جامعه‌ها نیز افراد بالغ از لحاظ آموزش و پرورش و قوانین کیفری از خردسالان متمایزند، و معمولاً کودکان و نوجوانان گروه‌های مستقلی شمرده می‌شوند و در کارهای سالمندان مداخله نمی‌کنند.

۲. وضع اجتماعی شخص: نقش‌هایی که شخص بر عهده می‌گیرد، نه تنها با وضع سنی و جنسی او تناسب دارند، بلکه با وضع اجتماعی او نیز متناسب‌اند. چه بسا توانگرزادگان که با گروهی از کارگرزادگان همجنس و همسن هستند، ولی با وجود این همانندی جنسی و سنی، از لحاظ نقش اجتماعی، سخت از کارگرزادگان متفاوت‌اند. خواهیم دید که وضع اجتماعی شخص به مراتب بیش از وضع سنی و جنسی او در نقش‌های اجتماعی او موثر می‌افتد.

## II. پایگاه اجتماعی

ارزش‌گذاری یعنی تعیین ارزش یک چیز، و ارزش یک چیز وقتی به دست می‌آید که نسبت آن با چیزهای دیگر معلوم شود و به بیان دیگر رتبه‌بندی (ranking) صورت گیرد. هر کس به هنگام برخورد با سایر اعضای جامعه، موافق موازین خود، دیگران و پایگاه‌های آنان را می‌سنجد و برای هر یک ارزش یا اهمیتی قائل می‌شود. اگر اعضای یک گروه در تعیین ارزش یک تن یا یک گروه یا تعیین نقش‌های دیگران کمابیش همداستان باشند، گوییم که به ارزش‌گذاری اجتماعی (social valuation) پرداخته‌اند.

هنگامی که یک نقش اجتماعی مورد ارزش‌گذاری اجتماعی قرار گیرد، پایگاه اجتماعی (social status) آن نقش معلوم می‌شود. پایگاه اجتماعی ارزشی است که یک گروه بر یک نقش اجتماعی می‌نهد. هر جامعه مطابق مقتضیات خود نقش‌های اجتماعی را رتبه‌بندی می‌کند. از این رو در هر جامعه برخی از نقش‌ها مهم‌تر از نقش‌های دیگر به شمار می‌روند و پایگاه اجتماعی والاتر دارند.

هر کس چون عهده‌دار نقش‌های گوناگون است، پایگاه‌های اجتماعی متعددی را احراز می‌کند. در جامعه‌های ساده قدیم بین پایگاه‌های متفاوت یک شخص نوعی تجانس وجود دارد، چنان‌که یک فرد ساده در همه حوزه‌های زندگی اجتماعی فردی ساده و کم‌اعتبار است. ولی در جامعه‌های متمدن، مخصوصاً جامعه متمدنی که دستخوش تحول شدید باشد، معمولاً بین پایگاه‌های یک شخص اختلافاتی به وجود می‌آیند. مثلاً یک شخص ممکن است در گروه دانشمندان پایگاهی شامخ داشته باشد، ولی مورد احترام گروه صاحبان سرمایه یا گروه سیاست‌بازان قرار نگیرد.

مفهوم پایگاه اجتماعی معمولاً با دو مفهوم اجتماعی دیگر - آب‌روی اجتماعی (social reputation) و وجاهت اجتماعی (social popularity) - همراه است. چنان‌که می‌دانیم، پایگاه اجتماعی نتیجه ارزشی است که جامعه بر یک نقش اجتماعی می‌نهد، حال اگر جامعه به جنبه شخصی یک نقش اجتماعی یعنی فضایل و کارآمدی ایفاکننده آن نقش ناظر باشد، مفهوم آب‌روی اجتماعی پیش می‌آید، و اگر جامعه به تأثیر خوش یا ناخوشی که ایفاکننده نقش بر اعضای جامعه می‌گذارد، تأکید ورزد، مفهوم وجاهت اجتماعی مطرح می‌شود. به عبارت دیگر پایگاه اجتماعی نتیجه ارزش‌گذاری عمومی جامعه است نسبت به شخص ایفاکننده نقش.

همان‌طور که دو نوع نقش اجتماعی - نقش محول و نقش محقق - وجود دارند،

پایگاه اجتماعی نیز بر دو گونه است: پایگاه محول و پایگاه محقق.

۱. پایگاه محول: پایگاه معینی که جامعه برای نقش معینی مقرر می‌دارد، پایگاه

محول (assigned status) خوانده می‌شود.

۲. پایگاه محقق: هر کس علی‌رغم نقش‌های محول خود، عملاً نقش‌های دیگری

برای خود مقرر می‌دارد، و در نتیجه در مقابل پایگاه‌های محول خویش، حائز پایگاه‌های

دیگری هم می‌شود. این گونه پایگاه‌ها پایگاه محقق (achieved status) نام گرفته‌اند.

### III. طبقه اجتماعی

چون هر نقشی متضمن پایگاه اجتماعی معینی است، نقش‌هایی که عضو جامعه

بر عهده می‌گیرد، اگر دیرگاهی دوام آورند و او را از پرداختن به نقش‌های دیگر باز دارند،

موجب تثبیت پایگاه (status fixing) او می‌شوند.

بر اثر پایگاه‌های اجتماعی افراد، گروه‌های متعددی که هر یک مرکب از اشخاص

کمابیش هم پایگاه هستند، به وجود می‌آیند، و جامعه به واحدهای چندی تقسیم

می‌شود. این گونه واحدها در همه جامعه‌های متمدن حتی آن‌هایی که آهنگ برانداختن

مالکیت خصوصی کرده‌اند، وجود دارد. مثلاً در هر یک از مزارع اشتراکی کشور اسرائیل

که کیب بوتز (Kibbutz) خوانده می‌شوند، با آن که مالکیت خصوصی برقرار نیست و همه

اشخاص به سود جامعه کار می‌کنند و از لحاظ ثروت و طرز زندگی برابرند، باز سه واحد

اجتماعی به چشم می‌خورند: کشاورزان تازه‌کار، کشاورزان کارآموده و مدیران، و البته

دو واحد اخیر از اعتبار و اهمیت بیشتری برخوردارند.

در جامعه متمدن هر کس دارای پایگاه‌های متعدد است. ولی مؤثرترین پایگاه

شخص پایگاه طبقه‌ای (class status) است، و سایر پایگاه‌های شخص کمابیش به این

پایگاه بستگی دارند. مقصود از پایگاه طبقه‌ای پایگاهی است که شخص به سبب

عضویت در یکی از طبقات اجتماعی (social classes) احراز می‌کند.

جامعه‌شناسان برای تعریف و تعیین طبقات اجتماعی ملاک‌های گوناگونی به کار

می‌برند. گروهی از آنان فقط شغل را ملاک تعیین طبقات اجتماعی می‌شمارند. گروهی

دیگر عوامل اجتماعی متعدد مانند مقدار و منبع درآمد و وضع و محل سکونت را وسیله

تعیین طبقات اجتماعی قرار می‌دهند. گروهی دیگر برآن‌اند که طبقه اجتماعی هر کس را

باید از روی تصویری که خود از خود دارد یا نظری که دیگران نسبت به او دارند، معین

کرد.

هیچ یک از این سه نظر قابل قبول نیست. زیرا اولاً حاصل رده بندی افراد از لحاظ شغل، صنف (corporation) است، و طبقه و صنف را نمی‌توان یکی دانست. ثانیاً بخش بندی افراد از لحاظ عوامل اجتماعی متعدد الزاماً به نتایج متفاوتی منجر می‌شود، و معلوم نیست که کدام عامل را باید ملاک طبقه دانست. ثالثاً رده بندی افراد از روی قضاوت خود آنان یا رأی دیگران، جنبه عینی و اعتبار علمی ندارد. بنابراین چنین ملاک‌هایی به کار طبقه بندی اجتماعی نمی‌آیند و نمی‌توان به اتکای آن‌ها، به مفهوم تاریخی طبقه که به وسیله فیلسوفان اجتماعی - از ارسطو تا مارکس - روشن شده است، رسید. در نتیجه برای تعریف طبقه و تفکیک طبقات از یک دیگر باید مانند فیلسوفان اجتماعی قرن گذشته، بر عامل مالکیت، مخصوصاً مالکیت وسایل تولید و قدرت ناشی از آن و نفرت یا ستیزه‌ای که بر اثر مالکیت در میان مردم می‌افتد، تأکید کرد.

بر این سیاق طبقه اجتماعی گروه نسبتاً وسیع و پایداری است مرکب از زنان و مردان و کودکان که از لحاظ تولید اجتماعی و مالکیت ابزارهای تولید، دارای وضعی کمابیش یکسان‌اند. از این رو، هر طبقه با وجود تعارضات داخلی خود، با طبقه‌های دیگر در اختلاف و کشمکش است، و مطابق پایگاهی که از لحاظ تولید اقتصادی دارد، از اهمیت و قدرت معینی برخوردار می‌شود، و نیز مطابق اهمیت و قدرت خود به جهان می‌نگرد و بر فرهنگ خاصی دست می‌یابد.

بر روی هم اختصاصات چندی طبقه اجتماعی را از سایر گروه‌های اجتماعی مشخص می‌کند:

۱. بستگی طبقه به تولید جامعه: اعضای هر طبقه با وجود اختلافاتی که ضرورتاً با یک دیگر دارند، از لحاظ مالکیت ابزارهای کار و چگونگی دخالت در تولید اجتماعی (تولید کردن یا از تولید دیگران سود بردن) دارای پایگاهی کمابیش یگانه‌اند. بدین ترتیب در هر یک از دوره‌های اجتماعی به دو طبقه اصلی برمی‌خوریم: طبقه بهره‌کش (exploiting class) که صاحب ابزارهای کار و عواید تولید است، و طبقه بهره‌ده (exploited class) که گرچه از مالکیت ابزارکار بهره‌ای نمی‌برد، بار تولید را بردوش می‌کشد.

۲. فرهنگ اختصاصی طبقه: مشابهات زندگی اعضای یک طبقه سبب می‌شوند که ادراکات و عواطف و خواست‌های کمابیش مشابهی در آنان پدید آیند و منجر به سنت‌ها یا فرهنگی اختصاصی شوند. از این رومی‌توان گفت که هر طبقه در آغوش

فرهنگ عمومی جامعه، برای خود یک پاره - فرهنگ یا خرده - فرهنگ که فرهنگ طبقه‌ای (class culture) خوانده می‌شود، به بار می‌آورد. فرهنگ طبقه‌ای از زندگی، مخصوصاً تفکر خاص طبقه که آگاهی طبقه‌ای یا شعور طبقه‌ای (class consciousness) نام دارد، برمی‌خیزد.

۳. **جدایی طبقات اجتماعی:** طبقات اجتماعی مخصوصاً در جامعه‌های فلاحی قدیم که دستخوش ثبات و تحجرند، از یک دیگر کاملاً مشخص و جدا هستند و نمی‌توانند به آسانی با یک دیگر اختلاط کنند. طبقات مختلف به وسیله موانع طبقه‌ای (class barriers) از یک دیگر فاصله می‌گیرند، و در نتیجه بین آن‌ها فاصله اجتماعی (social distance) به وجود می‌آید. از این رو اعضای طبقه‌های مختلف به آسانی نمی‌توانند با یک دیگر کنش متقابل اجتماعی داشته باشند. جدایی طبقات اجتماعی به صورت‌های گوناگون تظاهر می‌کند، چنان که در بسا موارد، اعضای دو طبقه مختلف معمولاً دور از یک دیگر در محله‌هایی مجزا به سر می‌برند، با یک دیگر معاشرت نمی‌کنند و مخصوصاً از زناشویی با یک دیگر محروم‌اند.

۴. **تعارض داخلی طبقه:** هر طبقه در همان حال که واحدی متجانس می‌نماید و دارای واقعیت اجتماعی مستقل و فرهنگی اختصاصی است، از تعارض داخلی (internal antagonism) برکنار نیست. هر طبقه گروه‌ها یا به اصطلاح، قشر (stratum) های متعددی را زیر بال می‌گیرد، و اختلافات این قشرها باعث تعارضات داخلی طبقه می‌شوند. تعارضات داخلی طبقه معمولاً هنگامی که طبقه رو به زوال می‌رود، با شدت بیشتری تظاهر می‌کنند.

۵. **نشانه‌های طبقه‌ای:** فرهنگ‌های اختصاصی طبقات اجتماعی سبب می‌شوند که اعضای هر طبقه دارای نشانه‌های مشخصی باشند و مثلاً به طرز مخصوصی لباس بپوشند، با لحن خاصی سخن گویند و اصطلاحات ویژه‌ای به کار برند و در رعایت سنتی اختصاصی بکوشند.

۶. **وسعت فراوان طبقه:** طبقه معمولاً از سایر گروه‌های جامعه وسیع‌تر است، و حتی گاهی از مرزهای یک جامعه نیز فراتر می‌رود. در هر یک از جامعه‌های اروپای قرون وسطی، طبقه زمین دار (feudal) آن قدر که از سایر طبقات جامعه خود متفاوت بود، با زمین داران جامعه‌های دیگر تفاوت نداشت. از این رو می‌توان گفت که در آن عصر یک طبقه کمابیش متجانس اکثر جامعه‌های اروپا را زیر بال گرفته بود.

۷. **دوام طبقه:** طبقه گروهی سست و زودگذر نیست، و تا زمانی که تحولات

عمیقی در ابزار سازی و تولید اجتماعی روی ندهند، متلاشی نمی‌شود.

#### IV. پیدایش طبقه اجتماعی

در مراحل ابتدائی تکامل اجتماعی یعنی هنگامی که فرهنگ جامعه به حد کفایت پیچیده نشده و ثروت کافی به دست نیامده و مالکیت خصوصی رواج نگرفته است، از گروه‌های طبقه‌ای و موانع و محدودیت‌های آن‌ها خبری نیست. در این گونه جامعه‌ها پایگاه طبقه‌ای سرنوشت افراد را معین نمی‌کند، بلکه هر کس می‌تواند موافق سن و جنسیت و سایر مختصات بدنی و روانی خود، به فعالیت پردازد و حائز نقش‌ها و پایگاه‌هایی شود. امکانات اجتماعی تقریباً برای همه اعضای جامعه یکسان‌اند. در مقابل جامعه با طبقه (class society) بعدی، چنین جامعه‌ای را جامعه بی طبقه (classless society) می‌نامند. البته در جامعه بی طبقه هم افراد از حیث اعتبار اجتماعی، اختلافاتی با یک دیگر دارند. ولی این اختلافات معلول بستگی فرد به یک گروه اجتماعی نیستند، بلکه از عواملی شخصی مانند مهارت یا شجاعت یا مردم‌داری ناشی می‌شوند.

در دوره‌های پیشین جامعه‌های بی طبقه فراوان وجود داشته‌اند. امروز نیز در بسیاری از جامعه‌های ابتدائی مانند جامعه ساکنان جزیره آندامان (Andaman) و مردم شوشون (Shoshone) و تی‌یه‌را دل فوئه‌گو (Tierra del Fuego) طبقه اجتماعی یافت نمی‌شود. همچنین در جوامع سرخ‌پوست شمال ری‌یوگرانده (Rio Grande) به ندرت اثری از تمایزات طبقه‌ای در میان است، و تنها قوم کواکی یوتل (Kwakiutl) را که شامل سه بخش اشراف و عوام و بردگان است، باید مستثنی دانست.<sup>۱</sup>

همچنان که اوضاع و احوال ابتدایی انسان جامعه بی طبقه را ایجاد می‌کند، تغییر این اوضاع و احوال نیز به انهدام جامعه بی طبقه می‌انجامد. پیچیده شدن فرهنگ و افزایش ثروت و تحکیم و توسعه مالکیت خصوصی تدریجاً گروه‌های قلیلی از اعضای جامعه را توانگر و بر ابزارهای تولید مسلط و از قاطبه مردم ممتاز می‌گردانند و پایه سازمان طبقه‌ای جامعه را می‌نهند.

1. G. Landtman: *Origin Of the Inequality of the Social Classes*, Chicago, 1938, Chs. 1-6 .

کولی (Cooley)، جامعه‌شناس آمریکایی عوامل مؤثر در تمایزات طبقاتی را چنین بر می‌شمارد:<sup>۱</sup>

۱. عدم تجانس قومی در جامعه: اگر چند قوم نامتجانس ابتدائی در مجاورت یک دیگر ساکن باشند، به ناگزیر به سبب تعصبات ابتدایی، با تحقیر و نفرت یک دیگر را می‌نگرند و به هجوم و جنگ و اسیرگیری دست می‌زنند. تفوق جنگی قوم فاتح بر مغلوبان به مرور ایام به صورت تفوق پایدار طبقه‌ای درمی‌آید.

۲. عدم ارتباط گروه‌های اجتماعی: دوری و بی‌خبری اعضای گروه‌های اجتماعی از یک دیگر باعث تشدید جدایی آن‌ها و پیدایش فرهنگ‌های فرعی متفاوت می‌شود و کار تفوق طبقه‌ای را آسان می‌گرداند.

۳. کندی تحرک اجتماعی: جامعه‌هایی که دیرگاهی در یک مرحله بمانند یا به کندی تغییر کنند، مجال‌هایی فراهم می‌آورند تا اختلافات طبقه‌ای موجود تثبیت و ریشه‌دار و پر دامنه شوند. اما جامعه‌های پر تحول مثلاً جامعه‌های صنعتی جدید در جریان دگرگونی‌های خود، بسیاری از تمایزات طبقه‌ای دیرین را زایل می‌کنند. از زمانی که کشور هند به صورتی کمابیش صنعتی درآمد، تمایزات طبقه‌ای قدیم آن به سستی گراییده‌اند. مثلاً اعضای برخی از گروه‌های مطرود طبقه پایین که خود و اموال و حتی سایه‌شان در طی سه هزار سال نجس شمرده شده‌اند، اکنون در نواحی صنعتی با گروه‌های اجتماعی دیگر اندکی معاشرت می‌کنند.

نمونه‌های ساده جامعه با طبقه در برخی از قبایل ابتدایی آفریقا و پولی‌نه‌زی به چشم می‌خورند، ولی نمونه‌های کامل آن را باید در جامعه‌های متمدن جست. مثلاً جامعه متمدن روم باستان مرکب از سه طبقه - بردگان و عوام و اشراف - بود، و اروپای قرون وسطی سه طبقه - رعایا و زمین‌داران و پیشه‌وران - را در بر می‌گرفت.

چنان‌که اشاره شد، در جامعه‌های صنعتی کنونی مرزهای طبقه‌ای مانند حدود طبقه‌ای جامعه‌های کشاورزی گذشته، قاطع و مشخص نیستند. از این رو برخی از محققان به خطا چنین پنداشته‌اند که جامعه صنعتی مثلاً ایالات متحد آمریکا از رده‌بندی طبقه‌ای آزاد است. ولی واقع این است که این جامعه‌ها نیز مانند جامعه‌های پیشین ساختمانی طبقه‌ای دارند. فقط مردم آن‌ها بر اثر عواملی مانند تولید فراوان کالاهای مصرفی و بهبود مختصر زندگی طبقه پایین و تبلیغات دامنه‌دار حکومت‌ها، از تمایزات

1. C. H. Cooley: *Social Organization*, New York, 1929, p. 217 ff.

طبقه‌ای خود غافل شده‌اند. چنان که بسیاری از اعضای طبقه پایین به سبب غفلت از پایگاه طبقه‌ای خود یا در نتیجه آگاهی طبقه‌ای دروغین یا شعور طبقه‌ای کاذب (false class consciousness) که بر آنان دست یافته است، خود را مرفه و جزو گروه‌های طبقه بالا یا متوسط می‌شمارند. بنابر یک پیمایش اجتماعی (social survey) که در این باره صورت گرفته است، ۷۰/۴ درصد مردم ایالات متحد آمریکا خود را جزو طبقه متوسط می‌دانند، در صورتی که حداقل ۵۰ درصد مردم آن کشور درآمد سالیانه‌ای کمتر از ۱۰۰۰ دلار دارند و به سختی معیشت می‌کنند.<sup>۱</sup>

با وجود تصور نادرستی که اعضای طبقه پایین ایالات متحد از وضع طبقه‌ای خود دارند، باز در آن جا نیز ترکیب طبقه‌ای جامعه واقعی انکار ناپذیر است، زیرا موانع طبقه‌ای عملاً میان گروه‌های انسانی فاصله انداخته‌اند، و همان طور که جامعه‌شناسان آمریکایی معلوم داشته‌اند، اکثر جوانان آمریکایی به ندرت می‌توانند با از گلیم پدران خود فراتر بکشند و حتی به حرفه‌ای جز حرفه آنان پردازند. پیکر ۱۷ نشان می‌دهد که از میان فرزندان کارگران ساده ایالات متحد آمریکا فقط عده خیلی کمی می‌توانند از پایگاه شغلی پدران خود فاصله قابل‌بگیری بگیرند.<sup>۲</sup>

از این گذشته رفتاری که مردم ایالات متحد آمریکا با یک دیگر می‌کنند، حاکی از اختلافات طبقه‌ای آنان است. محققان از مطالعه مناسبات پسران و دختران دبیرستانی یک گروه کوچک آمریکایی دریافته است که آنان در معاشرت با یک دیگر پای بند تمایزات طبقه‌ای هستند. به این معنی که ۶۱ درصد آنان صرفاً با اعضای طبقه خود معاشرت می‌کنند، و ۳۵ درصد با اعضای طبقه نزدیک به طبقه خود محشور می‌شوند، و هیچ‌گونه میعاد گذاری یا معاشرتی بین پسران و دخترانی که به دو طبقه پایین و بالای جامعه تعلق دارند، صورت نمی‌گیرد.<sup>۳</sup>

## ۷. تأثیر پایگاه طبقه‌ای در زندگی انسان

پایگاه طبقه‌ای از جهات بسیار در زندگی افراد تأثیر می‌کند. تأثیرات طبقه را در

1. W. F. Ogburn and M. F. Nimkoff: *Sociology*, Boston. 1958, p. 189.

۲. همان، ص ۱۸۰.

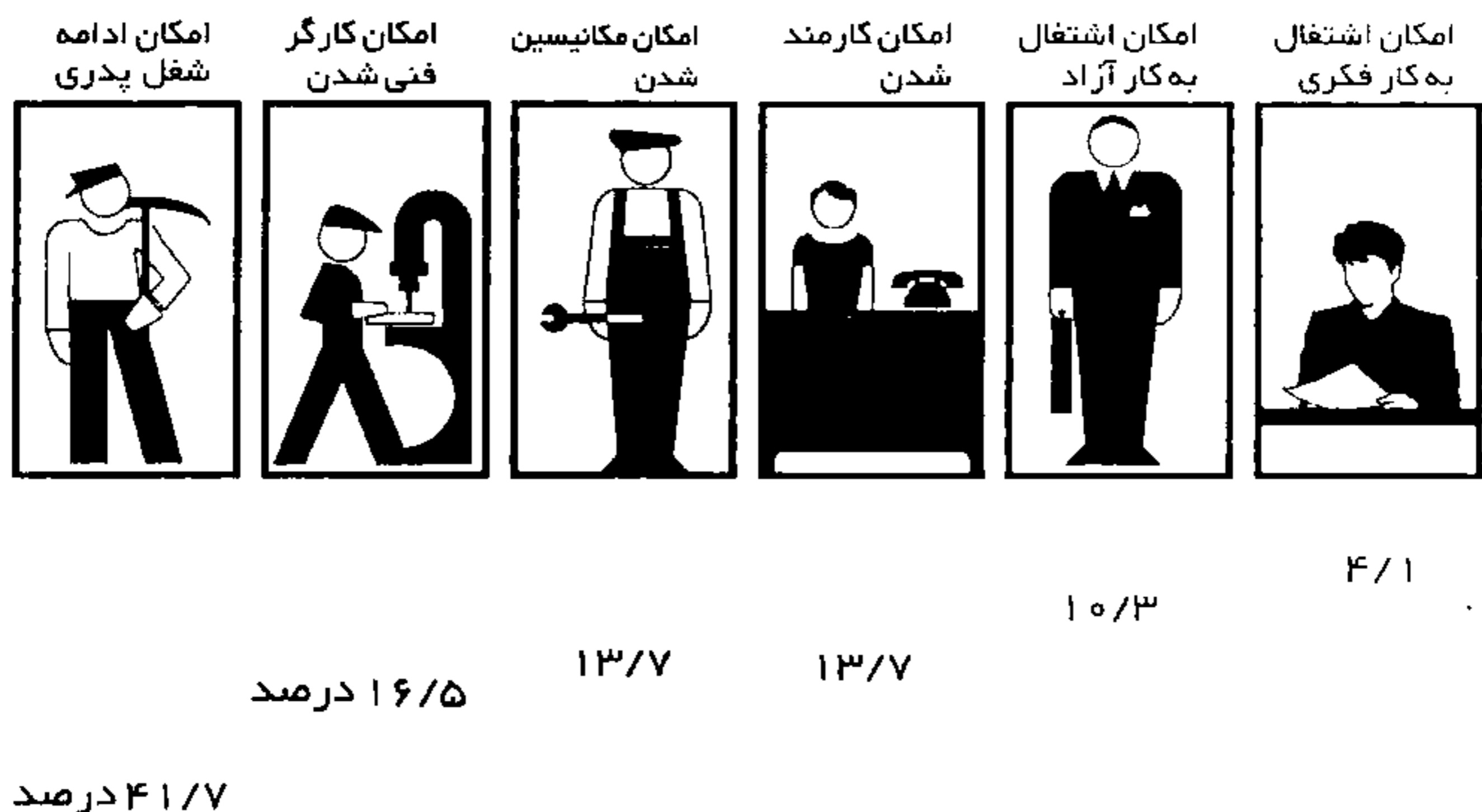
۳. همان، ص ۱۷۳.

زندگی فرد از دو منظر می‌توان مطالعه کرد - از منظر امکان‌های زندگی (life chances) و از منظر سبک زندگی (life-style).

### الف. تأثیر پایگاه طبقه‌ای در امکان‌های زندگی

اعضای هر طبقه اجتماعی از لحاظ امکان‌های زندگی با اعضای طبقات دیگر تفاوت‌هایی دارند. مقصود از امکان‌های زندگی مجموع توانایی‌های یک فرد یا یک گروه است برای برخورداری از مزایای زندگی، همچون کار دلپذیر و درآمد کافی و آسایش و رشد و عافیت و امنیت و آزادی. معمولاً آنانی که از امکانات اجتماعی بیشینه بهره را می‌برند، اعضای طبقه متنفذ جامعه‌اند، و کسانی که از امکانات ناچیزی برخوردارند، اعضای طبقه پایین جامعه هستند.

#### پیکر ۱۷. امکانات کارگر زادگان برای گریز از شغل پدری



امکان‌های زندگی را می‌توان شامل چند عنصر اصلی دانست. از این گونه‌اند امکان زنده ماندن، امکان حفظ سلامت، امکان تحصیل علم، امکان درستکار ماندن، امکان تحصیل قدرت و امکان احراز مقام‌های شامخ.

۱. امکان زنده ماندن: اعضای طبقه بالا و طبقه متوسط جامعه در سایه قدرت مالی فراوان خود بیش از اعضای طبقه پایین امکان زنده ماندن دارند. در این مورد پژوهش‌های گوناگونی صورت گرفته‌اند. از آن جمله است پیمایش دقیقی که وودبری (Woodbury) درباره مرگ نوزادان ایالات متحد آمریکا صورت داده است. در نتیجه این پیمایش، معلوم شده است که در هفت شهر از شهرهای ایالات متحد شماره مرگ نوزادان در سال اول عمر با درآمد خانواده آنان نسبت معکوس دارد، و خانواده‌هایی که درآمد سالیانه آن‌ها از ۴۵۰ دلار تجاوز نمی‌کند، تقریباً سه بار بیش از خانواده‌هایی که درآمد سالیانه آن‌ها به ۱۲۵۰ دلار می‌رسد، نوزادان خود را از دست می‌دهند.<sup>۱</sup>

امکان زنده ماندن در زمان جنگ نیز از تأثیر پایگاه طبقه‌ای برکنار نیست. اعضای طبقه پایین که عموماً فاقد آموزش کافی و تمول و نفوذند، در ارتش‌ها به صورت سرباز ساده خدمت می‌کنند و به هنگام جنگ، به ناگزیر پیشاپیش دیگران به مقابله خطرات می‌شتابند، و از این رو گروه گروه تلف می‌شوند. از آمار کشتگان ایالات متحد آمریکا در جنگ کره چنین برمی‌آید که از میان هر ۱۰,۰۰۰ کشته، ۱۴۶۰ تن از کسانی بوده‌اند که درآمد سالیانه آن‌ها به ۲۵۰۰ دلار نمی‌رسیده است، حال آن که فقط ۴۶۰ کشته از صاحبان درآمد سالیانه‌ای معادل ۵۵۰۰ دلار و بیشتر بوده‌اند.<sup>۲</sup>

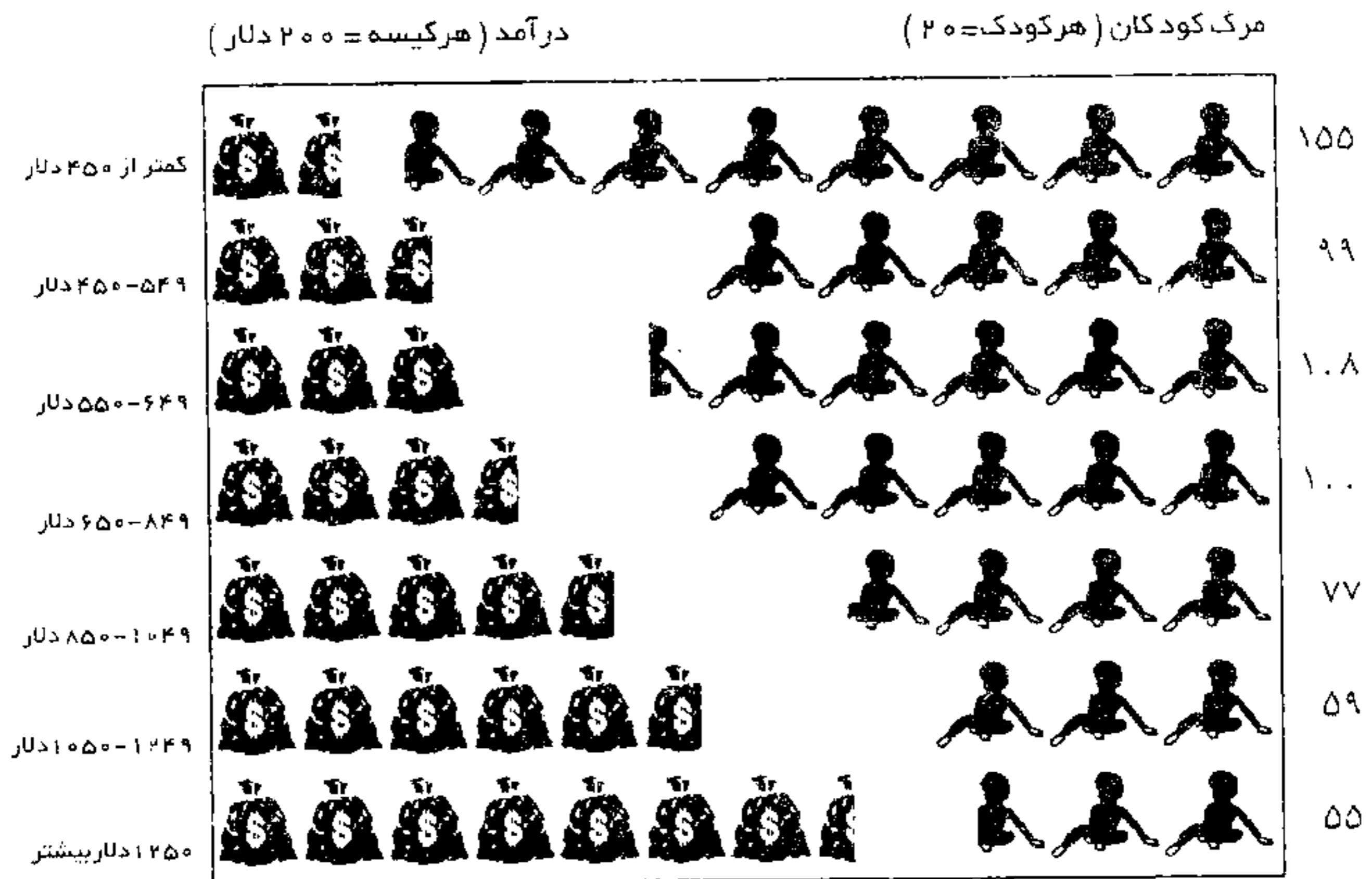
۲. امکان حفظ سلامت: اعضای طبقه‌های بالا و متوسط به سبب زندگی آسوده‌تر و دسترسی بیشتر به پزشک و دارو، بیش از اعضای طبقه پایین از عهده حفظ سلامت خود برمی‌آیند. آمار نشان می‌دهد که در سال‌های ۱۹۳۵ و ۱۹۳۶ در ایالات متحد آمریکا یک بیستم مردان خانواده‌های بی‌نوا، علیل و از کار افتاده بودند، در صورتی که فقط یک سی و سوم مردان خانواده‌هایی که درآمد سالیانه آن‌ها به ۱۰۰۰ دلار

1. R. M. Woodbury: « Infant Mortality in the United States », *Annals of the American Academy of Political and Social Science*, 188, November 1936, pp. 102 - 104.

2. A. J. Mayer and Th. F. Hoult: « Social Stratification and Combat Survival », *Social Forces*, 34, December 1955 , pp. 155 - 159.

می رسید، قادر به کار نبودند، و در خانواده های توانگر از میان هر ۲۵۰ مرد، تنها یک تن علیل و از کار افتاده وجود داشت.<sup>۱</sup>

پیکر ۱۸. پیمایش اجتماعی و ودبری درباره مرگ نوزادین



پیکر ۱۹. کشتگان آمریکایی جنگ کره و درآمد آنان

درآمد متوسط	در هر ۱۰۰۰۰ تن
کمتر از ۲۵۰۰ دلار	۱۴/۶
۲۵۰۰-۲۹۹۹	۱۰/۸
۳۰۰۰-۳۴۹۹	۹/۱
۳۵۰۰-۳۹۹۹	۸/۶
۴۰۰۰-۴۴۹۹	۷/۵
۴۵۰۰-۴۹۹۹	۶/۶
۵۰۰۰-۵۴۹۹	۵/۸
بیش از ۵۵۰۰	۴/۶

1. The National Health Survey 1935-1936, Bulletin No. 2: *Illness and Medical Care in Relation to Economic Status*, Washington D.C. 1938.

با آن که مردم مرفه بر اثر بی‌کاری و تناسانی، بیش‌تر از مردم زحمت‌کش دچار اختلال سبک یا روان‌نژندی (psychoneurosis) می‌شوند، اختلال شدید یا روان‌پریشی (psychosis) در بین اکثریت رنج بر جامعه فراوان‌تر است، چنان‌که اکنون نه دهم بیماران اسکیزوفرنی (schizophrenia)، ایالت آمریکایی نی‌یو‌هی‌ون (New Haven) به اعماق جامعه تعلق دارند.<sup>۱</sup>

چگونگی درمان‌های ناخوشی‌های روانی افراد نیز به پایگاه طبقه‌ای آنان بستگی دارد. معمولاً روان‌نژندان طبقه بالا برای درمان خود به وسایل و روش‌های روانی مخصوصاً روان‌کاوی که وقت و پول فراوان لازم دارد، متوسل می‌شوند، ولی بیماران طبقه متوسط به درمان‌های سریع جسمی می‌پردازند، و دردمندان طبقه پایین هیچ وسیله‌ای برای درمان خود ندارند، مگر آن‌گاه که به مرحله دیوانگی خطرناک رسند و الزاماً به تیمارستان راه یابند.

**۳. امکان تحصیل علم:** چون در اکثر کشورها تأمین وسایل تحصیل علم مخصوصاً در مراتب علمی بالا آسان و کم‌هزینه نیست، فرزندان طبقه پایین به آسانی نمی‌توانند درس بخوانند و به دبیرستان و دانشگاه برسند. در ایالات متحد آمریکا هزینه آموزش عالی بسیار گزاف است، و جوانان طبقه پایین به ندرت امکان آن دارند که فارغ‌از‌غم نان و آب، تمام وقت خود را صرف تحصیل علم کنند. در سال ۱۹۵۰ از میان جوانان دبیرستان دیده‌ای که در ایالت مینه‌سوتا به دانشگاه‌ها پیوستند، ۶۷ درصد به خانواده‌های سوداگر و اداره‌رو، و ۲۶ درصد به خانواده‌های نسبتاً مرفه کارگری تعلق داشتند.<sup>۲</sup>

**۴. امکان درستکار ماندن:** فقر مالی و فشار اجتماعی و محرومیت از دانش عواملی هستند که اعضای طبقه پایین را به کج‌روی و بزه‌کاری می‌کشانند. اعضای طبقه بالا و طبقه متوسط حتی هنگامی که مرتکب تخلف و تباه‌کاری شوند، می‌توانند در سایه مزایای اجتماعی خود، از انگشت‌نما شدن بگریزند و از مجازات خود بکاهند. تأمین ضامن و وجه‌الضمان و استخدام وکیل ورزیده و پرداخت جریمه مالی جزو وسایلی هستند که صاحبان زور و زر برای فرار از زندان و تبرئه خود به

۱. همان، ص ۱۶۷.

2. D. Wolfe: *America's Resources of Specialized Talent*, New York, 1954, p. 160.

کار می‌برند. از این جاست که بسیاری از مردم از شنیدن کلمه «بزه‌کار»، خود به خود فردی بدلباس و پریشان حال را در نظر می‌آورند و به دشواری می‌توانند سیاه‌کاری‌های جنایتکاران خوش ظاهر مراتب بالای جامعه را باور کنند.

۵. امکان تحصیل قدرت: اعضای هر طبقه به تناسب اهمیت اجتماعی طبقه خود، از اقتدارات اجتماعی بهره می‌برند. تردید نیست که چون طبقه بالا بسیاری از اقتدارات را در انحصار خود دارد، کودکی که در آن طبقه زاده می‌شود بیش از کودکی که در طبقه متوسط یا طبقه پایین چشم می‌گشاید، مجال کسب قدرت دارد. در هر جامعه صاحبان قدرت یا به قول برخی از محققان، برگزیدگان (elites) به مراتب بالای جامعه بستگی دارند.

۶. امکان احراز مقام‌های شامخ: از آنچه گذشت، به خوبی برمی‌آید که چگونگی پایگاه‌ها و نیز نقش‌هایی که فرد معینی را دست می‌دهند، عمدتاً به وسیله پایگاه طبقه‌ای او تعیین می‌شود، و از این رو اعضای طبقه پایین به دشواری می‌توانند بر مقام‌های شامخ اجتماعی دست یابند.

### ب. تأثیر پایگاه طبقه‌ای در سبک زندگی

چون طبقه واحد اجتماعی وسیعی است که رابطه کمابیش ثابتی با تولید اجتماعی دارد و با وجود تعارضات داخلی خود، دیرگاهی با فرهنگی اختصاصی دوام می‌آورد و از واحدهای اجتماعی یا طبقات دیگر جدایی می‌گیرد، می‌توان هر طبقه را دارای سبک زندگی معینی دانست.

اعضای هر یک از طبقات اجتماعی به حکم سبک زندگی طبقه خود، به طرز معینی به جهان می‌نگرند و رفتار می‌کنند. مثلاً عشق ورزی یا مناسبات جنسی اعضای هر طبقه تجلیات خاصی دارد، و این نکته‌ای است که به وسیله محقق معروف معاصر، کینزی (Kinsey) دقیقاً تشریح شده است.<sup>۱</sup> اختلافات طبقه‌ای در طرز کودک پروری و تشکیل خانواده نیز به خوبی محسوس است. بر روی هم طبقه متوسط و طبقه بالا در تربیت اطفال خود بیش از طبقه پایین سختگیری می‌کنند و بیش‌تر در بند پاکیزگی و نظم و ادب و حفظ ظاهرند.

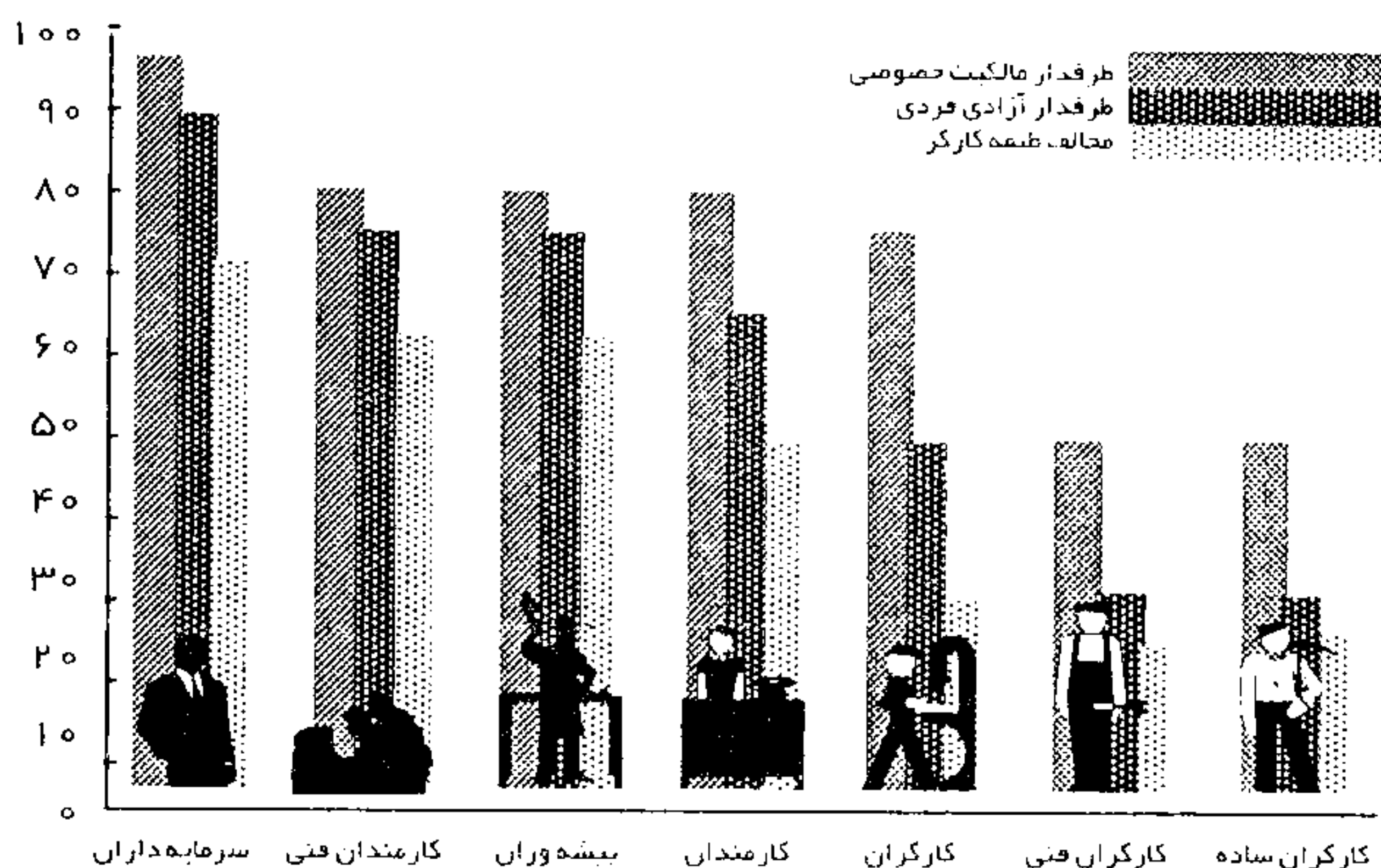
باید پذیرفت که برخلاف پندار گذشتگان، یک جامعه دارای یک جهان بینی

1. A. C. Kinsey & Others: *Sexual Behavior in the Human Male*, Philadelphia, 1948.

متجانس نیست، بلکه هر یک از طبقات جامعه برای خود جهان بینی مخصوصی دارند و با موازین خاصی نموده‌های هستی را ارج گذاری می‌کنند. سنترزا و هالب واکس<sup>۱</sup> و سایر پژوهندگانی که درباره روان شناسی طبقات اجتماعی پژوهش کرده‌اند، این نکته را با شواهد فراوان روشن گردانیده‌اند. اینان نشان داده‌اند که گروه‌های مختلف جامعه نسبت به موضوع‌های مهم اجتماعی مانند مالکیت خصوصی و آزادی فرد و تقویت طبقه کارگر به هیچ روی همداستان نیستند. اعضای طبقه بالا عموماً از مالکیت خصوصی و آزادی فردی دفاع، و با تقویت طبقه کارگر مخالفت می‌کنند، در صورتی که رفتار اعضای طبقات دیگر چنین نیست.

پیکر ۲۰. نظر گروه‌های مختلف نسبت به موضوع‌های مهم اجتماعی

درصد



چگونگی اعتبار گذاری (prestige ranking) هرکس نیز به پایگاه طبقه‌ای او بستگی دارد، یعنی اعتباری که شخص برای خود و دیگران قائل است، بسته به پایگاه

1. R. Centers: *The Psychology of Social Classes*, Princeton, N.J., 1949.

2. M. Halbwachs: *La Classe Ouvrière et les Niveaux de Vie*, Paris, 1913.

طبقه‌ای اوست. هر کس از طرفی موافق وضع طبقه خود، از کودکی خود می‌گیرد که برای اعضای هر یک از طبقات اجتماعی ارزش معینی بشناسد و به طرز معینی با آنان رفتار کند. از طرف دیگر مطابق رفتاری که اعضای سایر طبقات با او می‌کنند، به ارزش اجتماعی خود پی می‌برد و به همان نسبت به خود حرمت می‌گذارد و اعتماد به نفس می‌یابد.

## VI. تحرک اجتماعی

انتقال یک شخص یا یک گروه از یک پایگاه اجتماعی به پایگاه اجتماعی دیگر تحرک اجتماعی (social mobility یا social shifting) خوانده می‌شود. تحرک اجتماعی بر دو گونه است:

۱. **تحرک افقی (horizontal mobility):** انتقال از یک پایگاه است به پایگاهی کمابیش همانند. تبدیل یک شغل به شغل مشابه یا تغییر دین یا ملیت نمونه‌هایی از تحرک افقی هستند.

۲. **تحرک عمودی (vertical mobility):** انتقال از یک پایگاه است به پایگاهی کمابیش ناهمانند. در این صورت تحرک عمودی دو وجه دارد: صعود اجتماعی (social ascending یا social climbing) که متضمن ترقی پایگاه است و نزول اجتماعی (social descending یا social sinking) که متضمن تنزل پایگاه است.

مهم‌ترین نمونه تحرک عمودی، تحرک طبقه‌ای (mobility class) است، و مقصود از آن انتقال از یک طبقه اجتماعی است به طبقه اجتماعی دیگر. هر کودکی به هنگام زادن ضرورتاً به طبقه‌ای بستگی دارد و مطابق فرهنگ آن طبقه، صاحب نوعی شعور طبقه‌ای می‌شود، و نیز موافق پایگاه اجتماعی آن طبقه، امکاناتی برای رشد و کسب سعادت می‌یابد. ولی از بستگی ابتدایی فرد به یک طبقه لازم نمی‌آید که فرد همواره در طبقه اصلی خود بماند. به عبارت دیگر ممکن است شخص در جریان زندگی از طبقه اصلی خود ببرد و به طبقه دیگری پیوندد.

از لحاظ تحرک طبقه‌ای به سه نوع جامعه برمی‌خوریم:

۱. **جامعه باز (open society)** یا نظام طبقه‌ای باز (open class system): در چنین جامعه‌ای تحرک طبقه‌ای دشواری چندانی ندارد.

۲. **جامعه بسته (closed society)** یا نظام طبقه‌ای بسته (closed class system): در

چنین جامعه‌ای تحرک طبقه‌ای بسیار دشوار است.

۳. جامعه کاستی (caste society) یا نظام طبقه‌ای منفصل (caste system): در چنین جامعه‌ای تحرک طبقه‌ای تقریباً محال است.

در جامعه‌های باز و بسته شخص می‌تواند تا اندازه‌ای از حیث پایگاه‌های اجتماعی و حتی پایگاه طبقه‌ای پایین و بالا رود. ولی در جامعه کاستی تقریباً هیچ‌گونه تغییر امکان‌پذیر نیست.

جامعه‌های کشاورز پیشین اکثراً از نوع جامعه بسته، و جوامع صنعتی کنونی از نوع جامعه بازند. جامعه کاستی در اعصار بسیار کهن فراوان بوده است، و هنوز هم جلوه‌های آن در برخی از کشورهای موجود مانند هند و سیلان یافت می‌شوند. در هند از دیرباز طبقات اجتماعی به صورت کاست در آمده‌اند، چنان‌که هنوز هم جامعه عملاً منقسم به چند کاست است. کاست‌های جامعه هندی به ترتیب اهمیت عبارت‌اند از کاست روحانی (برهمن)، کاست جنگی (کشاتری یا - Kshatriya)، کاست کشاورز و سوداگر (وی‌شی یا - Vaishya) و کاست پیشه‌ور و کارگر (سودرا - Sudra). گذشته از این کاست‌ها، گروه‌های مطرودی هم وجود دارند به نام هاری‌جان (Harijan). این گروه‌ها با آن‌که یک ششم جمعیت هند را تشکیل می‌دهند، اجنبی (outcaste) و نجس به شمار می‌روند. هر یک از کاست‌ها به دسته‌های متفاوتی تقسیم می‌شوند و مشاغل معینی را تعهد می‌کنند و سنت‌های خاصی دارند. برخوردها و روابط اعضای هر کاست با اعضای کاست‌های دیگر، مخصوصاً با گروه‌های نجس مقید به محدودیت‌های فراوانی هستند. خروج از کاست و زناشویی عضو یک کاست با عضوی از کاست دیگر با آن‌که از لحاظ قوانین کنونی هند میسرند، در عمل به آسانی تحقق نمی‌پذیرند.

جامعه سیلان نیز همانند جامعه هند است، با این تفاوت که در این جا حدود و ثغور کاست‌ها به آن اندازه سخت و صلب نیستند.

برخی از محققان بر آن‌اند که ایالات متحد آمریکا نیز جامعه‌ای کاستی است. زیرا این جامعه بر محور سفید سالاری (albocracy) می‌گردد، و سفیدپوستان آن به شدت خود را از اقلیت‌های سیاه‌پوست و سرخ‌پوست و زردپوست دور می‌گیرند و در حفظ فواصل اجتماعی کوشش می‌ورزند!

1. J. Dollard: *Caste and Class in a Southern Town*, New Haven, Conn., 1937;

O. C. Cox: *Caste, Class and Race*, New York, 1948.

پیکر ۲۱. روابط مردم در جامعه کاستی



یک زمیندار هندی، هنگام پرداخت دستمزد به کارگرانی که به گروه‌های مطرود تعلق دارند، پول را در برگی می‌گذارد و به سوی آنان می‌افکند، تا مبادا دستش با دست‌های آنان برخورد کند.

## نتیجه

۱. افراد و گروه‌های اجتماعی هر یک «نقش‌های اجتماعی» و «پایگاه‌های اجتماعی» معینی دارند.
۲. «نقش اجتماعی» فعالیت معینی است بر عهده فرد یا گروه.
۳. «پایگاه اجتماعی» ارزشی است که جامعه بر نقش اجتماعی می‌نهد.
۴. سن و جنسیت و مخصوصاً وضع اجتماعی افراد ملاک تقسیم نقش‌ها هستند.
۵. از میان پایگاه‌های متعدد هر فرد یا گروه اجتماعی، «پایگاه طبقه‌ای» اهمیت بیش‌تری دارد.
۶. «طبقه اجتماعی» گروه نسبتاً وسیع و پایداری است که اعضای آن از لحاظ تولید اجتماعی و مالکیت ابزارهای تولید، دارای وضعی کمابیش یکسان‌اند.
۷. با پیشرفت فرهنگ و افزایش ثروت و تحکیم و توسعه مالکیت خصوصی، تمایزات طبقه‌ای آغاز شدند.
۸. در جامعه‌های با طبقه کنونی، «امکان‌های زندگی» و «سبک زندگی» هر کس اساساً زاده پایگاه طبقه‌ای اوست.
۹. «تحرک طبقه‌ای» یعنی تغییر پایگاه طبقه‌ای در همه جامعه‌ها برابر نیست.
۱۰. جامعه‌ای که تحرک طبقه‌ای را نسبتاً به آسانی ممکن گرداند، «جامعه باز» خوانده می‌شود.
۱۱. جامعه‌ای که تحرک طبقه‌ای را به دشواری تحقق بخشد، «جامعه بسته» نام دارد.
۱۲. جامعه‌ای که به هیچ روی تحرک طبقه‌ای نپذیرد، «جامعه کاستی» نام می‌گیرد.

## بخش چهارم

### شخصیت

می‌خواهیم بدانیم که محیط اجتماعی چگونه به اورگانیزم انسانی سازمان می‌دهد و موجب «شخصیت» می‌شود، چگونه شخصیت از نقش‌هایی که دیگران نسبت به فرد ایفا می‌کنند و نقش‌هایی که به او وا می‌گذارند، سرچشمه می‌گیرد، و چرا عوامل عینی بیش از عوامل انتزاعی، یا فرهنگ مادی بیش از فرهنگ غیر مادی در شخصیت مؤثر می‌افتد.

می‌خواهیم «سنخ‌های شخصیت» یا «تیپ‌های شخصیت» را بشناسیم، بستگی آن‌ها را به مقتضیات جامعه دریابیم، و آگاه شویم که چرا در هر جامعه‌ای همه سنخ‌های شخصیت وجود دارند، و در هر سنخی عناصری از سنخ‌های دیگر موجود هستند، و نیز چگونه اختلافات اجتماعی مخصوصاً اختلافات طبقه‌ای شخصیت‌های اعضای یک جامعه را متفاوت می‌گردانند، و چرا خانواده و «گروه همالان» در شخصیت تأثیری ژرف می‌گذارند، و چگونه دگرگونی «ویژگی‌های فرهنگی» به دگرگونی «ویژگی‌های شخصیت» می‌کشد.

می‌خواهیم «نابه‌هنجاری‌های شخصیت» و «کج‌روی‌های اجتماعی» را که حاصل ناهمنوایی فرد با جامعه است، تشخیص دهیم، مختصات و انواع آن‌ها را مطالعه کنیم، و به تضادهای اجتماعی - تضاد فرهنگ با مقتضیات اورگانیک و تضادهای درونی فرهنگ - و تأثیر آن‌ها در شخصیت پی‌بریم، و لزوم پیشگیری و درمان کج‌روی‌های اجتماعی را دریابیم.

## فصل دهم

# زمینه اجتماعی شخصیت

### I. تبیین تفاوت‌های شخصیت‌ها

گفته‌اند که هر جامعه اورگانیزم‌های اعضای خود را تحت سازمان معینی درمی‌آورد و به اصطلاح، افراد را واجد انواع معینی از شخصیت (personality) می‌کند. گفته‌اند که با وجود عواملی که بین شخصیت‌های افراد یک جامعه جدایی می‌افکنند، اعضای هر جامعه در زمینه شخصیت دارای همانندی‌هایی هستند، و از این جاست که انگلیسی آرام به آسانی از فرانسوی پر شور متمایز است، و آلمانی پرخاشگر با ایتالیایی خون گرم یکسان نیست و ژاپونی قانون شناس با کره‌ای گردنکش فرق دارد. همچنین کرارا از جنگ پرستی سرخ پوستان مان‌دان (Mandan) و آرامش دوستی سرخ پوستان زونی (Zuni) و فزون جویی قبیله مانو (Manu) و کناره‌گیری و رخوت قوم بالی (Bali) سخن رفته است.

باید دید که علت این تفاوت‌ها چیست. بسیاری از اندیشمندان گذشته چون درباره زمینه اجتماعی شخصیت انسان و چگونگی پیدایش آن آگاهی کافی نداشتند، آن تفاوت‌ها را معلول تفاوت‌های بدنی و جغرافیایی می‌دانستند. می‌گفتند که عناصر شخصیت هر کس به حال کمون در فطرت او وجود دارند. و فطرت او هم خداداد است. می‌گفتند که نطفه شخصیت هر کس در ساختمان بدنی او، مخصوصاً در اعصاب یا در

غده‌های او نهفته است، و ساختمان بدنی و از آن جمله اعصاب و غده‌ها نیز مادرزاد است. می‌گفتند که شخصیت‌های اعضای گروه‌های انسانی انعکاس عواملی هستند که از محیط طبیعی مخصوصاً محیط جغرافیایی برمی‌خیزند و در اورگانیزم‌ها می‌نشینند.

چنان که در فصل‌های پیشین ملاحظه شد، این سخنان سراسر ناروا و غیر علمی هستند و نمی‌توانند از عهده تبیین تفاوت‌های فردی و جمعی انسانی برآیند و مثلاً برسانند که چرا دو قوم آلمانی و ژاپونی با وجود جدایی نژادی از لحاظ تکامل صنعتی به یک دیگر می‌مانند.

کسانی که شخصیت انسان را انعکاس فطرت فردی یا خصایص نژادی او می‌پنداشتند، بر آن بودند که شخصیت هرکس اساساً از ذات غریزی فرد سرچشمه می‌گیرد و در تمام دوره زندگی او کمابیش ثابت می‌ماند و فقط اندکی از محیط طبیعی و اجتماعی متأثر می‌شود. اما اکنون بیشتر زیست‌شناسان و روان‌شناسان و جامعه‌شناسان دریافته‌اند که شخصیت پیچیده و پر تنوع انسانی را نمی‌توان به استناد معدودی غریزه تبیین کرد، و باید برای شناخت شخصیت هرکس، عوامل گوناگون زندگی، مخصوصاً محیط اجتماعی او را مورد مطالعه قرار داد. نظریه‌های غریز برای روشن کردن رفتار جانوران پست مناسب است، و مثلاً فعالیت‌های موسمی موران و زنبوران را کمابیش باز می‌نماید. اما قادر به تبیین بسیاری از فعالیت‌های جانوران عالی نیست.

رفتار انسان چندان پیچیده و جوراجور و دگرگونی پذیر است که به هیچ روی نمی‌توان آن را به عده‌ای مکانیزم نهادی یا موروثی ثابت و عمومی نسبت داد. از این گذشته انسان بر خلاف اکثر جانوران، با ساز و برگ غریزی ساخته و پرداخته‌ای زاده نمی‌شود. از این رو نمی‌تواند بدون یآوری دیگران نیازهای حیاتی خود را برآورد و در نتیجه، به حکم ضرورت، به صورتی اجتماعی به سر می‌برد و ناتوانی غریزی خود را با توانی که زندگی اجتماعی به او می‌بخشد، جبران می‌کند. انسان بر خلاف جانوران دیگر، محکوم طبیعت یا اسیر فطرت خود نیست، بلکه توانایی آن را دارد که با گسترش تجربه‌های خود یا بهره‌برداری از تجربه دیگران، افق زندگی خود را بگسترده، شخصیت خود را تغییر دهد و همواره تکامل یابد. آنچه جانوران پست را قادر به صیانت ذات می‌کند، فطرت غریزی آنهاست. ولی آنچه حیات انسانی را میسر می‌گرداند، رفتار گروهی مخصوصاً یادگیری است، و هیچ حیوانی نیست که به اندازه انسان انعطاف پذیر و یادگیر باشد و بتواند به آسانی تجربه‌های متراکم گروه خود را بیاموزد و از آزمایش‌های خود درس بگیرد. این امتیازات به انسان امکان می‌دهد که حتی با بنیه یا

بدنی ضعیف و علیل، صاحب شخصیتی بزرگ شود. جوانی آمریکایی به نام کریستی براون (Christy Brown) با آن که تقریباً افلیج کامل بود و نیروی سخن‌گویی هم نداشت، توانست به راهنمایی مادر هوشمندش، درس بخواند و به وسیله انگشتان پای چپش که تنها عضو فعال او بود، کتابت و نقاشی کند و شهرت و اعتباری به دست آورد.<sup>۱</sup>

## II. نیازهای جامعه‌زاد انسان

انسان جانوری است که لزوماً در جامعه پرورش می‌یابد و هیچ‌گاه از جامعه جدایی نمی‌گیرد. کودکانی که از دم زادن، از حمایت اعضای جامعه بهره‌ور نشوند یا می‌میرند یا در مواردی استثنایی، به وسیله حیوانات دیگر پرورده و مانند آنها می‌گردند. کسانی که از جامعه می‌گریزند و گوشه‌انزوا می‌گیرند، هیچ‌گاه کاملاً از جامعه جدا نیستند، زیرا مورث اجتماعی را به صورت خاطره با خود دارند و الزاماً از دریچه فرهنگ جامعه پیشین خود به جهان می‌نگرند.

دوره رشد انسان نسبت به جانوران دیگر، بسیار دراز است. از این رو نوزاد انسانی دیر زمانی به دیگران تکیه می‌کند و به مدد آنان زنده می‌ماند و پرورده و پخته می‌شود. انسان در میان شبکه روابط متقابل جامعه به سر می‌برد و در ضمن فعل‌های متقابلی که بین او و دیگران روی می‌دهند، میراث‌های جامعه را به خود می‌کشد و در نتیجه، جامعه‌پذیر و فرهخته می‌شود.

رابطه‌های متقابلی که فرد را به افراد دیگر و به فرهنگ جامعه پیوند می‌دهند، از هر سو فردانسان را در میان می‌گیرند و به او هیثی اجتماعی می‌بخشند. فرد در سراسر عمر خود در میان شبکه این روابط زیست می‌کند، به فراخور تغییرات آنها، تغییر می‌پذیرد و همواره از جامعه سرمشق یا الهام می‌گیرد. اما تأثیر جامعه در فرد در نخستین دوره زندگی - کودکی - قاطع‌تر است. کودک در آغاز زندگی اعتنای خاصی به انسان ندارد. اما بر اثر تأثیر عظیمی که انسان‌ها در او می‌گذارند، به تدریج وابسته انسان می‌شود. آزمایش نشان داده است که کودکان در طی نخستین دو هفته زندگی صدای خش خش کاغذ یا صدای برخورد ظرف‌های چینی را بیش از صدای انسانی مورد توجه قرار می‌دهند، در هفته سوم به یک نسبت به صدای انسانی و صداهای غیر انسانی توجه می‌نمایند و از آن پس

1. W.F. Ogburn and M.F. Nimkoff: *Sociology*, Boston, 1958, p. 250.

همواره صدای انسان را بر صداهای دیگر ترجیح می‌دهند. کودک در می‌یابد که اطرافیان او نیازهای او را برمی‌آورند و بدو آسایش و خوشی می‌بخشند. پس به ایشان متمایل می‌شود و رفته رفته به موجودات دیگری که به اطرافیان او می‌مانند، گرایش می‌یابد و احساس می‌کند که به موجودات همانند خود سخت وابسته و نیازمند است. بدین ترتیب در مقابل نیازهای ابتدائی او یعنی نیازهای اورگانیک، نیازهای جدیدی که صرفاً از زندگی اجتماعی می‌زایند و نیازهای جامعه زاد (sociogenic) خوانده می‌شوند، به وجود می‌آیند.

### III. قوام گرفتن شخصیت

برخلاف پندار بسیاری از فیلسوفان کهن، کودک در دم زادن هیچ گونه اندیشه‌ای درباره خود (ego) و همچنین درباره جز-خود (non-ego) ندارد. کودک در نتیجه روابط متقابلی که بین او و محیط برقرار می‌شوند، نخست تصویرهای مبهم و نامشخصی از اشیاء، پیرامون برمی‌دارد و سپس به حدود اشیا پی می‌برد و بر اثر آن، درمی‌یابد که اعضای بدن او از سایر اشیا جدا و به یک دیگر پیوسته‌اند. و نیز می‌آموزد که هر چیز و از آن جمله، بدن او نامی دارد. پس به مدد نام‌ها، تدریجاً استقلال اشیا را استنباط می‌کند و ضمناً از استقلال شخص خود آگاه می‌شود و به تقلید دیگران، ضمیر «من» را به کار می‌برد. چنان که کولی (Cooley) و بین (Bain) و پیاژه (Piaget) و دیگران دریافته‌اند استعمال کلمه «من» آغاز پیدایش شخصیت و حاکی از آگاهی کودک است نسبت به وجود انسانی خود در میان سایر انسان‌ها.

در همان زمان که کودک با محیط خود مرتبط می‌شود و تصوراتی از «خود» می‌یابد، مردم پیرامون او در ضمن تکاپوی خویش، او را هم مانند هر چیز دیگر مورد داوری و ارزش‌گذاری قرار می‌دهند و داوری و ارزش‌گذاری خود را در ضمن نقش‌هایی که نسبت به او ایفا می‌کنند و نقش‌هایی که به او وا می‌گذارند، آشکار می‌گردانند. این داوری‌ها و ارزش‌گذاری‌های عملی یعنی نقش‌هایی که دیگران نسبت به کودک ایفا

---

1. H. Hetzer & B. Tudor-Hart: «Die Frühsten Reaktionen auf die Menschliche Stimme», *Soziologische und Psychologische Studien über das Erste Lebensjahr*, 1927, pp. 107-124.

می‌کنند یا به او وا می‌گذارند، مسیر و حدود فعالیت‌های کودک را معین می‌کند. به این معنی که کودک مطابق کنش‌های موافق یا مخالفی که از دیگران می‌بیند و کنش‌هایی که خود متقابلاً نسبت به آنان صورت می‌دهد، به وجود خود سازمان می‌بخشد.

قضاوت اطرافیان کودک نسبت به او در نقش‌هایی که در برابر او ایفا می‌کنند و نقش‌هایی که بدو وا می‌گذارند، نمایان می‌شود و سپس در وجود کودک انعکاس می‌یابد و «خود» او را می‌سازد. همه کنش‌ها و واکنش‌های گوناگونی که دیگران در مقابل کودک می‌کنند، و از آن جمله، واکنش‌های لفظی آنان یعنی سخنانی که به کودک می‌گویند، «خود» او را قوام می‌بخشند. به این شیوه کودکی که مثلاً همواره مورد تحقیر یا اعتراض دیگران قرار می‌گیرد، معمولاً صاحب شخصیتی حقیر می‌شود، و بر خلاف او، کودکی که از دیگران مهربانی یا احترام می‌بیند، خود را بزرگ می‌شمارد و بزرگوارانه رفتار می‌کند. بر روی هم کودک بر اثر مجموع نقش‌هایی که نسبت به او ایفا می‌کنند و نقش‌هایی که به خود او وا می‌گذارند، شخصیت معینی می‌یابد. و نیز مطابق این نقش‌ها که قضاوت‌های دیگران را نسبت به او نمایش می‌دهند، درباره شخصیت خود به داوری می‌پردازد. کودک از مجموع نقش‌های اجتماعی خود و اطرافیانش، به وجود خود پی می‌برد و تصویری از آن به دست می‌آورد. به بیان دیگر خودآگاهی (self-consciousness) کودک نتیجه آگاهی اوست نسبت به داوری‌هایی که دیگران درباره او می‌کنند. از آن جا که دیگران و داوری‌های آنان برای کودک، خارجی هستند، «خود» نیز که محصول آن داوری‌هاست، نزد او امری خارجی جلوه می‌کند. کودک «خود» را مانند موضوعی خارجی مورد توجه قرار می‌دهد و درباره آن به قضاوت می‌پردازد، با «خود» سخن می‌گوید، و «خود» را سرزنش یا ستایش می‌کند و به رخ دیگران می‌کشد.

کودک در میان شبکه نقش‌هایی که دیگران نسبت به او ایفا می‌کنند و نقش‌هایی که به او وامی‌گذارند، از لحاظ پرورش شخصیت، چند مرحله را می‌پیماید. جورج مید (George Mead) در این مورد از سه مرحله نام می‌برد:<sup>۱</sup>

۱. **مرحله تقلید کورانه:** کودک در سال دوم عمر که کمابیش متوجه جدایی خود از دیگران می‌شود، به تدریج می‌تواند تا حدی خود را به جای دیگران گذارد و کورانه نقش‌های دیگران را تقلید کند. ولی در این مرحله به هیچ روی متوجه معنی کارهای خود یا دیگران نیست. کودکانی که به تقلید بزرگ‌تران، روزنامه به دست می‌گیرند و ادای

روزنامه‌خوان‌ها را درمی‌آورند، در این مرحله‌اند.

**۲. مرحله بازی فردی:** کودک در سال سوم عمر به خوبی می‌تواند «خود» را باز شناسد، از «خود»‌های دیگر تفکیک کند و آن را مانند امری خارجی مطمح نظر قرار دهد. کودک می‌آموزد که از دیده دیگران به «خود» بنگرد و به همان شیوه‌ای که دیگران با او رفتار می‌کنند، نسبت به «خود» رفتار کند. از این رو همچنان که در ضمن بازی‌های فردی، عهده‌دار نقش‌های متفاوتی می‌شود، بر «خود»‌های متعددی دست می‌یابد: مادر می‌شود و به «خود» مهربانی می‌کند، پدر می‌شود و به «خود» نهیب می‌زند، دکان‌دار می‌شود و به «خود» کالا می‌فروشد...

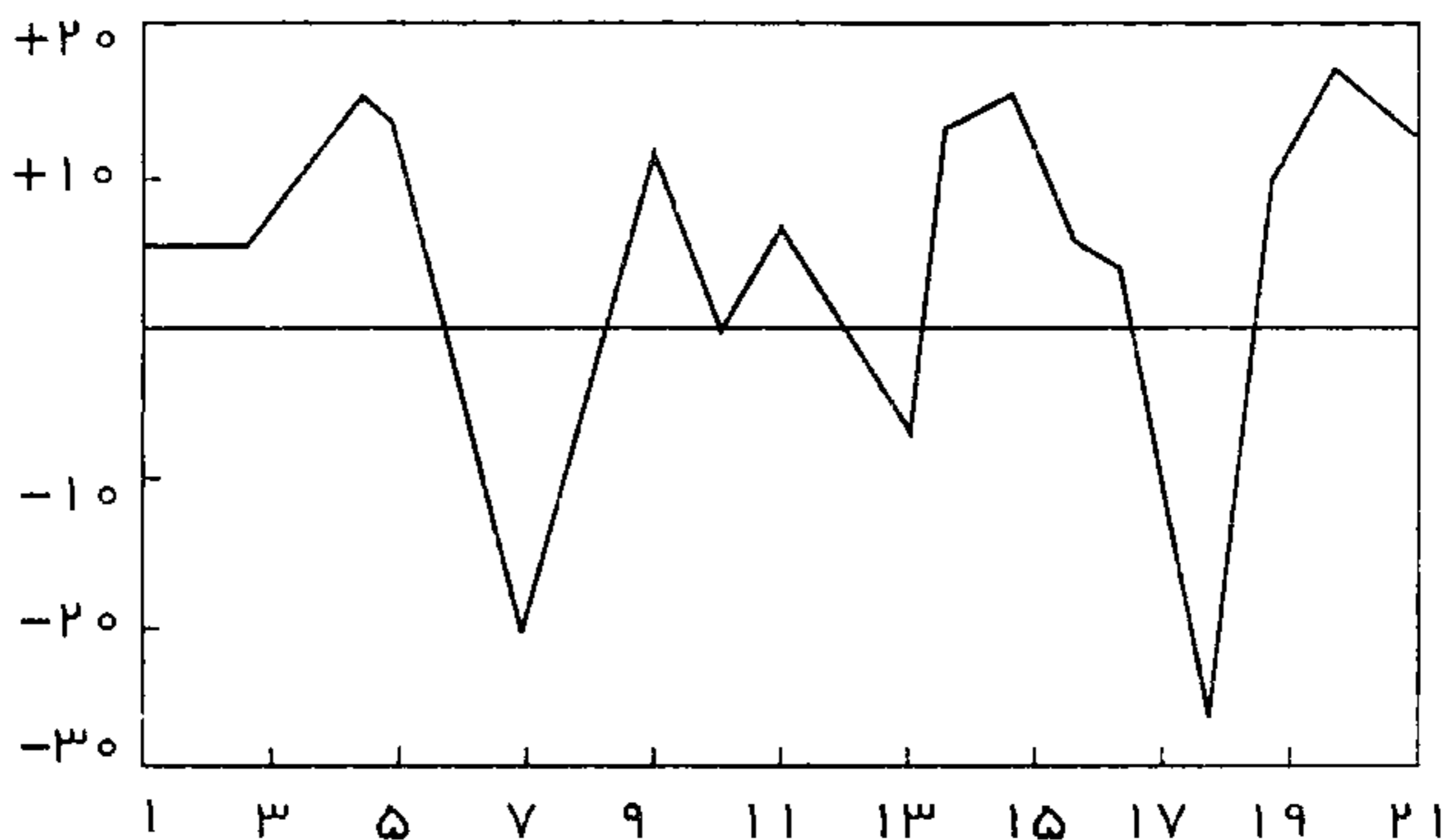
**۳. مرحله بازی گروهی:** کودک در این مرحله مشترکات اشخاص پیرامون خود را درمی‌یابد و در نتیجه به جای تکرار نقش‌های اشخاص متفاوت، موافق مطالبات کلی گروه خود، نقش معینی بر عهده می‌گیرد. در چنین وضعی برای او تنها یک واحد کلی، یک واحد گروهی وجود دارد. پس دیگر از دیده اشخاص متفاوت به خود نمی‌نگرد و برای خود، نقش‌های متعدد قائل نمی‌شود، بلکه از دیدگاه مشترک گروه، خود را مورد توجه قرار می‌دهد و بر اثر آن، به یک «خود» واحد می‌رسد و موافق آن، به شیوه یگانه‌ای رفتار می‌کند.

در این مرحله بازی‌های جمعی پیش می‌آیند. کودک به هنگام بازی جمعی به جای مراعات انتظارات خصوصی همبازی‌هایش، قواعد عمومی بازی را مراعات می‌کند. به عبارت دیگر از منظر کلی بازی (و نه از دیده یکایک بازیکنان) به خود می‌نگرد و بازی می‌کند.

بنابر آنچه گذشت، باید پذیرفت که شخصیت یا «خود» نمودی مادرزاد و ثابت نیست. جامعه به وسیله نقش‌هایی که نسبت به فرد ایفا می‌کند و نقش‌هایی که بر عهده فرد می‌گذارد، بدو شخصیت می‌بخشد. شخصیت نمودی اجتماعی، و تابع روابط محیط زندگی شخص است، و از این رو موافق تغییر روابط اجتماعی، دگرگونی می‌پذیرد و ویژگی (trait)‌های متفاوتی می‌یابد. شخصیتی که در یک مورد مثلاً با ویژگی صداقت یا امانت تظاهر می‌کند، چه بسا که در موارد دیگر از این ویژگی عاری می‌شود. در ضمن یک تحقیق، درست‌کاری دختری را در بیست و یک مورد متفاوت سنجیدند. چنان‌که از پیکر ۲۲ برمی‌آید، معلوم شد که دختر در مواردی سخت درست‌کار (مثبت)، و در مواردی

بسیار نادرست (منفی) است.<sup>۱</sup>

پیکر ۲۲. نمودار درستکاری و نادرستی یک دختر



کولی می‌گوید که «خود» هر کس انعکاس رفتارهای اطرافیان او، و مانند تصویری است که از خارج در آینه می‌افتد. به همین جهت کولی دم از خود آینه‌ای (looking-glass self) می‌زند.<sup>۲</sup> ولی وی معتقد است که آگاهی هر کس نسبت به خود زاده سه عامل - دو عامل تصویری و یک عامل عاطفی - است:

۱. تصور شخص از جلوه‌ای که او نزد دیگران دارد.
۲. تصور شخص از قضاوتی که دیگران درباره جلوه او می‌کنند.
۳. عاطفه خصوصی خوش یا ناخوش شخص. (مثلاً نخوت یا حقارت) نسبت به آن جلوه.

در موارد بسیار، تصویری که شخص از خود دارد بر تصویری که دیگران از «خود» او دارند، منطبق نمی‌شود، زیرا عواطف او مداخله می‌کنند و بر اثر آنها، تصویری که او از

1. H. Hartshorne & Others: *Studies in the Organization of Character*, New York, 1930, p. 291.

2. Ch. H. Cooley: *Human Nature and the Social Order*, New York, 1922, pp. 183-185.

جلوه خویش نزد دیگران دارد و نیز تصویری که او از قضاوت دیگران درباره آن جلوه دارد، از واقعیت دور می‌شود. بدین علت است که اکثر مردم معمولاً شخصیت خود را عالی‌تر از آنچه هست، می‌دانند.

#### IV. انعکاس فرهنگ در شخصیت

امور عینی پیش از امور انتزاعی بر فرد نقش می‌گذارند. از این رو کودک پیش از آن که از جریان‌های فرهنگ غیرمادی جامعه تأثیر بردارد، با فرهنگ مادی جامعه یعنی با اشیا و اشخاصی که هر یک در زندگی اجتماعی معنی و ارزشی دارند، مرتبط می‌شود. فرهنگ غیرمادی و از آن جمله مفهومی‌های انتزاعی مانند علم و هنر و اخلاق و دین مورد توجه کودک خردسال نیستند. آنچه به آسانی در حوزه فهم و فعالیت او می‌گنجد، اشیا و اشخاص‌اند. تحقیقی که درباره جمعی از کودکان نواحی شمال شرقی ایالات متحد آمریکا صورت گرفته است، نشان می‌دهد که اطفال سفید پوست آن سامان تا سن شش بدون اکراه با اطفال سیاه پوست بازی می‌کنند و از آن پس از آنان روی برمی‌تابند. معنی این تغییر رفتار این است که کودکان مورد بحث تا شش سالگی صرفاً تحت تأثیر جریان‌های عینی زندگی هستند، ولی پس از آن سن با جریان‌های انتزاعی فرهنگ غیرمادی جامعه خود آشنا می‌شوند و در ضمن آن به اختلافات نژادی پی می‌برند.<sup>۱</sup>

تردید نیست که شخصیت هم از شبکه روابط عینی و هم از شبکه روابط انتزاعی جامعه متأثر می‌شود. ولی چون دوره تأثیر روابط عینی از دم تولد آغاز می‌شود، روابط عینی، نخستین و مهم‌ترین عوامل سازنده شخصیت انسان‌اند. کودک دیر زمانی پیش از آن که فرهنگ غیرمادی را بشناسد و ارزش‌های انتزاعی را دریابد، با اشیا گوناگون و مادر و پدر و خواهر و برادر و همالان خود برخورد می‌کند و خواه ناخواه موافق این برخوردها و پیوندهایی که از آنها ناشی می‌شوند، از واقعیت‌های محیط تأثیر برمی‌دارد. تأثیر اشیا و اشخاص در کودک و واکنش‌های او در برابر اشیا و اشخاص، ادراکات و عواطف معینی در او پدید می‌آورند و پایه شخصیت او را می‌نهند. اما پس از این مرحله کودک در نتیجه رشد اورگانیزم و ادامه یادگیری، با فرهنگ غیرمادی جامعه خود ارتباط می‌یابد و از آن متأثر می‌شود. بدین ترتیب فرهنگ غیرمادی هم در شخصیت او رخنه

1. M. E. Goodman: *Race Awareness in Young Children*, Reading, Mass., 1952.

می‌کند و آن را می‌پرورد.

مطابق عوامل دوگانه‌ای که شخصیت انسان را می‌سازند، می‌توان گفت که شخصیت هرکس دو وجه دارد: یکی وجه نسبتاً ژرف و پنهانی و استواری که از روابط عینی دوره کودکی نشئه می‌گیرد، و دیگری وجه نسبتاً هویدا و کمابیش متغیری که به انگیزه عوامل انتزاعی زندگی تحقق می‌پذیرد. از تحقیقی که درباره جمعی کودک ده تا هیجده ساله آمریکایی صورت گرفته است، چنین بر می‌آید که اعضای هر جامعه از لحاظ نخستین وجه شخصیت کمابیش یک سان‌اند، ولی از لحاظ وجه دوم بسیار متفاوت‌اند. توضیح این که کودکان در ابتدا بدون توجه به اختلافات طبقه‌ای خود، با یک دیگر مراوده و بازی و کار می‌کنند و بر اثر آن، رفتاری کمابیش همانند می‌یابند، ولی بعداً به تدریج به اختلافات اجتماعی پی می‌برند و مطابق مقتضیات طبقه‌ای خود، دارای امیال و افکار و عادات گوناگونی می‌شوند.<sup>۱</sup> به بیان دیگر کودک از زمانی که در مسیر جریان‌های فرهنگ غیر مادی قرار می‌گیرد و آن‌ها را می‌پذیرد، خواه ناخواه موافق آن جریان‌ها، تغییر می‌کند و دارای امیال و افکار و عادات معینی می‌شود. در نتیجه شخصیت او نمایشگر هر دو جنبه فرهنگ است، و ویژگی‌های شخصیت (personality traits) او بر ویژگی‌های فرهنگ (culture traits) منطبق می‌شوند.

برای روشن کردن این نکته، تأثیر هر یک از وجوه دوگانه فرهنگ را جداگانه شرح

می‌دهیم:

#### ۱. تأثیر فرهنگ مادی: هرکس از واقعیت‌های عینی مخصوصاً واقعیت‌های

عینی پیرامون خود به شدت تأثیر برمی‌دارد. مثلاً در جامعه‌های جدید چون وسایل دقیقی مانند ساعت و سرعت سنج و کیلومتر شمار اختراع شده‌اند، مردم دانسته یا ندانسته، نسبت به زمان و مکان حساسیت یافته‌اند و مسافتات و اوقات را به دقت اندازه‌گیری و تعیین می‌کنند، در صورتی که در جامعه‌های ابتدائی از این دقت اثری نیست، و مردم برای تعیین مسافت و وقت به موازین مبهمی متوسل می‌شوند و مثلاً مانند مردم کشورهای فلاحتی برای تعیین فاصله می‌گویند: «آن قدر که صدای آدم به آن‌جا می‌رسد» یا «به قدر برد یک گلوله» یا «مسافتی که می‌توان در ضمن دود کردن یک سیگار طی کرد». در جامعه‌هایی که انسان وسایلی برای نگه داری آب سالم و استفاده از

1. R. J. Havighurst: «Social Class and Personality Structure», *Sociology and Social Research*, 36, July-August 1952, pp. 355-363.

آن به وجود می‌آورد، پاکیزگی یکی از ویژگی‌های اصلی شخصیت می‌شود. در جامعه ابتدایی اسکیموها، معمولاً آب را از ذوب کردن برف و یخ به دست می‌آورند، و چون برای این کار وسایل مناسبی ندارند، در صرف آب امساک می‌کنند و به شست و شو بی‌اعتنائی می‌نمایند. اقوام اروپای قرون وسطی نیز چنین بودند و در نتیجه، سنت پاکیزگی یونانی و رومی را خوش نداشتند. از این رو اروپاییانی که در جنگ‌های صلیبی شرکت کردند، چندان ناپاکیزه بودند که مسلمین را مشمئز می‌کردند.<sup>۱</sup> برکناری اروپاییان از آب و شست و شو تا قرن‌های شانزدهم دوام آورد و زان پس با پیشرفت فرهنگ صنعتی جدید و اختراع وسایل نظافت از میانه برخاست.

بسیاری از ویژگی‌های دیگر شخصیت را هم می‌توان زاده فرهنگ مادی جامعه دانست. مثلاً در جامعه‌های ابتدایی نواحی مسکونی، کوچک و دور از یک دیگرند، و از این گذشته، راه‌ها خطرناک‌اند، و وسایل ارتباطی سریعی وجود ندارند. از این رو لازم می‌آید که هر کس از بیگانه پذیرایی کند، و مهمان‌نوازی رواج یابد و یکی از ویژگی‌های مطلوب شخصیت شود. همچنین در جامعه‌های کشاورزی چون زن در خانه شوهر سکونت می‌گیرد و وظیفه خوار شوهر است، به ناگزیر از او فرمان می‌برد، و اطاعت زن از شوهر جزو ویژگی‌های شخصیت زن می‌شود.

**۲. تأثیر فرهنگ غیرمادی:** شخصیت از عوامل فرهنگ غیر مادی مانند دین و اخلاق و فلسفه و علم و هنر نیز تأثیر برمی‌دارد. در سایه مقتضیات فرهنگ غیرمادی بود که اسپارتیان قدیم، ستیزه‌خواه و جنگ‌جو به بار می‌آمدند، و آتنیان با وجود میهن‌پرستی شدید خود، به جای جنگ، زیبایی و هنر را مطلوب خود می‌گردانیدند. همین عامل است که مردم دهکده مولار بوند (Mollar Bund)، واقع در نزدیکی شهر دهلی نو را به کارهایی خطرناک مانند بازی با مار و امی‌دارد، و سرخ‌پوستان زونی را به همکاری و رفاقت می‌کشاند و سرخ‌پوستان کوآکی یوتل (Kwakiutl) را به سبقت جویی و رقابت برمی‌انگیزد. اعضای قبیله کوآکی یوتل که در نواحی شمال غربی اقیانوس آرام زندگی می‌کنند، سخت در برتری می‌کوشند. در نظر آنان، فرد متشخص کسی است که مال فراوان داشته باشد و بی‌دریغ صرف کند. یک شخص برجسته چون بخواهد رقیب یا دشمن خود را گوشمال دهد، به بخشش‌گری یا پوت لاج (potlach) می‌پردازد. مقصود از پوت لاج این است که فرد برجسته رقیب یا دشمن خود را به مهمانی می‌خواند و به او

1. A. L. Kroeber: *Anthropology*, New York, 1949, pp. 600 ff.

هدایای نفیس می دهد. رقیب یا دشمن ناگزیر از قبول هدایاست، ولی برای حفظ شرافت خود در برابر رقیب باید در ظرف یک سال هدایایی معادل دو برابر هدایایی که گرفته است، به رقیب پیشکش کند. در قبیله زونی مالکیت خصوصی و تفوق و تسلط مورد اعتنا نیستند. افراد با یک دیگر کار می کنند و همکاری را بزرگترین فضیلت می شمارند. رفتار کودکان زونی در دبستان‌هایی که از طرف حکومت ایالات متحد برای آنان تأسیس شده‌اند، بسیار حیرت‌آور است. اینان در کارهای کلاسی به هیچ روی به رقابت نمی پردازند و مثلاً در جلسه امتحان کتبی کودکی که پیش از دیگران کار خود را به پایان رساند، احساس ناراحتی می کند و آن قدر می نشیند تا کار دیگران نیز به پایان رسد! این وضع در میان اعضای فرقه آمیش (Amish) نیز دیده می شود. این فرقه در ایالات متحد آمریکا به سر می برد، و اعضای آن به اقتضای عقاید دینی خود (فرهنگ غیر مادی)، به صورتی کمابیش اشتراکی زندگی می کنند. در نتیجه، کودکانی که در میان آنان پرورش می یابند، ضرورتاً با اشتراک مساعی و یگانگی انسانی خو می گیرند و به شخصیتی موافق فرهنگ فرقه آمیش می رسند.

#### پیکر ۲۳. زندگی اشتراکی فرقه آمیش



همه زنان سرگرم تهیه خوراک عمومی هستند، و همه مردان به ساختن انبار مشغول‌اند.

## نتیجه

۱. «شخصیت» پر تنوع انسانی را نمی‌توان به استناد فطرت و نژاد و طبیعت تبیین کرد.
۲. انسان برخلاف بسیاری از جانوران دیگر، از دم زادن دارای «نیازهای جامعه‌زاد» است، و بدون یاری دیگران نمی‌تواند زندگی کند.
۳. کودک در نتیجه نقش‌هایی که دیگران نسبت به او ایفا می‌کنند و نقش‌هایی که به او وامی‌گذارند، شخصیت معینی می‌یابد.
۴. شخصیت سازمانی است که به اقتضای عوامل اجتماعی در اورگانیزم پدید می‌آید.
۵. همه عواملی که در زندگی فرد پیش می‌آیند، در شخصیت او موثر می‌افتند. ولی بر روی هم، عوامل عینی بیش از عوامل انتزاعی و «فرهنگ مادی» بیش از «فرهنگ غیرمادی» در شخصیت تاثیر می‌گذارند.

## فصل یازدهم

### تنوع شخصیت

#### I. سنخ‌های شخصیت

می‌توان گفت که هر جامعه‌ای موافق مقتضیات فرهنگی خود، شخصیت‌های افراد را مطابق سنخ‌ها یا تیپ (type)‌های معینی می‌پرورد. جامعه‌شناسان مانند حکیمان گذشته، برای شخصیت تیپ‌های متعدد شناخته‌اند. ولی اینان برخلاف حکیمان پیشین که تیپ‌ها را معلول فطرت یا ساخت اورگانیزم می‌دانستند، پیدایش و چگونگی رشد هر تیپ را در زمینه اجتماعی آن می‌جویند.

یکی از مردم‌شناسان که به سنخ‌شناسی (typology) کشیده شده است، خانم روت بنه دیکت (Ruth Benedict) است. وی از دو تیپ - تیپ پرشور و تیپ خوددار - نام می‌برد و به تقلید نیچه، از نام خدایان یونان باستان سود می‌جوید و سنخ پرشور را سنخ دی‌یونوسوسی (Dionusos، خدای باده‌گساری)، و سنخ خوددار را سنخ آپولونی (Apollon، خدای هنر و عالم غیب) می‌خواند. اعضای تیپ پرشور، جسور و بی‌آرام‌اند و به مصالح خصوصی خود تکیه می‌کنند، ولی اعضای تیپ خوددار، کم‌جوش و خروش و ملایم و اجتماعی هستند. سرخ‌پوستان دشت‌های بزرگ (Great Plains) - قبایل سوز (Sioux) و کرو (Crow) و داکوتا (Dakota) و بلک فوت (Blackfoot) - از تیپ اول‌اند، و سرخ‌پوستان نواحی جنوب غربی و از آن جمله قبیله زونی (Zuni) از تیپ دوم‌اند.<sup>1</sup>

---

1. R. Benedict: *Patterns of Culture*, Boston, 1934.

کاردی‌نر (Kardiner) و لین‌تون (Linton) به دو منبع رسیده‌اند. یکی سنخ‌ی که با زندگی اجتماعی سازگار است، و دیگری سنخ‌ی که سازگار نیست. به نظر این دو باید مبنای سازگاری را در تربیت خانوادگی جست. سازگاری یا ناسازگاری فرد بسته به شیوه‌هایی است که جامعه برای تربیت کودکان مقرر داشته است. کاردی‌نر و لین‌تون جامعه‌ها یا فرهنگ‌ها را از لحاظ پرورش کودک به دو دسته منقسم می‌کنند: آن‌هایی که در کودک پروری خشن یا مسامحه‌کارند، و آن‌هایی که به حد کفایت از کودک مراقبت می‌کنند. وضع جامعه‌های نوع دوم برای پرورش انسان سازگار مساعد است، ولی وضع جامعه‌های نوع اول معمولاً موجب ناسازگاری شخصیت می‌شود.<sup>۱</sup>

پژوهش‌های دیگر نیز نظر کاردی‌نر و لین‌تون را تأیید می‌کنند. تحقیقی که درباره اعضای ۷۵ جامعه ابتدائی صورت گرفته است، نشان می‌دهد که اکثر جامعه‌های ابتدائی در کودک پروری ملایمت می‌ورزند، و از این رو کودکان آن‌ها شخصیتی متین و آرام می‌یابند.<sup>۲</sup> در میان سرخ‌پوستان ناواهو (Navaho) مادران به خوبی از کودکان پرستاری می‌کنند و به حد کفایت آنان را مورد نوازش قرار می‌دهند. به همین سبب کودکان دارای شخصیت‌هایی محکم و مطمئن می‌شوند.<sup>۳</sup> اما در جزایر مارکیز (Marquises) که زنان از وظایف مادری گریزان‌اند و بسیاری از امور تربیتی را به مردان وامی‌گذارند، کودکان شخصیت‌هایی متزلزل و پر دغدغه دارند، و دغدغه و تزلزل آنان در بزرگی به صورت خرافه‌پرستی مبرم درمی‌آید.<sup>۴</sup> در جزیره آلور (Alor) نیز پرورش خانوادگی به وضعی ناهنجار است و کودکان را گرفتار شخصیت‌هایی ناسازگار می‌کند.<sup>۵</sup> همین وضع در جزیره بالی (Bali) هم مشهود است.<sup>۶</sup>

نکته‌ای که در خور توجه بلیغ است، این است که سنخ‌های شخصیت مقولاتی کاملاً مستقل و جامد نیستند، همچنان که هنجارها یا انگاره‌های فرهنگ‌ها نیز یک سره از یک دیگر جدایی ندارند. هر یک از سنخ‌های شخصیت مشتمل بر عناصری از

1. A. Kardiner & Others: *The Individual and His Society*, New York, 1939.

2. J.W. M. Whiting & I. L. Child: *Child Training and Personality*, New Haven, Conn., 1953.

3. D. Leighton & C. Kluckhohn: *Children of the People*, Cambridge, Mass., 1947.

۴. کاردی‌نر: پیشین.

5. C. DuBois: *The People of Alor*, Minneapolis, 1944.

6. G. Bateson & M. Mead: *Balinese Character*, New York, 1942.

سنخ‌های دیگرند، همان‌طور که فرهنگ‌ها نیز دارای عناصری مشترک‌اند. از این گذشته تقریباً همه سنخ‌های شخصیت در همه جامعه‌ها وجود دارند، ولی هر جامعه به برخی از سنخ‌ها رغبتی بیشتر می‌ورزد.

## II. عوامل سازنده شخصیت

می‌توان به وسیله فرهنگ جامعه هم تفاوت‌های شخصیت‌های اعضای جامعه‌های متفاوت را باز نمود و هم از عهده تبیین تفاوت‌های شخصیت‌های اعضای یک جامعه برآمد. برای این منظور باید سه گونه نفوذ اجتماعی را در نظر گرفت: نفوذ مستقیم فرهنگ در شخصیت، نفوذ غیرمستقیم فرهنگ در شخصیت، و نفوذ گروه‌های راهنمایی در شخصیت.

۱. نفوذ مستقیم فرهنگ: فرهنگ بارز یک جامعه در همان حال که کلیت دارد و همه اعضای جامعه را در بر می‌گیرد و شخصیت‌های آنان را می‌سازد، تأثیر یک سانی بر شخصیت‌های اعضای جامعه نمی‌گذارد. زیرا فرهنگ نیز مانند جامعه، در عین یگانگی دارای بخش‌هایی است. همچنان که هر جامعه شامل گروه‌های متفاوت می‌شود، هر فرهنگ نیز عده‌ای فرهنگ فرعی را زیر بال می‌گیرد. پس گروه‌های مهم یک جامعه در همان حال که مشمول فرهنگی یگانه هستند، هر یک فرهنگ فرعی خاصی دارند و از آن تأثیراتی عمیق بر می‌دارند. به بیان دیگر جامعه هم شامل جریان‌های فرهنگی عمومی و هم شامل جریان‌های فرهنگی خصوصی است، و بنابراین شخصیت‌های همه اعضای جامعه نمی‌توانند یکسان باشند. اعضای هر یک از گروه‌های فرعی موافق مقتضیات فرهنگ فرعی خود، به جهان می‌نگرند و در روابط اجتماعی سهم می‌شوند. از این رو به تناسب فرهنگ‌های فرعی متفاوتی که در یک جامعه وجود دارند، سنخ‌های شخصیتی متفاوتی به وجود می‌آیند. در این صورت نمی‌توان هر جامعه را دارای یک سنخ کلی دانست و دم از سنخ‌های وسیعی مانند «سنخ شخصیت انگلیسی» یا «سنخ شخصیت آمریکایی» زد.

به طوری که می‌دانیم، فرهنگ‌های فرعی یا خرده - فرهنگ‌ها اساساً زاده طبقه‌های اجتماعی هستند. طبقه‌های یک جامعه با وجود زمینه یگانه خود، از یک دیگر مستقل‌اند و بر اثر اختلافات عظیمی که میان آن‌ها برقرارند، زاینده فرهنگ‌هایی متفاوت می‌شوند. بنابراین برای دریافت اختلاف شخصیت‌های یک جامعه باید اختلافاتی را که

بین طبقه‌های اجتماعی و نیز در اندرون هر طبقه وجود دارند، مورد مطالعه قرار داد. در ایالات متحد آمریکا مادران طبقه پایین برخلاف اکثر مادران طبقه بالا و طبقه میانه، شخصاً به کودکان خود شیر می‌دهند و دیرگاهی به دقت از آنان نگه‌داری می‌کنند. در نتیجه اعضای طبقه پایین سالم‌تر و با انضباط‌تر از اعضای طبقات دیگر می‌گردند. افزون بر این زندگی خشن طبقه پایین اعضای آن را جسور و صریح به بار می‌آورد. از این رو جوانان این طبقه با صراحت، تمایلات خود را بروز می‌دهند، در صورتی که بسیاری از جوانان طبقات دیگر، مخصوصاً طبقه میانه خوددار و ظاهر سازند، و به این سبب دچار انحرافات روانی می‌شوند. فقر ایجاب می‌کند که اعضای طبقه پایین همواره در تلاش معاش باشند و کمتر به خیال بافی و تفنن بگرایند. اما اعضای طبقه‌های دیگر به علت رفاه خود، مجال خیال پروری و تفنن طلبی دارند و به دنبال عشق‌های ناسالم و تفریحات نابه‌هنجار می‌روند. مردم جسور و صریح طبقه پایین از آن جهت که کمتر از طبقات دیگر در بند ظاهر سازی و برازندگی اجتماعی (social poise) هستند، با وجود فقر و فشار اقتصادی، زندگی را آسان می‌گیرند و در نتیجه کمتر به تزلزل شخصیت و اختلالات روانی گرفتار می‌آیند، حال آن که طبقه خودساز و مقام پرست متوسط به شدت اسیر پریشانی‌های روانی است. اعضای طبقه پایین جامعه بر اثر فشارهای زندگی، بی‌پروا و تندرو هستند، در صورتی که اعضای طبقه‌های دیگر مخصوصاً اعضای طبقه متوسط معمولاً محافظه‌کار و بزدل‌اند.

نفوذ طبقه اجتماعی بسیار پر دامنه است و از جهات گوناگون در زندگی اجتماعی منعکس می‌شود و در شخصیت افراد تصرف می‌کند. شغلی که فرد برمی‌گزیند (و البته تابع امکانات طبقه‌ای اوست) دیر یا زود در شخصیت او تغییراتی به وجود می‌آورد، چنان که یک معلم یا قاضی یا روحانی درست کار به مقتضای شغل خود، دارای شخصیتی می‌شود که با شخصیت یک بازیگر یا افسر ارتش یا پیشه‌ور فرق دارد.

۲. نفوذ غیرمستقیم فرهنگ: شخصیت‌های اعضای هر طبقه با آن که بر اثر نفوذ مستقیم فرهنگ خاص طبقه، همانند هستند، تفاوت‌هایی نیز دارند. برای باز نمودن این گونه تفاوت‌ها باید از مفهوم نفوذ غیر مستقیم فرهنگ جامعه سود جست. توضیح این که هر فردی از لحاظ اورگانیک دارای صفاتی خصوصی است. یکی قامتی بلند دارد و دیگری قامتی کوتاه، یکی آبی چشم است و دیگری سیاه چشم، یکی پر مو است و دیگری کم مو... این صفات خصوصی مستقیماً در شخصیت صاحبان خود تأثیری نمی‌گذارند: بلندی و کوتاهی قد یا پرمویی یا کم مویی به خودی خود در ساختن

شخصیت دخالتی ندارند. ولی جامعه از آن سبب که برای قامت و مو و رنگ پوست و سایر مختصات اورگانیک هنجارهایی دارد، نسبت به اورگانیسم هر کس دآوری و ارزش گذاری خاصی می‌کند. مثلاً در جامعه‌ای که اکثر اشخاص بلندقد باشند، شخص کوتاه‌قد بر هنجار قد جامعه منطبق نخواهد شد، و در این صورت در نظر دیگران ارزش او از این لحاظ از ارزش بلندقدان کمتر خواهد بود. پس اولاً کوتاهی قد سبب می‌شود که شخصیت اجتماعی او لطمه خورد؛ و ثانیاً چون قضاوت یا ارزش گذاری دیگران عملاً در شخصیت او مؤثر می‌افتد، خود نیز وقتی که به این ناهنجاری پی برد، به شخصیت خود با تحقیری کم یا زیاد خواهد نگریست و در نتیجه از امکانات تکامل خود خواهد کاست. همین‌گونه است تأثیر زیبایی شخص در شخصیت او. زنی که موافق هنجارهای جامعه، زیبا به شمار رود، با تحسین و استقبال دیگران رو به رو می‌شود. پس خود نیز با اعتماد فراوان به خود خواهد نگریست و عملاً شخصیت استواری خواهد یافت.

۳. نفوذ گروه‌های راهنمایی: برخی از گروه‌ها مخصوصاً گروه‌های کوچکی که فرد را احاطه کرده‌اند، بیش از بقیه در زندگی او مؤثر می‌افتند و مورد اعتنای او قرار می‌گیرند. از این رو فرد خواه ناخواه، چنین گروه‌هایی را سرمشق خود می‌گرداند و با موازین آنها به سنجش امور و اشیاء می‌پردازد. این‌گونه گروه‌ها را گروه راهنمایی (reference group) می‌خوانند، و هنجارهای آنها را که مرجع و ملاک سنجش فرد به شمار می‌روند، مبنای راهنمایی (frame of reference) می‌نامند.

در جامعه ساده ابتدائی گروه راهنمایی معمولاً از گروه عضویت (membership group) یعنی گروهی که شخص عملاً جزء لاینفک آن است، مستقل نیست. به این معنی که هر کس چنان به گروه یا گروه‌هایی که در آنها عضویت دارد، مقید و وفادار است که کاملاً به آنها تکیه می‌کند و هنجارهای آنها را مبنای راهنمایی خود قرار می‌دهد. ولی پیچیدگی جامعه متمدن مانع این بستگی عمیق است. در نتیجه چه بسا افراد که عضو گروه «الف» اند، و گروه «ب» یا گروه «ج» را گروه راهنمای خود می‌گردانند. به همین سبب در جامعه‌های کنونی امکان آن هست که یک فرد جزو چند گروه عضویت و وابسته چند گروه راهنمایی باشد، و شخصیت او هم از گروه‌های عضویت متأثر شود و هم زیر نفوذ گروه‌های راهنمایی قرار گیرد.

در این صورت برای تبیین تفاوت‌های شخصیت‌های اعضای یک جامعه متمدن، باید گذشته از گروه‌های عضویت افراد، گروه‌های راهنمایی و مبنای راهنمایی آنان را هم به حساب آورد و فراموش نکرد که ممکن است شخصی از طبقه اجتماعی «الف»

برخاسته باشد، اما دانسته یا ندانسته از طبقه اجتماعی «ب» الهام گیرد.

معمولا نخستین گروه‌های راهنمایی هر کس مرکب از کسانی هستند که در مدارج نخستین عمر مورد احترام و تحسین او واقع می‌شوند، و گروه‌های راهنمایی بعدی او کسانی را در بر می‌گیرند که به صورتی او را به زیر سلطه خود می‌آورند. از پژوهشی که درباره کثیری از نوجوانان فیلا دل‌فیا و ال‌میرا (Elmira) صورت گرفته است، چنین برمی‌آید که گروه‌های راهنمایی اکثر آنان به ترتیب از این اشخاص تشکیل شده‌اند: پدران و مادران، همالان، معلمان، برادران و خواهران، عمه‌ها و دایی‌ها و عمه‌ها و خاله‌ها، پدر بزرگ‌ها و مادر بزرگ‌ها، دوستان خانوادگی و رهبران اجتماعی.<sup>۱</sup>

از میان گروه‌های راهنمایی، دو گروه نخستین یعنی خانواده و گروه همالان تأثیر بسیار ژرفی در شخصیت به جا می‌گذارند.

**خانواده:** این گروه هم‌کانون محبت و احترام است هم مرکز انضباط و اقتدار. پس بیش از گروه‌های دیگر در کودک تأثیر می‌گذارد و به زودی گروه راهنمایی او می‌گردد. کودک بر اثر محبت شورانگیز و اقتدار آرامش بخشی که در خانواده می‌بیند، می‌کوشد تا هرچه بیشتر با آن هم‌نواپی کند. از این رو خواه ناخواه هنجارهای آن را می‌پذیرد و اعضای آن را مورد تقلید قرار می‌دهد. خانواده گذشته از آن که برای کودک نخستین گروه راهنمایی محسوب می‌شود، نخستین گروه عضویت او نیز هست و به این مناسبت آسان‌تر و سریع‌تر از گروه‌های بعدی در شخصیت او رخنه می‌کند. تأثیر خانواده در شخصیت اعضای کم‌سال خود بسیار عمیق است. زیرا اورگان‌سیم انسان در پنج - شش سال آغاز عمر با سرعت بی‌نظیری رشد می‌کند و قوام می‌یابد. سرعت فراوان رشد بدنی کودک را از پیکر ۲۴ می‌توان دریافت.<sup>۲</sup> در این نمودار رشد بدنی کودک از هنگام زادن تا هیجده سالگی نشان داده شده است. خطوط عمودی نمودار زمان‌هایی است که برای این افزایش‌های ده درصدی لازم می‌آید. چنان که ملاحظه می‌شود، هرچه بر سن کودک می‌افزاید، زمانی که برای ده درصد افزایش وزن لازم است، بیش‌تر می‌شود.

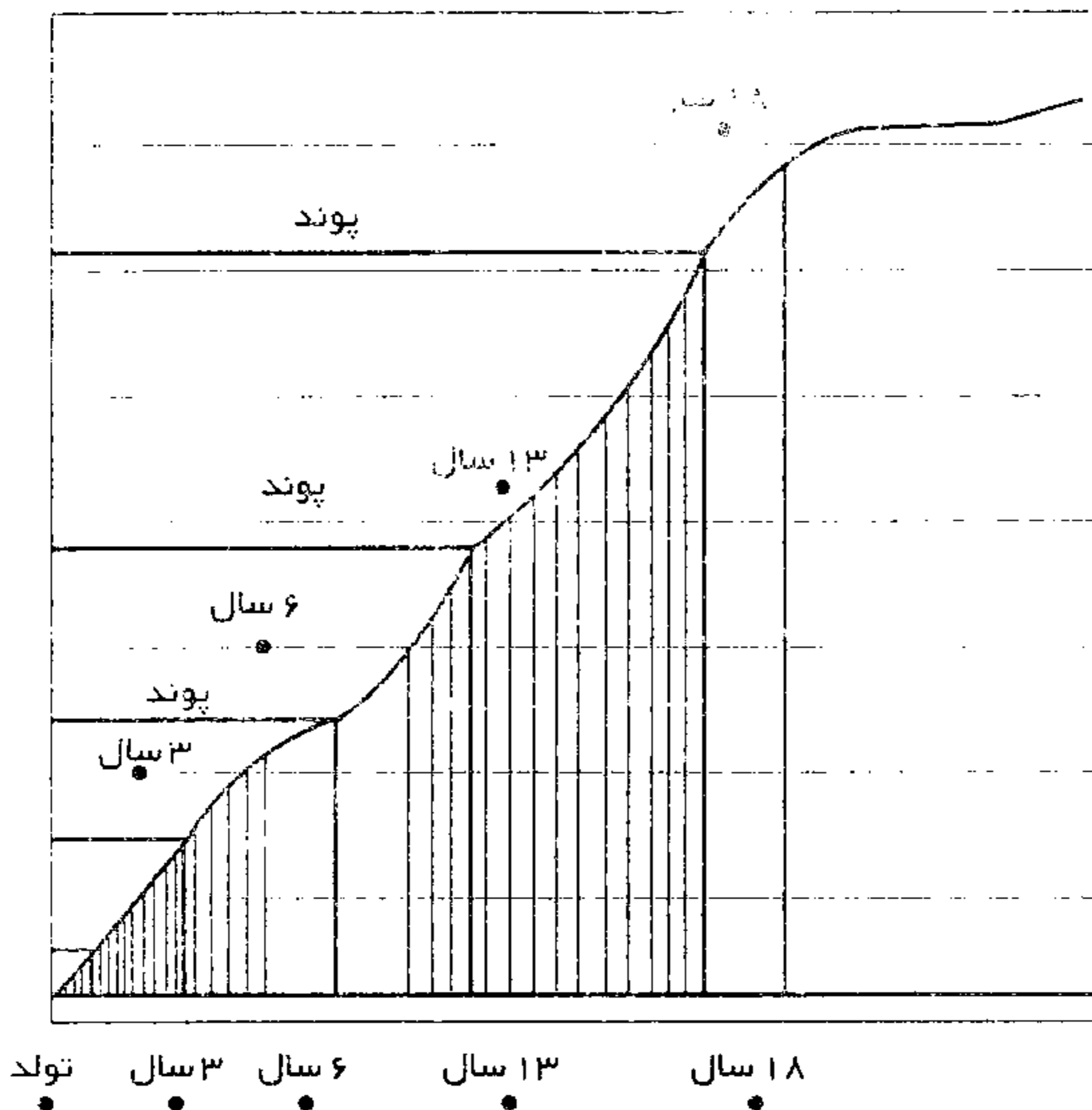
برای نشان دادن شدت رشد ذهنی کودک پیکر ۲۵ را از یکی از کتاب‌های روان‌شناس مشهور، گه‌زن (Gesell) نقل می‌کنیم.<sup>۳</sup> در این پیکر فاصله بین هر دو خط عمودی نشانه وقفه‌ای است که از لحاظ رشد ذهنی پیش می‌آید. چنان که (از راست به چپ)

1. B. C. Rosen: «The Reference Group Approach to Parental Factor...», *Social Forces*, 34, December 1955, pp. 137-144.

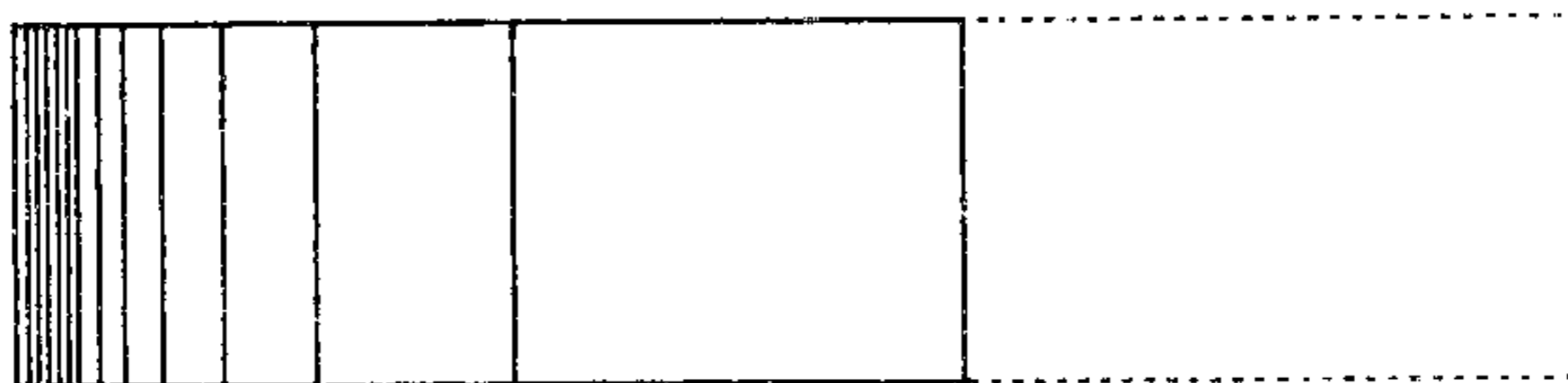
2. W. F. Ogburn and M. F. Nimkoff: *Sociology*, Boston, 1958, p. 262.

3. A. Gesell: *The Mental Growth of the Pre-school Child*, New York, 1925, P. 18.

ملاحظه می‌شود، تا در سنین قبضه‌ها، شد طولانی‌تر می‌شوند.  
 بیشتر ۲۵ رشد بلندی در کودکی



پیکر ۲۵



یکی از نتایج سودمند روان‌کاوی فروید این است که محققان و مردم متعارف را با تأثیر عظیمی که حوادث کودکی و زندگی خانوادگی در شخصیت انسان دارند، آشنا کرد. پیش از رواج روان‌کاوی، اکثر پرورشکاران برای پنج - شش سال اول عمر اهمیتی به سزا

قائل نبودند، و اکثر زندگی نامه نویسان در تشریح و قایع زندگی قهرمانان خود نامی از این دوره نمی‌بردند. حکیمان گذشته اکثراً چون اهمیت حوادث سال‌های نخستین عمر را از نظر دور می‌داشتند، قادر به تبیین شخصیت انسان و تحولات و تنوعات آن نبودند و از این جهت برای ارضای خود و دیگران به مفاهیمی غیر علمی متوسل می‌شدند و ادعا می‌کردند که هر کس به هنگام تولد، مختصات ساختمانی فطری یا موروثی معینی دارد، و شخصیت او به وسیله همان مختصات فطری نظام می‌گیرد.

در پنجاه سال اخیر درباره اهمیت دوره کودکی و تأثیر روابط خانوادگی در شخصیت کودک پژوهش‌های فراوانی صورت گرفته‌اند. به اتکای این‌ها می‌توان گفت که انسان اگر در کودکی مورد محافظت مبرم خانواده قرار گیرد، شخصیتی آرام و فرمان بردار خواهد یافت. ولی اگر از محافظت کافی بی‌بهره ماند، آماده کج روی و بزه‌کاری خواهد شد. همچنین اگر در خانواده شادمانی به سر برد، به احتمال بسیار دارای شخصیتی متعادل خواهد شد و اگر بعداً به عوامل مزاحمی برخورد نکند، خود خانواده سعادت‌مندی تشکیل خواهد داد.

یکی از پیمایش‌های اجتماعی (social surveys) که درباره رفتار اخلاقی جمع کثیری از کودکان صورت گرفته است، نکات زیرین را به دست داده است:

۵۵٪ کودکان اخلاق پدر و مادر خود را سرمشق قرار می‌دهند.

۳۵٪ کودکان اخلاق دوستان خود را سرمشق قرار می‌دهند.

۱۴٪ کودکان اخلاق رهبران محیط خود را سرمشق قرار می‌دهند.

۳٪ کودکان اخلاق معلمان خود را سرمشق قرار می‌دهند.

در ۱۹۳۲ در یکی از خانواده‌های روستایی آمریکایی زنی کودن که با پدر پیر خود می‌زیست، دارای دختری نامشروع به نام آنا شد و به دستور پدر پیر، کودک را از همه کس مخفی نگه داشت. روزها خود دنبال کار می‌رفت و دختر را در اتاقی ویران تنها می‌گذاشت. از این رو دختر از رشد بدنی و روانی محروم ماند، به طوری که در شش سالگی پیکری بسیار کوچک و نحیف داشت و مستقلاً قادر به راه رفتن و سخن گفتن و حتی غذا خوردن نبود، تصادفاً در ۱۹۳۸ کسانی به وجود کودک پی بردند و او را به پرورش گاهی انتقال دادند. پس پرورش کاران در صدد تربیت کودک برآمدند و پس از رنج‌های فراوان توانستند راه رفتن و اندکی سخن گفتن و غذا خوردن و شست و شو به او

1. H. Hartshorne & M. A. Day: «Testing the Knowledge of Right and Wrong», *Religious Education*, 21. October 1926, pp. 539-554.

بیاموزند. متأسفانه دخترک در ۱۹۴۲ مرد، و کار پرورش کاران ناتمام ماند. ولی همین کار ناتمام دو نکته را به خوبی روشن کرد:

الف. محیط خانوادگی نامناسب مانع رشد شخصیت انسانی است.

ب. به وسیله محیط اجتماعی مناسب می‌توان حتی شخصیتی ناتوان و پس مانده را بهبود بخشید.<sup>۱</sup>

**گروه همالان:** گروهی که پس از خانواده نفوذ عظیمی در شخصیت دارد، گروه همالان (peer group) است. این گروه مرکب از اعضای خانواده‌های همتراز است. نمونه‌های آن جرگه اجتماعی (social clique) و گروه همبازی یا بازی-گروه (play group) اند. جرگه اجتماعی مرکب است از افرادی برابر و صمیمی که به قصد معاشرت به صورتی غیر رسمی گرد می‌آیند، و بازی گروه مرکب است از افرادی که به صورتی غیر رسمی گرد می‌آیند و با یک دیگر بازی می‌کنند.

شاید بتوان گفت که تأثیر گروه همالان در کودک ملایم‌تر و سالم‌تر از تأثیری است که خانواده در او می‌گذارد، زیرا این گروه که مرکب از جمعی همسال و همبازی است برخلاف خانواده، از پس عواطف شدید به عضو خود نمی‌نگرد و نسبت به او با محبت فراوان رفتار نمی‌کند. از این رو قضاوت اعضای گروه همالان درباره یک دیگر از قضاوت پدر و مادر درباره کودک بی‌غرضانه‌تر و درست‌تر است، و کودک می‌تواند از روی داوریهایی که آنان نسبت به او می‌کنند و درکنش‌ها و واکنش‌های آنان منعکس می‌شود، واقعیت وجود خود را بشناسد و راه صحیح سبقت جویی و پیشرفت را بیابد.

کودک در دوره بلوغ بیش از هر زمان دیگر تحت تأثیر گروه همالان قرار می‌گیرد. زیرا در این دوره است که کودک از اتکای خود به خانواده می‌کاهد و به ناگزیر درصدد یافتن تکیه‌گاه‌های دیگری که مهم‌ترین آن‌ها گروه‌های همالان‌اند، برمی‌آید. در جریان یک پیمایش اجتماعی از ۳۲۲ آمریکایی یازده ساله تا بیست و چهار ساله خواسته شد که نظرهای خود و پدران و مادران و رفقاییشان را درباره نقش اجتماعی زن بیان کنند. پاسخ‌های اینان آشکار گردانید که کودکان نابالغ همانند پدران و مادران خود می‌اندیشند و افراد بالغ از گروه‌های همالان خود سرمشق یا الهام می‌گیرند.<sup>۲</sup>

خانواده‌هایی که به جامعه جدیدی می‌کوچند و کودک خود را در آنجا می‌پرورند،

1. K. Davis: «Extreme Social Isolation of a Child», *American Journal of Sociology*, 45, January 1940, pp. 554-565.

۲. آگبرن و نیم‌کوف: پیشین، ص ۲۳۶.

به آسانی نمی‌توانند در کودک مؤثر افتند. زیرا چنین خانواده‌ها حامل فرهنگ‌هایی هستند که با فرهنگ پیرامون کودک تفاوت یا احیاناً تضاد دارند. در چنین مواردی گروه همالان با قدرت بیش‌تری شخصیت کودک را می‌سازد.

همچنین خانواده‌هایی که در دوره‌های بحرانی به سر می‌برند و جامعه آن‌ها در کار تحول عمیق است، نمی‌توانند شخصیت کودکان را مرافق هنجارهای فرهنگی خود بسازند. زیرا آن هنجارها بر اثر بحران اجتماعی، استواری و نفوذ خود را از دست داده‌اند. در این موارد نیز گروه‌های همالان جای خانواده را می‌گیرند و بنیاد شخصیت کودک را می‌نهند.

### III. بستگی تحول شخصیت به تحول فرهنگ

از آنچه در این فصل و فصل پیشین گذشت، روشن می‌شود که تحول شخصیت بسته به تحول زندگی اجتماعی است، و اگر خواهان تغییر ویژگی‌های شخصیت باشیم، اساساً باید در صدد دگرگون کردن ویژگی‌های فرهنگ برآییم.

کهنه پرستانی که شخصیت را معلول ارگانیسم می‌شمارند، به ناگزیر تحول عمیقی آن را ممکن نمی‌دانند، زیرا در نظر آنان، ارگانیسم ذاتی ثابت دارد، و ثبات آن موجب ثبات شخصیت می‌شود. اما علوم اجتماعی می‌رسانند که شخصیت زاده جامعه است و با تغییر جامعه، تغییر می‌کند. البته تغییر جامعه کاری آسان نیست، ولی، هرچه باشد، از تغییر ارگانیسم انسانی سهل‌تر و عملی‌تر است.

بی‌گمان ارگانیسم زمینه شخصیت و همه فعالیت‌های انسانی است. ولی ارگانیسم ماده خامی است که به وسیله اوضاع و احوال اجتماعی تشخص یا نظام می‌یابد. ارگانیسم امکانات عظیمی دارد و برای قبول صورت‌های گوناگونی آماده است. جامعه بخشی از امکانات ارگانیسم را مورد استفاده قرار می‌دهد و موافق مقتضیات خود، آن را متعین یا متشخص می‌کند. هر کس با امکانات ادراکی و عاطفی دامن‌دار و متنوعی زاده می‌شود. این امکانات ادراکی و عاطفی، چنان‌که از معنی کلمه «امکان» برمی‌آید، سرمایه‌ای بالقوه‌اند و به هیچ روی صورتی بالفعل و نظامی متحقق ندارند، ولی به تدریج در برابر مطالبات محیط اجتماعی از قوه به فعل می‌آیند و در قوالب معینی می‌ریزند. جامعه است که به یک تن ادراکاتی علمی می‌دهد و ادراکات دیگری را به خرافات می‌آلاید. جامعه است که یکی را اسیر عاطفه عداوت می‌گرداند و عاطفه محبت

را بر دیگری پیروز می‌گردانند. و باز همانا جامعه‌ها هستند که عداوت یکی را مترجمه این‌نای نوع خود می‌کنند و عداوت دیگری را به سوی انواع طبیعی و اجتماعی نوع انسان می‌کشانند. انسان از لحاظ خصایص اعمالی اورگانیک در همه اخصار و اجتماعات تاریخی یکسان بوده است، زلی از لحاظ خصایص اجتماعی، صورت متفاوتی به خود گرفته است. زن در همه جوامع همان بدنی می‌دارد، اما بنابر تحقیقات دامنه دار مرگرت مید (Margaret Mead)، جامعه‌های گوناگون زنان را به صورت‌های گوناگون درآورده‌اند و از او نظرات متفاوتی داشته‌اند. اورگانیزم انسانی هر چه باشد، در دست توانای جامعه می‌گردد. و مطابق الزامات اجتماعی، تشخص می‌یابد. جامعه به قدری نیرومند است که می‌تواند از امکانات یک اورگانیزم ضعیف به حد اکثر بهره‌برداری کند و شخصیت توانایی بسازد، یا اورگانیزم نیرومندی را به گریخته‌گبری و ریاضت و سختی خودکشی سوق دهد و امکانات عظیم طبیعی او را محاطل گذارد.

## نتیجه

۱. گفته‌اند که هر جامعه موافق مقتضیات فرهنگی خود، «سنخ»ها یا «تیپ»های شخصیتی معینی به بار می‌آورد.
۲. اما اولاً در هر جامعه تقریباً همه سنخ‌های شخصیت یافت می‌شوند، و ثانیاً هر سنخی عناصری از سایر تیپ‌ها در خود دارد.
۳. تفاوت‌های شخصیت‌های یک جامعه را باید ناشی از اختلافات اجتماعی مردم، مخصوصاً اختلافات طبقاتی دانست.
۴. اختصاصات اورگانیک افراد معمولاً به نسبت اهمیتی که برای جامعه دارند، در شخصیت آنان تأثیر می‌گذارند.
۵. تأثیری که «گروه‌های راهنمایی» مخصوصاً خانواده و «گروه همالان» در شخصیت‌های افراد می‌گذارند، بسیار ژرف و دامنه‌دار است.
۶. تحولات فرهنگ جامعه به طور مستقیم یا غیر مستقیم باعث تحول شخصیت‌های اعضای جامعه می‌شوند.

## فصل دوازدهم

# انحراف شخصیت

### I. کج روی اجتماعی

می دانیم که همنوایی شخص با جامعه باعث سازگاری اجتماعی می شود، ناهمنوایی شخص و جامعه مانع سازگاری اجتماعی و منشاء رفتاری است که از نظر جامعه ناروا به شمار می رود. این را هم می دانیم که مراد از همنوایی اجتماعی مراعات هنجارهای اجتماعی و منظور از ناهمنوایی اجتماعی نقض هنجارهای اجتماعی است؛ و بنابراین کسانی که با جامعه همنا باشند به هنجار شمرده می شوند، و آنان که همنوایی ندارند، نابه هنجار نام می گیرند.

از میان اشخاص نابه هنجار، کسی که رفتار نابه هنجارش زودگذر نباشد و دیرگاهی دوام آورد، کج روی یا منحرف، و رفتار او کج روی اجتماعی یا انحراف اجتماعی خوانده می شود. کج روی یا انحراف اجتماعی مفهومی بسیار وسیع دارد و مشتمل بر انواع رفتار نابه هنجار است. بر روی هم می توان کج روی های اجتماعی را (که در این معنی با بی نظمی های روانی (mental disorders) یا بیماری های روانی (mental diseases) یکی هستند) به سه بخش بزرگ منقسم کرد: روان - رنجوری (psychopathy) و روان - نژندی (psychoneurosis) و روان - پریشی (psychosis).

۱. روان - رنجوری شامل رفتارهای نابه هنجاری است که با آن که برای جامعه خوشایند نیستند، معمولاً نزد عامل آنها یعنی شخص روان - رنجور (psychopath)

ناپسند و زیان بخش شمرده نمی‌شوند. انحراف جنسی و اعتیاد به مواد مسکر و مخدر و تن‌فروشی و دزدی و آدم‌کشی و کاستی‌های روانی (mental deficiencies) از انواع روان-رنجوری به شمار می‌روند. چون جامعه علت اصلی این‌گونه رنجوری‌هاست، بهتر آن است که روان-رنجوری را جامعه-رنجوری (sociopathy) بنامیم.

۲. روان-نژندی مشتمل است بر رفتارهای نابه‌هنجاری که هم جامعه را خوش نمی‌آیند و هم معمولاً برای شخص روان-نژند (psycho-neurotic) خوشایند نیستند. نوراس‌تنی (neurasthenia) و پسیکاس‌تنی (psychasthenia) و هیس‌تری (hysteria) از انواع آن‌اند. روان-نژندی سبب می‌شود که هم‌نوایی فرد و جامعه به دشواری صورت پذیرد.

۳. روان-پریشی بر رفتارهای نابه‌هنجار شدیدی که فرد را یک سره از محیط خود می‌گسلد و هم‌نوایی اجتماعی را ناممکن می‌گرداند، اطلاق می‌شود. پاره‌زی (parasis) و اسکیزوفرنی (schizophrenia) و جنون‌شیدایی-افسردگی (manic-depressive) از انواع آن‌اند.

رنجوری‌ها و نژندی‌ها و پریشی‌های روانی از ناسازگاری فرد با جامعه سرچشمه می‌گیرند و نشانه‌های نابه‌هنجاری شخصیت به شمار می‌روند. بنابراین برای پروردن شخصیت سالم و به‌هنجار باید علل رنجوری‌ها و نژندی‌ها و پریشی‌های روانی را از میان برداشت. تقریباً همه رنجوری‌های روانی از عللی اجتماعی مانند بی‌نوایی و ستم‌دیدگی برمی‌خیزند. ولی نژندی‌ها و پریشی‌های روانی تنها از علل اجتماعی نمی‌زایند، و از این‌رو برای شناخت آن‌ها باید عوامل گوناگونی را مورد تحلیلی قرار داد. بر روی هم روان-پریشی از لحاظ علت‌های خرد، به دو بخش می‌شوند: عضوی (اورگانیک - organic) و کارکردی (functional).

نژندی یا پریشی روانی اگر صریحاً معلول عیب یا فساد یکی یا بعضی از اعضای بدن باشد، عضوی نام می‌گیرد. پریشی‌های عضوی گاهی ارثی هستند (مانند برخی از انواع صرع) و گاهی از محیط صادر می‌شوند (مانند برخی جنون‌های ناشی از ابتلاء به سیفلیس). نژندی یا پریشی روانی اگر صریحاً با فساد یا عیب اعضای بدن همراه نباشد و فقط از روی نقص کارکردهای اعضا شناخته شود، کارکردی نام دارد.

برخی از زیست‌شناسان نژندی‌ها و پریشی‌های کارکردی را زاده‌گسسته شدن یا آشفته شدن روابط عضوها یا دستگاه‌های بدن می‌انگارند، و بعضی دیگر آن‌ها را انواع مجهولی از نژندی‌ها و پریشی‌های عضوی می‌دانند. با آن‌که هرگونه نژندی و پریشی

روانی به نحوی از انحاء به محیط اجتماعی مربوط می‌شود: جامعه‌شناسان و روان‌شناسان بررسی روان - نژندی و روان - پریشی عضوی را به زیست‌شناسان وا می‌گذارند، و خود فقط روان - نژندی و روان - پریشی کارکردی را مورد توجه قرار می‌دهند.

پوشیده نیست که نژندی روانی و پریشی روانی تفاوت کیفی قاطعی ندارند. ظریفان در بیان مشابهت نژندی و پریشی گفته‌اند که به نظر شخص روان - پریش دو با دو می‌شود پنج، حال آن‌که شخص روان - نژند می‌داند که دو با دو می‌شود چهار، ولی از این نکته ناراحت است!

بر روی هم سه عامل در ایجاد روان - نژندی و روان - پریشی کارکردی و نیز در ایجاد روان - رنجوری دخیل‌اند: زمینه ارثی، آزمایش‌های وخیم‌کودکی و حوادث خطیر زندگی.

۱. زمینه ارثی: با آن‌که تاکنون علل عضوی معینی برای نژندی‌ها و پریشی‌های کارکردی شناخته نشده‌اند، باید پذیرفت که هر کس بنا بر وراثت بدنی، دارای بنیه با مقاومت بدنی محدودی است، و آنان که از این حیث ناتوان‌تر باشند، زودتر دچار نژندی و پریشی روانی می‌شوند. بدین سبب است که در بسا موارد همه اعضای یک خانواده (که زمینه ارثی تقریباً یکسانی دارند) - به بیماری اسکیزوفرنی گرفتار می‌آیند. این نکته را پیمایش‌های اجتماعی فراوان به اثبات رسانیده و معلوم کرده‌اند که هرچه درجه قرابت یک شخص سالم با یک شخص اسکیزوفرنیک بیش‌تر باشد، درجه امکان ابتلای او به این بیماری نیز بیش‌تر خواهد بود.

البته بیماری اسکیزوفرنی صرفاً مرضی موروثی نیست، ولی زمینه‌ای که می‌تواند آن را پروراند، ارثی است. از این رو با تأمین محیط سالم می‌توان از پیدایش آن جلوگیری کرد و حتی کسانی را که زمینه مستعد دارند، از آن مصون نگه داشت. چنان‌که از پژوهش‌های گوناگون برمی‌آید، اگر دو کودک توأم را که برای ابتلای به اسکیزوفرنی دارای زمینه ارثی کمابیش یکسانی هستند، در محیط‌هایی متفاوت پرورش دهند، خطر ابتلا ۵۰ درصد کاهش می‌یابد، به این معنی که فقط یکی از آن دو دچار بیماری می‌شود و دیگری که محیط پرورشی مناسب‌تری دارد، مصون می‌ماند.

۲. آزمایش‌های وخیم‌کودکی: رویدادهای خانوادگی ناروا و هرگونه روابط ناخوشایند که میان پدر و مادر و فرزندان برقرار شوند، کودک را به نژندی‌ها و پریشی‌های روانی می‌کشانند. گروه‌های همالان نیز می‌توانند با برقراری مناسباتی ناروا،

اعضای خود را به کج روی‌ها سوق دهند. اعتنا نکردن به کودک یا لوس کردن او یا دور داشتن او از دیگران باعث می‌شود که کودک خود را در شمار انسان‌های متعارف نیاورد، از همسالانش کناره‌گیری کند، شیوه‌های زندگی اجتماعی را نیاموزد و با دیگران کنار نیاید و در نتیجه اسیر شخصیتی نابه‌هنجار یا منحرف شود.

بزرگ‌ترین نشانه و مقدمه اسکی زوفره‌نی گوشه‌گیری است. کودکانی که تنها و بر کنار از نوازش دیگران پرورش یابند، برای قبول اسکی زوفره‌نی آمادگی می‌یابند. چنان‌که زندانیان مجرد به آسانی دچار حالات اسکی زوفره‌نیک می‌شوند. برخلاف اینان، اشخاص مردم‌دار به ندرت بدان گرفتار می‌آیند.

### ۳. حوادث خطیر زندگی: شخص بالغ با آن که کمتر از کودک در معرض تأثیر

عوامل ناروای خانوادگی است و بهتر از او از عهده حفظ خود و مقاومت در برابر حوادث خطیر برمی‌آید، بیش از کودک در معرض خطر نژندی‌ها و پریشی‌های روانی است، چندان‌که دوره بروز اسکی زوفره‌نی اساساً از بیست تا سی سالگی است. این امر زاده سه علت اصلی است: اولاً شخص بالغ در عرصه رقابت و مبارزه اجتماعی گرفتار کشاکش‌های روانی بزرگ می‌شود. ثانیاً شخص بالغ به قدر کودک از پشتیبانی دیگران برخوردار نیست. ثالثاً شخص بالغ به حکم بلوغ خود، از کارهای کودکانه مانند گریستن و ناسزاگفتن و قهر کردن و عریده کشیدن خودداری می‌ورزد، و از این رو ناراحتی‌های روانی او زدوده نمی‌شوند و به ناگزیر به اختلال روانی می‌انجامند.

فشارهای زندگی چون از اندازه معینی (که در مورد اشخاص متفاوت یکسان نیست) درگذرند، شخص را به کشاکش یا ستیزه روانی دچار می‌کنند. شخصی که از لحاظ زمینه ارثی و آزمایش‌های کودکی برای قبول بیماری‌های روانی مستعد باشد، به زودی بر اثر فشارهای زندگی دستخوش کشاکش می‌شود.

پیمایش‌های اجتماعی متعددی که در طی دو جنگ جهانی درباره سربازان صورت گرفته‌اند، نشان می‌دهند که شخص در زمان جنگ بیش از زمان صلح دچار اختلال روانی می‌شود. معمولاً مردم در زمان جنگ - چه در جبهه نبرد، چه در پشت جبهه - ناگزیر از تحمل فشارهای گوناگون‌اند و از این روزودتر از زمان صلح به کشاکش روانی می‌افتند. خشونت جنگ نیز بر دامنه اختلالات روانی می‌افزاید. انسان متمدن کنونی بر خلاف اقوامی مانند اسپارتیان باستان، برای زندگی مسالمت‌آمیز به بار می‌آید. ولی به هنگام جنگ باید ناگهان به ددی شکاری مبدل شود. مسلماً این تغییر ناگهانی اعصاب او را به شدت می‌فشارد و نامنظم می‌گرداند. از این گذشته شخص که در زمان صلح کمابیش

از استقلال فردی و آزادی فکری و علمی برخوردار است، در زمان جنگ اجباراً دست از استقلال و آزادی خود می‌کشد و به انضباط خشن نظامی تن در می‌دهد. این تحول نیز دیر یا زود در شخصیت او منعکس، و موجد کشاکش و ناخوشی‌های روانی می‌شود. بالاتر از این، انضباط نظامی مانع از آن است که سرباز با وسایلی مانند گریستن و درد دل گفتن و ابراز ترس کردن، از ناراحتی روانی خود بکاهد. در حین جنگ جهانی اخیر سربازان فرانسوی کمتر از سربازان انگلیسی و آمریکایی به ناخوشی‌های روانی مبتلا شدند، زیرا فرهنگ فرانسوی به قدر فرهنگ‌های انگلیسی و آمریکایی سرباز را پای بند انضباط نمی‌کند و از ابراز عواطف او جلو نمی‌گیرد.<sup>۱</sup>

بر روی هم عامل مهمی که می‌تواند مردم را در برابر فشارهای زندگی نیرو بخشد و به ایستادگی وادارد، شور اجتماعی است. وطن دوستان یا جامعه پرستانی که به هدف‌ها یا آرمان‌های عالی پای بند هستند، می‌توانند از جذبه آرمان‌های خود مدد گیرند و بدین شیوه با شکیبایی به استقبال مخاطرات بشتابند و از فشار آن‌ها آسیبی نبینند.

## II. بستگی کج‌روی‌ها به جامعه

چنان که فرانتس الک‌سان در (Franz Alexander) روان‌کاو گفته است، هر شخص کج‌رو به منزله جهانی است مستقل که برای خود سرگذشت یا تاریخی خاص دارد، و بدون شناخت آن سرگذشت یا تاریخ، هیچ‌گاه شناخته نمی‌شود.<sup>۲</sup> این سخن با آن که درست است، تام نیست. باید گفت که هر شخص کج‌رو در همان حال که برای خود مختصاتی دارد، وابسته فرهنگی است، و بدون شناخت آن فرهنگ، شناخته نخواهد شد. به عبارت دیگر کج‌روی‌های فردی از حوزه نفوذ فرهنگ جامعه بیرون نیستند.

تحقیقی که درباره سلامت قوم هوتتری (Huttery) صورت گرفته است، شاهد این مدعا است. این قوم که اکنون مرکب از ۸۵۴۲ تن است و در داکوتا و مون‌تانا و برخی از نواحی کشور کانادا به سر می‌برد، اصلاً آلمانی و پیرو مذهب آنا باپ‌تسم (Anabaptism) است. معتقدات اختصاصی این قوم سبب شده‌اند که اعضای آن خود را از اعضای اقوام دیگر جدا بگیرند و در عوض، نسبت به یک دیگر به شدت مهربان و

1. S. A. Stouffer & Others: *The American Soldier*, Princeton, N. J., Vol. 2, 1949, Ch. 9.

2. F. Alexander: «Psychoanalysis and Social Disorganization», *American Journal of Sociology*, 42, May 1937, pp.781-795.

دلسوز باشند. زندگی آنان بسیار ساده است. به کشاورزی می‌پردازند، تفنن و تجمّل و نیز مدارج عالی آموزش و پرورش را بیهوده می‌دانند و به صورتی کمابیش اشتراکی زندگی می‌کنند. قوم هوت‌ری در تابستان ۱۹۵۱ مورد تحقیق قرار گرفت، و بر اثر آن معلوم شد که فقط ۱۹۹ تن یعنی  $\frac{۱}{۴۳}$  آنان از نوعی روان-پریشی رنج می‌برند، واسکی زوفره‌نی که در اجتماعات دیگر بسیار فراوان است، در بین آنان تقریباً روی نمی‌دهد. محققان در تبیین این نمود چنین گفتند که اینان چون زندگی اشتراکی صمیمانه‌ای دارند و گرفتار رقابت و ستیزه و نگرانی و تنهایی مبرم نیستند، در مقابل مخاطرات زندگی به خوبی ایستادگی می‌ورزند و از بیماری‌های روانی و نیز بزه‌کاری و خودکشی مصون می‌مانند.<sup>۱</sup>

پژوهش‌هایی که در اجتماعات گوناگون صورت پذیرفته‌اند معلوم کرده‌اند که زندگی اجتماعی در پیدایش بیماری‌های روانی و کمیت و کیفیت آن‌ها تأثیر قابل دارد. ما اکنون آگاهیم که محیط کم‌جنجال روستاها برای ایجاد جنون اسکی زوفره‌نی، و محیط پرهیاهوی شهرها برای ایجاد جنون شیدایی و افسردگی مناسب است. همچنین می‌دانیم که پرورش ناروای خانوادگی در پیدایش بیماری‌های روانی مؤثر است. معمولاً ایرلندی‌ها از سخت‌گیری مادر، و ایتالیایی‌ها از سخت‌گیری پدر، و یهودیان از محبت زیاد مادر، و آمریکاییان از رقابت شدید برادر و خواهر دچار اختلال می‌شوند.<sup>۲</sup> پیش از این دیده‌ایم که پایگاه طبقه‌ای افراد نیز در چگونگی ابتلاآت روانی آنان دخیل است. مطالعه احوال کسانی که در شهر نی‌یو هی‌ون (New Haven) به بیمارستان‌ها یا آسایش‌گاه‌ها یا پزشکی‌خانه‌های روانی رجوع می‌کنند، نشان می‌دهد که در طبقات بالا (۳/۱ درصد جمعیت شهر) به نسبت یک درصد روان-پریشی وجود دارد، ولی در طبقه‌های پایین (۱۷/۸ درصد جمعیت) ۳۶/۸ درصد افراد روان-پریش هستند. از این گذشته بیماری‌های ملایم معمولاً در میان اعضای طبقه بالا شیوع دارند، و روان‌پریشی خطرناک اسکی زوفره‌نی در طبقات پایین ۱۱/۲ بار بیش از طبقات بالاست.<sup>۳</sup>

از پژوهش‌های دیگر هم حقایقی از همین گونه به دست آمده‌اند: در شهرهای پر آشوب صنعتی مخصوصاً در نواحی فقیرنشین یعنی کانون‌های فقر و بی‌کاری و ناکامی،

1. W. F. Ogburn and M. F. Nimkoff: *Sociology*, Boston, 1958, pp. 309-311.

۲. همان، ص ۳۱۱.

3. A. B. Hollingshead and F. C. Redlich: «Social Class and Psychiatric Disorders», *Inter-relations Between The Social Environment and Psychiatric Disorders*, New York, 1953.

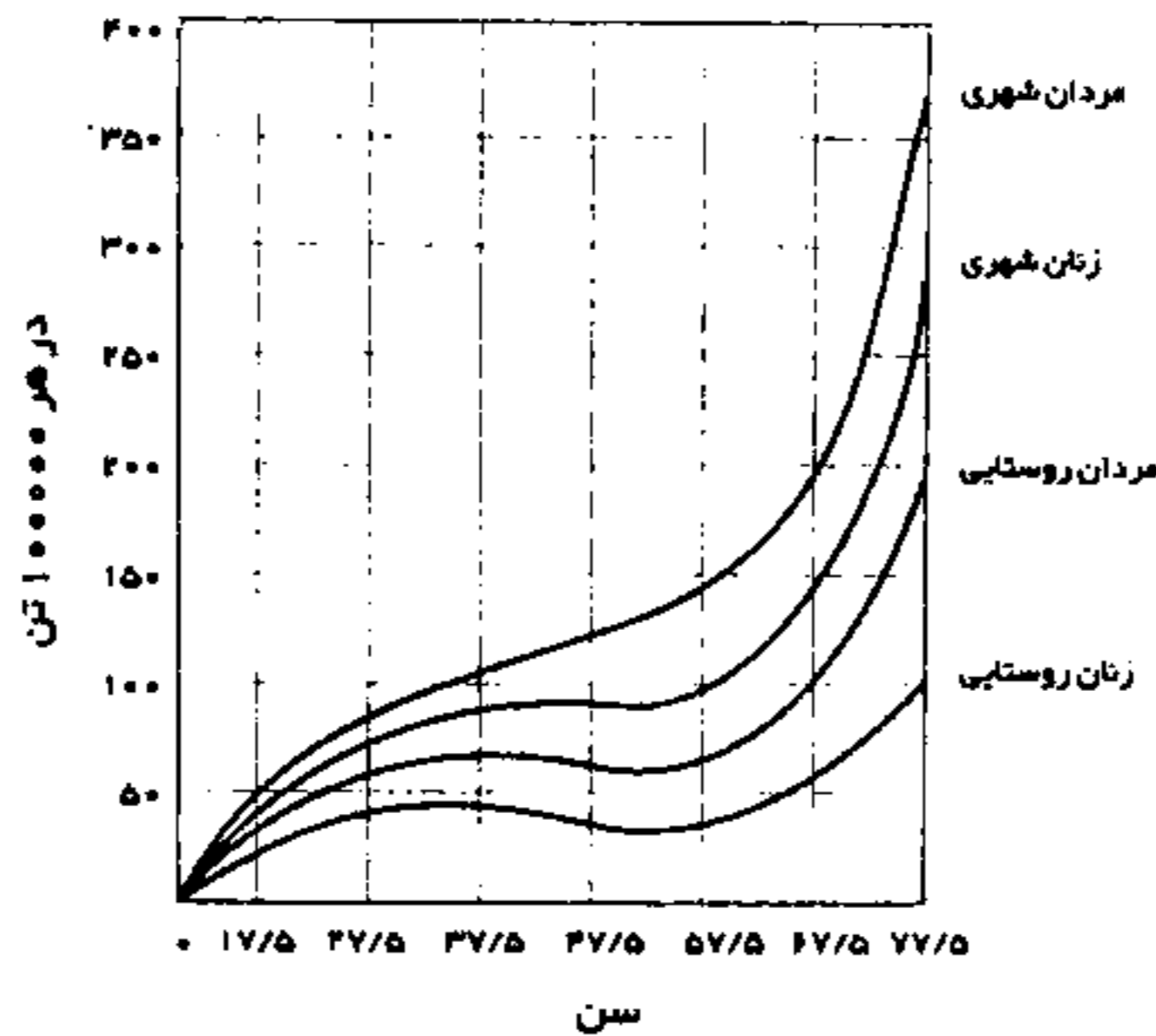
بیماری‌های روانی بی‌داد می‌کنند. نسبت دیوانگان شهری از نسبت دیوانگان روستایی بیشتر است. مردان یا زنانی که بر اثر طلاق، از خانواده خود گسیخته‌اند، بیش از مجردان، به بیماری‌های روانی گرفتار می‌آیند، و مجردان در این زمینه از متأهلان پیش‌ترند.

پیکر ۲۶. نسبت بیماران روانی در طبقات اجتماعی گوناگون

طبقه اجتماعی	روان درستان		روان بیماران	
	تعداد	درصد	تعداد	درصد
I.....	۲۵۸	۳/۱	۱۹	۱/۰
II.....	۹۲۶	۸/۱	۱۳۱	۶/۷
III.....	۲,۵۰۰	۲۲/۰	۲۶۰	۱۳/۲
IV.....	۵,۲۵۶	۴۶/۰	۷۵۸	۳۸/۶
V.....	۲,۰۳۷	۱۷/۸	۷۲۳	۳۶/۸
مجهول.....	۳۴۵	۳/۰	۷۲	۳/۷
جمع.....	۱۱,۴۲۲	۱۰۰/۰	۱۹۶۳	۱۰۰/۰

در این جدول مقصود از اشخاص مجهول کسانی هستند که پایگاه طبقه‌ای آنان درست روشن نیست.

پیکر ۲۷. نسبت دیوانگان در شهر و روستا



چون فرهنگ‌ها هر یک هنجارهایی خاص دارند و به اعتبار آن هنجارها رفتار اشخاص را می‌سنجند و آنان را ارزش‌گذاری و رده‌بندی و نام‌گذاری می‌کنند، کج روی‌های اجتماعی در همه جامعه‌ها یکسان نیستند. در جامعه‌های جدید حمله صرع نوعی بیماری روانی و نابه‌هنجار و ناپسند شمرده می‌شود. اما همین حمله در اکثر جامعه‌های ابتدایی حاکی از صحت کامل و قدرت فوق‌انسانی است. در بسیاری از جامعه‌های ابتدایی اگر کسی بخواهد که شخصیت یا اهمیت اجتماعی خود را به رخ دیگران مخصوصاً رقیبان و دشمنان خود بکشد، مراسم بخشش‌گری (potlach) برپا می‌شود و شخص به خودنمایی و خودستایی کودکانه و بخشش دیوانه‌وار و تخریب و انهدام اموال خود می‌پردازد. این رفتار که از لحاظ فرهنگ‌های جدید، نابه‌هنجار و از تظاهرات روان - پریشی پارانویا (paranoia) است، در فرهنگ‌های ابتدایی کاملاً به هنجار و شایسته به شمار می‌آید. در جامعه‌هایی که جنسیت در تعیین نقش‌ها و پایگاه‌های اجتماعی شخص مؤثر است، اگر پسری با دختران محشور شود یا به شیوه‌ای زنانه رفتار کند، جامعه او را نابه‌هنجار می‌خواند، اما در اجتماع قوم آراپش (Arapesh) یا مون‌دوگومور (Mundugumor) و بسیاری از اجتماع‌های ابتدایی دیگر که زن و مرد در اکثر کارها متساویاً سهیم‌اند، چنین کسی نابه‌هنجار به شمار نمی‌رود.

بنابراین هیچ‌گاه نباید از یاد برد که همه انحرافات اجتماعی نسبی‌اند و برای اعضای فرهنگ‌های متفاوت و حتی اعضای فرهنگ‌های فرعی یک جامعه معنی و اعتبار واحدی ندارند. بر این سخن باید افزود که برخی از هنجارها یا ارزش‌ها مانند ممنوعیت ازدواج با محارم از شمول فراوانی برخوردارند و در انحصار یک یا چند فرهنگ نیستند.

### III. بنیادهای اجتماعی کج‌روی‌ها

بسیاری از نابه‌هنجاری‌های شخصیت و کج‌روی‌های اجتماعی را می‌توان معلول ناسازگاری‌هایی که بین جامعه و اورگانیزم یا بین شئون گوناگون جامعه پدید می‌آیند، دانست.

۱. ناسازگاری جامعه با اورگانیزم: می‌دانیم که جریان جامعه‌پذیری مستلزم تحمیل پاره‌ای قیدهاست بر اورگانیزم. این را هم می‌دانیم که اورگانیزم انسانی بر اثر شکل‌پذیری فراوان خود، برای قبول تحمیلات زندگی اجتماعی آمادگی دارد. اما اگر تحمیلات زندگی اجتماعی بسیار شدید یا ناگهانی باشد، بیم آن می‌رود که اورگانیزم را

از جریان طبیعی خود منحرف گرداند و به کج روی یا ناخوشی کشاند. هنجارهایی فرهنگی که مانع فعالیت‌های طبیعی اورگانیزم شوند، گرفتاری‌های بسیار به بار می‌آورند. اعضای قوم مانو (Manu) که در گینه نو به سر می‌برند، موافق هنجارهای فرهنگی خود، عشق جنسی را پست و شیطانی می‌شمارند، و فقط گاهی به منظور تولید مثل به آمیزش جنسی تن می‌دهند. از این رو دستخوش محرومیت‌ها و زدگی‌ها و اختلالات روانی فراوان هستند، در صورتی که بومیان جزایر تروبری باند (Trobriand) که عشق جنسی را با شوق و ذوق می‌پذیرند، به ندرت به چنان بلیاتی دچار می‌شوند.

**۲. ناسازگاری‌های درونی جامعه:** اگر در جامعه‌ای هنجارهای متضاد حاکم باشند، بی‌گمان اعضای جامعه گرفتار کشاکش نیروهای مخالف می‌شوند و به روان - نژندی و روان - پریشی گرفتار می‌آیند. تعارض هنجارهای فرهنگی جدید با هنجارهای قدیم - که معمولاً در دوره‌های بحران اجتماعی تجلی می‌کند - و اختلاف هنجارهای فرهنگ‌های فرعی یعنی اختلاف هنجارهای طبقات محکوم با هنجارهای فرهنگ اصلی جامعه (هنجارهای طبقه حاکم) از جمله عواملی هستند که افراد را سرگشته و پریشان حال می‌گردانند.

در ایالات متحد آمریکا اختلاف فرهنگ اصلی آمریکایی با فرهنگ خاص فرقه مورمون (Mormon) اعضای فرقه مورمون را گرفتار اختلافات بسیار کرده است. مثلاً می‌گساری در فرهنگ اصلی ایالات متحد ناروا نیست، ولی در فرهنگ خصوصی مورمون اکیداً ممنوع است. از این رو بسیاری از مورمون‌ها بر اثر این ناسازگاری، نژند یا پریشان می‌شوند، و در نتیجه آن از بسا هنجارها در می‌گذرند و باده‌گسارانی دو آتشفشان از کار در می‌آیند!

بسیاری از جامعه‌شناسان آمریکایی تأیید می‌کنند که انواع ناسازگاری‌ها یا تضادها به شدت در ارکان زندگی آمریکایی رخنه کرده‌اند، به طوری که به قول مرگرت مید (Margaret Mead)، حتی خانواده آمریکایی هم از وحدت کافی برخوردار نیست.<sup>۱</sup> بدیهی است که این تضادها در شخصیت کودکان منعکس می‌شوند. در ایالت آمریکایی ویسکانسین، زندگی ۱۶۵ کودک با روش سرگذشت پژوهی (case study) مورد مطالعه دقیق قرار گرفت، و معلوم شد که رفتار خانواده‌های آن ایالت با کودکان خود رفتاری پرتضاد است. به این معنی که مثلاً مادر در صدد مجازات کودک بر می‌آید، ولی پدر مانع مادر می‌شود، یا بزرگ‌تران در خانه خود بچه را لوس می‌کنند، ولی در

1. M. Mead: *The South Seas*, New York, 1939, pp. 202-203.

مهمانی‌ها از او انضباط می‌خواهند.<sup>۱</sup> در ایالات متحد آمریکا بر اثر ناسازگاری‌های اجتماعی، روان رنجوری‌ها و روان نژندی‌ها و روان‌پریشی‌ها همواره دامنه‌ای گسترده‌تر می‌یابند و به نوبه خود بر شدت و وسعت ناسازگاری‌ها می‌افزایند. نوجوانان آمریکایی عموماً دستخوش کشاکش یا ستیزه‌روانی می‌شوند، زیرا در آستانه بلوغ معمولاً در مقابل دو عامل ناسازگار قرار می‌گیرند: جامعه آمریکایی به وساطت خانواده، از یک سو خواهان آن است که شخص نوبالغ بر پای خود قائم شود و از تکفل خانواده بیرون آید، و از سوی دیگر از او توقع دارد که مانند گذشته مطیع و تسلیم پدر و مادر و معلم باشد. کارن هورنای (Karen Horney)، روان‌کاو معاصر اعلام می‌دارد که انسان آمریکایی از قبول بیماری روانی ناگزیر است، زیرا به هر سو رو می‌کند، خود را درکام نیروهای متناقض می‌یابد: مثلاً جامعه از طرفی از او انسان‌دوستی و محبت عام می‌خواهد و از طرفی او را به فردگرایی و خودپرستی شدید می‌کشاند؛ جامعه او را به اشتراک مساعی می‌خواند و در عین حال او را به سودجویی فردی و رقابت خشونت‌آمیز برمی‌انگیزد؛ جامعه می‌خواهد او را واقع‌بین و روشن‌اندیش گرداند، اما بوسیله تبلیغات دروغین گوناگون او را از روشن‌بینی و واقع‌گرایی باز می‌دارد؛ جامعه به اقتضای تولید اقتصادی روزافزون خود نیازها و خواست‌های او را افزایش می‌دهد، ولی وسایل کافی برای برآوردن نیازها و خواست‌های او در اختیارش نمی‌گذارد.<sup>۲</sup>

بر اثر این اوضاع هنجارهای جامعه آمریکایی سخت به پریشانی افتاده‌اند، چندان که باز شناختن و بر شمردن هنجارهای مقبول ایالات متحد تقریباً ناممکن است، و از این رو جامعه‌شناسان آمریکایی در تعیین خواسته‌ها یا ارزش‌های وطن خود همداستان نیستند. این نکته‌ای است که به خوبی از پیکر ۲۸ برمی‌آید. ستون‌های سه‌گانه این جدول شامل سه مجموعه از ارزش‌های اجتماعی هستند که به وسیله سه جامعه‌شناس بلند آوازه آمریکایی کلاکون (Kluckhohn)<sup>۳</sup> و ویلی یمس (Williams)<sup>۴</sup> و گیلین (Gillin)<sup>۵</sup> فراهم شده‌اند. هر یک از این سه بر آن است که ارزش‌های مختار جامعه

1. W. H. Sewell and Others: «Relationships Among Child Training Practices», *American Sociological Review*, 20 A April 1955, pp. 137-148.
2. K. Horney: *The Neurotic Personality of Our Time*, 1937, New York, Ch. 15.
3. C. & F. Kluckhohn: «American Culture...», L. Bryson & Others (eds.): *Conflicts of Power in Modern Culture*, New York, 1947.
4. R. M. Williams: *American Society*, New York, 1951.
5. J. Gillin: «National and Regional Cultural Values in the United States», *Social Forces*, 34, 1936, pp. 108-110

آمریکایی از مجموعه او بیرون نیستند. اما از مقایسه سه مجموعه چنین دریافت می‌شود که اولاً این مجموعه‌ها با یک دیگر مطابقت نمی‌کنند، و ثانیاً در هر یک عناصری ناسازگار وجود دارند.

پیکر ۲۸. ارزش‌های جامعه آمریکایی

نظر کلکون	نظر ویلیامس	نظر گیلین
کوشش و خوش بینی (مستلزم اخلاق و خردگرایی)	کار و کامیابی اخلاق مصلحت‌اندیشی	فعالیت شخصی ابتکار عملی تفکر ماشینی
فردگرایی (مستلزم تربیت انسان متوسط و تکیه بر مصالح فردی)	تکامل آسایش اقتصادی برابری آزادی	تحریک تازه‌جویی خوش بینی فردگرایی
تحول‌خواهی لذت‌جویی توجه به امور حسی ساده‌گویی شوخی بزرگ‌منشی	همنوایی اجتماعی علم و خرد میهن‌دوستی تعصب آمیز. دموکراسی شخصیت فردی تفوق نژادی و قومی	رقابت جوانمردی خدمات اجتماعی درست‌کاری برازندگی اجتماعی قدرت تفریح لیاقت عشق وجدان شخصی

در عصر حاضر جامعه آمریکایی همانند بسیاری دیگر از جامعه‌های غربی، سلامت خود را از دست داده است. سودجویی فردی و رقابت کاسبانه و گسیختن علائق خانوادگی، انسان آمریکایی و اروپایی را در چنگال تنهایی و بی‌کسی وحشتناکی که جلوه‌های نهائی آن آشوب‌گرایی (anarchism) اجتماعی و هیچ‌گرایی (nihilism) هنری

و فلسفی و بیماری اسکی زوفره‌نی است، گرفتار کرده‌اند. از این رو می‌توان این جامعه‌ها را بر روی هم بیمار شمرد.

#### IV. مبارزه با کج روی‌های اجتماعی

برای تأمین سلامت جامعه باید با کج روی مبارزه کرد. ولی به هیچ روی نباید منحرفان را مورد نفرت و خصومت قرار داد و در صدد آزار یا نابودی آنان برآمد. زیرا منحرفان نه تنها گناهی ندارند، بلکه خود قربانیان ستم‌دیده جامعه‌اند. در سده‌های پیشین کج روان به شدت منفور جامعه بودند، و از این رو چون کسی گرفتار نوعی انحراف می‌شد، دیگران به جای آن که او را بیمار بشمارند و مورد دلسوزی قرار دهند، با بی‌زاری و دشمنی با او مواجه می‌شدند و او را از خود می‌رانند. پس منحرفان همواره در کتمان انحراف خود می‌کوشیدند و بر اثر این کتمان، امکان بهبود را از خود می‌گرفتند.

نفرت گذشتگان از کج روان حاکی از تصور نادرستی بود که آنان از فرهنگ و هنجارهای فرهنگی داشتند. گذشتگان مانند سام نر (Sumner)، جامعه‌شناس آمریکایی، معتقد بودند که فرهنگ هر قوم در جریان زمان تکامل یافته و به کامل‌ترین صورتی که ممکن است، در آمده است، و بدین سبب کسی که هنجارهای فرهنگی را زیر پا گذارد، چنان است که کمال مطلق را لگدمال کند، و بنابراین سزاوار بی‌زاری و خواری و آزار است.<sup>۱</sup> اینان بر خلاف ما، در نمی‌یافتند که فرهنگ واحدی تام و بی‌نقص نیست و چه بسا که تعادل جنبه مادی و جنبه غیر مادی خود را از دست می‌دهد و زندگی اجتماعی را دچار ناسازگاری می‌کند. هرگاه فرهنگ غیر مادی از فرهنگ مادی عقب ماند، افراد نمی‌توانند به آسانی واقعیت تحول پذیر حیات را بر هنجارهای ثابت و مزاحم تطبیق دهند، پس گرفتار کج روی می‌شوند، چنان که در جامعه‌های جدید مغرب زمین تضاد ناشی از تحول اقتصادی و روابط اجتماعی، نابه‌هنجاری‌های فراوانی در عرصه زندگی اجتماعی پدید آورده است.

در این صورت انحراف اجتماعی نه تنها در خور نفرت نیست، بلکه برعکس، شایسته رحمت است. شخص منحرف یعنی کسی که نتوانسته است موافق هنجارهای اجتماعی رفتار کند، گناهی ندارد، گناه از آن جامعه‌ای است که نتوانسته است فرهنگ خود را متعادل گرداند. به راستی جامعه باید به جای آن که بر کج روان خود خشم آورد،

۱. آگ برن و نیم کوف: پیشین، ص ۳۲۵.

خود را مسئول و مقصر داند و در برابر کج روان احساس شرمساری کند و با تمام نیرو در رفع انحراف‌ها بکوشد.

مبارزه با انحراف اجتماعی مانند مبارزه با بیماری‌ها، از دو راه میسر است، یکی از راه درمان و دیگری از راه پیش‌گیری.

۱. درمان کج روی‌ها: جامعه باید برای درمان کج روی‌ها از آخرین وسایلی که علم فراهم آورده است، سود جوید. بدبختانه در جامعه‌های کنونی چنین وسایلی در اختیار همگان نیستند. از پژوهش‌هایی که در نیویورک صورت گرفته‌اند، معلوم شده است که بسیاری از بیماران روانی آن ایالت به آسانی نمی‌توانند به روان پزشک رجوع کنند. از این رو معمولاً پس از آن که به ترتیب نزد دوستان و خویشاوندان خود و دارو فروش و کافه‌دار و کشیش و معتمد محل و اشخاص بی‌صلاحیت دیگر اظهار ناراحتی و چاره‌جویی می‌کنند، گذارشان به روان پزشک می‌افتد، و در این فاصله چه بسا که درد آنان خطرناک می‌شود.<sup>۱</sup>

بیمارستان‌ها و آسایش‌گاه‌های روانی کنونی به استثنای تعدادی قلیل، برای پذیرایی و درمان بیماران آمادگی کافی ندارند. این مؤسسات معمولاً بیمار را در اوضاع و احوالی که از زندگی واقعی برکنار و متفاوت‌اند، قرار می‌دهند. پس بیمار که وضع خود را با وضع متعارف یکسان نمی‌بیند، احساس دور ماندگی و تنهایی می‌کند، و مسلماً چنین احساسی برای کسی که به علت ناهماهنگی خود با جامعه بیمار شده است، بسیار زیان بخش است.

بیمارستان‌ها و آسایش‌گاه‌ها باید به صورت نمونه کوچک جامعه بزرگ در آیند و بیماران را از همه مجال‌های زندگی اجتماعی بهره‌ور کنند. تجربه نشان داده است که بسیاری از بیماران روانی اگر چند گاهی در محیط اجتماعی سالم و خوشایندی به سر برند و تن به آزمایش‌های حیاتی جدیدی دهند، خود به خود شفا می‌یابند. آسایش‌گاه یا بیمارستان روانی باید بیمار را در محیط زندگی فعال و پر تنوعی قرار دهد و او را به آزمایش‌های نوی برانگیزد و با کارهای تازه‌ای آشنا کند. بیماری که در دوره درمان به کاری دلپذیر پردازد، بر اثر جذب کار، از بیماری خود و خیال بافی‌های بیماری انگیز غافل می‌شود و به این شیوه زودتر بهبود می‌یابد. گذشته از این چه بسا که کار نوی می‌آموزد و با دلگرمی و امید آسایش‌گاه یا بیمارستان را ترک می‌گوید و زندگی نوی را آغاز می‌کند.

1. E. L. Koos: *Families in Trouble*, New York, 1946.

از این جاست که آمیختن درمان‌های روانی با کار یا به اصطلاح کار - درمانی (work therapy) رفته رفته در جامعه‌ها متمرکماً در اتحاد جماهیر شوروی رواج می‌یابد، و به اقتضای آن، علم پزشکی و روان‌شناسی و بهداشت روانی به جامعه‌شناسی پیوند می‌خورند.

**۲. پیش‌گیری کج روی‌ها:** در عصر ما پیش‌گیری مهم‌تر از درمان است. در حوزه کج‌روی‌های اجتماعی هم این اصل صادق است. اکثر جامعه‌شناسان برآن‌اند که برای مبارزه با کج‌روی‌ها باید زمینه اجتماعی آن‌ها را از میان برداشت، و برای حصول این منظور، رعایت دو اصل را ضرور می‌دانند: اصل اول سالم کردن محیط اجتماعی کودکان یعنی خانواده است، و اصل دوم سالم کردن محیط اجتماعی همگان یعنی جامعه است. برای سالم کردن محیط خانواده باید به دو کار دست زد. از سویی خانواده، مخصوصاً مادر باید با مراقبت خردمندانه و دوستانه خود کودک را از احساس ایمنی و اطمینان برخوردار کند. مراعات ماشین‌وار دستورهای بچه‌داری یا مهرورزی و نوازش مبرم یا جلوگیری از «شیطنت» و تظاهر عواطف کودک‌کاری درست نیست. خانواده باید فرزند دوستی را با مصلحت بینی پیوند دهد و در عین حال که نیازها و خواست‌های کودک را برمی‌آورد، به او انضباط بیاموزد. از سوی دیگر خانواده باید در جریان پرورش کودک، خود از وضعی استوار برخوردار باشد و احساس ایمنی و اطمینان کند و بتواند در فرصت و با وسایل کافی کودک را پروراند.

این نکته ما را به اصل دوم - سالم کردن محیط جامعه - می‌کشاند. بدون سلامت جامعه بزرگ، سلامت خانواده و هیچ سازمان اجتماعی دیگر میسر نمی‌شود. بنابر این جامعه‌های بیمار کنونی باید بی‌درنگ در صدد علاج خود بر آیند و با زدودن عواملی مانند سودجویی فردی و رقابت خصومت آمیز و اجحاف طبقه‌ای، سازگاری و تعادل از کف رفته را به خود بازگردانند. اصلاحات محدود مانند تغییر روش آموزش یا مبارزه با باده‌گساری و بیماری‌های آمیزشی یا تأسیس باشگاه و انجمن با آن‌که بی‌تأثیر نیستند، از عهده سالم کردن محیط جامعه بر نمی‌آیند.

## نتیجه

۱. کسی که نتواند شخصیت خود را بر «هنجارهای اجتماعی» منطبق کند، «کج رو» یا «منحرف» شمرده می‌شود.
۲. کج‌روی‌های اجتماعی سه گونه‌اند: «روان رنجوری» و «روان نژندی» و «روان پریشی».
۳. کج‌روی‌های اجتماعی حتی آن‌هایی که زاده نقصی بدنی هستند، از مقتضیات اجتماعی متأثرند.
۴. تضاد فرهنگ جامعه با مقتضیات اورگانیک و تضادهای درونی فرهنگ از مهم‌ترین علل کج‌روی‌های اجتماعی به شمار می‌روند.
۵. کج‌روان اجتماعی نه تنها در خور نفرت و عداوت نیستند، بلکه در شمار ستم‌دیدگان جامعه‌اند و در خور دلسوزی.
۶. برای مبارزه با کج‌روی‌های اجتماعی در وهله اول باید جامعه را به صورتی در آورد که امکان کج‌روی از میان رود، و در وهله دوم باید برای درمان کج‌روان موجود، از همه وسایلی که به برکت علم پدید آمده‌اند، سود جست.

## بخش پنجم

# بوم‌شناسی و جمعیت‌شناسی

می‌خواهیم بدانیم که «اجتماع» چیست و «اجتماع‌شناسی» یا «بوم‌شناسی انسانی» چه علمی است، «پوش‌های بومی» از قبیل «هجوم» و «تراکم» و «تمرکز» و «جدایی‌گزینی» و «پی‌آبی» چگونه در جریان پیدایش اجتماعات دوره «گردآوری خوراک» و دوره «تولید خوراک» رخ می‌نمایند، اجتماعات روستایی و شهری بر چه منوال‌اند، «وابسته شهر» و «شهرک» و «شهر» و «میانین شهر» و «ابر شهر» کدام‌اند، و «ساخت شهر» - چه «ساخت متمرکز» و چه «ساخت قطعی» و «ساخت چند هسته‌ای» - چگونه است، شهرها چگونه تکامل کرده‌اند، و دشواری‌های آن‌ها و راه حل آن دشواری‌ها چیستند.

می‌خواهیم بدانیم که «جمعیت‌شناسی» چیست «جمعیت» و «توزیع جمعیت» و «ترکیب جمعیت» و «حرکت جمعیت» و «انبوهی جمعیت» چه معنی‌هایی دارند، چگونه برخی از اجتماعات انبوه می‌شوند، چه عوامل طبیعی و اجتماعی در جمعیت مؤثرند، چرا برخی از گروه‌ها تن به کوچ می‌دهند، و «برون - کوچی» و «درون کوچی» چگونه روی می‌نمایند.

می‌خواهیم بدانیم که «افزایش طبیعی» جمعیت چگونه روی می‌دهد و چه تغییرهایی در «ترکیب جمعیت» پدید می‌آورد، تکامل جامعه با افزایش زایش و کاهش مرگ و دراز شدن عمر چه رابطه‌ای دارد، دشواری‌های افزایش جمعیت از چه مقوله‌اند و چگونه از میان می‌روند.

## فصل سیزدهم

# اجتماعات انسانی

### I. مفاهیم اصلی بوم‌شناسی انسانی

اجتماع (community) محور بوم‌شناسی است. ولی پژوهندگان در تعریف آن همداستان نیستند، و این نکته‌ای است که یک جامعه‌شناس پس از تحلیل ۹۴ تعریف، بدان رسیده است.<sup>۱</sup> با این همه در زبان بسیاری از محققان واژه «اجتماع» بر زندگی منظم گروهی که در محلی سکوتی نسبتاً با دوام دارند، اطلاق می‌شود. ده‌ها و شهرها از انواع اجتماعند. بنابراین اگر جامعه (society) یعنی شبکه روابط یک گروه انسانی را با زمینه جغرافیایی آن در نظر بگیریم، به مفهوم اجتماع می‌رسیم.

گرد آمدن موقت گروهی انسانی در جایی که محل سکونت متعارف آن نیست، موجد اجتماع نمی‌شود، چنان‌که گروه دانش‌آموزان حاضر در یک دبستان یا دبیرستان معمولاً اجتماع نام نمی‌گیرد، و نیز هیئت یا انجمنی که گاه به گاه برای کاری معین تشکیل می‌شود و به زودی از هم می‌گسلد، اجتماع به شمار نمی‌رود. با این وصف اجتماع مرزهای معینی ندارد، و می‌توان هم از اجتماع یک محله و یک قبیله و یک ملت دم زد و هم از اجتماع ملل یا اجتماع بین‌المللی یا اجتماع جهانی. همچنین می‌توان از سر

---

1. G. A. Hillery: «Definitions of Community», *Rural Sociology*, Vol. 20. New York, 1955, p. 119.

مسامحه یک گروه دانشجو را که دیرگاهی به طور شبانه‌روزی در دانشگاهی به سر می‌برد و بیش‌تر نیازهای خود را در محیط دانشگاه برمی‌آورد، اجتماع نامید. به این ترتیب ملاحظه می‌شود که اجتماع دارای وسعتی معین نیست. یک اجتماع بزرگ مثلاً اجتماع جهانی می‌تواند عده‌ای اجتماع کوچک مانند اجتماع کشوری و اجتماع شهری و اجتماع روستایی را در برگیرد.

بوم‌شناسی (ecology) شاخه‌ای است از زیست‌شناسی که زندگی گیاهان و جانوران را در زمینه محیط رشد یا بوم (habitat) آن‌ها مطالعه می‌کند. بوم‌شناسی انسانی (human ecology) علمی است که انسان را در زمینه محیط زندگی او مورد تحقیق قرار می‌دهد و بنابراین به اجتماعات انسانی نظر دارد. از این سبب است که آن را اجتماع‌شناسی (community study) نیز نامیده‌اند.

موضوع بوم‌شناسی محیط‌های گوناگون زندگی انسانی است، و مقصود از محیط زندگی هم محیط طبیعی و هم محیط اجتماعی است. بوم‌شناسی انسانی روابط گروه‌ها را با محیط طبیعی خود (خاک و آب و هوا و مواد خوراکی...) و نیز روابط گروه‌ها را با محیط اجتماعی خود (فرهنگ) جست و جو می‌کند. با این همه آنچه مورد تأکید بوم‌شناسی انسانی قرار می‌گیرد، مختصات جغرافیایی اجتماع و از آن جمله نوع خاک، دسترسی به دریا یا رود، چگونگی اقلیم و کمیت و کیفیت مواد معدنی و خوراکی است. بوم‌شناسی انسانی با آن که از بوم‌شناسی گیاهی و حیوانی برخاسته و به زیست‌شناسی ارتباط دارد، یکی از علوم اجتماعی به شمار می‌آید و از جهت‌هایی به جامعه‌شناسی می‌ماند. بوم‌شناسی انسانی و جامعه‌شناسی هر دو درباره انسان و مناسبات متقابل او و محیط زندگی‌اش مطالعه می‌کنند، با این تفاوت که بوم‌شناسی انسانی اساساً زندگی انسانی را از لحاظ ارتباطی که با محیط طبیعی دارد، مورد بحث قرار می‌دهد، و جامعه‌شناسی اساساً زندگی انسانی را در زمینه محیط اجتماعی مطرح نظر می‌گرداند. اولی بیش‌تر بر اجتماع، و دومی بیش‌تر بر جامعه تکیه می‌کند. ولی نه بوم‌شناسی انسانی از جامعه غافل است و نه جامعه‌شناسی اجتماع را نادیده می‌گیرد. بوم‌شناسان انسانی می‌کوشند که تأثیر عوامل محیط طبیعی یا بوم طبیعی (natural habitat) را در زندگی انسانی تعیین کنند، چنان که جامعه‌شناسان برآن‌اند که چگونگی نفوذ جامعه یا شبکه روابط اجتماعی را در زندگی اشخاص و گروه‌ها دریابند.

می‌توان گفت که بوم‌شناسی انسانی شاخه‌ای است از جامعه‌شناسی عمومی و به زندگی اجتماعی ناحیه‌های معین می‌پردازد و به بیان دیگر چگونگی و علل پخش

گروه‌های انسانی و سازمان‌های اجتماعی را در مکان مطالعه می‌کند. اما بوم‌شناسی بر خلاف اکثر شاخه‌های جامعه‌شناسی، معمولاً به پژوهش‌های پردامنه دست نمی‌زند و از این رو دقت بسیار دارد و به کشف نکته‌های اجتماعی دقیقی نائل می‌شود. این نکته از تحقیقات رابرت لیند (Robert Lynd) و هلن لیند (Helen Lynd)<sup>۱</sup> و پژوهش جیمز وست (James West)<sup>۲</sup> به خوبی بر می‌آید.

برخی از بوم‌شناسان بوم‌شناسی انسانی را به دو بخش می‌کنند: یکی بوم‌شناسی فردی (autecology) و دیگری بوم‌شناسی گروهی (synecology). بوم‌شناسی فردی روابط متقابل افراد انسانی و محیط زندگی آنان را مطالعه می‌کند، و بوم‌شناسی گروهی روابط متقابل گروه‌های انسانی و محیط زندگی آنها را می‌جوید.

بر روی هم موضوع‌هایی که در بوم‌شناسی مورد بحث واقع می‌شوند، پویش‌های بومی (ecological processes) نام گرفته‌اند. پویش‌های بومی جریان‌هایی هستند که در داخل و خارج اجتماعات انسانی پدید می‌آیند و چگونگی توزیع مکانی گروه‌ها و سازمان‌های اجتماعی را نمایش می‌دهند. پویش‌های بومی متعددند. از آن جمله‌اند هجوم (invasion) یعنی رخنه کردن انسان‌ها و سازمان‌ها در محلی، تراکم (concentration) یعنی گردآمدن انسان‌ها و سازمان‌ها در محلی محدود، تمرکز (centralization) یعنی افزایش تراکم، عدم تمرکز (decentralization) یعنی کاهش تراکم، جدایی‌گزینی (segregation) یعنی استقرار گروه‌ها و سازمان‌ها در مکان‌های اختصاصی، و توالی یا پی‌آبی (succession) یعنی جای گرفتن گروه‌ها و سازمان‌های نو در مکان گروه‌ها و سازمان‌های پیشین.

## II. تطور اجتماع

بنا بر بوم‌شناسی انسانی، چگونگی اجتماعات انسان - وسعت و اهمیت و رفاه و تطورات آنها - بسته به روابط متقابلی است که بین گروه‌های انسانی و محیط طبیعی برقرار می‌شوند، چنان‌که می‌توان تاریخ تکامل انسان را تا حدودی مطابق چگونگی ارتباط انسان با محیط طبیعی تبیین کرد. در آغاز انسان ناتوان ابتدایی بنده زیون محیط طبیعی است. در پی خوراک و

1. Middletown , New York, 1929; *Middletown in Transition*, New York, 1937.

2. *Plainville*, New York, 1945.

پناه‌گاه در جولان است و در هر جا که پناه‌گاه و شکار یا گیاهی خوردنی می‌یابد، درنگ می‌کند. زندگی او بی ثبات است، و اجتماعات او در خاک ریشه نمی‌دوانند و وسعت کافی نمی‌گیرند. در این دوره که گردآوری خوراک (food-gathering) نام دارد، شماره اعضای یک اجتماع بین ده و چند صد است. این گونه اجتماعات کوچک بدان سبب که وابسته‌خاکی معین نیستند، در نظر برخی از جامعه‌شناسان اصلاً اجتماع محسوب نمی‌شوند.

پس از دوره گردآوری خوراک انسان با کشف رازهای کشاورزی و دام‌داری، تا اندازه‌ای از یوغ محیط طبیعی می‌رهد. دیگر زندگی او بازیچه محض طبیعت نیست، بلکه اراده او اندکی از تحمیلات طبیعت می‌کاهد. انسان این دوره به جای آن که برای یافتن شکار یا گیاهی خوردنی آوارگی پیش‌گیرد، در محلی مناسب می‌ماند و با کشت‌کاری و دام‌داری زندگی می‌کند. در این دوره که دوره تولید خوراک (food - production) نام دارد، خوراک با سهولت و وفور بیش‌تری به دست می‌آید و به اجتماع مجال آسایش و گسترش می‌دهد. اجتماع از ثبات کافی برخوردار است، به این معنی که کشت‌کاران وابسته زمین خود هستند، و دام‌داران با آن که در پی علف از جایی به جایی می‌کوچند، به ندرت از حدود بیلاق‌ها و قشلاق‌های معین پا فراتر می‌گذارند.

دوره تولید خوراک که در پی دوره گردآوری خوراک می‌آید، خود شامل چند دور است. در نخستین دور، اجتماعات روستایی ظاهر می‌شوند، و در دور بعد در ناحیه‌های بارخیز زمین مخصوصاً در نزدیکی دریاها و رودها، شهرها قد می‌افرازند. اجتماعات روستایی وسعت چندانی ندارند، و مردم آن‌ها با ابزارهای معدود ابتدایی کار می‌کنند. اما اجتماعات شهری پهناورند و از ابزارهای فراوان‌تر و کارآمدتر برخوردارند. پس در شهرها تولید افزایش می‌یابد، بیش شهرها داد و ستد روی می‌دهد، زندگی گسترده‌تر و پر آسایش‌تر می‌شود و بر پهناوری و پیچیدگی شبکه اجتماع می‌افزاید.

سپس در عرصه اجتماعات شهری پیش‌رفته مرحله جدیدی فرا می‌آید: دستگاه‌های ماشینی به جای ابزارهای ساده می‌نشینند، و در نتیجه دوره تولید ماشینی (mechanical production) آغاز می‌شود. در این دوره تولید ماشینی جای تولید دستی پیشین را می‌گیرد، و اجتماعات با سرعت بیش‌تری به پیش می‌تازند. در دوره تولید دستی روستا کانون جامعه است، و اکثر مردم در نواحی روستایی به سر می‌برند. ولی در دوره تولید ماشینی، روستا از اعتبار می‌افتد، شهر کانون جامعه می‌شود، و زیستگاه‌های بزرگان جامعه و سازمان‌های اجتماعی از روستاها به شهرها انتقال می‌یابند.

در عصر حاضر معمولاً یک اجتماع وسیع، واحدی است مرکب از اجزائی به هم پیوسته شامل شهر و ده و مزرعه و... این اجزا در عین جدایی، چنان به یک دیگر پیوند خورده‌اند که می‌توان آن‌ها را مجموعه‌ای یگانه دانست و بدان زنجیره روستایی و شهری (rural-urban continuum) نام داد. در این واحد یا زنجیره به حلقه‌های متفاوت برمی‌خوریم. بعضی از حلقه‌ها کوچک، برخی بسیار کوچک، عده‌ای بزرگ و عده‌ای بسیار بزرگ هستند. رباط (hamlet) و دهکده (village) به منزله حلقه‌های کوچک، و شهرها در حکم حلقه‌های بزرگ‌اند.

### III. شهرنشینی

پیش از تشریح مختصات شهرنشینی باید در نظر داشت که همه شهرها یکسان نیستند و شهرنشینی صورت یگانه‌ای ندارد. ذیلاً برخی از انواع شهر را نام می‌بریم:

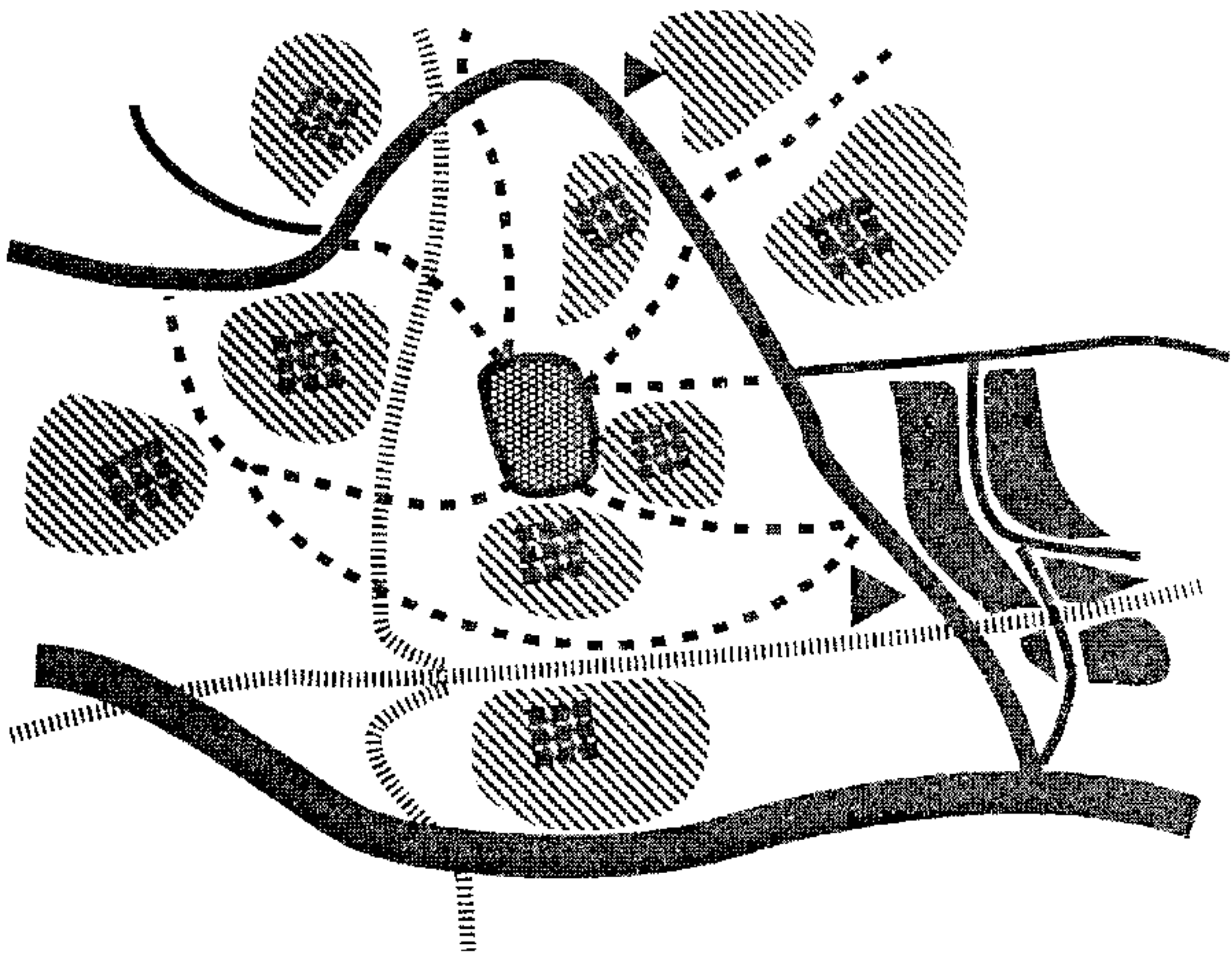
۱. شهرک یا خرده شهر (town): اجتماعی است محدود و متراکم که جمعیت آن از حد معینی کمتر نباشد. در بعضی از کشورها این حد بین ۵۰۰ و ۲۵۰۰ است.
۲. شهر (city): اجتماعی است محدود و متراکم که وسعت و جمعیت آن از شهرک در می‌گذرد.
۳. اَبَر شهر (super-city): شهری است وسیع‌تر و پر جمعیت‌تر از اکثر شهرها.
۴. میانین - شهر یا شهر مرکزی (central city): شهری است که در جامعه‌های صنعتی جدید به وجود می‌آید و کانون زندگی شهرک‌ها و شهرهای پیرامون خود می‌شود. بدین مناسبت کلان شهر (metropolis) نیز نام گرفته است.
۵. وابسته شهر یا شهر اقماری (satellite town): شهر یا شهرکی است نزدیک یک میانین - شهر. زندگی وابسته - شهر تابع زندگی میانین - شهر است. ولی در همان حال بخشی از نیازهای میانین - شهر به وسیله وابسته - شهر برآورده می‌شود.
۶. حوزه شهری (metropolitan area): اجتماع بسیار وسیعی است شامل یک میانین - شهر و حومه و روستاها و وابسته - شهرهای آن. در ایالات متحد آمریکا ۱۶۸ حوزه شهری یافت می‌شوند، و هر یک بیش از ۵۰,۰۰۰ تن جمعیت دارند.<sup>۱</sup>

شهر مخصوصاً شهر بزرگ اجتماعی است که گذشته از تفاوت‌های کمی خود با روستا، از لحاظ کیفی نیز از آن ممتاز است. اجتماع شهری (urban community)

1. W. F. Ogburn and M. F. Nimkoff: *Sociology*, Boston 1958, p. 339.

اجتماعی است بی آرام که گروه کثیری به صورتی انبوه در آن گرد آمده‌اند و به وساطت سازمان‌های اجتماعی پیچیده گوناگون مخصوصاً سازمان‌های رسمی با یک دیگر همکاری می‌کنند. روابط شهریان با یک دیگر معمولاً رسمی یا غیر خصوصی است. آشنایی یا برخورد نزدیک در بین شهریان فراوان نیست. در شهر خانواده تسلط چندانی بر اعضای خود ندارند، خویشاوندان به ندرت با یک دیگر زناشویی می‌کنند و به ندرت در جوار یک دیگر به سر می‌برند. معمولاً محل کار شهرنشینان از محل سکونت او دور است. در میان شهریان سنت‌های اخلاقی و دینی به ضعف می‌گرایند. شهرنشینان نسبت به یک دیگر حساس و سخت‌گیر نیستند و کمتر به غیبت و فضولی می‌پردازند. در میان شهرنشینان از لحاظ شغل و تخصص اختلافات عظیمی وجود دارند، و سطح درآمد آنان نسبتاً بالاست. پایگاه‌های اجتماعی افراد شهری تغییر می‌پذیرند، و از این رو تحرک اجتماعی (social mobility) فراوان است.

پیکر ۲۹. یک وابسته شهر



کراولی (Crawley) یکی از شهرهای کوچک نوین‌یادی است که در پیرامون لندن ساخته شده‌اند. سازمان‌های اداری این شهر در میان کوی‌های مسکونی قرار دارند و کارخانه‌ها در خارج شهر واقع‌اند.

اجتماع روستایی (rural community) که بدان اجتماع کوچک (little community) و اجتماع قومی (folk community) نیز گفته‌اند، اجتماعی است آرام که در پهنه آن تراکم جمعیت اندک است، روابط دوستانه و خانوادگی سخت استوارند، فرد جزء لاینفک خانواده و اسیر عرف است، و تحرک - تحرک مکانی، تحرک شغلی و مخصوصاً تحرک طبقه‌ای - بسیار ناچیز است.

در جامعه‌های غربی هر چه صناعت پیش‌تر می‌رود، اختلافات اجتماعات شهری و روستایی با وضوح بیش‌تری به چشم می‌خورند.

در ایالات متحد آمریکا ملاحظه می‌کنیم که تراکم جمعیت در شهرهای صنعتی بسیار زیاد است. در جزیره من‌هتن (Manhattan) که جزو نیویورک است و ۱,۹۶۰,۰۰۰ جمعیت دارد، در هر میل مربع ۸۸,۰۰۰ تن به سر می‌برند. اگر مساحت پارک‌ها و خیابان‌ها و موسسات عمومی را از مساحت جزیره بکاهیم، به این نتیجه می‌رسیم که مساحت مسکن هر فرد فقط در حدود پنج یارد مربع است.<sup>۱</sup>

در شهرهای صنعتی شماره مؤسسات رسمی سر به صدها می‌زند. از دفتر راهنمای تلفن شهر شیکاگو بر می‌آید که در این شهر ۱۰۵۰ شرکت بازرگانی، ۴۴۸ باشگاه و ۲۱۷ سازمان خدمات عمومی یافت می‌شوند.<sup>۲</sup>

در بسیاری از شهرهای صنعتی جمع کثیری از مردم با آن که در داخل شهر کار می‌کنند، در خارج آن سکونت می‌گیرند. در شهر لندن تعداد کسانی که هر بام به شهر می‌آیند و هر شام به خارج شهر باز می‌گردند به ۴۲۵,۰۰۰ می‌رسد. شماره کسانی که هر روز به شیکاگو آمد و شد می‌کنند، از شماره جمعیت دو ایالت آمریکایی آت لانتا و جئورجیا بیشتر است.<sup>۳</sup> در نیویورک حداقل دو تن از هر پنج تن دور از محل سکونت خودکار می‌کنند.<sup>۴</sup>

در آمد متوسط در شهر بیش از روستا، و در ابر شهر و کلان شهر بیش از شهر است. در ایالات متحد آمریکا به سال ۱۹۴۹ در آمد متوسط سالیانه مردم در حوزه‌های شهری‌ای که بیش از ۳,۰۰۰,۰۰۰ جمعیت داشتند ۳,۰۷۸ دلار بود، در صورتی که این رقم در مورد حوزه‌های شهری‌ای که دارای جمعیتی بین ۲۵۰,۰۰۰ و ۵۰,۰۰۰ تن بودند،

۱. همان، ص ۳۵۱.

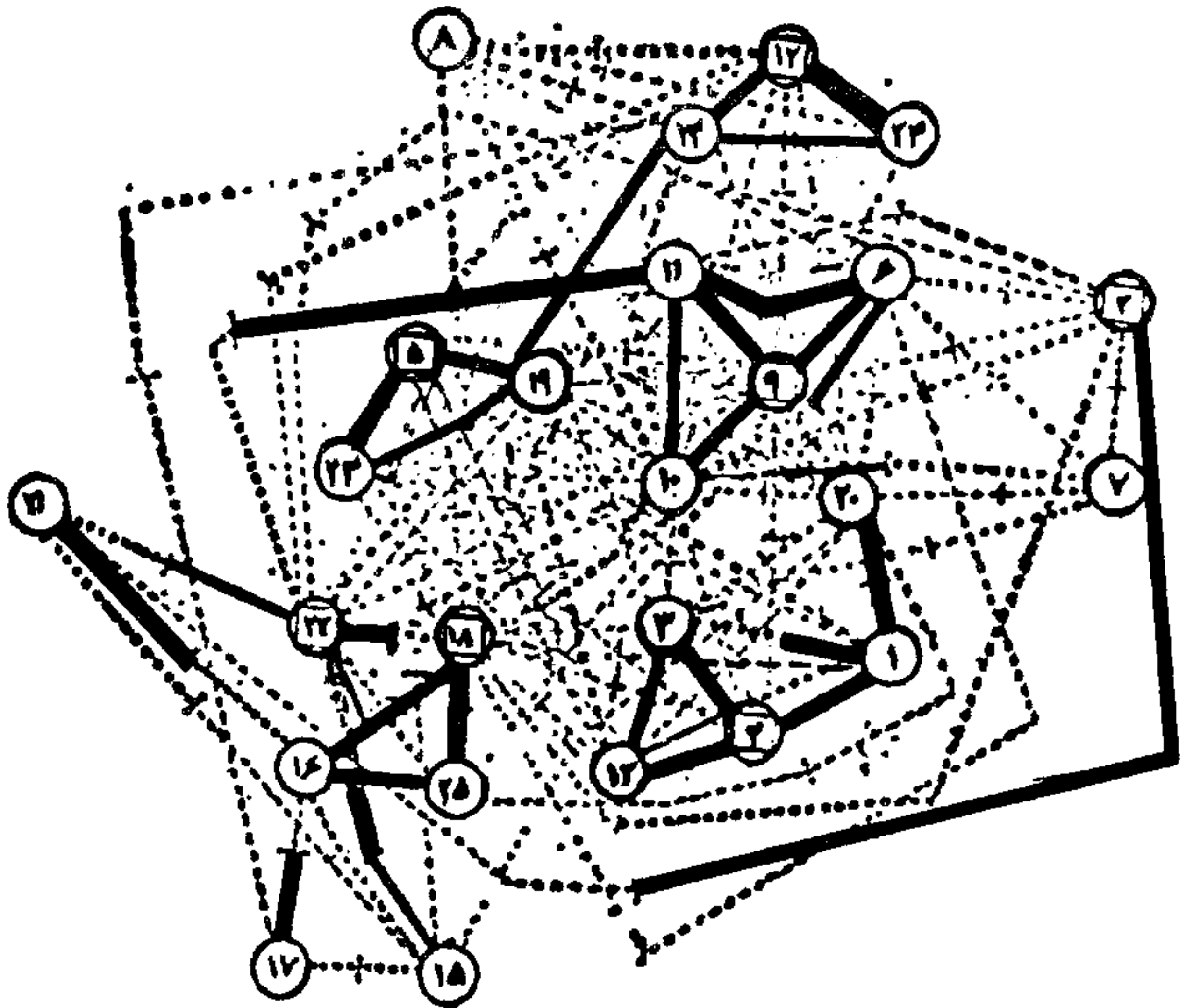
۲. همان، ص ۳۴۹ - ۳۵۰.

۳. همان، ص ۳۵۲.

4. U. S. Bureau of Census: *Current Population Reports*, No. 60, August 17, 1955.

از ۲,۶۹۲ دلار تجاوز نمی‌کرد، و در مورد اجتماعات کوچک‌تر به ۲,۲۶۸

پیکر ۳۰. دید و بازدید روزانه ۲۴ خانواده روستایی



می‌رسید.<sup>۱</sup> شهرهای بزرگ بیش از شهرهای کوچک باعث تمرکز ثروت و پیدایش گروهی خرد- پول می‌شوند. در سال ۱۹۴۹ در شهرهای آمریکایی‌ای که بیش از ۳,۰۰۰,۰۰۰ تن جمعیت داشتند، درآمد سالیانه ۶/۵ درصد مردم از ۶۰۰۰ دلار بیش‌تر بود، اما در ناحیه‌هایی که جمعیت بین ۲۵۰۰ و ۱۰,۰۰۰ تن بود، فقط درآمد سالیانه ۳/۴ درصد مردم به این رقم می‌رسید.<sup>۲</sup>

روابط غیررسمی یا خصوصی در اجتماعات شهری محدودند و در اجتماعات روستایی فراوان‌اند. در دهکده آمریکایی ال‌سری‌تو (El Cerrito) که در محلی دور افتاده قرار گرفته و به صورتی ابتدائی باقی مانده است، بیست و چهار خانواده به سر می‌برند. دور افتادگی دهکده و کمی جمعیت آن سبب شده‌اند که اهالی آن همه با یک دیگر خویشاوند و صمیمی باشند و هر روز به خانه‌های یک دیگر رفت و آمد کنند. چنان که از پیکر ۳۰ دریافت می‌شود، گاهی تعداد دید و بازدید روزانه هر یک از افراد این دهکده به بیست می‌رسد.<sup>۳</sup>

با وجود آن که شهرها کیفیات مشترکی دارند، همه از یک نوع نیستند. بسیاری از شهرها در جریان زمان از لحاظ مختصاتی معین نام‌دار شده‌اند. از این رو می‌توان شهرها را به شهر بازرگانی، شهر صنعتی، شهر فرهنگی، شهر دینی، شهر سیاسی، شهر تفریحی، شهر ورزشی و جز این‌ها تقسیم کرد.

#### IV. ساخت شهر

هر یک از اجتماعات انسانی برای خود ساختی (structure) دارد، چنان که لانه مورچه یا کندوی زنبور عسل هم دارای ساختی است: ساخت هر اجتماع محصول طرز توزیع جمعیت و سازمان‌های اجتماعی آن اجتماع است. از میان عواملی که در ساخت اجتماع مؤثرند، دو عامل - توزیع گروه‌های اجتماعی و توزیع مؤسسات اقتصادی - واجد اهمیت بیشتری هستند.

معمولاً اعضای هر یک از گروه‌های شغلی یا قومی یا دینی یا طبقه‌ای یک اجتماع به سبب همانندی خود، در قسمت معینی از شهر گرد می‌آیند و کوی یا بخش

۱. آگ برن و نیم کوف: پیشین، ص ۳۵۲.

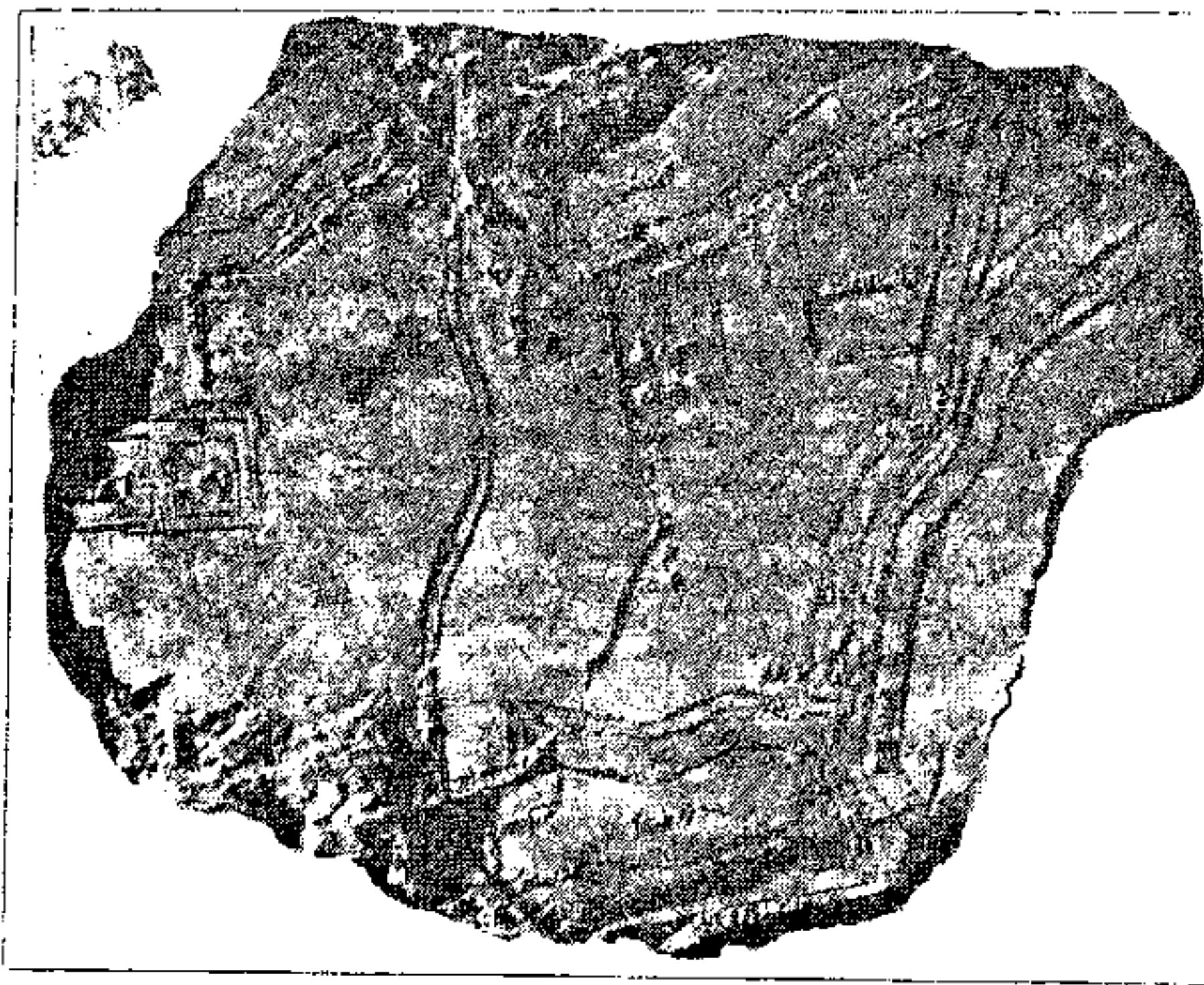
۲. همان.

3. O. Leonard & C. P. Loomis: *Culture of a Contemporary Community, El Cerrito, New Mexico, Washington D.C. , 1941.*

مخصوصی تشکیل می‌دهند. در نتیجه شهر موافق رده‌بندی ساکنان خود، به چند بخش متفاوت تقسیم می‌شود. گذشته از این زندگی اقتصادی ایجاب می‌کند که بسیاری از مؤسسه‌های حرفه‌ای در محل معینی گرد آیند و بسیاری از کارگاه‌ها و کارخانه‌ها در کنار یک دیگر بر پا شوند. به این ترتیب در هر شهر تعدادی بخش مسکونی و تعدادی بخش تولیدی و تعدادی بخش داد و ستد و تعدادی بخش دیگر به وجود می‌آیند. نقشه یا ساخت شهر ناشی از طرز قرار گرفتن و ارتباط این گونه بخش‌هاست.

از روی نقشه‌هایی که از شهرهای باستانی به جا مانده‌اند، می‌توان به ساخت آن‌ها پی برد. هیچ یک از این نقشه‌ها کهن‌تر از نقشه شهر سومری نی‌پور (Nippur) نیست. چنان که از این نقشه برمی‌آید. شهر نی‌پور که بین رود دجله و فرات قرار داشته است، دارای بناهای گوناگون و چند حصار و دروازه و نیز باغ عمومی (پارک) بوده است.<sup>۱</sup>

پیکر ۳۱. نقشه شهر باستانی نی‌پور



شهرها در جریان پیدایش و گسترش خود با سه ساخت یا نقشه اصلی ظاهر

۱. آگ برن و نیم کوف: پیشین، ص ۳۳۵.

شده‌اند: متمرکز (concentric)، قطاعی (sector) و چند هسته‌ای (multiple nuclei). شهر متمرکز مرکب از نواحی گوناگونی است که یکی پس از دیگری هسته مرکزی شهر را احاطه می‌کنند، و به مرور زمان بر تعداد آنها می‌افزاید. شهر قطاعی مرکب از قطاع‌هایی است که دور هسته مرکزی شهر به وجود می‌آیند، و هرگاه توسعه شهر لزوم یابد، قطاع جدیدی در کنار قطاع‌های پیشین ایجاد می‌شود. شهر چند هسته‌ای از ناحیه‌های گوناگونی که در جریان توسعه شهر در کنار یک دیگر قرار می‌گیرند، پدید می‌آید. توسعه شهرهای اروپای غربی بیش‌تر موافق نقشه چند هسته‌ای صورت می‌پذیرد، شهر مسکو ساختی متمرکز دارد، و شهرهای ایالات متحد آمریکا اساساً مطابق نقشه‌های متمرکز و قطاعی گسترش می‌یابند. بر روی هم در اجتماعات صنعتی کنونی که تراکم جمعیت و ازدحام و آمد و رفت دشواری‌های فراوانی به بار آورده‌اند، شهر قطاعی بر سایر انواع شهر برتری یافته است.<sup>۱</sup>

تحولاتی که در زندگی شهر روی دهند، دیر یا زود در ساخت آن منعکس می‌شوند. مثلاً اختراع وسایل جدید آمد و رفت نه تنها در خیابان بندی شهرها تغییرهایی به وجود آورده است، بلکه سیمای عمومی شهرها را دگرگون کرده است. هر شهری به فراخور ساخت خود، مقتضیات خاصی دارد و مثلاً وسایل حمل و نقل معینی را ایجاب می‌کند، چنان که کوپن‌هاگن، پایتخت دانمارک با جمعیتی نزدیک ۱,۳۰۰,۰۰۰ تن دارای ۷۰۰,۰۰۰ دوچرخه و ۶۵,۰۰۰ اتوموبیل سواری است، و در شهر دو میلیون و سیصد هزار نفری لوس آنجلس (ایالات متحد آمریکا) بیش از ۱,۰۰۰,۰۰۰ اتوموبیل سواری و ۱۶۰,۰۰۰ دوچرخه وجود دارند.<sup>۲</sup> بدیهی است که وسایل حمل و نقل در زندگی عمومی شهر مخصوصاً در چگونگی توزیع جمعیت و محل‌های کار و تفریح مردم مؤثرند.

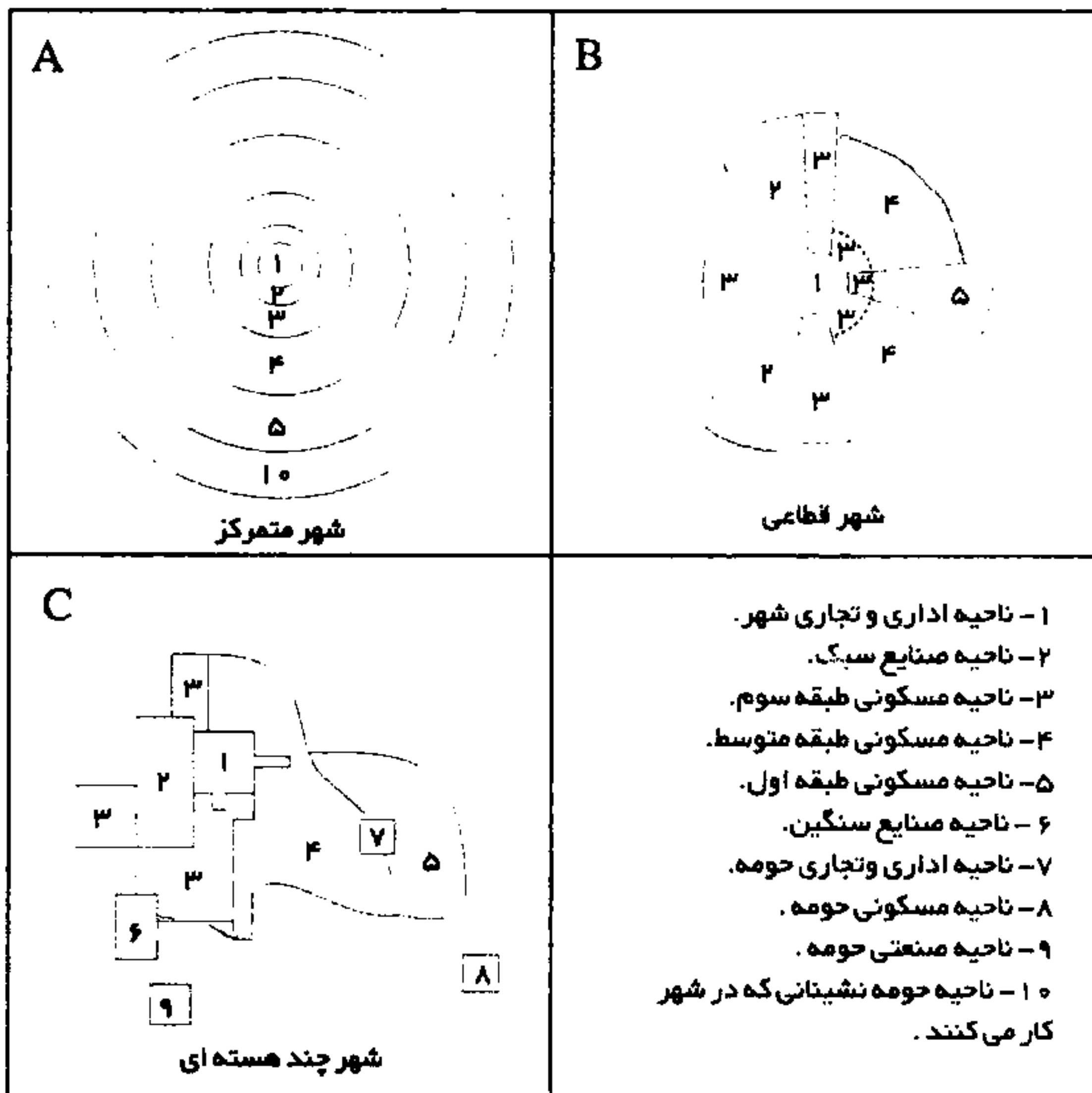
## ۷. دشواری‌های شهرنشینی در عصر حاضر

زندگی شهری کنونی دشواری‌های فراوانی برای انسان پیش آورده است. در گذشته انسان خانه به دوش یا غارنشین یا جنگل‌نشین یا روستانشین برای سازگاری با

۱. همان، ص ۳۶۰.

۲. همان، ص ۳۴۲.

پیکر ۳۲. ساخت‌های شهر



محیط خود، ناگزیر از حل دشواری‌های بسیار بود. ولی آن مشکلات در برابر اشکالات انسان شهرنشین کنونی بسیار ناچیزند.

در عصر جدید شهرهای صنعتی با شتابی عظیم رشد کرده و کانون فعالیت‌های جامعه شده‌اند. در اروپای قرون وسطی جمعیت اکثر شهرها از ده - پانزده هزار تن تجاوز نمی‌کرد. لندن در سال ۱۳۰۰ بیش از ۳۵,۰۰۰ تن جمعیت نداشت، ولی این جمعیت در ۱۷۰۰ به ۷۰۰,۰۰۰ رسید و اکنون سر به میلیون‌ها زده است.<sup>۱</sup> متأسفانه به همان نسبت که جمعیت شهرها افزایش یافته است، بر وسعت خاک آن‌ها نیز افزوده است. از این‌رو شهرهای صنعتی کنونی به ندرت از تراکم جمعیت آزادند. از ۱۹۴۰ تا ۱۹۵۰ جمعیت چهارده شهر نیم میلیونی آمریکایی ۹/۱ درصد افزایش یافت، در صورتی که در همین

زمان فقط ۱/۹ درصد بر مساحت شهرها افزوده شد.<sup>۱</sup>

پیکر ۳۳. نسبت بزه کاری در شهرها و روستاهای ایالات متحده آمریکا

روستا	شهر	بزه‌های شناخته شده
۲/۳	۲/۲	آدم‌کشی عمدی
۲/۳	۱/۵	آدم‌کشی غیر عمدی
۶/۳	۶/۴	تجاوز جنسی
۸/۲	۳۰/۹	راه‌زنی
۱۷/۲	۴۱/۴	حمله
۱۱۳/۳	۲۱۶/۱	دزدی بزرگ
۱۵۴/۴	۵۰۵/۱	خرده - دزدی
۲۹/۷	۹۲/۳	اتومبیل ربایی

این جدول نمودار بزه‌هایی است که از ژانویه تا ژوئن ۱۹۵۵ در هر واحد صد هزار نفری از مردم ایالات متحده آمریکا روی داده‌اند.

شهرهای بزرگ پر ازدحام کنونی همچنان که بر دامنه آسایش و آزادی انسان افزوده‌اند، محدودیت‌ها و فشارهای گوناگونی نیز به بار آورده‌اند. از تراکم جمعیت، کثرت وسایل آمد و رفت، فراوانی کارخانه و عوامل دیگر هزاران نوع گرفتاری می‌زایند. ساکنان شهرهای بزرگ معمولاً بر اثر فشردگی و تنگی خانه‌ها، ناپاکی هوا، کمی نور و گرمی خورشید، شدت هیاهو و پیچ و تاب زندگی اقتصادی دچار بیماری‌های تنانی و روانی گوناگون می‌شوند. در مغرب زمین شهرنشینان از روستانشینان کوتاه عمرترند و مخصوصاً بیش از روستانشینان به کج روی و بزه کاری و بیماری روانی می‌افتند. مثلاً در ایالات متحده آمریکا نسبت دیوانگان شهری تقریباً دو برابر نسبت دیوانگان روستایی است.<sup>۲</sup> بزه کاری نیز چنان که از پیکر ۳۳ بر می‌آید، در شهرها بیش‌تر است.<sup>۳</sup>

۱. همان، ص ۳۶۷ و ۳۶۹.

۲. همان، ص ۳۶۴.

۳. همان، ص ۳۶۵.

تباهی‌ها شهری جامعه‌های کنونی به شتاب در افزایش‌اند. از این رو سلامت افراد انسان چنین ایجاب می‌کند که مبارزه دامن‌داری برای ایمن کردن زندگی شهری صورت پذیرد. از یک سو باید کاری کرد که زندگی مردم روستایی گشایشی یابد و درآمد آنان بالا رود، و بدین ترتیب هجوم آنان به شهرها لازم نیاید. از سوی دیگر باید مستقیماً به رفع معایب و مخاطرات محیط شهرها پرداخت. برای کاستن تراکم جمعیت، باید به هنگام ایجاد و توسعه شهرها از اکتشافات علمی سود جست و مخصوصاً سازمان‌های عمومی را از مرکز شهر به اطراف آن انتقال داد. برای حل مشکلات وسایل آمد و رفت باید در نواحی پرتراکم به ساختن پل‌های هوایی و راه‌های زیرزمینی دست زد، از هلی‌کوپتر سود جست، و در صورت امکان، خیابان‌های مرکزی بسیار انبوه را به روی اتوموبیل‌های خصوصی بست. همچنین برای بهبود بهداشت شهرها، باید حکومت‌ها با تدابیری مانند محدود کردن حقوق صاحبان خانه‌ها و ملی کردن بسی از سازمان‌های همگانی، از پیدایش منازل نامناسب و زاغه‌ها و ویران‌خانه‌ها جلوگیری کنند.

تاریخ نشان می‌دهد که شهرنشینی با وجود محدودیت‌هایی که به وجود آورده است، به سود انسان انجامیده است، چنان‌که عمر شهرنشینان به تدریج دراز شده است. در ایالات متحد آمریکا در سال ۱۹۳۹ ساکنان شهرهایی که بیش از ۱۰۰/۰۰۰ جمعیت داشتند، به طور متوسط ۶۱ سال عمر می‌کردند، ولی در سال‌های ۱۹۴۹ و ۱۹۵۰ این رقم به ۶۲ رسید.<sup>۱</sup>

می‌توان انتظار داشت که جامعه‌های فردا بر اثر تحولات انقلابی پرهیزناپذیری که طبیعت آن‌ها به خوبی نمایان است، دست به نوسازی روستاها و بازسازی شهرها زنند، چنان‌که اختلافات فاحش اجتماعات شهری و روستایی از میانه برخیزند، و هم شهرها و هم روستاها آرامش بخش و دل‌پذیر شوند.

## نتیجه

۱. زندگی گروهی ساکنان یک محل «اجتماع» خوانده می شود.
۲. بررسی اجتماعات انسانی بر عهده «بوم‌شناسی انسانی» است.
۳. در جریان تکامل انسان، اجتماعات گوناگونی به وجود آمده‌اند، مانند اجتماع ابتدائی (در دوره «گردآوری خوراک») و اجتماع روستایی و اجتماع شهری (در دوره «تولید خوراک»).
۴. شهر اجتماع وسیعی است دارای جمعیت متراکم و سازمان‌های رسمی فراوان. «وابسته - شهر» و «شهرک» و «ابر شهر» و «میانین - شهر» از انواع شهر هستند.
۵. هر شهر به تناسب طرز توزیع جمعیت و سازمان‌های اجتماعی خود، دارای «ساخت» معینی است، مانند «ساخت متمرکز» و «ساخت قطاعی» و «ساخت چند هسته‌ای».
۶. مردم شهرها مخصوصاً شهرهای صنعتی به سبب تراکم جمعیت و فشردگی و تنگی خانه‌ها و شدت هیاهو و پیچ و تاب زندگی اقتصادی و جز این‌ها، دچار بیماری‌های تنانی و روانی بسیار می شوند.
۷. برای ایمن کردن زندگی انسانی باید جامعه‌ها به نوسازی شهر و روستا بپردازند و اختلافات عظیم اجتماعات شهری و روستایی را از میان بردارند.

## فصل چهاردهم

# توزیع جمعیت

### I. مفاهیم اصلی جمعیت شناسی

جمعیت شناسی (demography یا population study) شیوه‌ای است علمی برای ملاحظه و ثبت چگونگی توزیع و ترکیب و حرکت جمعیت. این علم علمی است مستقل و در عین حال وابسته جامعه‌شناسی.

مراد از جمعیت (population) مجموع اشخاص وابسته به یک محل یا یک قوم یا یک نژاد یا یک واحد سیاسی یا واحدی دیگر است. تقسیم جمعیت از لحاظ مختصات مکانی و سنی و جنسی و جز این‌ها توزیع جمعیت (population distribution) یا (demotic distribution) خوانده می‌شود، و هیئت ناشی از همه این تقسیم‌ها، ترکیب جمعیت (demotic composition یا population composition) نام دارد. تغییرهایی کمی که در جمعیت روی می‌دهند، حرکت جمعیت (population movement) یا (demotic movement) نام گرفته‌اند.

حرکت جمعیت بر دو گونه است: حرکت طبیعی جمعیت که ناشی از زایش و طول عمر و مرگ است، و حرکت اجتماعی جمعیت که معلول پراکندگی و کوچ است. مقصود از پراکندگی (dispersion) پخش شدن گروهی انسان است بدون تأمل و نقشه در پی آسایش بیشتر، و منظور از کوچ یا مهاجرت (migration) پخشی است منظم و سنجیده در پی حیاتی آسوده‌تر. در مواردی که به‌عللی، جمعیت به سرعت فزونی می‌گیرد،